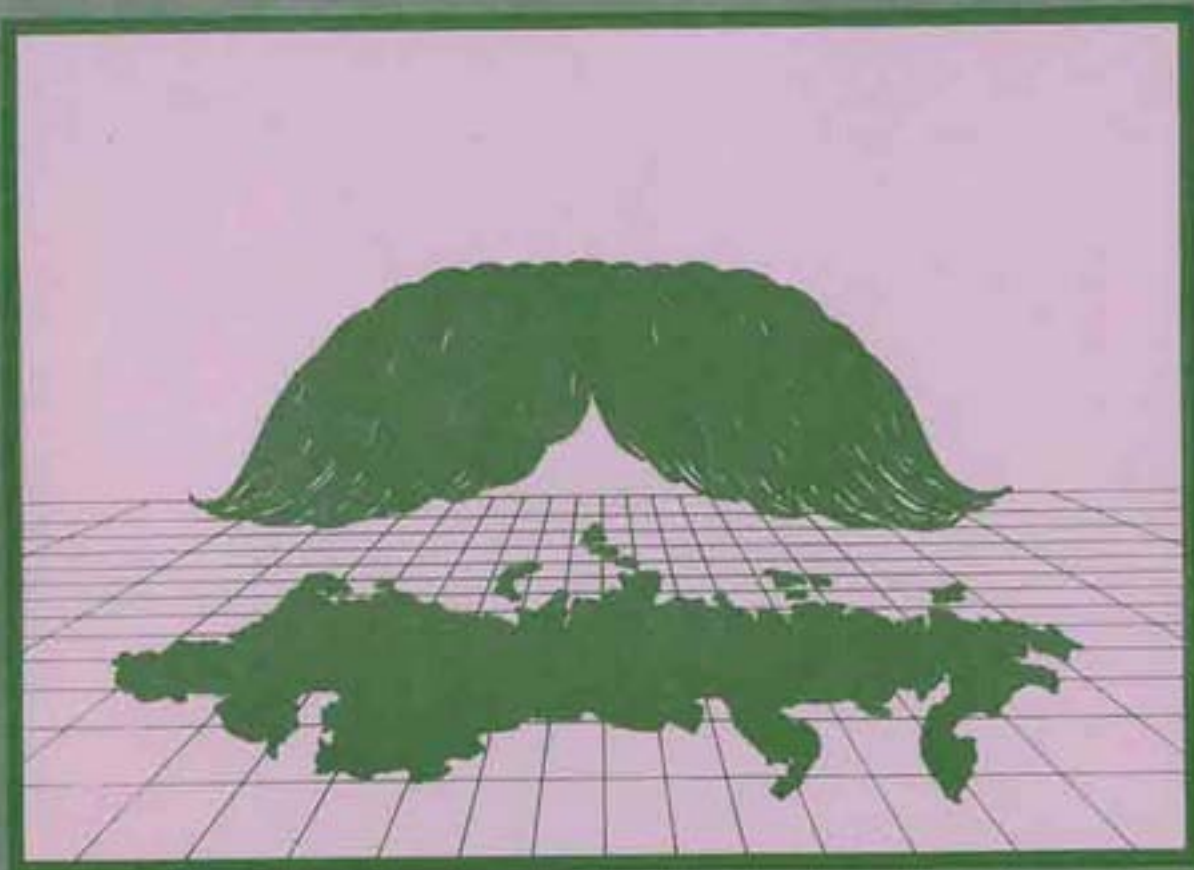


جلد اول  
۱۹۳۴ - ۱۹۷۹

# استقالتین

یک بیوگرافی سیاسی



نوشتۀ ایراک دویچر

# استقالين

يك بيوگرافى سياسى



# استالین

یک بیوگرافی سیاسی

نوشته ایزاک دویچر  
ترجمه بهروز

انتشارات بازتاب ( ۴ )

ساربروکن - آلمان غربی

پائیز ۱۳۶۵

انتشارات بازتاب منتشر کرده است :

زمینه‌های گذار به نظام تک حزبی در روسیه شوروی ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷  
حمید شوکت

بک قطره آب بود از رودی      علی اصغر حاج سید جوادی  
تهران قدیم ( گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی )      جعفر شهری

چاپ اول : ساربروکن ( آلمان غربی ) ۱۳۶۵  
همه حقوق محفوظ و هرگونه بهره‌برداری از مطالب کتاب بدون  
اجازه کتبی ناشر اثر ممنوع است .

مرکز پخش

**BÄZTÄB PRESS**

Nauwieserstr. 23  
6600 Saarbrücken.  
W. Germany

بزودی منتشر می شود :

اعتالین، یک بیوگرافی سیاسی ۱۹۵۳ - ۱۹۳۴ ( جلد دوم )

## فهرست مطالب

صفحه	گزیده‌ای از مقدمه سال ۱۹۶۱
۷	
۱۵	۱ - دوران کودکی و نوجوانی
۵۹	۲ - سوسیالیسم زیرزمینی
۹۵	۳ - تمرین نهایی
۱۵۹	۴ - کوبا استالین می شود
۲۱۳	۵ - ۱۹۱۷
۲۷۷	۶ - استالین در طول جنگ داخلی
۳۵۵	۷ - دبیرکل

توضیح: در زیر نویس صفحات پاره ای از اسامی یا عنوان کتاب‌ها از قلم  
افتاده است. این کجود در جلد دوم این کتاب که برای چاپ  
آماده می شود بر طرف خواهد شد.



---

## گزیده‌ای از مقدمه سال ۱۹۶۱

---

این بیوگرافی را ، حدود سیزده یا چهارده سال پیش ، بیشتر برای خوانندهٔ متوسط تا متخصص نوشته و نهایت سعی خود را جهت گنجاندن وقایع اساسی زندگی استالین ، به گونه‌ای حتی المقدور ساده و غیر قابل بحث ، در آن به کار برده‌ام . زمانی که تهیهٔ نقشهٔ کار را آغاز کردم ، هنوز تب ستایش استالین ، که در جریان جنگ رواج داشت ، در میان مردم و مطبوعات این کشور فرو ننشسته بود ؛ هنگامی که کتاب را به پایان می‌بردیم ، هوا پیمایها برفراز برلین می‌غریه‌اند و استالین به مسئول شرور جنگ سرد بدل شده بود . تغییرات حاد فضای سیاسی تأثیری بسزای نحوهٔ برخورد من با استالین ننهاده است ؛ من هرگز پیرو کیش استالین نیوده‌ام ، و جنگ سرد ، نیز ، جنگ من نبود . اما اندک زمانی پس از



انتشار این اثر، منتقدی بریتانیایی نوشت که: " ایسن کتاب، مانند موضوعش، منشاء مجادله‌ای پرخروش و گاه بیرحمانه شده است... هیچیک از زندگی نامه‌های منتشرشده در سالهای اخیر علاقه‌مندی را برنیا نگیخته و بروز این همه‌کینه یا خصومت سودا زده را موجب نگشسته است. " با یاد اضافه کنم که اغلب منتقدان بریتانیایی از این کتاب با ذهنی باز و سخاوتمند استقبال کرده‌اند؛ معذالک، این امر مانع از آن نیست که " مجادله، بیرحمانه " چندین سال، و بویژه در خارج، در دوسوی آتلانتیک، به طول بیانجامد.

این اثر به دلایلی به غایت متضاد مورد ستایش یا تنقید واقع شده: برای بعضی افشاگراستالین است؛ در نظر بعضی دیگر مدیحه‌ای است برای او. حتی پیش آمده که آنرا، در آن واحد، افشاگرو ستایشگر استالین قلمداد کنند. روزی، موشه پیژاد<sup>۱</sup>، دوست مارشال تیتو، برای من توضیح می‌داد که چرا دولتی که او عضو بود، از دادن اجازه انتشار این کتاب در یوگسلاوی امتناع می‌ورزید: " مشکل ما با کتاب شما این است که، وقتی با روس‌ها درگیری داریم، برایمان بیش از خدمت ما یل به شوروی، و وقتی می‌کوشیم با آنها کنار بیاییم، بیش از حد ضد شوروی است. " (سپس چشمک زنان افزود: " بهر تقدیر نمی‌توانیم انتشار ترجمه یوگسلاو آن را اجازه دهیم، چه در این صورت، بلافاصله همه منبعی را که تئوریسین‌های بزرگ ما عقل خود را از آن عاریه می‌کنند، کشف خواهند کرد. ")

یک تصویر خوب با یدبه‌خوبی پیچیدگی شخصیت انسانی را آشکار کند و در عین حال، اینکار را چنان انجام دهد که این پیچیدگی، برای هر که به آن بنگرد، قابل درک باشد. اگر بر اساس این قاعده، ارزنده، کهن

---

1 MOUCHE PIJADE

قضاوت کنیم ، تصویری که من از استالین به دست داده ام ، به حد کافی موفق است . تقریباً هر منتقدی در آن چیزی را که می جسته ، یافته و چیزی را که می خواسته ، خوانده . اما بسیار نا در اند کسانی که پیچیدگی خارق العاده شخصیت تصویر شده ، و نیز پیچیدگی تصویری را در یافته باشند که استالین را ، از روبرو ، همچون خلف بلا فصل لنین ، و از نیم رخ ، همچون فرمانروائی از تبار ایوان مخوف می نمایاند . اعتراف می کنم که در این کتاب نهایت سعی خود را به کار برده ام تا با دیدی عینی بسه مسائل بنگرم . اما این را نیز باید اعتراف کنم که به سهولت به نگرشی عینی دست نیافته ام . هیچ چیز برای من ساده تر از ارائه تصویری متهم کننده از استالین نبود . من از اوایل سالهای سی به مخالفت با استالینسم برخاستم ؛ بیرحمی هائی را که در جریان اشتراکی کسردن رواداشته می شد ، هم در زمان ارتکابشان ( و نه همچون برخی از منتقدانم ، پس از گذشت بیست و پنج سال ) افشا کردم ؛ از ۱۹۳۱ به بعد منتقد سخت گیر سیاست استالینی ، که صعودنازیسم را تسهیل کرد ، بودم ؛ در مجموع ، ضد استالینستی " پیش رس " بوده ام ، و اگر می خواستم آنچه را که در طول مدتی قریب به بیست سال بر ضد استالین

---

۱ - در آخرین سالهای حکومت استالین ، لهستانی هائی که من نمی شناختم ، مخفیانه ، جزوه " من تحت عنوان " محاکمات مسکو " را ، که در ۱۹۳۶ در ورشو منتشر کرده و در آن به تشریح محاکمه مشهور زینوویف و کامنف پرداخته بودم ، از نو چاپ کردند . باین عمل ، جان و آزادی خود را به مخاطره می افکندند و در واقع نیز ، برخی از ایشان به چندین سال حبس محکوم شدند . من همین او آخر ، و به وسیله رئیس دیوان عالی لهستان ، که در ۱۹۵۶ یا ۱۹۵۷ احکام محکومیت ایشان را لغو کرد ، از این ماجرا مطلع شدم .

واستالنیسم نوشته بودم گردآوری و منتشرکنم ، کتابی فراهم می شد که هیچکس نمی توانست آن را مدیحه ای برای استالین قلمداد کند .

اما یگانه کاری که مضموم بودم انجام ندهم ، نگارش این کتاب تحت تأثیر عادات ذهنی بود . تصمیم گرفتم به موضوعی که از دیسرباز برایم آشنا بود ، با نگاهی تازه بنگرم . برخی از منتقدان به نحوه برخورد " سرد و غیرشخصی " من با استالین توجه کرده اند . معذالک ، کاری که من بر خود تحمیل کردم تجربه ای عمیقاً شخصی بود ؛ فرصتی برای مکاشفای خاموش ؛ جستجوی دردناک و تحلیلی انتقادی در زمینه فعالیت سیاسی خودم . من از جمله کسانی بودم که استالین بیرحمانه از یاد آورده بود . یکی از چیزهایی که از خود پرسیدم این بود که چرا موفق شده بود ؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش ، شخص جانبدار باید به مورخ بدل می شد ؛ فارغ از احساسات ، به بررسی علت ها و معلول ها می پرداخت ؛ انگیزه های حریف را با ذهنی باز مورد مطالعه قرار می داد ، و قدرت او را ، آنجا که قدرتی در کار بود ، درمی یافت و می پذیرفت . مبارز سیاسی نمی تواند بیش از حد به نگرشی علی به موقعیتی که در آن فعالیت می کند پابند بماند ؛ دستکم به این جهت که عناصر این موقعیت و برخی از اتفاقات هنوز ناشناخته و حتی نامعین اند ؛ و نیز ، به جهت اینکه هرگز نمی تواند از تأثیری که عمل خودش در او بر یک موقعیت و یسره بجا خواهد نهاد ، مطمئن باشد . اما از جانب دیگر ، مورخ نمی تواند علیت گرا نباشد ، یا چنان رفتار کند که گویی نیست . او تنها در صورتی وظیفه خود را به نحو احسن انجام داده است که پیوستگی و گره خوردگی طبیعی علت و معلول ها در جریان حوادث را چنان نشان داده باشد که هیچ روزنه ای باقی نمانده باشد ؛ به بیان دیگر ، در صورتی که خصوصیت اجتناب ناپذیری روند تاریخی ای را که رخ داده است ، آشکار کرده

باشد. هوادارها اوضاع و احوالی سیال سروکار دارند؛ از هر جانب، انسان‌ها اراده‌های متناقضی اعمال می‌کنند؛ به‌زور متوسل می‌شوند؛ سلاح برمی‌گیرند؛ تصمیم‌هایی را به‌مورد اجرا می‌نهند و با تصمیم‌هایی دیگر به مخالفت برمی‌خیزند. سروکار مورخ با وقایعی ثابت و تبدیل‌ناپذیر است؛ همه‌سلاح‌ها شلیک کرده‌اند؛ همه‌اراده‌ها اعمال شده‌اند؛ همه‌تصمیم‌ها به‌مرحله‌اجرا درآمده‌اند، و آنچه تبدیل‌ناپذیر است، به‌هیئت اجتناب‌ناپذیر درآمده است.

نگریستن از دریچه‌چشم مورخ اعتدال لحن حاکی از "اجتناب-ناپذیری" ای‌را که در این کتاب بکار گرفته شده، توضیح می‌دهد. من، به‌مثابه‌شخص‌جان‌بدار، بسیاری از جنایات استالین را نکوهش کرده، اما، به‌مثابه‌زندگی‌نامه‌نویس، آنها را اجتناب‌ناپذیر جلوه داده‌ام. با این همه، این تناقض بیشتر ظاهری است تا حقیقی. در هر دو حال، اصول فلسفی و سیاسی یگانه‌ای را - اما از زوایای متفاوت و تا حدی متضاد - مبنای قرارداد داده‌ام.

ایراداتی که از روش‌کار من گرفته شده به‌حد کافی با اساس است. زمانی که "استالین" را منتشر می‌کردم تمامی موقعیت‌هایی که از آنها سخن می‌گفتم به "تاریخ" تعلق نیافته و تبدیل‌ناپذیر نشده بودند. هنوز می‌شد تصور کرد (که‌ما این‌که برخی از دولتمردان و مفسران غربی چنین نیز کردند) که، برای مثال، اتحاد شوروی از اروپای شرقی بیرون رانده خواهد شد؛ قدرت صنعتی آن، با شکست اقتصاد برنامهریزی شده، به‌نابودی خواهد گراشتید؛ و قس علیهذا. با تبدیل‌ناپذیر تلقی کردن انقلاب‌های پس‌از جنگ در اروپای شرقی، که در زمان نگارش این کتاب هنوز در حال گسترش بودند؛ و با اتمام شده‌انگاشتن صعود صنعتی اتحاد جماهیر شوروی، درست‌پس‌از اتمام

جنگ ، یعنی زمانی که این کشور هنوز نیمه ویران بود ، به قلمرو پیش‌گویی ها و قضاوت های سیاسی ای پامی نهادم که اغلب مورخان از آن پرهیزی کردند . امیدوارم ، از پس گذشت این همه سال ، خواننده این خطا را بر من ببخشد ، و با سنجش پیشگویی های صریح یا ضمنی من ، از خود بپرسد که آیا آزمون زمان را پیروز مندانه تاب آورده اند یا نه .

انتقاد دیگری نیز می تواند ابراز شود: می توان گفت که من ، با نشان دادن اجتناب ناپذیری پیروزی های استالین ، رویهمرفته عمل اورا توجیه کرده ام . این اشتقاد برای من مبنا استوار است که مردان عاقل همیشه با اجتناب ناپذیر از در سازش در می آیند . اما به اعتقاد من چنین نیست ، برخی از افتخار آمیزترین لحظات تاریخ انسان ها لحظاتی هستند که در آن به مبارزه با اجتناب ناپذیر برخاسته اند ؛ و این مبارزه نیز اجتناب ناپذیر بوده است . فیلسوفی که مدعی است که " آنچه واقعیت دارد معقول است " ، لاجرم می پذیرد که " آنچه معقول است واقعیت دارد . " تاریخ سیر خود را ، در سطوحی مختلف ، در سطح و عمق واقعیت و ضرورت تعقیب می کند . نسل انقلابی روس ، که ضمن مقاومت در برابر خودکامگی استالین جان خود را از دست داد ، نیز ، به اندازه خود او معرفت یک ضرورت تاریخی ، منتها از نوعی متفاوت بود . و من احتمالا می توانم به منتقدان خود یادآوری کنم که پس از نمایش خصوصیت " اجتناب ناپذیری استالینسم " ، با تکیه بر جوانب مثبت و منفی آن ، تحقیق خود را ، هشت سال قبل از افشاکری های معروف خروشچف درباره استالین ، با پیش بینی استالینسم زدائی " اجتناب ناپذیر " به پایان بردم . . . " احتمالا تاریخ باید کار استالین را نیز ، با همان سخت گیری ای که در گذشته برای پیرایش و بازسازی دستاوردهای انقلاب انگلستان پس از کرمول ، و انقلاب

فرانسه پس از ناپلئون به خرج داده است ، بهیچراید و به آن شکل تازه ای ببخشدا . "

۲۲ آوریل ۱۹۶۱ . د . ت

---

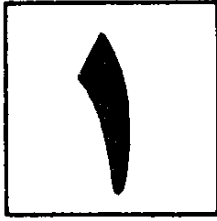
۱ - در عباراتی که ذیلا ، از تحقیق پرطول و تفصیل فرانتس بورکنائو Franz Borkenau درباره استالین ، که ، با برخورداری از الطاف کنگره برای آزادی فرهنگ ، درگاهنامه های کشورهای مختلف به چاپ رسید ، نقل می شود ، می توان نحوه برخورد برخی از منتقدان را با این پیش بینی ملاحظه کرد :

" چشم انداز دویچر بطور کلی نادرست است ... شخص ناپلئون رامی توان از سرنوشت فرانسه جدا کرد ؛ دستاوردهای انقلاب و دوره ناپلئونی بخوبی حفظ شده اند . اما فوق العاده بعید به نظرمی رسد که سرنوشت روسیه ، حتی اگر استالین به مرگ طبیعی بمیرد ، نیز ، بتواند از استالینیسم جدا شود . قانون درونی ترور استالینی ، حتی اگر نفوذ خود را با کندی بیشتری اعمال کند ، بهر حال روسیه استالین را ، به همان سوئی خواهد برد که ترور نازی آلمان هیتلری را برد ؛ آن را به نزاع با جهان و ، از آنجا ، به جانب فاجعه تمام و کمال ، نه تنها برای رژیم تروریست ، بلکه نیز برای ملتی که تحت سلطه آن است ، خواهد کشاند ... خطر کتاب دویچر در این است که بجای این چشم انداز پرمخاطره ، دلهره آور ، منظره اخلاقی تر و اطمینان بخش تری ارائه می دهد . بموجب دریافت دویچر ، هیچ چیز هولناکی در میان نیست ، چه ، در مجموع ، ترور به گذشته تعلق دارد . در برابر این دریافت ، ما

دنیاله ریوس از صفحه فیل :

این عقیده را عنوان می کنیم که انقلاب قرن بیستم تنها در مرحله ابتدائی به انقلاب های سابق شباهت دارد، اما، بعد، رژیم را بر سرکار می آورد که ترکیبی است از تروریسم ناپذیر، دشمنی نسبت به هر موجود انسانی و کینه و نفرتی علاج ناپذیر، که جز با آهن و آتش از میان نمی روند. "

بورکنا و مکتب فکری ای راهبری می کرد که، بدبختانه، در طول مدتی بیش از یک دهه، در " شوروی شناسی " غربی از نفوذ فوق العاده- ای برخوردار بود.



---

## دوران کودکی و نوجوانی

---

والدین استالین : ویساریون جوگاشویلی<sup>۱</sup> و هکاترینیا قلادزه<sup>۲</sup> . -  
تولد (۱۸۷۹) . - کودکی و دوران تحصیل ژوزف جوگاشویلی ( استالین  
آینده ) در گوری<sup>۳</sup> از توابع گرجستان ( قفقاز ) . - تأسیسات  
فولکلورگرچی . - روسها و گرجی ها . - استالین در مدرسه علوم دینی  
والهیات تفلیس ( ۱۸۹۹ - ۱۸۹۴ ) . - مبارزات گرجیان با سیاست روسی  
کردن گرجستان . - در سال ۱۸۹۵ ، استالین با نام مستعار " سوزلو"<sup>۴</sup>  
( مصفر ژوزف ) اشعاری منتشر می کند . - مطالعات پنهانی . - اوبه  
مسام داسی<sup>۵</sup> (" گروه سوم " ) می پیوندد ( ۱۸۹۸ ) . - انقلاب صنعتی  
در قفقاز . - نخستین کنفرانس های سوسیالیستی استالین . - اخراج

---

1 Vissarion Djougachvili    2 Ekaterina Gheladzé

3 Gory    4 Soselo    5 Messame-Dassy



حوالی سال ۱۸۷۵ ، یا شاید یکی دو سال قبل از این تاریخ ، جوانی قفقازی بنام ویساریون ایوانویچ جوگاشویلی ، دهکده، دیدی لیلوف<sup>۱</sup> واقع در نزدیکی تفلیس ، پایتخت قفقاز را ترک گفت تا در شهر کوچک گوری ، که مرکز بخش بشمار می آمد ساکن شود. او در این شهر دکان پینه دوزی کوچکی باز کرد. ویساریون جوگاشویلی رعیت زاده ای گرجی بود و والدینش ده سال قبل از این تاریخ هنوز سرف بودند. خود نیز از بد تولد به یکی از ملاکین گرجستان تعلق یافته بود و اگر باقی عمرش را نیز در این وضع می ماند، هرگز نمی توانست از دهکده، زاد - گاهش خارج شده و پیشه ورمستقلی شود. یقیناً هیچیک از اجداد او چنین امکانی بدست نیاورده بودند . آنان تمام عمرشان را وابسته به زمینی که روی آن کار می کردند، زیسته و نهایتاً میان اربابان مختلف دست به دست شده بودند . هم در سالهای کودکی ویساریون ، اربابان در روز - نامه های گرجی آگهی هایی منتشر می کردند که مضمون آنها عبارت بود از پیشنهاد خرید یا فروش مثلاً " ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ آرپان<sup>۲</sup> زمین با ۵۰ یا ۱۵۰ آدم . " تجارت رعایای وابسته به زمین غالباً موضوع دعسایوی مربوط به کلاهبرداری را تشکیل می داد. در بایگانی محاکم گرجستان پرونده هایی هست که نشان می دهد در بعضی موارد یک خانواده، رعیت ، همزمان به سه خریدار یا بیشتر از آن فروخته شده است .

ویساریون باید با ترک دهکده اش به شوروشوقی سرشار از امیدواری دست یافته باشد. او مرد آزادی شده بود و حالا به عنوان پیشه وری مستقل،

---

۲ - مقیاس سابق مساحت

1 Didi-Lilov

زمین در کشاورزی که بین بیست تا صد پینجاه آر بود.

امیدوار بود به خوشبختی دست پیدا کند. در گوری با دختری ازدواج کرد که مثل خودش اصل ونسبی حقیر داشت. همسرش که هکاترینا نامیده می شد دخترسرفی به نام ژرژقلا دزه وازاهالی دهکده گامباروئلی<sup>۱</sup> بود. اونیزهم چون بسیاری دیگر ازدختران رعایای فقیربه شهرآمده بودتائزدخانواده ای روس یاارمنی، از بورژوازی متوسط، خدمتکار شود. طبقات متوسط قفقازاروسها، آرامنه یا یهودیان تشکیل شده وبیش وکم معرف بورژوازی آن روزگرجستان بودند. گرجی های بورژوا بودندیا سرف. هکاترینادرزمان ازدواج با ویساریون جوگاشویلی فقط پانزده سال داشت. درروستا، یعنی آنجا که مردان باهمسان سرعتی بالغ می شوندکه انگور، زیرخورشیدی نیمه استوایی می رسد، ازدواج هایی چنین زودرس نادرنبود. زوج تازه درحومه گوری مسکن محقری تهیه کردکه اجاره، ماهانه آن یک روبل ونیم بود و فقط از یک اتاق ویک آشپزخانه تشکیل می شد. مساحت اتاق بیش از پنج مترمربع نبود و نور کافی نداشت؛ از پنجره کوچک روشنائی ناچیزی به درون می تابید؛ درمستقیما به حیاط کثیفی بازمی شد و روزهای بارانی آب و گل داخل اتاق رامی گرفت، چه اتاق وحیاط هم سطح بودند و حتی یکی دوپله برای جدا کردن آنها وجود نداشت. کفاتاق با آجر فرش شده بود و یک میز کوچک، یک چهارپایه، نیمکت و تختی باتشکی گاهی کل اثاثیه خانواده را تشکیل می داد. امروزه خانه جوگاشویلی به موزه تبدیل شده و جهانگردان بسیار از آن دیدن می کنند. کارگاه پینه دوزی کوچک ویساریون، باصندلی زهوار دررفته، چکش و قالب هایش را نیز به موزه مبدل کرده اند.

درهمین خانه تاریک یک روبل ونیمی بود که درفاصله سالهای

---

1 Gambareuelli

۱۸۲۵ تا ۱۸۷۸ هکاترینا سه‌فرزند دنیا آورد. اما هر سه نوزاد کمی بعد از تولد از بین رفتند. در ۲۱ دسامبر ۱۸۲۹، هکاترینا به زحمت بیست ساله بود که فرزند چهارمی بدنیا آورد. نوزاد از قضا پسری سالم، خوش‌بنیه و پر جنب و جوش بود. او را ژوزف نام نهادند و کشیش ارتو - دوکس یونانی محل، که کارماً مورثیت احوال را هم انجام می‌داد، تولد ژوزف ویساریونویچ جوگاشویلی را، که بعدها به نام استالین شهرت یافت، ثبت کرد.

✱

در باره سالهای نخست زندگی او اطلاعات بسیار اندکی در دست است. در شش یا هفت سالگی به آبله مبتلا شد و آثار آن بر صورتش باقی ماند. دومین بیماری اش عفونتی خونی بود که موجب پیدایش قرجه‌ای دردست چپش شد. بعدها به خاطر می‌آورد که به علت این بیماری تا پسای مرگ پیش رفته بود. در این باره به خواهرزنش آ. س. آلیلویوا<sup>۱</sup> - چنین می‌گفت: " نمی‌دانم بنیه خودم نجاتم داد یا دوا و درمان حکیم علفی‌های دهکده. " بهر حال، بعد از بهبودی به زحمت می‌توانست دستش را از آرنج تا کند.

بخاطر همین نارسایی مختصر بود که فرمانده کل قوای آینده، در سال ۱۹۱۶، از انجام خدمت سربازی ناتوان تشخیص داده شد<sup>۲</sup>. او در همان فقر و فلاکتی که در آن زاده شده بود، رشد کرد. کوشش‌های ویساریون جوگاشویلی برای ارتقاء به سطح طبقه متوسط به جایی نرسید. از دکه پینه‌دوزی اش حتی آنقدر در نمی‌آمد که با آن زندگیشان را بگذرانند، " برای هم آوردن سروته مخارج روزمره "، زنش ناچار شد مثل برده‌ای

---

1 A.S. Allilouyeva

ص ۱۶۷

۲ - آ. س. آلیلویوا

در خارج از خانه به سفیدشویی بپردازد<sup>۱</sup> . حتی یک روبل ونیم اجاره خانه هم از دستمزدا و پرداخت می شد. چندی از نویسندگان شرح حال استالین از این مسئله نتیجه گرفته اند که ویساریون جوگاشویلی اندک پولی را هم که به دست می آورد صرف نوشیدن ودکا می کرد . و اگر به قول همکلاسی های استالین اطمینان کنیم ، این نتیجه گیری چندان هم بی اساس نیست<sup>۲</sup> .

در واقع میخوارگی مرضی بود که با حرفه «پینه دوزی آمیخته بود . اصطلاح " سیاه مست مثل پینه دوز " در زبان اغلب کشورهای اروپای - شرقی رایج است . ویساریون ، چنانکه بعداً خواهیم دید ، با زن و فرزندش ظالمانه رفتار می کرد . ایرماشویلی<sup>۳</sup> ، دوست دوران کودکی استالین می نویسد : " تنبیهات ناروای وحشتناک ، بیرحمی و خشونت پدر را به پسر نیز سرایت داد . " اودر برابر بیرحمی پدرش ، بسته به مورد ، بابدگمانی و احتراز ، باگریز ، با خودداری و شکیبائی از خود دفاع می کرد . خیلی زود ناگزیر شده بود از زندگی پندبگیرد و بعضی " حیل های جنگی " که در این سالها آموخت ، بعدها به کارش آمد .

تنها ارائه تصویر " میخواره " بدخوی " برای معرفی ویساریون جوگاشویلی عادلانه نیست . به نظر می آید محسناتی نیز داشته است . منجمله سلامت جسمانی ، قوه ابتکار و کنجکاو ی در اشیاء - ع - سالم . از جانبی ، این سرفزاده به راحتی زندگی آسوده در دهکده زادگاهش را با عدم اطمینان و دلهره " شهرنشینی عوض نکرده بود . در شرق اروپا " حکمت پینه دوز " نیز ، چون باده نوشی اش ضرب المثل است . این دو ضرب -

---

۱ - ۱ . یاروسلاوسکی " ص ۷ .

۲ - تروتسکی : ، ص ۶ و ۷ . جز در مواردی که تصریح شده ، نقل -

قولها از چاپهای انگلیسی کتب اقتباس شده است . Iremachvili . 3

المثل ، دو جانب غالباً توأمان این حرفه را توصیف می کنند . احتمالاً استالین روحیه فکورانه اش را از پدر به ارث برده است . بعلاوه ، خود او ، نادانسته ، ریشه های تضاد پنهانی را که پدرش را نسبت به خانواده عبوس و تلخ و ستمگرمی کرد ، آشکار کرده است . ویساریون پس از عدم موفقیت همچون پیشه گری مستقل ، گوری را ترک کرد ، و با خانواده اش به تفلیس رفت و در آنجا در کارخانه کفش سازی " عادلخانف " به کار پرداخت . اما ظاهراً وضعیت تازه را مایه سرشکستگی خود می دانست ؛ آرزوی او این بود که آقای خودش باشد حال آنکه در حال حاضر بردگی کشاورزی را با بردگی مزدوری عوض کرده بود . او تا آنجا که می توانست ، وحتى آنگاه که دیگر از پس بر آوردن نیازهای خانواده اش بر نمی آمد ، با سرنوشت مبارزه کرد و احتمالاً منشاء عصیانیت و زودخشمی اش نیز همین بود . استالین در یکی از نخستین جزوه هایی که منتشر کرده ، نکته ای در تئوری مارکسیستی را با تجربه پدرش توضیح می دهد . می نویسد : " کفاشی را در نظر آورید که دکان کوچکی دارد اما قادر به رقابت با سرمایه های بزرگ نیست . این کفاش دکانش را تعطیل می کند و خود در کارخانه کفش سازی عادلخانف در تفلیس اجیر می شود . او به کارخانه آمده ، اما نه برای اینکه تمام عمرش کارگر بماند . بلکه به این قصد که سرمایه اندکی فراهم کرده و دوباره دکانش را راه بیاورد . چنانکه می بینید ، موقعیت این کفاش ، دیگر موقعیت پرولتری است ، اما شعورش شعور پرولتری نیست و به تمام می خورده . بورژوازان مانده است . " در مورد کفاشی که نویسنده برای روشن تر کردن مطلبش برگزیده است کمترین تردیدی نباید داشت . دکان کوچک ، بدبباری در کسب و کار ، حتی نام کارخانه ، همه از داستان زندگی ویساریون گرفته شده . تضادی که میان موقعیت اجتماعی و جاه طلبی های

خرده‌بورژوازان، او وجود داشت، او را به ستوه آورده بود.

ویساریون موفق نشد " سرمایه‌اندکی فراهم کرده " و مغازه‌اش را دوباره باز کند و در سال ۱۸۹۰، هنگامیکه پسرش یازده ساله بود، در تفلیس درگذشت. مرگ او احتمالاً شرایط مادی زندگی خانواده‌اش را تغییر نداد، چه بیوه‌اش عادت کرده بود مخارج زندگی خود و پسرش را با رختشویی فراهم کند. بعدها تصویری که از ویساریون در ذهن فرزندش مانده بود، دگرگون شد. وی همیشه از سخن گفتن درباره پدرش رنج می‌برد. احتمالاً خاطره تنبیهات بیرحمانه ویساریون مسئول راز - داری بیش از حد استالین و بیوگرافهای رسمی‌اش درباره اوست.

اطلاعات درباره هکاترینا جوگاشویلی بسیار زیادتر است. او تقریباً با توده‌عظیم زنان هم عصرش تفاوتی نداشت. یک شاعر روس وضع ایشان را چنین توصیف می‌کند:

سرنوشت برای او سه آزمون مقرر کرده است:

نخست ازدواج با یک برده،

دوم مادر فرزند یک برده بودن،

وسوم اطاعت از یک برده تادم مرگ؛

وهریک از این آزمونهای وحشتناک

تا همیشه زن روستائی روس را دنبال می‌کند.

هکاترینا از شکیبایی و فرمانبرداری بی‌پایان زن روستائی شرقی برخوردار بود. با شجاعت سرنوشتش را تحمل می‌کرد بی آنکه از شوهرش کینه‌ای بدل گرفته باشد و تمام مهربانی‌اش را نثار تنها فرزند زنده مانده‌اش می‌کرد. اعتقادات مذهبی عمیق داشت و یگانه تسلی - بخش آزمونهایش را در کلیسا می‌یافت. خواندن و نوشتن نمی‌دانست اما در سنین پیری خواندن آموخت تا ثابت کند شایستگی پسر مشهورش را

دارد. همه کسانی که او را می شناختند در تحسین مناعت سرشار از آرامش و خویشتن داری او، که پس از یک عمر در اوقات فراغت، تنها کسانی به آن دست می یابند که تلخی و مرارت به خلق و خویشان لطمه فراوان نرساند است. همزمانند<sup>۱</sup>، با پوشاک ( مادر بزرگ کت ) حتی بعد از دستیابی فرزندش به مقامات عالیه، روستایی متواضعی باقی ماند. وقتی مدتی با او در کرملین ساکن شد مرتب برای بازگشت به قفقاز آفتابی و باز یافتن حال و هوایی خودمانی تربیتابی می کرد و بالاخره به آنجا بازگشت؛ اما به شیوه ای بیش و کم مضحک و تأثر انگیزی کوشید نقش مادر سردی نام آور را بازی کند. آلیلیووا حکایت می کند که یکبار در برزژوم<sup>۲</sup>، مرکز چشمه های آب معدنی قفقاز، خانم جوگاشویلی را دیده که با وقار تمام و علی رغم گرمای تحمل پذیر، جامه سنگین سیاهی به تن کسوده بوده و چون از اومی پرسند چرا اینقدر ناراحت لباس پوشیده، پیسوزن جواب می دهد: " نمی دانید؟ مجبورم. آخر اینجا همه میرامی - شناسند<sup>۳</sup>."

تصمیم هکاترینا برای فرستادن استالین به مدرسه گوری، تصمیمی برآستی قهرمانانه بود. در این زمان استالین نه ساله بود. کم نبودند اطفال فقرائی که در این سن به شاگردی پینه دوز یا نجار فرستاده می شدند. اما این راه، با وجودی که سرنوشت شخصی هکاترینا را قابل تحمل ترمی کرد، راهی نبود که او برای فرزندش آرزو کند. اومی خواست " سوسو " بیش آنجا که ویساریون شکست خورده بود موفق شود و خود را به سطح حقیر زندگی والدینش بکشانند. در جهش های گستاخانه خیال، پسرش را می دید که کشیش منطقه شده و

۱ - ص ۲۸۱ .

۲ - آلیلیووا :

۳ - آلیلیووا . ص ۸۲ . همان

2 Borszhom

همشایه‌ها محترمانه سلامش می‌کنند: چشم اندازی فریبنده. چندسال قبل از این تاریخ، درهای مدارس مذهبی مطلقاً به روی فسرزندان رعایا بسته بود.

سوسو مدت پنج سال، از ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۲، به مدرسه گوری رفت. رویه‌رفته یکی از بهترین شاگردان و حتی می‌توان گفت بهترین شاگرد کلاسش بود. استادان و همکلاسی‌هایش هم خیلی زود متوجه شدند که این پسرک فقیر آبله‌رو حافظه‌ای فوق‌العاده دارد و دروسش را تقریباً بدون هیچ کوششی می‌آموزد. اما ویژگیهای دیگری نیز در او تشخیص دادند: در وجود سوسو نوعی سلطه‌طلبی و شور و شوق و آفری به تحت‌الشعاع قرار دادن دیگران به چشم می‌خورد. و هرچه آگاهی او در مورد اختلاف طبقاتی اش با اغلب شاگردان کلاس بیشتر شده و رنجی که از این آگاهی می‌برد، افزایش می‌یافت، این قبیل تمایلاتش حادث می‌شد. معذالک وقتی در کلاس با سهولت بیشتری درسهایش را پس می‌داد، از این بچه‌های از خود راضی‌تر شاد و شادمان‌تر می‌گرفت؛ بعلاوه در زمین بازی و تفریح نیز، چنان در تهور و چالاک‌گری برایشان برتری داشت که بزودی رهبران آنها شدند و آنها پذیرفتند که از این پسر پینه‌دوز اطاعت کنند. در همین مدرسه، محقر مذهبی بود که استالین آینده برای نخستین بار طعم اختلافات طبقاتی را چشید و نفرت طبقاتی را حس کرد. و هم در اینجا بود که نخستین طرح‌های مشکلی که در تمام دوران بلوغش با آن دست‌به‌گریبان بود، در سرش شکل گرفت: مشکل اقلیت‌های ملی. زبان مادری جوگاشویلی، زبان گرجی بود، هکاترینا روسی نمی‌دانست و احتمالاً شوهرش نیز بیش از او نمی‌دانسته است. در مدرسه غالب دروس به زبان روسی بود و در برنامۀ هفتگی وقت بسیار ناچیزی به تدریس دروس به زبان گرجی اختصاص داده شده بود. سوسو زبان بیگانه را با سهولتی



که لازمهٔ سنش بود فراگرفت. اما در خارج از کلاس و در خانه به زبان گرجی سخن می‌گفت. زبان مادری بعضی هم‌کلاسی‌های ارمنی، ترکی یا دیگر لهجه‌های محلی قفقازی بود. در مدرسه کلیهٔ زبانهای مادری شاگردان ممنوع بود و زبان روسی فرمانروایی می‌کرد. سیاست تحمیل زبان و فرهنگ روسی که از جانب دولت به‌مورد اجرا گذاشته می‌شد. منشاء منازعات بسیار بود. حتی بچه‌های ده‌ساله برای دفاع از زبان مادر - نشان دست به اعتصاب می‌زدند یا تظاهرات دیگری به راه می‌انداختند. در سالهای ۷۰ مدارس گرجی بکرات شاهد طغیان دانش‌آموزان بسود. شاگردان به معلمین روسی حمله می‌کردند، آنها را می‌زدند و مدرسه را به آتش می‌کشیدند. در مدت تحصیل جوگاشویلی در گوری، مسائلسی ازین قبیل پیش‌نیامد. با این همه احساسات بغض‌آلود خروشان وجود داشت.

در میان عواملی که از دوران کودکی استالین بر زندگی او تأثیر گذاشته است، طبیعت، سنت‌ها و فولکلور شهر زادگاهش جای ویژه‌ای دارد. گوری در ملتقای سه درهٔ حاصلخیز پوشیده از کشتزارهای غله و تاکستان واقع شده است. کوهسارهای اطراف شهر، سواحل بلند حاشیهٔ رود کورا<sup>۱</sup> و دو رودخانهٔ دیگر، دیوارهای قلعه‌ای قدیمی و مزارعی که تا درون کوچه‌های پرپیچ و خم قصبه - نیمه‌شهر و نیمه‌ده - دامن کشیده بود، فضای وسیعی در اختیار کودک می‌گذاشت تا با گریز از مسکنت خانهٔ پدری، آزادانه در آن به بازی بپردازد. طبیعت نیز در عوض خانهٔ اندوهبار پدری، به این جوان زاغه‌نشین چشم اندازی دلگشا عرضه می‌کرد. جلگه اطراف شهر پر از حیوانات، پرندگان، گیاهان و میوه - های گوناگون بود. بیهوده نیست که این سرزمین را، سرزمین " پشم

---

1 Kura

طلائی<sup>۱</sup> نام داده بودند. شرایط زیستی مساعدا این منطقه کمک کرد که استالین آتی از سلامت جسمانی چشمگیری برخوردار شود. منطقه از نظر غنای ترانه‌ها و افسانه‌های محلی نیز ضرب‌المثل بود. اسکندر کبیر و چنگیز خان در آنجا نبرد کرده بودند. شرح یورش‌های ترک و فارس در کتابهای مدرسه هم آمده بود. آوازهای محلی و قصه‌های قدیمی خاطره‌راه‌زنان مشهور قفقاز را زنده می‌کرد. در فرهنگ کوچه‌این راه‌زنان اغلب قهرمانهای ملی یا مردمی بودند: نجیب زاده‌های گرجی بودند که با تزارهای روسیه می‌جنگیدند؛ سرکردگان سرف‌ها بودند؛ دست‌انترقام خلق، با قلبی بزرگ و سرشار از مهربانی برای محرومان و ستمکشان و آکنده از نفرت برای اربابان و ثروتمندان. کمین‌گاه‌ایشان کوهستانهای پوشیده از برف و غارهای سنگی بود و از آنجا ناگاه به جاده‌ها می‌ریختند تا دشمنانشان را غافلگیر کنند و تا نفر آخر از دم تیغ بگذرانند. این افسانه‌ها خیلی هم از واقعیت به دور نبودند مناطق اطراف گوری، در آن زمان نیز، عرصه تاخت و تاز راه‌زنان مسلح بود؛ جماعتی از نجیب‌زادگان خرده‌پا که به مرور زمان دارای خود را از دست داده بودند، موقعیت مشخص اجتماعی و درآمد منظم نداشتند و از نظر ذهنی هنوز در دنیای قبایل و نزاعهای فئودالی می‌زیستند. اینان اغلب اوقات درگیر جدالهای فردی یا قبیله‌ای بی‌هوده‌ای بودند که انگیزه‌شان غروری جریحه‌دار شده یا چیزهای دیگری از این قبیل بود. در تمام گرجستان قصه‌های بیش‌و کم رمانتیکی درباره تهاجمات و اعمال قهرمانانسه راه‌زنان بر سر زبان‌ها بود. این "رابین‌هود" های محلی، برای

---

۱ - پشم کوفندی افسانه‌ای که بنا بر اساطیر بدست‌ازدهایی اسیر بود و Tason و Les Argonautes برای ستاندن آن به Colchide رفتند

بچه‌هایی که در مزارع و کوه و کمراطراف گوری به " دزدبازی " می -  
پرداختند ، سرمشقی بودند که ظاهراً بچه‌ها برای تقلید از آن شور و شوق  
فراوانی نشان می دادند .

چنین بود که جوگاشویلی جوان ، پنج سال مدرسه گوری را فقط  
با بدبختی و تیره‌روزی سپری نکرد . اما از همان زمان به مشاهده بی -  
عدالتی های اجتماعی و ملی پرداخت ؛ مشاهده ای که می رفت تا از او  
طغیانگروانقلابی چندسال بعد از بسازد . ولی گفتن این که مشاهداتی  
از این دست چه نیرو و چه تأثیری داشتند ، غیرممکن است . بیوگرافها  
و خاطره‌نویس های رسمی شوروی وانمود می کنند که قهرمان نشان هسم در  
گوری داروین را مطالعه کرده و به مذهب پشت کرده بود . معذالک در این  
که در چنین سنی داروین خوانده باشد می توان تردید کرد . ممکن است  
با مطالعه جزوات ساده و عامیانه ، آگاهی مبهمی از تئوری جدید بدست  
آورده و روانا ضد مذهب طغیان کرده باشد ؛ اما درباره رشد ذهنی  
زودرس او جای تردیدی نیست . از سال ۱۸۹۵ ، یعنی یکسال بعد از  
خروج از مدرسه گوری ، یک مجله معروف گرجی اشعارش را چاپ می کرد  
و به نظرمی آید سرودن شعر را از زمانی که در گوری بسر می برد آغاز کرده  
باشد . بیوگراف های رسمی اش وانمود می کنند که برای اولین بار در  
آنجا با اندیشه های مارکسیستی آشنا شده است . اما این کاملاً غیرمحمتمل  
به نظرمی رسد . در آن زمان هواداران مارکسیسم در تفلیس ، پایتخت  
قفقاز ، انگشت شمار بودند و امکان این که این اندیشه به مدرسه گوری  
نیز راه یافته باشد ، بسیار ضعیف می نماید <sup>۱</sup> . تنها مدافعین استالین

---

شروع " مارکسیسم - لنینیسم " ارتدوکس اورا به سالهای کودکی اش نسبت می دهند. با اطلاعات موجود، می توان این فرض را مقرون بسسه حقیقت دانست که : جوگاشویلی جوان مدرسه گوری رادر حالتی ترک گفت که از جانبی عصیانی پنهانی برضدبیدادگریهای اجتماعی، و از جانب دیگر وطن پرستی گرجی بیش و کم رمانتیکی جانش را انباشته بود. در آخرین سالهای تحصیل درگوری، بیش از آنکه تحت تأثیر اندیشه های اجتماعی باشد، مسحور ناسیونالیسم نوستالژیک ادبیات شعری گرجستان بود. یکی از هم کلاسی های او به نام نانوکتسخوولی<sup>۱</sup> می نویسد : " در کلاسهای آخر مدرسه، گوری با ادبیات گرجی آشنا می شدیم اما مربی شایسته ای که مراقب پیشرفت ما باشد و به اندیشه هایمان شکل مشخصی بدهد، نداشتیم. شعر کاکوی<sup>۲</sup> راهزن از اشعار شایسته و آوازده<sup>۳</sup> بر ما تأثیر عمیقی نهاد. قهرمانهای کازبگی<sup>۴</sup> در قلوب جوان ما عشق به سرزمینمان رازنده کردند و هر یک از ما به وقت ترک مدرسه، در اشتیاق خدمت به این سرزمین می سوختیم، اما هیچکدام اندیشه روشنی در باره، چگونگی انجام این خدمت نداشتیم. " جوگاشویلی که می - کوشید احساسات طفیانگرا نه اش را از چشم استادانش مخفی نگه دارد، شاگرد نمونه ای به حساب می آمد. و ایشان برای ادامه تحصیلش به

---

1 Nano Ketskhoeli    2 Kako    3 Chavchavadzê  
Kazbegi

اویاری رساندند .

درپائیز ۱۸۹۲ استالین در مدرسهٔ دینی والهیات تفلیس ثبت نام کرد . ظهارو، یای مادرش باید تحقق می پذیرفت ، اما آنجا کسه رختشوی بیچاره قادر به تأمین مخارج تحصیل فرزندش نبود ، مدیر مدرسهٔ گوری وکشیش منطقه که آئیندهٔ او را امیدوارکننده می یافتند ، برایش بوری تهیه کردند . چشم اندازی که در برابر پسر جوان قرار داشت باید او را دلگرم کرده باشد . صرف گذار او از قصبهٔ کوچک سوت و کوربه پایتخت بزرگ و پر جنب و جوش قفقاز ، حرکتی چشمگیر و فریبنده بود . در پانزده سالگی به حد کافی برای درک مزایای موقعیت تازه اش رشد کرده بود ؛ مزایایی که مدت زمانی نه چندان طولانی قبل از این تاریخ ، برای فرزندان رعایا ، دست نیافتنی بود . باید حدود هفتاد کیلومتر فاصلهٔ گوری تا تفلیس را با هیجان زیادی به خاطر ترفیع موقع اجتماعی اش طی کرده باشد ؛ ترفیعی که بی نهایت درجه واقعی تر از سربازی می نمود که حدوداً بیست سال پیش از آن ، پدرش را از دیلی لیلوف به گوری کشانده بود .

✱

اقامت وی در مدرسهٔ علوم دینی والهیات از اکتبر ۱۸۹۴ تا می ۱۸۹۹ به طول انجامید و این سالها در جریان رشد ذهنی اش سالهای تعیین کننده ای بود . چه عوامل عمده ای در این دوره به ذهنیت او شکل می داد ؟

در دههٔ آخر قرن نوزدهم دو مشکل عمده جامعهٔ گرجسی را منقلب می کرد : روابط روسیه و گرجستان و عواقب انقضاء سرواژ در قفقاز ؛ مدت یک قرن ، روسیهٔ تزاری در پی تصرف قفقاز و تحکیم فتوحاتش بود . گرجستان ، که از سال ۱۷۸۳ از اقامت روسیه به شمار می آمد ، بکلسی

استقلال خود را اردست داد. از پاره‌ای جهات، سرنوشت گرجی‌ها به سر-نوشت لهستانی‌ها شایهت داشت. اما برخلاف اینان، که در هر نسل برای کسب استقلالشان دست به اسلحه برده بودند، گرجیان برای جدایی از روسیه اقدام جدی به عمل نیاوردند. احساسات ضد روسی ایشان با نوعی بی تفاوتی در قبال تمايلات ملی آمیخته بود. آگاهی به این که گرجستان به هیچ نکلی بخت حفظ استقلال خود را نداشت و این که روسیه کمتر از دیگر فاتحین احتمالی هراس انگیزی نمود، ناراضایی ایشان از روسها را تعدیل می کرد. آخرین شاهان گرجستان، رودرو با شهید ترکیسه و ایران به اشغال کشورشان، خود را به تزار روسیه تسلیم کرده بودند. انگیزه اصلی این انتخاب ملاحظات مذهبی بود: گرجستان نیکسز: همچون روسیه به کلیسای ارتدوکس یونانی وابسته بود. از نظر روسها قفقاز سد دفاعی مستحکمی در برابر امپراطوری عثمانی، که دومین امپراطوری مهم منطقه، دانوب بود، محسوب می شد. روسها شاهراه

---

۱ - در سال ۱۸۹۹، ایلینا شاه و شاهزاده، مهمترین رهبر آزادیخواه ملی و نویسنده گرجی، تجربه یک قرن استیلای روسیه را چنین خلاصه کرد:

" راه دیگری وجود نداشت. ژرژ دوازدهم ( آخرین پادشاه گرجستان شرقی ) ناگزیر بود یکی از کشورهای ایران، ترکیسه یا روسیه رو کند تا گرجستان را نجات دهد. او باید به سرعت انتخاب می کرد و طبیعتاً همکیشان روسی اش را برگزید. بعلاوه، در اتخاذ این تصمیم، خواست نیاکان او نیز، که از سال ۱۴۹۱ به بعد چندین بار با نیت دریافت کمک از روسها، با آنها وارد مذاکره شده بودند، مؤثر بود. "

نقل شده به وسیله ک. خاشایوریدزه در: پژوهشی درباره گرجستان و روسیه در قرن نوزدهم " در شماره های ۵ و ۶، ۱۹۴۶

نظامی گرجستان و سپس شبکه، راه آهن قفقاز را احداث کردند و به این ترتیب موجبات توسعه، اقتصادی این ایالت را فراهم آوردند. این کار در ضمن یکی از شیوه‌های پیشبرد و تحکیم استیلای روسیه برای این منطقه نیز بود. روسیه تا شیرفرهنگی دیگری نیز بر گرجستان نهاد. علیرغم تفاخر گرجیان به تمدن باستانی شان، که تقریباً به قدمت تمدن روسیه بود، رشد اندیشگی آنها در حد جامعه‌ای نیمه‌عشیره‌ای - نیمه - فئودالی مانده بود و در مقایسه با گرجستان، روسیه نماینده اروپا محسوب می‌شد. مورخی به نام گ. خاشا پوریدزه می‌نویسد: "تحت تأثیر اروپای غربی، و بیشتر تحت تأثیر روسیه، اخلاق و آداب اروپایی به زندگی طبقات بالای جامعه گرجی راه پیدا کرد<sup>۱</sup>." سیاست‌تزارها سرشار از تناقض بود. آنها از جانبی می‌خواستند به این ایالت هیئتی روسی ببخشند، از جانب دیگری خواستند وفاداری اشراف و روحانیون گرجی را بدست آورند. آخرین سلاطین گرجستان به روسیه، مرکزی یا سیرت<sup>۲</sup> تبعید شدند. اما فرزندان شاهان تبعید شده امکان یافتند در سن - پترزبورگ به انجام فعالیت فرهنگی ای بپردازند که برای ملتشان دارای اهمیت بود. بعضی از ایشان، همچون برادران باگراسیونی، به سخنگویان "انوار گرجی" بدل شدند، چندین اثر ادبی اروپایی را به زبان گرجی برگرداندند و جامعه روسیه را با تاریخ و ادبیات گرجسی آشنا کردند و حتی تیمور از باگراسیونی<sup>۳</sup> از جانب تزار نیکلای اول به عضویت افتخاری فرهنگستان سلطنتی منصوب شد.

به موازات گسترش نفوذ روسیه، اندیشه‌های انقلابی نیز در قفقاز گسترش می‌یافت. فاتح این ایالت برای تزار، ژنرال یرمولوف<sup>۴</sup>

۱ - همانجا:

2 Teimuraz Bagrationi 3 Yermolov

قهرمان نبرد بورودینو<sup>۱</sup> در ۱۸۱۲ بود. این "فرمانروای قفقاز" تمایلات موافقی نسبت به دسامبريست ها - رهبران قیام لیبرالی که در دسامبر ۱۸۲۵ در سن پترزبورگ واقع شد - ابراز می کرد و چند نویسنده بزرگ را که در میان قیام کنندگان بودند، مورد حمایت خود قرارداد، منحمله: پوشکین، کریبویدوف - که وزیر مشاور سیاسی خودش بود - بستوژف<sup>۲</sup> (مارلینسکی<sup>۳</sup>) و عده ای دیگر را. یک فوج کامل که در قیام شرکت حسته بود به قفقاز تبعید شد و بسیاری از افسران روشن فکر که خلع درجه شده بودند، چون سرباز ساده به خدمت پرداختند. تبعیدی ها با کرجیان که از تعلیم و تربیت کمتری برخوردار بودند رابطه برقرار کرده و قویا آنها را تحت تأثیر قرارداد دادند. بعلاوه ایشان تمایلات میهن پرستانه کرجیان را با نظر موافق می نگریستند و پارا از دوستان کرجیشان فراتر نهاده، آزادی رعایای گرجی را مطالبه می کردند.

این تماس های اولیه، زمینه را برای نفوذ مداوم روسیه لیبرال و اندیشه های انقلابی در گرجستان آماده کرد. تزارهائیز، هر چند نا - دانسته، با انتخاب قفقاز بعنوان تبعیدگاه محکومین سیاسی، به این مسئله کمک فراوانی کردند. در هر نسلی اندیشه ها و انقلابیون تازه در تفلیس، کوتایس<sup>۴</sup> و دیگر نقاط ایالت پایه میدان نهادند و نارود - نیک ها - سوسیالیست های دهقانی که از صفوف آرسیتوکراسی روس یا کارمندان اداری بیرون آمده بودند - جای شورشیان نظامی و نویسندگان اوایل قرن را پر کردند. بعد از نارودنیکها نوبت یاغیان لهستانی و تروریست های روسی بود و به دنبال آنها و در اواخر قرن، نوع کاملاً تازه ای از انقلابیون از راه رسید: کارگران مارکسیست که از روسیه مرکزی تبعید شده بودند و در میان ایشان کسانی بودند نظیر میخائیل -

1 Borodino      2 Bestujev      3 Marlinsky      4 Koutais



کالینین<sup>۱</sup>، رئیس جمهور آتی اتحاد جماهیر شوروی و سرژ آلیلویف<sup>۲</sup>، سازمان دهنده بلشویک و پدرزن ژوزف جوگاشویلی استالین .  
 در حالیکه اپوزیسیون روس به این ترتیب اندیشه های ترقی -  
 خواهانه اش را در قفا زانتشار می داد، تزارها آنچه در امکان داشتند  
 بکار می گرفتند تا ساخت اجتماعی این منطقه را، تا آنجا که با منافع  
 استراتژیکی شان هماهنگ بود، به شکل سابق حفظ کنند<sup>۳</sup>. در روسیه  
 نظام سرواژ به سال ۱۸۶۱ ملغی شده بود اما آزادی رعایای گرجی تا  
 سالهای ۱۸۶۹ - ۱۸۶۴ به تعویق افکنده شد ولی حتی بعد از آن، و در  
 حقیقت تا سال ۱۹۱۱، نظام سرواژ تحت نام " حق نسبت به

1 Mikhail Kalinin 2 Serge Allilouyev

۳ - از واقعه بیش و کم مضحکی که در سال ۱۹۲۹ در " کنگره تاریخ -  
 دانان شوروی " اتفاق افتاد، می توان پی برد که تا چه حد موزانسسه  
 جوانب مثبت و منفی نفوذ روسیه در گرجستان دشوار است. ف. ماخارادزه  
 ( F. MAKHARADZE ) کمونیست برجسته گرجی کنفرانسی برگزار  
 کرده و ضمن آن بر بهترین جوانب همکاری روسیه و گرجستان انگشست  
 گذاشت. این مسئله اعتراض پروفیسور پروکوفتکی ( Prokovsky )،  
 رئیس وقت مکتب تاریخی روس را برانگیخت: " تصویری که رفیق  
 ماخارادزه از روس ها ارائه می کند، با اغماض بیش از اندازه ای رسم  
 شده است. در گذشته ما روس ها - و من بعنوان روسی با خالص ترین  
 خون ها سخن می گویم - یغماگرائی بودیم که بدتر از آن به تصور  
 در نمی آید. "

جلد اول ص ۴۹۵ - ۴۹۴

وقت " [بردگی موقت] در گرجستان ادامه یافت . دستنگاه اداری روسیه ، برای حفظ حمایت آریستوکراسی گرجی ، فرم را در این منطقه به تأخیر می انداخت و تنها زمانی ناگزیر از اتخاذ تصمیم جدی در این باره شد که خبر الفای سرواژ در روسیه ، در سرتاسر قفقاز انتشار یافته بود .

سرف ها توانایی قیام کردن داشتند و نظریه سابقه دیرینه شان در زمینه " جنگهای دهقانی " ، همچنان معوق نهادن آزادی ایشان فوق العاده خطرناک بود<sup>۱</sup> . اما اربابان گرجی خیلی بیشتر از اربابان روسی از انجام اصلاحات بهره مند شدند . روستائیان آزادی شخصی شان را بدست آوردند اما حدودا نصف زمینی که بعنوان سرف در اختیار داشتند ، از ایشان ستانده شد . بعلاوه بابت زمینی که مجاز

---

۱ - قیام های دهقانی در گرجستان در سالهای ۱۸۰۴ ، ۱۸۱۱ ، ۱۸۱۲ ، ۱۸۲۰ ، ۱۸۳۰ ، ۱۸۳۷ ، ۱۸۴۱ ، ۱۸۵۷ ، ۱۸۶۶ ، واقع شدند . در زمان جنگ کریمه ، موضع گیری سرف های قفقاز برای فرماندهی سپاه روس ، مشکلات بسیار آفریده بود . گفته می شد نماینده انگلیس در طریقوزان آنها را برای طغیان مسلح می کرد . م . ش . به :

بودند برای خودنگهدارند نیز ، می باید عرامتی می پرداختند که از حدود  
امکاناتشان خارج بود . وابستگی اقتصادی رعایا به اربانان بزودی ،  
یا همچنانکه پس از الفای بردگی در آمریکا ، در " جنوب " رایج بود ،  
به شکل مشارکت در محصول ، و یا به شکل قراردادهای " بردگی موقت "  
[ حق نسبت به وقت ] خود را نشان داد . حتی در سال ۱۹۱۱ ، یک  
نشریه " دشمن تزاریم چنین می نوشت : " در روسیه بردگی همچون  
کابوسی می ماند که در دوردست های گذشته تاریخ به خاک سپرده شده  
باشد . اما در ماوراء قفقاز ، و بویژه در گرجستان ، تا کنون هیچ قانونی  
برای پایان دادن به بردگی موقت به تصویب نرسیده است . . . وابستگی  
روستایان ما . . . . در پنجاه سال اخیر افزایش یافته و شکل جدیدی از  
بردگی را به وجود آورده است .<sup>۱</sup>

از این همه برمی آید که آثار بردگی عمیقاً در جوی که جوگاشویلی  
جوان در آن می زیست ، رسوخ کرده بود و نه تنها با شدت تمام بسردوش  
روستایانی که مستقیماً آن را تحمل می کردند ، سنگینی می کرد ، بلکه  
سایه سنگین خود را بر روابط انسانی بطور عام ، بر خانواده ، کلیسا ،  
مدرسه ، موقعیت روانی و کلیه وجوه زندگی نیز گسترده بود . و این همه ،  
تا حدودی البته ، در مورد تمام امپراطوری تزاری صدق می کرد . لنین  
ضمن مقایسه الفای سرواز در روسیه با آزادی سیاهان در آمریکا خاطره  
نشان می کرد که دامنه رفرم ۱۸۶۱ در روسیه ، بسیار محدودتر از مشابه  
آمریکائیش بود و نتیجه می گرفت : " هم به این علت است که امروز ،

---

۱ - ارگان مزبور نام دارد وارگان

" موه سسه سلطنتی کشاورزی " بوده است . به

جلد اول صفحات ۱۵ تا ۱۵ م . ش .

یعنی بیش از نیم قرن پس از آن تاریخ، نشانه‌های بردگی در روسیه بسیار بیشتر از آن چیزی است که در زندگی سیاهان به چشم می‌خورد<sup>۱</sup>. " بی‌گمان این ملاحظه، تلخ‌ترین آمیخته با اغراق بود، اما اغراق برای مبلغ انقلابی‌ای که بیمبرانه منتظر بود تا با روسیه یکبار و برای همیشه خود را از شر گذشته، فئودالیسم خلاص کند، طبیعی می‌نمود. معهذ آنچه که در مورد روس‌ها اغراق آمیز به نظر می‌رسید، در مورد قفقازها صدق می‌کرد. در زندگی اجتماعی ایشان " نشانه‌های بردگی " فراوان و در عین حال زنده و تازه‌ای به چشم می‌خورد. شیوه زندگی‌ای که تحت نظام سرواژ توسعه یافته بود با ویژگی‌هایی از قبیل: وابستگی آشکار و خشن انسان به انسان، سیستم کاست‌عریان و انعطاف‌ناپذیر، خشونت بدوی و فقدان کلیه شئون انسانی مشخص می‌شد. ریاکاری، نیرنگ‌بازی و خشونت، اسلحه اصلی ستم‌دیدگانی بود که در فراموشی نگاه داشته شده بودند و امکان این را که آشکارا و به شکلی سازمان یافته از خود دفاع کنند، نداشتند.

مدرسه علوم دینی و الهیات تفلیس مؤسسه عجیبی بود. ایسین مدرسه مهم‌ترین - هر چند یگانه مدرسه عالی گرجستان و حتی تمام قفقاز بود که از جانب آموزشگاه قشر روشنفکر محلی بشمار می‌آمد و از جانب دیگر، خود چیزی شبیه یک کانون روشنفکری در دل نظام سرواژ می‌نمود. هم در اینجا بود که اندیشه‌های مترقی سیاسی و اجتماعی مستقیم نفوذ

---

۱ - لنین: Satchinenya جلد هیجدهم، ص ۵۰۸.

ک. لئونیدزه، شاعر گرجی که حماسه چاپلوسانه‌ای در باره دوران کودکی و جوانی استالین سروده است می‌گوید: پدر بزرگ استالین به دستور اربابش تا سرحد مرگ شکنجه شد. (این شعر در سال ۱۹۴۴ به وسیله ن. تیخونوف به روسی ترجمه و منتشر شد.)

کرد و با عادات ذهنی فنودالی و کلیسایی به مبارزه برخاست .

مدرسه شکل و شیاهت سربازخانه‌ها را داشت و در درون آن قواعد خشکی که به وسیله راهبان سخت‌گیر وضع شده بود، حکمفرمایی می‌کرد. همین که در پشت سراز راه‌رسیده‌ای بسته می‌شد، اوعلی الامول رابطه اش را با جهان خارج از دست می‌داد. شاگردان می‌باید روز و شب در داخل مدرسه بصرمی بردند، هرچند می‌توانستند از راهب سرپرست کلاس مرخصی دوساعتی درخواست کنند. برنامه روزانه عبارت بود از کنفرانس‌هایی درباره الهیات اسکولاستیک و نماز، نمازهایی که گویی تمامی نداشت. شاگردان فقیر زندگی بیش‌و کم نیمه‌گرسنه‌ای را می‌گذراندند و در گروه‌های بیست‌یاسی نفری در خوابگاه‌های کوچک می‌خوابیدند. از نظر فضای روانی، مدرسه نیمه‌دیر و نیمه‌سربازخانه بود. یکی از شاگردان قدیمی می‌نویسد: " زندگی کسالت‌آور و یکنواخت بود و ما که روز و شب در چهار دیواری پادگان محبوس بودیم خود را زندانیانی می‌دیدیم که بدون ارتکاب کمترین جرمی، ناگزیر بودیم سالیان سال در آنجا بسر ببریم. همه مایوس و بی‌حوصله بودیم. شور و شوق جوانی، که در اتاقها و دالانهای تنگ به زنجیر کشیده شده بود، تقریباً هیچگاه چهره‌شان نمی‌داد و اگر گه‌گاه، بواسطه طبیعتش، زنجیر می‌گسست بیدرنگ از جانب راهبان و معلمان سرکوب می‌شد. " دانش‌جویان مجاز نبودند از کتابخانه‌های غیر مذهبی کتاب عاریه‌کنند و منحصرأمی‌توانستند به مطالعه ادبیاتی بپردازند که از جانب راهبان مجاز شمرده شده بود. و بدین ترتیب، طبیعتاً مدرسه آلتی بود برای روسی‌کردن گرجستان. مجازات هر نوع تخلف از مقررات، حبس در سلول‌های تنگ و تاریک بود. راهبان مرتباً در اندیشه‌ها، رفتار و حرکات شاگردان به جاسوسی می‌پرداختند؛ جیب‌هایشان را می‌گشتند؛ از پشت در به حرف‌هایشان گوش می‌دادند و

با کمترین سوء ظنی به مدیر مدرسه گزارش می دادند.

و با این همه این مدرسه وحشتناک از مراکز مهم اپوزیسیون سیاسی محسوب می شد. عده بسیاری از مردانی که سالیان بلوغ خود را در چهارم دیواری این مدرسه گذرانده بودند، در چشم گرجیان و حتی در نظر روس ها به چهره هایی ملی و رهبرانی شناخته شده بدل شدند. در سال ۱۹۳۰، دانشکده، تاریخ دانشگاه کمونیستی ما و راه قفقاز، اسنادی از آرشیوهای ژاندارمری تفلیس را منتشر کرد. این اسناد شامل گزارشاتی بسود در باره نمودهایی از انحراف سیاسی در مدرسه، علوم دینی که دوران ۲۰ ساله ای را - از ۱۸۷۳ تا زمان ورود جوگاشویلی به مدرسه - در بر می گرفت و نمودار خوبی از تحرک ذهنی دانش آموزان به دست می داد.

هم به سال ۱۸۷۳ یک سرهنگ ژاندارمری به افسران مافوقش اطلاع داده بود که طبق آنچه از بعضی نامه های کشف شده برمی آید، دانشجویان آثار داروین، بوکل<sup>۲</sup>، میل و چرنیشفسکی را مطالعه کرده اند. بعد از این گزارش دستور تفتیش صادر شد و دو کتاب مفسده، دیگر: زندگی مسیح اثر رنان<sup>۳</sup> و ناپلئون صغیر نوشته هوگو کشف شد. ضمناً معلوم شد که سه تن از استادان، جلسات در شان رابا "روحیه ای لیبرال - منشانه" برگزار می کرده اند؛ جرمی که به خاطر آن، مدیر مدرسه ضمن گزارش به ژاندارمری، ایشان را از مدرسه اخراج کرد. به علاوه عده ای نیز به خاطر اطلاع از وقوع تخلفات و مسامحه در معرفی مرتکبین، مورد مجازات قرار گرفتند<sup>۴</sup>. در گزارش ژاندارمری برای این نکته تأکید شده بود که متخلفین دارای تمایلات میهن پرستانه نسبت به گرجستان اند.

---

۱ - یکی از بیوگراف های استالین می نویسد: به دانشجویان موضوعاتی

تحمیل میکردند نظیر: "خرلمع به چه زبانی حرف می زد؟".

2 Buckle      3 Renan

اما این جوش و خروش پایانی غم انگیز داشت : در ژوئن ۱۸۸۶ ژوزف لازیف<sup>۱</sup> ، دانشجویی که به علت موضعگیری ضد روسی اش از مدرسه اخراج شده بود، مدیر مدرسه پاول چودتسکی<sup>۲</sup> را به قتل رساند. قاتل فرزند کشیشی از حاکم نشین گوری بود. در گزارش فرمانده<sup>۳</sup> ژاندارمری تفلیس چنین آمده است : " در مقایسه با مدارس علوم دینی روسیه ، مدرسه<sup>۴</sup> تفلیس ناخوشایندترین شرایط را داد . دانشجویانی که به این مدرسه وارد می شوند غالباً از روحیه ای ضد مذهبی برخوردار بوده و با کارکنان روسی خصمانه رفتار می کنند . در بسیاری از موارد اصلاح این دانشجویان به علت بغض و عناد مفرطشان و نیز به خاطر غرور و بیما رگونه ای که نسبت به سرزمینشان دارند ، امکان پذیر نیست . " گزارش با متهم کسردن چندین روز نامه<sup>۵</sup> گرجی - که به تازگی ممنوع ال انتشار شده بودند - به تحریک افکار عمومی بر علیه روسیه و به تبدیل مدرسه<sup>۶</sup> علوم دینی بس - قلعه ای برای میهن پرستی گرجی ادامه می یابد . مدرسه به مدت چند ماه تعطیل شد . در جریان این حادثه عالیجناب " پل " فرماندار گرجستان نیز نقش عجیبی بازی کرد : او به فرمانده<sup>۷</sup> ژاندارمری تلقین کرد که سوء قصد عمل کردیک فرد تنها نبوده و سازمانی سری در تدارک آن دست داشته است . او شخصی بنام سیلواستر جیبلادزه<sup>۵</sup> را که یک سال قبل از این تاریخ به مدیر مدرسه حمله کرده بود ، به عنوان رهبر افراد مظنون معرفی می کرد . جیبلادزه یکی از بنیانگذاران تشکیلات سوسیال - دمکرات و یکی از استادان سیاسی جوگاشویلی شد . از جمله دانشجویانی که در سال ۱۸۸۶ از مدرسه اخراج شدند ، یکی هم میخائیل<sup>۸</sup> -

---

1 Lagieyev    2 Pavel Tchoudetsky  
5 Sylvestre Djibladzé

تسخاکا یا <sup>۱</sup> ، کشیش زاده‌ای بود که بعدها دوست لنین ، عضو کمیته<sup>۲</sup> مرکزی حزب بلشویک و رئیس شورای گرجستان شد .

تنها چند ماه قبل از ورود جوگا شویلی به مدرسه<sup>۳</sup> علوم دینوسی ، اعتمادی حقیقی با شرکت کلیه<sup>۴</sup> دانشجویان گرجی مدرسه شکل گرفت . روز ۴ دسامبر ۱۸۹۲ ، ژنرال یانکوسفسکی <sup>۲</sup> ، فرمانده ژاندارمری تفلیس ، تلگرافی به سن پترزبورگ اطلاع داد : " بخش اعظم دانشجویان مدرسه<sup>۳</sup> ارتدوکس دست به اعتماد زده‌اند . اعتماد بیون اخراج چند استاد و ایجاد کرسی ادبیات گرجی را درخواست می‌کنند<sup>۳</sup> . " حاکم گرجستان یک روز تمام با دانشجویان سروکله زد و بیهوده سعی کرد آنها را متقاعد کند اعتماد خود را بشکنند . بعد ، مدیر مدرسه از پلیس کمک خواست . پلیس مدرسه را تعطیل کرد و دانشجویان را به خانه‌هایشان فرستاد و اینان در حال خروج از مدرسه سوگند اتحادیه داد کردند . با این همه قبل از پایان سال تحصیلی ، هشتاد و هفت تن از ایشان از مدرسه اخراج شدند . باز هم میخائیل تسخاکا یا سازمان دهنده<sup>۴</sup> اصلی طغیان شناخته شد .

در جمله<sup>۴</sup> اخراج شدگان ، یکی هم لادوکتسخوولی <sup>۴</sup> ، از شاگردان سابق مدرسه<sup>۳</sup> گوری بود که سه سال از جوگا شویلی بزرگتر بود و به زودی مربی سیاسی او شد<sup>۵</sup> . در هیچیک از گزارشات پلیس صحبتی از تبلیغات سوسیالیستی نیست . عمده‌ترین دلیل تظاهرات ، همچنان علائق میهن-پرستانه نسبت به گرجستان ذکر شده است .

هنگامی که جوگا شویلی ، که در این زمان پانزده ساله بود ، به

---

1 Tskhakaya 2 Yankosvsky 4 Lado Ketskhoveli



مدرسه وارد شد، جریان اعتماد باخیرکاملا بر سر زبانها بود. دانشجویان درباره واقعه بحث می کردند و در حاشیه، اخراج هشتادوهفت نفر به گفتگو می پرداختند؛ طبیعتاً دانشجویان تازه وارد نمی توانست نسبت درخواستی که مربوط به تدریس ادبیات زبان مادری او در مدرسه بود، علاقمند نباشد و به همین جهت خیلی زود تحت تأثیر هیجانات سیاسی واقع شد. اما اینجا هم، مانند گوری، احساساتی را که مربیانش به او القا می کردند مخفی نگاه می داشت و همچنان دانشجویی نمونه، با استعداد، ساعی و دقیق به حساب می آمد. یقیناً او اطرافیان تازه اش را با کنجکاو سیری ناپذیری مورد مطالعه قرار می داد. مدیر مدرسه، راهب روسی بود بنام هرموژنس<sup>۱</sup> و ناظم، آباشیدزه<sup>۲</sup> گرجی بود که مطمئناً به خاطر ملیت گرجی اش می کوشید تا با خوش خدمتی برده و آری محبت مقامات روسی را جلب کند. اینجا جوگاشویلی می توانست شیوه های رژیم استبدادی را، هر چند در رده های پایین، از نزدیک مشاهده کند. ما حبان قدرت نسیز خود در وحشت و اضطراب می زیستند؛ مدیر روسی بیاد داشت که مدیسیز قبلی به قتل رسیده بود. و ناظم گرجی از کوچکترین نشانه ناراضی از جانب مافوق هایش همانقدر می هراسید که از تصور اینکه ممکن است در گوشه و کنار راهروهای دراز نیمه تاریک و در خوابگاههای دانشجویان توطئه هایی شکل بگیرد. اما هر چه راهب ها دانشجویان را بیشتر از نزدیک تحت نظر می گرفتند، هر چه بیشتر از پشت درها به سخنان گوش می دادند و هر چه بیشتر لبها ده ها و حجره های ایشان را در جستجوی کتیب ممنوعه زیر و روی کردند، عقاید کفرآمیز در چهار دیواری مدرسه نفوذ بیشتری می یافت. دانشجویانی که به تا زگی اخراج شده بودند، در نظردانجویان جوانتر از نوعی تفوق اخلاقی برخوردار بودند؛ بعلاوه

---

1 Hermogenes      2 Abachidzé

موفق شده بودند راهی برای تماس گرفتن با همشاگردی های سابقشان پیدا کرده و از این طریق حوزه، نفوذشان را تا درون این قلعه، مذهبی گسترش دهند.

احتمالا جوگا شویلی، هم از نخستین سال تحصیل در مدرسه سلسبینه<sup>۱</sup> الهیات، مکررا به شکلی نیمه مخفی از مدرسه به شهر می آمده و با اعضای اپوزیسیون نیز تماس داشته است. این نکته از این جا روشن می شود که در ۲۹ اکتبر ۱۸۹۵، تقریبا یکسال بعد از ورود جوگا شویلی به تفلیس، گاهنامه گرجی ایبری<sup>۱</sup> که بوسیله یک ناسیونالیست آزادخواه به نام ایلیا شاوشا وادزه<sup>۲</sup> منتشر می شد، یکی از اشعار او را به چاپ رساند. این شعر میهن پرستانه و آمیخته با طرح مبهمی از یک سوسیالیسم رادیکال، به یک شاعر معروف گرجی ر. اریستاوی<sup>۳</sup> اهدا شده بود. شعر با امضای سوزلو<sup>۴</sup> ("جوجوی کوچک") انتشار یافت. چه یقینا تا عرق صددا شتسه هویت خود را از چشم گردانندگان مدرسه، علوم دینی پنهان نگاه دارد<sup>۵</sup>. جوگا شویلی جرم پنهانی دیگری نیز مرتکب می شد: از کتابخانه عمومی شهر کتاب می گرفت. گذشته از آثار شعرای گرجی، کتب مورد علاقه او را شاهکارهای ادبیات روس و اروپا تشکیل می داد. بعلاوه آشنایی او با آثار سه طنزنویس بزرگ روس: سالتیکوف شچدرین، گوگول و چخوف نیز - که بعدها در ضمن سخنرانی ها و مقالاتش از گفته هایشان استفاده می کرد - در همین جا شروع شد. ترجمه روسی رمان های ویکتور هوگو و

---

1 Iberya 2 Ilya Chavchavadzê 3 R.Eristavi 4 Soselo

۵ - این اشعار، با همین امضاء، در

سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۲، در دوبیرگزیده شعر گرجی به چاپ رسید. م. ش

به :

" بازار خودپرستی " تا کرای<sup>۱</sup> نیز، از جمله آثار بیگانه‌ای است که مطالعه کرد. اما رشد ذهنی اش بیش از همه مدیون کتب ساده در باره زیست‌شناسی داروینی، اقتصاد و جامعه‌شناسی بود. در این دوره نظریه‌های مادی و شبوتی درباره طبیعت و جامعه بین جوانان نفوذ و اعتبار بسیار یافته بود.

تقریباً کلیه خاطرات نویسان - دوست یا دشمن استالین - در باره تصویر که گ. گلورجیدزه<sup>۲</sup> (یکی از همکلاسی‌های او که در سالهای ۳۰ هنوز در گوری معلم بود) بدست می‌دهد، توافق دارند؛ " گاه در نمازخانه، هنگام دعا کتاب‌هایمان را زیر چهارپایه مخصوص پنهان کرده و مطالعه می‌کردیم و طبیعتاً کاملاً مراقب بودیم که استادان غافلگیرمان نکنند. کتاب یارجدائی ناپذیر ژوزف بود و او حتی در وقت غذا خوردن هم از آن دل نمی‌کند..... وقتی سئوالی مطرح می‌شد و قبل از پاسخ دادن تأمل می‌کرد..... یکی از لذاتی که در فضای خفقان آورو غیرقابل تحمل مدرسه جستجوی کردیم آواز خواندن بود و هر وقت سوسو بدون مقدمه دسته‌گری برآه‌انداخته و با صدای صاف و خوشایندش آوازه‌های محلی دلخواه ما را می‌خواند، غرق در لذت می‌شدیم<sup>۳</sup>. "

نویسنده<sup>۴</sup> دیگری بنام ایرما شویلی برجنبه<sup>۵</sup> ناخوشایندتری از شخصیت جوگا شویلی پافشاری می‌کند. وی درهمه جا او را بعنوان یکی از بهترین مباحثه‌گرهای مدرسه معرفی می‌کند و می‌نویسد: او از اغلب

---

۳ - نقل شده

1 Thackeray 2 G. Glourdjidze

بوسیله<sup>۶</sup> یاروسلاوسکی در کتاب سابق الذکر.

رابطه‌های در تفهیم مقصود خود توانا تر بود و استدلال‌هایش را با مهارت و سر-  
سختی یک مجادله‌گر حرفه‌ای به کرسی می‌نشانند. . . . . اما جوگاشویلی  
که سرشار از میل به پیشرفت و ترقی بود نمی‌توانست به راحتی تحمل کند که  
دیگران او را تحت الشعاع خود قرار دهند. وقتی استدلال‌هایش را رد می-  
کردند، غضب می‌کرد و چون ضمن گفتگویی کمترین مخالفتی با او نشان  
می‌دادند خشمگین می‌شد. از شاگردانی که ضمن بحث با او موفق می‌شدند  
صحت عقایدشان را اثبات کنند کینه‌بدل می‌گرفت و گاهی که در میسان  
جمعی از رفقایش، این کینه‌آزارش می‌داد، سعی می‌کرد با تهمت و بد-  
گویی‌های زننده انتقام بگیرد. و این شیوه رفتار، هرچند نزد جوانانی  
به سن و سال او استثنایی نیست، مباحبت با او را دشوار می‌کرد.

تنها در آغاز سومین سال تحصیل وی در مدرسه بود که راهبان متدرجا  
پی بردند که این دانشجو، که آینده‌روشنی برایش پیش‌بینی می‌شد،  
در راه‌ناصوابی قدم برمی‌دارد. در نوامبر ۱۸۹۶ یکی از ایشان در  
کارنامه‌اش نوشت: " روشن شده است که جوگاشویلی عضو کتابخانه  
عمومی بوده و از آنجا کتاب عاریه می‌کند. . . . . امروز من کارگران  
دریا نوشته‌ام و یکتورهوگو را ضبط کرده و در آن قبض‌آبونمانی پی-  
کردم. " موضوع به اطلاع مدیر مدرسه رسید و او تصمیم گرفت: " من باب  
تنبیه، مدتی طولانی در سلول زندانی شود. من قبلا در مورد کتاب  
ممنوعه دیگری بنام نودوسه نوشته‌ام و یکتورهوگو به او اخطار داده  
بودم. " .

در واقع رمان مشهور و یکتورهوگو درباره انقلاب فرانسه به-  
دشواری می‌توانست خواننده جوانش را برای کشیش شدن آماده کند.  
ملاحظات مشابه در کارنامه او متدرجا روبه‌فزون‌تری می‌نهد: " در ساعت

---

۱ - یاروسلاوسکی: اثر سابق الذکر ص ۱۶ - ۱۷ .

یازده صبح کتاب تکامل ادبیات ملل نوشته لتورنو<sup>۱</sup> را ، که جوگا شویلی از کتابخانه عمومی عاریه کرده بود، ضبط کنسردم ..... جوگا شویلی در پلکان نمازخانه در حال مطالعه این کتاب غافلگیر شد. این سیزدهمین باری است که این دانشجو در حال مطالعه کتب کتابخانه عمومی غافلگیری شود. کتاب را در اختیار پذیرناظم کل قیزار دادم.<sup>۲</sup> این گزارش در مارس ۱۸۹۷ یعنی فقط چهار ماه پس از نخستین شکایت به ثبت رسیده است. مدیر مدرسه دستور داد: " بعنوان اخطار شدید و تنبیه برای مدتی طولانی زندانی شود<sup>۳</sup>. " معذالک از هیچیک از این احکام چنین برنامه آید که کتابی سوسیالیستی و به طریق اولی مارکسیستی کشف و ضبط شده باشد. آنچنانکه از خاطرات همکلاسی هائی آن دوره استالین ، و نیز از خاطرات خود او فهمیده می شود، اولین آشنائی های او با نظریات سوسیالیستی و مارکسیستی در سالهای آخر مدرسه صورت گرفت. وهم در این دوره بود که در مدرسه با یک گروه بحث و گفتگو و در شهر با یک سازمان زیرزمینی بنام " مسام داسی<sup>۴</sup> " مرتبط شد و در اوت ۱۸۹۸ به عضویت این سازمان درآمد<sup>۴</sup>. ظاهراً کتب مارکسیستی و سوسیالیستی خطرناکتر از آن بوده که به داخل مدرسه برده شود به علاوه تهیه آن نیز دشوار بوده است. بنا به گفته یاروسلاوسکی ، در تمامی تفلیس تنها یک نسخه از ترجمه روسی کاپیتال وجود داشته که دست بدست می گشته و جوانان سوسیالیست با دست از آن نسخه برداری می کرده اند. می توان پذیرفت که جوگا شویلی کتب و جزوات نویسندگان سوسیالیست را ، در مدت زمان اندکی که موفق می شد در خارج از مدرسه بگذرانند مطالعه می کرده است.

۲ - یاروسلاوسکی : همان ص ۱۷ .

1 Letourneau

۴ - استالین : بیوگرافی ص ۲۴

3 Messame Dassy

مسام داسی "، گروهی که او در ۱۹ سالگی به آن پیوسته است - سال ۱۸۹۳ پایه‌ریزی شده بود. این یکی از نخستین گروه‌های سوسیال - دمکرات تفلیس بود و برنامه آن قویا تحت تأثیر اندیشه‌های میهن - پرستانه، گرجی قرار داشت. سازمان به این مناسبت نام مسام داسی (گروه سوم) را انتخاب کرده بود که از منوری داسی<sup>۱</sup> (گروه دوم)، سازمان آزادیخواه جپی که در سالهای ۸۰ رهبری فشرده و شنفکر گرجستان را برعهده داشت، تشخیص داده شود<sup>۲</sup>. از جمله بنیانگذاران مسام داسی نوا ژوردانیا<sup>۳</sup>، ک. چخیدزه<sup>۴</sup> و گ. تسررلی<sup>۵</sup> بودند که بزودی در خارج از گرجستان بعنوان سخنگویان سوسیالیسم میانه رو شناخته شدند. از دیگر مبتکرین پرتلاش این گروه، سیلواستریلا دزه بود که بعلت حمله به مدیر، از مدرسه، الهیات اخراج شده بود. رهبران گروه سوم نظریاتشان را در روزنامه "لیبرال کوالی"<sup>۶</sup> به چاپ می - رساندند.

مدتها بعد، جوگا شویلی دلایل گرایش خود به سوسیالیسم را چنین بیان می کرد: " من به جهت موقعیت اجتماعی ما رکسیست شدم ( پدرم در یک کارخانه، کفش سازی کارگری می کرد، مادرم هم کارگر بود )، اما دلایل دیگری نیز وجود داشت و آن از جانبی سخت گیری بیش از حد در قبال اندیشه‌های غیر مذهبی و از جانبی مقررات ریاکارانه در مدرسه بود که هر دو شدیداً مرا تحت فشار قرار می داد. .... نفرت ازستم تزاری

---

1 Mēori Dassy      ۲ - Pirvely Dassy ( گروه اول ) که  
 بوسیله، اشراف چپ‌گرای گرجستان حمایت می شد، قبل از ۱۸۶۵ از الغاء  
 سرواژ دفاع می کرد. م. ش به : بریا : اثر سابق الذکر. ص ۲۰۲ و  
 س. ت آرکومد : اثر سابق الذکر ص ۱۷۹ تا ۱۷۲ Noah Jordania<sup>3</sup>  
 4 K. Tchekheidzē 5 Tsrerelli 6 Kvali

درفضایی که در آن می زیستم موج می زد . " وقایع خارجی به ظهور این احساسات کمک بسیار کرد . در طول این سالها کارگران تفلیس به اعتمادات پرهیا هوشی دست زدند که در عین حال نخستین اعتمادات کارگری در پاریتخت قفقاز نیز بود . امروز صورتاً نیرشگرف این اعتمادات ها بر طبقه کارگرو روشنفکران انقلابی آن زمان دشوار است . در سالهایی که پس از این اعتمادات ها آمد ، اعتماد به امری معمول بدل شد ؛ کثرت آن چندان بود که خاصیت تحریک آمیزش را از میان برد . اما با نخستین اعتمادات ها ، نیروی ناشناخته ای از جنبش کارگری به میدان می آمد . این سلاح جدیدی بود در مبارزات اجتماعی و مانند هر سلاح تازه دیگری ، امیدها و هراس های اغراق آمیز را موجب شد . مدیران و اداره شوندگان همگی ، حوادث بزرگ تهدید آمیز و تغییرات عظیم و غم انگیزی را پیش بینی می کردند . و تا آنجا که به روسیه مربوط می شد ، این همه خطا نیز نبود .

در آن زمان تفلیس مرکزیک انقلاب صنعتی محدود بود . چهره شهر تحرکی را که سرمایه داری نو پا در قفقازی هنوز شرقی ، عشیره ای و فئودالی موجب می شد ، منعکس می کرد . لنین که در آن ایام هنوز ناشناس بود ، وضعیت این منطقه در اواخر قرن را چنین توصیف می کرد : " در سالهای پس از فرم ، این کشور با ساکنانی کوه نشین و پراکنده ، درحاشیه توسعه اقتصاد جهانی ، و حتی درحاشیه تاریخ روبه تحول نهاد ؛ صنعت نفت ، تجارت شراب ، مافاکتورهای توتون و کارخانه های آرد ، تازه در آنجا گسترش می یافت . " توسعه صنایع نفتی با کوبا طوم به کمک سرمایه های انگلیسی و فرانسوی انجام می گرفت . در ضمن استخراج سنگ های معدنی غنی منگنز در منطقه شیاتوری<sup>۱</sup> را

---

1 Chiatouri

نیز با یدیه فهرست صنایعی که لنین نام برده است ، افزود . در سالهای ۱۸۸۶ - ۱۸۸۷ ارزش کل تولید صنعتی دو منطقه گرجستان - تفلیس و کوتایس - از ده میلیون روبل تجاوز نمی کرد . با گذشت چهار سال ایسن رقم سه برابر شده بود در سالهای ۱۸۹۲ - ۱۸۹۱ به سی و دو میلیون - روبل بالغ می شد . در همین مدت ، عده کارگران صنعتی ، بدون احتساب کارکنان راه آهن ، از دوازده هزار به بیست و سه هزار نفر افزایش یافت . تفلیس مرکز عمده خطوط راه آهن ما و راه قفقاز - که نواحی دریای خزر را به دریای سیاه ، باکو و باطوم متصل می کرد - بود . کارگاههای راه آهن به مرکز صنعت عمده تفلیس و در عین حال به مهمترین و پرتحرک ترین کانون جنبش مخفی کارگری که تازه در قفقاز پا گرفته بود ، بدل شد . در تضاد با این کارگاهها ، بازارهای پرهیا هو ، دومین عنصر زندگی شهر را تشکیل می داد . جوگاشویلی جوان با بیست و دو ساعت زیادی را به تماشای عادات و سنن بازرگانان شرقی گذراننده باشد و یقینا این عده روحیه او را تحت تأثیر قرار داده اند . معذالک این دنیای شرقی " در حاشیه تاریخ " به کار او نمی آمد . او مجذوب عنصر تازه زندگی قفقازی شده بود .

دو ستن از طلبه های قدیمی که انقلابی شده بودند ، نقش استادی او را بر عهده داشتند . گذشته از سیلوستر جیبلا دزه که رهبر " گروه سوم " به شمار می آمد و مهمترین راز آن بود که دوست صمیمی جوان تازه وارد شود ، او با دورفیق دیگر که دوست و در عین حال سرپرستش بودند ، مـراوده

---



داشت؛ این دو ساشا تسولوکیدزه<sup>۱</sup> و کتسخولی بودند. تسولوکیدزه که فقط سه سال از جوگاشویلی بزرگتر بود، بین اعضای مسام داسی، به عنوان نویسنده حرمتی داشت؛ با شورش و فراوان به اهداف گروه خدمت می کرد، اما مبتلا به سل بود و بعد از پنج یا شش سال به علت همین بیماری درگذشت. تحقیقات و مقالات او، که در روزنامه های محلی گرجستان به چاپ می رسید، حاکی از ذوق و استعداد ادبی فراوان و شناخت وسیع او در زمینه جامعه شناسی است. از جمله آثارش، کتاب قابل توجهی است که در آن با زبانی ساده، به توضیح نظریه های اقتصادی مارکسس پرداخته است<sup>۲</sup>. جوگاشویلی گاه با تسولوکیدزه به دفتر هیئت تحریریه کوالی می رفت و ابتدا با احترام و بعدها با لبخندی بیش و کم تمسخرآمیز به سخنان خردمندان و نویسندگان نیمه لیبرال، نیمه سوسیالیست مجله گوش می کرد.

مربی و دوست دیگر او، کتسخولی، اهل قلم نبود و روحیه اش بیشتر با عمل و پراتیک سازگاری داشت؛ از پس گرایش به اندیشه جدید، مخصوصاً در پی شیوه های بودک که بتواند هواداران بیشتری برای این اندیشه گرد آورد. قبلاً با دنیای خارج از قفقاز نیز آشنایی اندکی پیدا کرده بود. بعد از آنکه جزء گروه هشتاد و هفت نفره، به سال ۱۸۹۴ از مدرسه علوم دینی اخراج شده بود، به کیف مرکز قدیمی حیات سیاسی و فکری، که چهره های شهر ما با نه تراز تغلیس داشت، سفر کرده بنود. وی چندین سال در کیف بسربرد و با گروه های مخفی سوسیالیستی که بسا

---

۱ Sacha Tsouloukidze ۲ - استالین بعدها با حق -

شناسی از تسولوکیدزه یاد می کرد و در ۱۹۲۷، به همت او انتشارات دولتی شوروی مقاله های پراکنده تسولوکیدزه را که در گاهنامه های متعدد وبی اهمیت گرجی چاپ شده بود، گردآوری و منتشر کرد.

رفقای سن پترزبورگ و حتی با رهبران تبعیدی در سوئیس، فرانسه و انگلستان نیز مرتبط بودند، تماس گرفت و پس از بازگشت به قفقاز، با تمام وجود مایل بود برای شکل بخشیدن به جنبش در ایالت زادگاهش، کاری صورت دهد. و خصوصاً در پی یافتن وسائل بود برای ایجاد یک زیرزمینی، یعنی چیزی که به اعتقاد او، نخستین پایگاه استوار یک گروه تبلیغاتی انقلابی محسوب می شد. از روزنامه «نیمه لیبرال - نیمه سوسیالیست گرجستان» کاری ساخته نبود. نویسندگان شناخته شده برای نوشتن هر کلمه هوای دور و برشان را داشته باشند و هر مقاله را از نظر دستگاه سانسور تزاری بگذرانند؛ تبلیغاتی چنین محتاطانه و بی رمق هیچکس را متقاعد نمی کرد و راه به جایی نمی برد. جوانان انقلابی باید به هر قیمتی که بود خود را از شر سانسور خلاص می کردند. پس از آن که جوگاشویلی به عضویت گروه سوم درآمد، کتسخوولی توجه او را خصوصاً به این دسته مسائل بیشتر عملی معطوف کرد.

به همت تسولوکیدزه و کتسخوولی، وظیفه معینی به انقلابی تازه کار محول شد و آن عبارت بود از تشکیل چند حلقه آموزشی برای کارگران و وظیفه او این بود که برای چند کارگر کارخانه های توتون، چند بنا، پینه دوز، نساج، کارگر چاپخانه و لوکوموتیوران درباره سوسیالیسم سخن بگوید. به هر دانشجوی داوطلب وظیفه مشابهی واگذار می شد، چه سازمان جوان شدیداً نیازمند کسانی بود که حاضر باشند آن دسته از اعضا را که شخصاً قادر نبودند کتب و جزوات ایدئولوژیک را مطالعه کنند، آموزش دهند. کارگران در گروه های کوچک دوازده و حداکثر بیست نفره دوره جمع می شدند. جلسات در کلبه های کوچک و انباشته از کارگران تشکیل می شد و دود تلخ "ماخورکا" بایوی کثافت و عرق تن فضا را پر می کرد. در تمام مدت یکی از اعضا در خیابان پاس می داد تا مانع غافلگیر

شدن بقیه به وسیلهٔ پلیس شود. احتمالاً سخنران از کارش لذت اخلاقی فراوانی می برد. پادشاه این کار احساس شورا انگیز پیشرفت و ترقی بود. بره به ظاهر رام رمه راهب آباشیدزه به آنجا رسیده بود که برای ویران کردن پایه های امپراطوری و کلیسا اسلحه معنوی تدارک می دید. مردانی که غالباً بسیار من تر از او بودند، با احترام به سخنانش گوش می دادند و وی را راهنمایی جدی و مقتدر می دانستند.

از پس چنین جلساتی، برای او دشوار و حتی توهین آمیز بود که ناگزیر باشد به مدرسه نیمه تاریک بازگردد؛ کنترل راهب ها را تحمل کند؛ به خاطر غیبت های طولانی ترا ز خدمت معمول، بهانه هایی بیافریند؛ نقاب تقدس به چهره بزند و در انبوه کشیشانی که در نمازخانه سرود می خواندند، غرق شود. این زندگی دوگانه بود و از دو جهت؛ نه تنها کسی که اعتقادات مذهبی نداشت باید تظاهر به داشتن ایمان می کرد، بلکه انقلابی ای که در شهر اعتباری یافته و کم کم همچون شخصیتی شناخته شده رفتار می کرد، ناگزیر بود با نقش دانشجوی فرمانبرداری را بازی کند که مطیع و مرعوب مافوق هایش بود. تا کی می توانست چنین موقعیتی را تحمل کند؟

در طول دو سال آخر تحصیل، جوگا شویلی باید بکرات این را از خود پرسیده باشد. او راهبان را به پیشرمانه ترین و مزورانه ترین اشکال فریب می داد بی آن که از این بابت پریشانی و ندامتی به خود راه دهد. پاسخ فریبکاری را با فریبکاری می داد. آیا آنها جاسوسی اورانمی کردند و در غیاب او به استنطاق اطرافیان نمی پرداختند؟ آیا تعلیمات ایشان یک فریبکاری بزرگ و نفرت انگیز نبود؟ تزویر او، تنها پاسخی بود به ریاکاری آنان. در این جدال دروغ و نیرنگ، او توانا تر از حریفانش بود و احتمالاً توفیق و تفریحی که در این جدال می یافت، در

تحمل این موقعیت تقریبا غیرقابل تحمل یاری اش می کرد. البته می توانست بندوبست را جمع کرده و با راهب ها و مدرسه شان خدا حافظی کند. اما بعد؟ چیزی نداشت که بیرون از مدرسه با آن زندگیش را بگذراند. سازمان به نحو و حشمتناکی فقیر بود و نمی توانست به او کمک کند. از جانبی هم میل نداشت دوباره سر بار مادرش شود. خیال کارگری در کارخانه یا استخدام در جای دیگری را نیز نداشت. زندگی در مدرسه ناخوشایند بود، اما وقت کافی برای بحث کردن، اندیشیدن و خواندن در اختیارش می گذاشت و این چیزی بود که نمی خواست از دست بدهد. جوانی با تمایلاتی ایده آلیستی تر و احساساتی تندتر در مدرسه را با لگد بازی کرد و بی آنکه در بند عاقبت ماجرا باشد، پی کارش می رفت، اما این فرزند غلامان تازه آزاد شده اگر چه برای دگرگون کردن زندگی یک ملت تلاش می کرد، از آن رخوت و سکون روستائیانی که از هر دگرگونی وحشت دارند، چیزی به ارث برده بود. راست است که برای ماندن در مدرسه ناگزیر بود دانشما رازداری و پنهان کاری کند، اما این چیزی بود که از کودکی مجبور به انجامش بود و دیگر بیش و کم طبیعت ثانوی اش شده بود.

معذالک موقعیتش روز بروز دشوارتر می شد. در ملاحظات که در طول آخرین ماههای اقامت او در مدرسه در حاشیه کارنامه اش آمده به انجام تبلیغات سوسیالیستی از جانب او هیچ اشاره ای نشده است. ظاهرا توانسته این جنبه فعالیت هایش را کاملاً مخفی نگهدارد. اما برخورد هایش با مقامات مدرسه دانشما شدیدتر می شد. در گزارشی به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۸۹۸ آمده است: "در ساعت ۹ صبح، عده ای از دانشجویان در سالن غذاخوری پیرامون ژوزف جوگاشویلی گرد آمده بودند و او برای ایشان کتبی را که از جانب مسئولین مدرسه ممنوع شده است، قرائت می کرد. از کلیه دانشجویان تفتیش بعمل آمد. " چند هفته بعد

نوشته شده : " در جریان یک تفتیش . . . . . ژوزف جوگاشویلی چندین بار سعی کرده محبت بپردازد . . . . . تا نارضایی دانشجویان از تفتیش های مکرر را ابراز و اعلام کند که چنین تفتیش های بی بهیچ عنوان در مدارس دیگر اعمال نمی شود . بطور کلی رفتار جوگاشویلی با مسئولین توأم با خشونت و بی احترامی است . . . . . " ۱

تنها چند ماه پس از پیوستن او به مسام داسی ، راهبان مشـکـل زندگی دوگانه اش را فیصله دادند . در می ۱۸۹۹ ، به این علت که " به دلایلی نامعلوم " از شرکت در امتحانات خودداری می کرد ، از مدرسه اخراج شد . خود او بعدها اظهار می کرد که علت اخراجش " تبلیغات - مارکسیستی " بود . اما این علتی نیست که مقامات ذکر کرده اند ؛ اگر چه بی هیچ تردیدی او را دارای انحرافات سیاسی می دانسته اند . دانشجوی اخراج شده از ترک دیر - سربازخانه ای که پنج سال با اهمیت عمرش را در آن گذرانده بود ، چندان تأسفی احساس نمی کرد .

---

۱ - ۱ . یاروسلاوسکی : اثر سابق الذکر . ص ۱۶ - ۱۷ .

این واقعیت که والدین جوگاشویلی - استالین سرفزاده بودند اورا از تمامی دیگر رهبران انقلاب متمایز می کرد. اغلب این رهبران به گروههای اجتماعی کاملاً متفاوتی - اشرافیت ، طبقات متوسط و قشر روشنفکر - تعلق داشتند. لنین در دوران تحصیل ، باکنجسکاوی هوشمندانه اش زندگی دهقانان را از نزدیک مشاهده کرده بود. اما او - فرزند بازرگان مدرسه ای که در میان اشراف جایی پیدا کرده بود - از طبقه ایشان نبود؛ در میان شان زاده نشده بود. تروتسکی نخستین بار فقر و استثمار را از دریچه خانه پدرش - یک مالک تازه به دوران رسیده - یهودی - دیده بود. فاصله زینوویف<sup>۱</sup> ، کامنف<sup>۲</sup> ، بوخارین<sup>۳</sup> ، راکوفسکی<sup>۴</sup> ، لونا چارسکی<sup>۵</sup> ، چیچرین<sup>۶</sup> ، و حدود بیست تن دیگر، با واقعیت عینی معاشی که بسا آن مبارزه می کردند، از ایستادن هم بیشتر بود. برای اغلب ایشان استثمار سرمایه داری ، و بیش از آن ، سرواژ ، فرمولهای جامعه شناسانه ای بود که با هوشمندی فراوان بکار می بردند؛ اما واقعیتی که در پشت این فرمولها نهان بود، بسه تجربه شخصی ایشان در نیا مده بود. چند بلشویک برجسته ، مثل کالینین ، تومسکی<sup>۷</sup> ، و شلیاپنیکف<sup>۸</sup> کارگر بودند، مانند اکثر کارگران روس، ریشه در روستا داشتند. اما تقریباً هیچیک در کودکی سنگینی سرواژ را چنان مستقیم و کامل که جوگاشویلی احساس کرده بود، حس نکرده بودند.

البته در بیست سالگی جوگاشویلی به موقعیتی بسیار بالاتر از آنچه شرایط خانوادگی اش ایجاب می کرد، دست یافته بود. او دیگر به قشر

1 Zinoviev 2 Kanenev 3 Boukharine 4 Rakovsky  
5 Lounacharsky 6 Tchichérine 7 Tomsy 8 Chlyapnikov

روشنفکر تعلق داشت؛ طبیعتاً نه به آن بخش مورد احترام و جا افتاده‌ایکه به خوبی از مقام و موقعیت خود در جامعه باخبر بود، بلکه به دنباله‌اندکی متزلزل و فرودست آن. با این همه هیچ چیز نمی توانست احساس قرابت تقریباً فیزیکی ای را که او با پائین ترین اقشار جامعه داشت، از میان ببرد. انقلابیونی که از طبقات بالای جامعه بیرون آمده بودند، تنها با قشر برگزیده کارگران، با کارگران هوشمندی که قادر به تبلیغ ایده‌های سوسیالیستی و متمایل به رفت و آمد با روشنفکران ایده‌آلیست بودند، تماس شخصی داشتند. اینان از سکون عظیم توده‌هایی که به اندازه اقشار هنوز نناآگاه و عقب مانده پرولتاریا، آفت‌زدگی درک مفاهیم سوسیالیستی را نداشتند، سخن می گفتند. انقلابیون ما رکیست بخوبی متوجه تأثیر بازدارنده این عقب ماندگی بودند. آنها سرنوشت انقلابیون نسل گذشته را بخاطر می آوردند. انقلابیونی که از طبقات بالای جامعه بیرون می آمدند و در پی آرمان‌هایشان به جانب توده‌ها می رفتند تا در آغوش ایشان و برای خوشبختی ایشان بسکه کار بپردازند اما روستائیان بدگمان آنها را به خشونت بارتترین شکل قتل عام کرده یا به زندان‌ها معرفی می کردند. با این همه ما رکیست‌ها امیدوار بودیم که مل و تجربه سیاسی روزی توده‌های عقب مانده و ناآگاه را با پای خود به جانب سوسیالیسم بیاورد. ولی عجلتاً تئوریسین‌ها و مبلغین این اندیشه به همان زبانی که توده‌های خوابزده حرف می زدند، سخن نمی گفتند. از جانب دیگر نخستین انگیزه‌ای که جوانان طبقات بالا را به جانب سوسیالیسم می کشید علائق بشر دوستانه آمیخته با نوعی احساس گناه بود و احساساتی از این دست موجب می شد که ایشان طبقات محروم را نمونه‌ای کامل فضیلت و بزرگ منشی بدانند.

جوگاشویلی جوان با یدبشکلی استثنائی و تقریباً بیواسطه متوجه

عنصر عقب ماندگی در حیات و سیاست روسیه شده باشد. این احساس به -  
 مرور زمان قوت بیشتری می گرفت . دیگر او نیز مخصوصاً به کارگران  
 مترقی علاقه نشان می داد ، چرا که تنها به وسیله آنها می شد با توده های  
 عقب مانده رابطه برقرار کرد و آنها را از سکون و انفعال بیرون آورد . با  
 این همه او خود را به دست امیدهای افراطی و تعمیم های خیال پردازانه  
 راجع به طبقه کارگر نمی سپرد . او نه تنها با ستمگران ، با مالکین ،  
 سرمایه داران ، راهبان و ژاندارمهای تزاری ، بلکه با ستمدیدگان ،  
 با کارگران و دهقانانی که خود به حمایت از منافعیشان برخوایسته بودند ،  
 نیز ، با نوعی بدگمانی شکارانه رفتار می کرد . در ریشه های سوسیالیسم  
 او هیچ نشانی از احساس گناه یافت نمی شد . بیگمان بسط طبقه ای  
 که خود در آن زاده شده بود ، علاقمند بود ؛ اما به نظرمی آید نفرتش  
 نسبت به فرمانروایان و ثروتمندان بسیار شدیدتر بوده است . نفرت  
 طبقاتی ای که انقلابیون جدا شده از طبقات بالا احساس و القاء می کردند ،  
 نوعی احساس ثانوی بود که به تناسب ایقان نظری شان رشد می کرد .  
 اما در وجود جوگاشویلی ، نفرت طبقاتی نه امر ثانوی ، بلکه جزء -  
 ذاتی و گوهری بود . تعلیمات سوسیالیستی بزای او ، تصدیق اخلاقی  
 احساس شخصی اش بود . ملاحظات احساساتی و " سادگی ما نتالیسم "  
 مطلقاً در انتخاب او نقشی نداشت . سوسیالیسم او ، سوسیالیستی نبود  
 بی پیرایه و سرد و تلخ .

این ویژگیها بعدها به کارش آمد ؛ اما در عین حال نقائص مهمی در  
 شخصیت او را نیز موجب می شد . انقلابیونی که از طبقات بالا جدا شده  
 بودند ، با میراثی از سنت های فرهنگی به جنبش سوسیالیستی پیوستند .  
 آنها بر ضد اعتقادات و پیش داوری های اطرافیان شان طفیلان کرده  
 بودند ، با این همه برخی ارزشها و کیفیات طبقاتی شان را با خود به



میان انقلابیون می آوردند. دستاورد ایشان محدود به آگاهی و شناخت نبود، بلکه نوعی ظرافت اندیشگی، ظرافت در گفتار و رفتار را نیز در برداشت، در حقیقت، طغیان سوسیالیستی ایشان نیز، خود محصول حساسیتی اخلاقی و ظرافتی ذهنی بود. و روشن است که این همه، کیفیاتی بود که زندگی به جوگا شویلی ارزانی نکرده بود. برعکس، او بناگزیر در مسیر خود آنقدر دنا ثت مادی و اخلاقی را پشت سر نهاده بود، که نشان آن بر ذوق و حساسیتش مانده بود. تقریباً در هیچیک از دیگر رهبران، احساس فرودستی اجتماعی وجود نداشت. اغلب آنها، در صورت انتخاب طریقی ممالمت آمیز تر و کم ماجراتر نیز، به اشخاصی برجسته و مورد احترام بدل می شدند. مردی با نبوغ لنین در هر رژیم می توانست یک رهبر بزرگ ملی شود. تروتسکی اهل قلمی برجسته بود. اشخاصی نظیر کامنوف، لونا چارسکی یا بوخارین می توانستند در دنیا<sup>۱</sup> آکادمیک به بالاترین درجات دست بیا بندند. همگی آنها از استعداد فوق العاده سخنرانی و نویسندگی، وسعت اندیشه، قوه تخیل و ممالت فکر برخوردار بودند و در سنین بسیار پائین استعداد خود را نشان دادند. جوگا شویلی جوان از قوه تشخیص و استعداد داور وری قابل توجهی بهره مند بسود، اما نیروی تخیل و ممالت اندیشه از نقاط قوت او محسوب نمی شد. می توانست در جمع کوچکی از کارگران کنفرانس بدهد، اما سخنران قابلی به شمار نمی آمد. از این گذشته - همچنانکه گذشت زمان نشان داده است - نویسنده برجسته ای نیز نبود.

در روسیه رسمی، آنجا که روحیه کاستی حکم فرما بود، یک رعیت زاده گرجی، حتی با جاه طلبی، سرسختی و بخت بسیار نیز، نمی توانست به رده های بالای جامعه راه پیدا کند. در کلیسا و دستبالات آبشیدزه<sup>۱</sup>

دیگری می شد. این شرایط به شکلی اجتناب ناپذیرگسترش نوعی احساس  
فروستی اجتماعی را در او موجب شده بود. احساسی که در تمام دوره  
سوسیالیسم زیرزمینی او رهايش نکرد.





---

## سوسیالیسم زیرزمینی

---

سازندگان انقلاب فردا - مارکسیست‌ها برضد نارودنیک‌ها . -  
پلخانف<sup>۱</sup> ولنین : نفوذایشان در قفقاز . - استخدام استالین در  
رصدخانه تفلیس ( ۱۸۹۹ ) . - به علت فعالیت‌های انقلابی او زندگی  
زیرزمینی را آغاز می‌کند ( ۱۹۰۱ ) . - بردزولا<sup>۲</sup> ( نبرد ) را منتشر  
می‌کند . - نخستین نوشته‌های سیاسی استالین . - موضعگیری در قبال  
بورژوازی . - کنجکاو توده‌ها : سلاحی برضد خودکامگی . - استالین  
تفلیس را به قصد باطوم ترک می‌کند ( ۱۹۰۱ ) . - اسم مستعار کوبا<sup>۳</sup>  
( نافرمان ) را برمی‌گزینند . - چاپخانه زیرزمینی به راه می‌اندازد . -  
درگیری کارگران با ارتش . - استالین دستگیر می‌شود ( ۱۹۰۲ )

---

1 Brdzoła

جوگاشویلی در اوت ۱۸۹۸ به "گروه سوم" پیوست. در اوایل همان سال، گروهی کمتر از ۱۲ نفر سوسیالیست در شهر مینسک کنفرانس مخفیانه‌ای تشکیل داده بودند تا بنیان‌گذاری حزب کارگری سوسیال - دمکرات روسیه را اعلام کنند. نزدیکی این تاریخ‌ها نشان می‌دهد که جوگاشویلی در لحظاتی تعیین‌کننده و در زمانی که تغییری کلی در حرکت جنبش به وقوع می‌پیوست، در صف سوسیالیست‌ها جا گرفت. در این زمان در سراسر کشور، هیچ تشکیلاتی که به یک حزب سازمان یافته - سوسیالیستی شباهت داشته باشد، وجود نداشت. آنچه بود عبارت بود از گروه‌های کوچک تبلیغاتی که اکثریت اعضایشان را روشنفکران تشکیل می‌دادند. موضوعات و مباحث رایج در میان این گروه‌های کوچک بسسه دشواری توجه اشخاص غیر متخصص را جلب می‌کرد.، و احتمالاً ناظران سطحی و کم‌اطلاع نیز آنها را مباحث مسلکی بی‌اهمیتی می‌دانسته‌اند. اما این مبلغین "سکتاریست" سازندگان حقیقی تاریخ، دانایان و هنرمندان انقلاب فردا بودند.

در تمامی طول قرن، جان خروشان روشنفکران روس بر ضد ستم و خودکامگی تزارها، طغیان کرده بود.، اما تنها در اواخر قرن بود که سوسیالیسم مارکسیستی در صحن اپوزیسیون انقلابی به گرایش حاکم بدل شد. تا اواخر سال‌های هشتاد، برتری با سوسیالیسم ارضی ناهمگونی بود که نارودنیک‌ها یا پوپولیسیت‌ها نمایندگی‌اش را بر عهده داشتند.

نارودنیک‌ها معتقد بودند روسیه، کشاورزی و فئودالی، برای دست یافتن به یک نظام سوسیالیستی ویژه بر مبنای Obchtchina

اشتراک بدوی زمین که هنوز در بعضی نواحی روستایی وجود داشت - می‌تواند از معایب صنعت‌گرایی مدرن با همه، حرص و سودجویی‌اش اجتناب کند. به گمان ایشان برای تحقق آزادی‌های اجتماعی و روانی کافی بود

سرواژ و استبداد از میان برداشته شوند. در این صورت سعادت سوسیالیست‌ها  
لیستی در روسیه تضمین شده و دهقانان - و نه پرولتاریای صنعتی -  
رهبری نیروی خلاقه ملت را به عهده می‌گیرند. اغلب نارودنیک‌ها  
انقلابیون هوادار نژاد اسلاو بودند و با توسعه نفوذ اروپا در کشورشان  
مخالفت می‌کردند.

اما هم در صفوف خود ایشان گرایش دیگری پدیدار شد که از اندیشه  
سوسیالیسم اروپای غربی متأثر بود. در سال تولد استالین، ضمن یک  
کنفرانس محرمانه در ورونژ<sup>۱</sup>، نارودنیک‌ها به دو شعبه تقسیم شدند:  
یک دسته همچنان به مفاهیم ارضی وفادار ماند، اما گروه دیگر، بنیانه  
رهبری گئورگ پلخانف، آغاز به قراری پیوندی میان اندیشه‌های  
سوسیالیسم صنعتی غرب با جنبش انقلابی روس کرد. پلخانف بعدها،  
یکی از برجسته‌ترین مبلغین فلسفه و جامعه‌شناسی مارکسیستی در روسیه  
و استاد دلنشین و یک نسل از انقلابیون روس شد. وی با اطمینان اعلام می‌-  
کرد که صنعت کا پیتالیستی به زودی بر روسیه استیلا یافته و ساخت پدر -  
سالارانه - فئودالی و کمونهای بدوی دهقانی را که نارودنیک‌ها می -  
خواستند سوسیالیسم شان را بر اساس آنها بنا کنند، ویران خواهد کرد.  
او توضیح می‌داد که طبقه کارگر همگام با صنعت شهری رشد می‌یابد و در  
آینده برای نوعی سوسیالیسم صنعتی بسیار نزدیک به مدل اروپای غربی  
آن، مبارزه خواهد کرد. به اعتقاد او اندیشه یک سوسیالیسم دهقانی  
ویژه اسلاو، که مستقیماً از درون یک جامعه مطلقاً فئودالی زاده شود،  
تصور خیالی پر دانه‌ای بود که خیلی زود از میان می‌رفت. نتیجه می -  
گرفت که انقلابیون باید به‌ما زماندهی طبقه کارگر صنعتی بپردازند،  
پلخانف کاملاً از زمان خود جلو تر بود. در روسیه گسترش نخستین ریشه‌ها<sup>ی</sup>

---

1 Voronèje

شکننده، صنعت نو تازه آغاز شده بود و تنها یک متفکر جسور می توانست در این شروع متواضعانه، علائم بزرگ ببیند و همه امید سیاسی و اجتماعی اش را به پرولتاریای صنعتی ای ببیند. که تقریباً وجود نداشت. ظاهراً این مارکسیست ها بودند که سنگ مدینه، فاضله را به سینه می زدند و نه نارودنیکها<sup>۱</sup>.

این مشاجره، بنیادی با اختلاف نظر در مورد تاکتیک مبارزه دادا می یافت. نارودنیکها همه سعیشان بر این بود که یاد دهقانان را بر ضد استبداد به قیام وادارند (کوشی که موفقیت چندانی بدست نیاورد) یا خود، با سوء قصد به جان شخص تزار یا والیان و وزرای او، آنسرا نابود کنند. و از آنجا که به اعتقاد ایشان، سوسیالیسم ارضی شان، زیر پوسته سخت استبداد فئودالی، بالقوه زنده بود، کوشش برای شکستن این پوسته، از دیدگاه آنها طبیعی می نمود. در این زمینه در سال ۱۸۸۱، با ترور تزار الکساندر دوم، به پیروزی آشکاری دست یافتند.

تروریست ها، مردان و زنانی بودند که رای برجسته ترین کیفیت اخلاقی و فکری. " قهرمانانی پرورده به شیر و حوش، چنان چگون رموس<sup>۲</sup> و رومولوس<sup>۳</sup>". اینان اغلب فرزندان آریستوکرات ها یا دستکم نجیب زادگان بودند که هستی خود را وقف راهایی نموده ها می کردند؛ یکی از چهره های اصلی توطئه سوفی پروفسکایا<sup>۴</sup>، دختر والی

---

۱ - عجیب اینجاست که خود مارکس نیز، از حمایت مارکسیست های روس در مجادله شان با نارودنیکها خودداری کرده است. رجوع شود به

نامه های او به ورازاسولیچ ( Vera Zassoulitch ) در :

2 Rémus 3 Romulus 4 Sophie Pérovskaya

پترزبورگ بود. اما پیروزی حقیقی آنها - ترورتزار - موجبات سر - خوردگی و زوالشان را فراهم کرد. آنها امیدوار بودند نظام منفور زیر بار این ضربه از پا درآید. اما درحقیقت تنها نابودی مستبدرا هدف قرار داده بودند، نه نابودی استبداد را. به جای الکساندر دوم، الکساندر سوم به تخت نشست که جبار تر و خودکامه تر بود. مارکسیست ها مطلقاً میل نداشتند با شیوه های تروریستی سروکاری داشته باشند، کشتن افراد - یا چنانکه ایشان می گفتند " ترور فردی " - بیهوده بود. به اعتقاد ایشان آنچه ضرورت داشت، سرنگون کردن یک سیستم بود. سیستم به یک عده چند نفره متکی نبود، آنها امیدوار بودند توده های پرولتاریای صنعتی برضد استبداد قیام کنند. اما تا زمانی که پرولتاریا از نظر عده ضعیف تر از آن بود که دست به عمل بزند چاره ای نداشتند جز آن که منتظر باشند تا رشد صنعت موجبات آفرینش نیروهای کارگری را فراهم آورد. در این فاصله، تنها می توانستند به تبلیغات بپردازند و هواداران سوسیالیسم را در گروه های گردهم آورده و تشکیلاتی برای آنها بسازند.

مرور زمان صحت پیش بینی های مارکسیستی را ثابت کرد. با سپری شدن سالها صنعت و همراه با آن طبقه کارگر از حیث عده و نیرو رشد کرد و تظاهرات و اعتصابات کارگری روبه فزونی نهاد. در سالهای ۹۰ دکتترین نارودنیکها در چشم جوانان انقلابی کهنه و بی اعتبار می نمود. هنگامی که در سال ۱۸۹۴، سال ورود استالین به مدرسه علوم دینی، لنین جوان جزوه " دوستان خلق کیانند " را، که ضمن آن بسسه نارودنیکها حمله کرده بود، منتشر کرد، اولین مشت خاک بر جسد اینان ریخته شده بود. معذالک چند سال بعد از آن تعبیر تازه تری از سوسیالیسم ارضی پایه میدان نهاد.



در اندیشه مارکسیست‌های روس پارادکس غریبی وجود داشت . اینان ضمن بحث با نارودنیکها استدلال می‌کردند که برای آن‌که سوسیالیسم در روسیه امکان تحقق پیدا کند، با پدیده سرمایه‌داری در آن توسعه یابد. در واقع از نظر ایشان، سوسیالیسم بدون صنعت مدرن با خود متناقض می‌نمود. در اروپای غربی سوسیالیست‌ها می‌توانستند برای سرنگون کردن سرمایه‌داری دست‌بکار شوند، اما در روسیه همه امیدها به رشد و توسعه آن بسته بود. و از آنجاکه سوسیالیست‌های روس سرمایه‌داری را مرحله‌ای می‌دانستند که برای گذار از فئودالیسم به سوسیالیسم با پدیده‌ی سرگذاشته می‌شد، درباره مزایای این مرحله - در مورد ویژگی‌های متمدنی‌اش، تأثیرش در گسترش تمدن، فضیلت‌های فریبنده‌اش و چیزهایی از این قبیل - اغراق می‌کردند. برخی از نخستین نوشته‌های مارکسیست‌های روسیه - منجمله پلخانف و لنین و حتی استالین - تقریباً مدایحی هستند برای سرمایه‌داری لیبرال اروپای غربی. این پارادکس ضرورتاً موجب پیدایش ابهام می‌شد. یک دسته از مبلغین بزرگ و جاه‌استدلالات مارکسیستی، دسته‌ای دیگر بر وجه دیگری از آن تأکید می‌کردند. هدف یک دسته سوسیالیسم نبود، ذهن دسته دیگر تماماً متوجه مرحله‌ی کاپیتالیسم شده بود. به عبارت دیگر یک عده سوسیالیست بودند، در حالی که دیگران بورژوا لیبرال‌هایی بودند که از زبان مارکسیسم برای دفاع از سرمایه‌داری به عنوان نظامی پیشرو استفاده می‌کردند. در شرایطی که، در اروپای غربی، سوسیالیسم بود که همچون فرزندان مشروع لیبرالیسم جلوه می‌کرد، در روسیه لیبرالیسم بود که، دستکم تا حدودی، طفیلی سوسیالیسم می‌نمود. هرچه این مفاهیم، که مدت‌ها همراه و همگام بودند، به منزلت‌ها نزدیکتر می‌شدند، اختلاف و تفاوت‌ها پشان روشن‌تر خودنمایی می‌کرد.

در پایان قرن ، جدائی میان مارکسیست ها و لنینیست ها مطلق  
 مارکسیست های قانونی اجتناب ناپذیر شد . " مارکسیست های قانونی " ( این اسم به این مناسبت به آنها داده شده بود که دکتترین راه شکل  
 مجردی تبلیغ می کردند که برای سانسور تزاری قابل تحمل بود ) بذور  
 چند اقتصاددان و جامعه شناس منجمله : سستروه <sup>۱</sup> ، طوغان -  
 بارانوفسکی <sup>۲</sup> ، و بولگاکف <sup>۳</sup> گرد آمده بودند که از روش مارکسیستی  
 برای تحلیل های جامعه شناسانه و اقتصادی استفاده می کردند اما از  
 جنبه های انقلابی مارکسیسم بی اطلاع بوده یا آنها را مردود می -  
 شمردند <sup>۴</sup> . این انشعاب در میان هواداران مارکسیسم ایجاد آشفتگی  
 کرد ، خصوصاً آنکه در طول مدتی طولانی ، مارکسیسم بسیاری اشخاص میانه رو  
 را نیز جذب کرده بود <sup>۵</sup> . انتقاد مارکسیسم از " ترور فردی " و  
 ابراز انزجارش نسبت به عاملان قتل ها و سوء قصدها آن را به عنوان  
 میانه روترین دکتترین انقلابی رایج شناسانده بود . پلخانف و لنین  
 ( همچنانکه دوستان برجسته شان : آکسلرود <sup>۶</sup> ، زاسولیک <sup>۷</sup> ، مارتوف <sup>۸</sup> )  
 باید تلاش فراوان می کردند تا این شبهه را از میان بردارند ، جوانب و

1 Strouvé 2 Tougan Baranovsky 3 Boulgakov

6 Axelrod 7 Zassoulitch 8 Martov

۴ - بعدها مارکسیست های قانونی به سخنگویان سلطنت طلبان رلیبر -

لیسم محافظه کار بدل شدند . طوغان - بارانوفسکی ، بعنوان نویسنده

تاریخی مارکسیستی در زمینه " تحولات اقتصادی در قرن نوزدهم ، در غرب

شهرتی داشت . ۵ - این شوخی رایجی بود که " درهمه جای دنیا مار -

کسیست ها حزب طبقه کارگر را تأسیس می کنند ، فقط در روسیه است که به

باینان حزب سرمایه بزرگ تبدیل شده اند . " ر . ش به : " تاریخ مختصر

روسیه " جلد ص ۷۲ اثر پوکروفسکی (M.N. Pokrousky)

نتایج انقلابی مکتبشان را احیا کنند و مرز مشخصی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم بکشند. مجادله در کتب، جزوات و مجلات دا شما شدیدتر می شد و تمام مراکز اپوزیسیون سیاسی در روسیه را منقلب می کرد. اپوزیسیون تغلیس نیز از این قاعده مستثنی نبود. مسام داسی ترکیب نا همگونی بود از افرادی که همگی مدعی مارکسیسم بودند؛ اما نظریات اعضا، میان رویش رنگ خفیفی از "مارکسیسم قانونی" داشت. هنگامی که جوگاشویلی به مسام داسی پیوست مشاجره وارد مراحل کامل پیشرفته ای شده بود و جناح راست به رهبری ژوردانیا در گروه اکثریت داشت. جوگا-شویلی به اقلیت چپ ملحق شد.

این مجادله تازه به پایان رسیده بود که مجادله دیگری آغاز شد. نخستین اعتراضات و مبارزات کارگران، پیدایش گرایش تازه ای را موجب شد که "اکنونیسم" نام داشت. سوسیالیست های روس از این برجست برای مشخص کردن آنچه فرانسویان سندیکالیسم نامیده عبارت دیگر غیرسیاسی می خواندند، استفاده می کردند. اکنونیست ها مایل بودند فعالیت خود را به حمایت از درخواست های کارگران برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار محدود کنند، و مطلقاً درگیر مسائل سیاسی نباشند. آنها می ترسیدند که مبارزات سیاسی "وحشیانه" برآید تزار و تبلیغ برای سوسیالیسم، در صفوف طبقات محروم، که به اعتقاد آنها در آن هنگام، توان آوردانیا، رهبر اکثریت، یک "مارکسیست-قانونی" نمونه نبود، اما بعدها رهبر رسمی منشویک های گرجی شد. در ۱۹۱۷، به ریاست جمهوری گرجستان برگزیده و پس از تهاجم شوروی بسه گرجستان در فوریه ۱۹۲۱، که استالین شخصاً دستور آنرا صادر کرده بود، از کشورش رانده شد. مباحثات تغلیس در اوایل قرن، به نوعی مقدمه این درام آتی بود.

ایشان تنها به نان روزانه می اندیشیدند، تفرقه ایجاد کند. سوسیال-لیست ها استدلال می کردند که اکونومیست ها به طبقه کارگر کم بها داده و آن را تحقیر می کنند. آنها می گفتند وقایع به زودی نشان خواهد داد که طبقه کارگر می تواند طبقه ای از نظر سیاسی اندیشمند باشد و تبلیغات سوسیالیستی اهمیت سیاست را به کارگران خواهد آموخت؛ اما اگر قرار باشد رهبران ایشان از سخن گفتن از سیاست هراس داشته باشند، آنان نیز هرگز به چیزی فراتر از نان روزانه نخواهند اندیشید. تا سال ۱۹۰۱، اکونومیست ها همیشه در کنفرانس های سوسیالیستی که در خارج از کشور تشکیل می شد، اکثریت داشتند. اما هواداران حرکت سیاسی مایوس نشده و موفق شدند افراد مرد در جذب کنند. در قفقاز بویژه، اکونومیست ها برای مدت محدودی بر رقبایشان برتری داشتند. اما فرستادگان<sup>ن</sup> لنین و پلخانف در تفلیس به فعالیت پرداختند و نفوذ اکونومیسم روبه زوال نهاد. نزدیکان جوگاشویلی، کتسخوولی، تسلوکیدزه و دیگران، همچون خوداوازیست انقلابی در برابر اکونومیسم دفاع می کردند.

بالاخره دو مسئله دیگر که مستقیماً نیز بهم مربوط بود، توجه سوسیالیست های جوان را جلب کرد. عده ایشان با سرعت روز افزونی زیاد می شد؛ در ۱۹۰۰ فقط در تفلیس چند صد نفر سوسیالیست وجود داشت. نکته با اهمیت تر این بود که در گروه های زیرزمینی، تعینداد کارگران بیش از روشنفکران بود؛ ارتباط با کارخانه ها مستحکم شده بود و امکان نفوذ در توده های کارگری فراهم کرده بود. دیگر زمان آن بود که قرائت اصول سوسیالیسم در برابر چند دوجین افراد به دست برگزیده پشت سر گذاشته شده و کارسندیکایی و سیاسی سیستماتیک در درون توده ها آغاز شود. در فرهنگ سیاسی مارکسیست های روسیه، این حرکت "گذار از تبلیغ به تحریک" نامیده شد. تبلیغ در آن زمان

مفهومی مطلقاً متفاوت با مفهوم امروزی اش داشت و مقصود از آن گسیج کردن مردم با استفاده، ماهرانه از وسایل مختلف ارتباط جمعی، "فروش اندیشه" به اشخاص ساده لوح یا تحمیل رهبریه مردم نبود بلکه در واقع نقطهء مقابل آن بود. تبلیغ مباحثه ای بود درباره، اصول، به شکلی جدی و بی پیرایه، در گروه های کوچک مطالعاتی؛ مبادله، اندیشه بود و نه تبادل شعار. در همین دوره، گذار از قرن نوزدهم به قرن بیستم بود که سوسیالیست های روس احساس کردند تبلیغاتسی از این دست دیگر کافی نیست. آنها برای فعالیت سیاسی منظم در سطح توده ها، به حزبی سازمان یافته با رهبری واحد نیازمند بودند که برای هدایت و هماهنگ کردن فعالیت گروه های مختلف محلی، امکانات مادی و معنوی کافی در اختیار داشته باشد. به عبارت دیگر آنان به حزبیسی احتیاج داشتند که در سطح ملی فعالیت کرده و از نوعی استحکام و توان تهاجمی برخوردار باشد.

بیش از بیست سال از کنفرانس ورونژ و انشعابی که پلخانف در حزب نارودنیک موجب شده بود می گذشت و هنوز هیچ حزب مشابهی تأسیس نشده بود: تنها گروه های محلی وجود داشت که به وسیله، رهبران محلی اداره می شد و هنگامی که جوگاشویلی به سوسیالیسم پیوست نیز، وضع به همین منوال بود. کنفرانسی که به سال ۱۸۹۸ در مینسک تشکیل شد، نخستین اقدام برای تشکیل حزب بود. اما تقریباً همه شرکت کنندگان در کنفرانس بوسیله، پلیس دستگیر شدند و قطعاً ما به شان برای مدتی روی کاغذ باقی ماند. سخنگوی عمده، مارکسیسم، پلخانف به حالت تبعید در اروپای غربی می زیست و تمایلی به تماس گرفتن با روسیه نشان نمی داد. جوانان سوسیالیست احتیاج میرمی به ایجاد یگانگی میان گروه های پراکنده احساس می کردند. لنین که در این زمان سی ساله بسود،

پرت افتاده در گوشه، دهکده‌ای در شمال شرقی سیبری در ایالت یینی سئی<sup>۱</sup>، در پانصد کیلومتری نزدیکترین ایستگاه راه آهن، بی - صبرانه پایان قریب الوقوع دوران تبعیدش را انتظار می کشید. در سیبری چندین مقاله، تحقیقی و یک رساله، سنگین اقتصادی در باره، " توسعه، سرمایه داری در روسیه " نوشت و بار رساله، اخیر به نام "سک نویمنده" درجه اول مارکسیست شهرت یافت. اما موفقیت های ادبی مرد تبعیدی را اقناع نمی کرد. آرزوی ایجاد یک حزب سوسیالیست واقعی او را از خود بیخود کرده بود. بعد از آزادی از سیبری، لنین مجدداً با دوستانش در سن پترزبورگ و مسکو رابطه برقرار کرد. آنها معتقد بودند باید با " پیرمرد " پلخانف و دوستانش تماس گرفت و با آنها کار کرد. لنین تصمیم گرفت بلافاصله این کار را انجام دهد. به فاصله چند ماه به خارج رفت و میان پیران و جوانان مارکسیست رابطه ایجاد کرد. حاصل این ارتباط تشکیل حزب نبود، اما اقدامی بود که، علیرغم ظاهر فروتنانه اش، باید در تاریخ روسیه و حتی تاریخ جهان جای می گرفت. در آخرین روزهای سال ۱۹۰۰، نخستین شماره، گاهنامه، تازه ای بنام ایسکرا<sup>۲</sup> (شراره) در اشتوتگارت منتشر شد. نام این نشریه خود سمبلی بود! این شراره با یاد آتش انقلاب روسیه را مشتعل می کند. نویسندگان نشریه تنها به تفسیر و تحشیه و قایع جاری، چنان که مرسوم روزنامه هاست، قناعت نمی کردند. آنها ترتیبی داده بودند که خوانندگان نشریه در روسیه مرتباً آن را دریافت کنند؛ به یاری اعضای جنبش شماره های نشریه مخفیانه از مرز رد می شد. این همه اما، چیز تازه و فوق العاده ای در بر نداشت. در طول چندین دهه، نشریات متعددی که تبعیدیان روس در می آوردند، به همین ترتیب وارد روسیه

---

1 Yénisséï 2 Iskra

می شد ؛ نهایتاً ورود آنها نامنظم تر بود. خصوصیت حقیقتاً تازه ایسکرا - خصوصیتی که آن را بدل به نمونه‌ای منحصر بفرد در تمام طول تاریخ روزنامه نگاری می کرد - این بود که این نشریه ، خود عامل مرکزی سازماندهی حزب زیرزمینی در داخل روسیه بود. هیئت تحریریه ما مورین و مبلغینی داشت که در سرتاسر کشور سفر می کردند ؛ با گروههای محلی تماس می گرفتند ؛ هر جا گروهی نبود دست به تشکیل آن می زدند ؛ و ترتیبی می دادند که کلیه گروهها با هیئت تحریریه در خارج تماس منظم داشته و بر اساس رهنمودهای آن عمل کنند. بدین ترتیب کلیه رشته های جنبش زیرزمینی که تا آن زمان پراکنده بود ، در دست هیئت تحریریه ایسکرا ، که از مونیخ به ژنو و از آنجا به لندن ، به دور از دسترس پلیس تزاری نقل مکان کرده بود ، بهم پیوست . نویسندگان نشریه خیلی زود شناختی نسبتاً جامع از حیات داخلی و نیروی گروههای پراکنده در سرتاسر امپراطوری روسیه به دست آوردند ، و از جمعی مفسرو روزنامه نگار به قوه اجرایی واقعی جنبش زیرزمینی بدل شدند. حال دیگر توانایی آن را داشتند که به جنبش نارس و نامتکامل هیئت حزبی سرتاسری ببخشند. کلیه کسانی که در روسیه با نظرات ایسکرا موافق بودند خود را " مردان ایسکرا " می نامیدند. چنین بود که روزنامه کم ادعا به اهرم انقلاب بدل می شد.

مبلغین ایسکرا قفقاز را فرا موش نکرده بودند. در تفلیس جوانان سوسیالیست آماده بودند به صف " مردان ایسکرا " بپیوندند و جوگاشویلی نیز ، یکی از ایشان بود. او نیز همچون دیگران ، برای دریافت شماره های تازه نشریه ، که مخفیانه و از فواصل دور ارسال میشد ، بیمبرائی نشان می داد و وصول هر شماره تازه برایش واقعه شادی آفرینی به حساب می آمد. پشت این نشریه قدرت اندیشگی ای وجود داشت که

می توانست به آن تکیه کند؛ هر شماره، ایسکرا او را از نظر روحی تغذیه می کرد و استدلال محکم فراوانی در اختیارش می گذاشت که می توانستند سودمندانه در بحث با مخالفین بکار گرفته شوند. به ایسکرا ترتیب، این نشریه اعماد بنفیس مرد جوان را تقویت می کرد. دیگر می توانست مخالفینش را به یاری دلایل استوار و جملات قاطع و برنده ای که رهبران تئوریسین خارج از کشور در اختیارش می گذاشتند، مغلوب کند؛ بعلاوه اندکی از اعتبار آن رهبران نیز، نصیب کسانی می شد که در داخل سرگرم مبارزه بودند. البته او - هر چند جزء پرچمداران محلی مبارزه به حساب می آمد - جوان تروکم اطلاع ترازان بود که بواسطه - مطلبی - هر چه باشد - به ایسکرا یاری برساند. با این همه ذهنش آمادگی کافی داشت که، اگر نه جزئیات بسیار دقیق، دست کم خطوط کلی مفاهیمی را که در ایسکرا مطرح می شد، از آن خود کند. دیگر برای کارگرانی که مسئولیت آموزش سیاسی شان را برعهده داشت، تنها از ایده های کلی سوسیالیسم و دلایل لزوم مبارزه با تزارسیم و استثمار - سرمایه داری سخن نمی گفت؛ او همچنین استدلال هایی عنوان می کرد که مستقیماً بر ضد سوسیالیسم ارضی، مارکسیسم قانونی و اکونومیسم بود. از آن پس، کلیه فعالیت های ذهنی اش مبتنی بر همین رشته استدلال بود و آنها را مبنای نخستین نوشته های گرجی خود نیز قرار داد.

به این ترتیب، دو سالی که از پس اخراج او از مدرسه علوم دینی آمد، در جریان رشد ذهنی و سیاسی اش نقش تعیین کننده ای داشت. هنگام بزرگ مدرسه اندیشه های سوسیالیستی اش هنوز مبهم بود. به جانب تئوری مارکسیستی کشیده می شد، اما نمی توانست به راحتی به آن نزدیک شده و، بطریق اولی، آن را از آن خود کند. احساسات میهن -



پرستانه‌اش نسبت به گرجستان در برابر اعتقادی عام تر عقب می‌نشست ؛ اعتقاد به این که سوسیالیسم جهانی ستم ملی و نژادی را نیز ، مانند استثمار اقتصادی از میان خواهد بردید این همه به نظرمی آید احساس میهن پرستانه همچنان در او باقی بوده است . دو سال بعد - و احتمالاً تحت تأثیر آثار پلخانف ، لنین و یارانش ، ذهنیت او شکل پذیرفته بود و این از نخستین نوشته‌های سیاسی اش ، که در سال ۱۹۰۱ منتشر شد ، فهمیده می‌شود : او برگرایشات میهن پرستانه‌اش چیره گشته بود . تمامی توجهش به مشکل " اجتماعی " - متمایز از مشکل " ملی " - معطوف بود و دیگر با زبان مارکسیستی معتقد و آشتی ناپذیر سخن می‌گفت .



جوگا شویلی پس از اخراج از مدرسه علوم دینی ، به مدت چند ماه - از می ۱۸۹۹ تا اواخر همان سال - کاری پیدا نکرد و مسکن ثابتی نیز نداشت . مدتی با مادرش در گوری بسربرد ؛ بعد به تفلیس برگشت و احتمالاً نزدیکی از کارگران آگاهی که در کنفرانس‌هایش شرکت می‌کردند ، ساکن شد . دوستانش موقعیتی فراهم کردند که بتواند با تدریس در منازل بعضی خورده بورژواها اندک پولی بدست آورد . در پایان سال در رصدخانه تفلیس شغلی پیدا کرد و در آنجا استخدام شد . حقوقی کسبه دریافت می‌کرد اندک بود ، اما این شغل امتیازات مهمی برایش داشت : مجبور نبود زیاد از حد کار کند ؛ بعلاوه در رصدخانه اتاقی به او داده بودند و به این ترتیب برای نخستین بار صاحب یک زندگی خصوصی می‌شد . دیگری توانست ، در صورت لزوم ، در اتاقش جلساتی تشکیل دهد و امیدوار باشد که زیر پوشش محترمانه مستخدم رصدخانه ، مدتی از دست پلیس در امان خواهد بود . این مسئله اهمیت داشت ، در طول چند ماه اخیر ، پلیس چندین نفر از اعضای منام داسی را بازداشت کرده بود .

اما او جان سالم بدر برده بود. می دانست چگونه رفتار کند که سوء ظن پلیس را برنیا نگیرد. محتاط، کم حرف، گوش بزنک و با حضور ذهنی عالی؛ از همان زمان و از بسیاری جهات، نمونه‌ای ایده‌آل مبارز مخفی بود.

طی نخستین ماه‌های کار در رصدخانه، همراه با دیگران، فعالانه به ترتیب دادن نخستین تظاهرات "روز اول ماه مه" در قفقاز پرداخت. این حرکت مبارزه‌ای - هرچند بسیار ضعیف - بادستگاه و در عین حال نوعی ابراز همبستگی با کارگران اروپا بود. در آن روز، بین چهارصد تا پانصد کارگر، برای آن که از چشم پلیس مخفی بمانند، از شهر بیرون آمدند و در کنار دریاچه شور، واقع در حومه تفلیس، اجتماع کردند. تظاهرات کنندگان در آنجا صفوف خود را منظم کردند، پرچم سرخ برافراشتند، و تما ویرما رکز و انگلس را که نقاشان آنها تورکشیده بودند، بالا بردند. این متینگ ساده بیشتر به یک دسته مذهبی ارتدکس شبیه بود با این تفاوت که در آن تما ویرما رکز و انگلس، جای شمایل مقدسین را گرفته بود. جوگاشویلی برای جمعیت سخنرانی کرد و این نخستین سخنرانی عمومی اش بود. بعد از او، دو سه نفر دیگر حرف زدند، بعد تظاهرات کنندگان سرود بین الملل را خوانده و به سرعت متفرق شدند. امروز این واقعه ممکن است مطلقاً بی اهمیت ارزیابی شود و رفتار تظاهرات کنندگان فوق العاده محجوبانه جلوه کند. اما در آن زمان، این حرکت بعد کاملاً متفاوتی داشت. به همین شکل بود که سوسیالیسم آغاز به تشکیل نیروهایش می کرد؛ اول ماه می سال بعد، تظاهرات کنندگان در قلسب شهر رودرروی اخرا نا<sup>۱</sup> ایستادند<sup>۲</sup>. دو واقعه قابل ذکر دیگر در این

---

۱ - Okhrana ۲ - اخرا نا یا دفتر سوم، پلیس سیاسی ای بود که در ۱۸۸۱، بعد از ترور الکساندر دوم، ایجاد شد. برای ملاحظه گزارشی در مورد این تظاهرات مراجعه شود به: بقیه زیر نویس در صفحه بعد

سال ، که رویهمرفته سال آرامی بود ، عبارت بود از اعتصابی در کار -  
 گاههای راه آهن و ورودیکی از دوستان لنین بنام ویکتور کورناتو -  
 فسکی<sup>۱</sup> به تفلیس . جوگاشویلی در این اعتصابات دست داشت . او با  
 رفقایش درباره تاکتیک اعتصاب کارگری راه آهن صحبت کرد و در تهیه و  
 پخش تراکت ها ، همکاری نمود . اما رهبران اعتصاب کارگیران کار -  
 آزموده<sup>۲</sup> راه آهن و تبعیدیان روس : کالینین ، آلیلیوف و دیگران  
 بودند<sup>۳</sup> . ورود کورناتوفسکی به تفلیس تحرکی در جنبش سوسیالیستی  
 ایجاد کرد . این دوست لنین باید در عین المسخن گفتن از مردی که  
 مورد تحسینش بود ، از طرح ها و اندیشه های خود نیز حرف زده باشد . بسه  
 نظر همه فرستاده<sup>۴</sup> لنین ، سخما نیز ، دوست داشتنی بود . او بعدها یکی  
 از قهرمانان و حماسه سازان انقلاب ۱۹۰۵ شد . کورناتوفسکی برجواگا -  
 شویلی تأثیر فراوانی نهاد و سخما نیز او را یکی از افراد قابل اطمینان  
 کادر رهبری محلی می دانست . ، با این همه با هم روابط نزدیکی  
 پیدا نکردند<sup>۳</sup> .

سال ۱۹۰۱ سال پر حادثه ای بود . تظاهرات روز کارگر ، در ابغادی

---

بقیه زیرنویس شماره ۲ از صفحه قبل : ف . ماخارادزه و ک . و . خاشا -  
 پوریدزه ص ۵ - ۱۶۴ : و س . آلیلیوف Victor Kurnatovsky 1  
 ص ۴۶ تا ۴۸ - ۴ : س . آلیلیوف : همانجا ، ص ۴۶ همچنین مراجعه شود به  
 شماره ۳ . ۱۹۳۹ ص ۹۱ : ل . بریا : همانجا ، ص ۲۲ : س . آلیلیوف :  
 همانجا ، ص ۷۴ تا ۸۰ ل . تروتسکی : استالین ، ص ۲۴ و ۲۸

به مراتب وسیع‌تر از تظاهرات سال قبل، مهم‌ترین واقعه، بومیالیستی بود. جبهه‌گیری در مقابل دستگاه آشکار و تروجسورانه تر شده بود. تراکتی که در تفلیس پخش شده بود تصریح می‌کرد: " کارگران سراسر روسیه مصمم‌اند آشکارا در خیابانهای بزرگ شهرها پشان به برگزاری مراسم روز اول ماه می بپردازند و با شجاعت تمام به دولت اعلام می‌کنند که از تازیانه و شمشیر قزاقان و از شکنجه‌های پلیس و ژاندارمری هیچ هراسی به خود راه نخواهند داد. " در تفلیس اخرا تا تصمیم گرفت ضربه اول را وارد کند. روز ۲۱ مارس، کورنا توفسکی و فعالترین سوسیالیست‌های محلی دستگیر و زندانی شدند. اتاق استالین در رصدخانه تفتیش شد؛ پلیس بالاخره توانسته بود به نقش این کارمندبری از هرگونه سوءظن پی ببرد. هنگام تفتیش جوگاشویلی در اتاق نبود و از خطر دستگیری جان سالم بدر برد، اما دیگر نمی‌توانست به رصدخانه برگردد و باید با کار بی‌دردش خدا حافظی می‌کرد. از این گذشته خارج از رصدخانه هم نمی‌توانست با نام واقعی‌اش زندگی کند، چه پلیس بلافاصله ردش را پیدا می‌کرد. دیگر نمی‌توانست به زندگی قانونی‌اش ادامه دهد و ناگزیر بود هویتش را عوض کند. حتی قبل از این تاریخ نیز، عده کمی از رفقای او اسم حقیقی‌اش را می‌دانستند و اغلب آنها به اسم مستعار مختلف صدایش می‌کردند. اما از این زمان به بعد، زندگانی او می‌رفت که تماماً زیر حجابی از اسم مستعار و اوراق هویت جعلی بگذرد؛ در ظرف پانزده‌ساله که بعد از این تاریخ آمد، نزدیک به بیست مرتبه هویتش را تغییر داد. تا این زمان در مرزی که زندگی مخفی را از زندگی قانونی جدا می‌کرد، زیسته بود. اما اینک وارد مرحله مبارزه زیرزمینی می‌شد، مرحله‌ای که تا ۱۹۱۷، یعنی اندک زمانی قبل از آن که

---

به عضویت نخستین دولت شورائی درآید، بطول انجامید. زندگی او تماماً به کمک سازمان - که هرچند از نظر شوروشوق و جاه طلبی غنی بود، بنیه مالی بسیارضعیفی داشت - و یاری دوستان شخصی اش وابسته بود. تصمیم به گام نهادن در این راه، همچون میثاقی بود با فکرکه به گونه ای، طلبگی سوسیالیستی او را تکمیل می کرد. طلبه، سابق مدرسه علوم دینی به نظم مشرکانه، "شوالیه های مهاجر" و "زائر-ان انقلاب" گرویده بود، و در زندگی اینان آنچه بکار مسلکشان نمی آمد، ارزش و جاذبه ای نداشت.

اولین کار او بعد از جریان دستگیری ها، خنثی کردن ضربه اخرا نا بود. نباید به اخرا نا اجازه داده می شد حقیقتاً احساس پیروزی کنند و برای این منظور مراسم روزکارگر بایر برگزار می شد. دستگیری دیگر رهبران موقعیت خوبی در اختیار جوگاشویلی، که خود بخود به مقام بالاتری در جنبش زیرزمینی ارتقاء یافته بود، می گذاشت تا شاها متش را نشان دهد. مبارزه ای که آغاز شده بود، بهر قیمت باید ادامه می یافت. روز اول ماه می، جمعیتی قریب دوهزار نفر کارگر-چار یاب پنج برابر تظاهرات کنندگان سال قبل - در بازار سولداتسکی<sup>۱</sup>، نزدیک باغ الکساندر و در مرکز شهر، گرد هم آمدند. پلیس و قزاق ها از پیش در محل موضع گرفته بودند. در درگیری ای که پیش آمد چهارده تن از تظاهری کنندگان مجروح و پانزده تن ایشان دستگیر شدند. چند هفته بعد، تحریریه ایسکرا در تفسیر این واقعه آن را پیش درآمد وقایع بزرگی معرفی کرد: "آنچه که یکشنبه ۲۲ آوریل در تفلیس واقع شد، برای تمامی قفقاز دارای اهمیت تاریخی است. این روز مبداء حرکت آشکار انقلابی در قفقاز بشمار می آید."

---

1 Soldatsky-Bazaar

تا این زمان جوگا شویلی تنها تراکت های کوتاه و اعلامیه هایی در باره اوضاع جاری نوشته بود، اما حالا به روزنامه نگاری انقلابی روی می آورد. کتسخوولی که به با کورفته بود، بالاخره موفق شده بود در آنجا چاپخانه، زیرزمینی را که آن همه آرزویش را داشت، برابیندازد<sup>۱</sup> و دیگری توانست به انتشار یک روزنامه غیرقانونی به زبان گرجی بپردازد. نخستین شماره این نشریه که بردزولا<sup>۲</sup> (نبرد) نام داشت، در سپتامبر ۱۹۵۱ منتشر شد.

برنامه روزنامه ضمن بیانیه ای به امضای " نویسندگان " اعلام شده بود که در سال ۱۹۴۶، استالین با درج آن در نخستین چاپ " آثار برگزیده " اش، نگارش آن را به خود نسبت داد. اما این بیانیه از نظر سبک شباهتی به آثار بعدی او ندارد و احتمالاً چند نفر مشترکاً آن را نوشته اند و سهم جوگا شویلی در تنظیم آن بیش از دیگران بوده است. بیانیه ساده و صریح و عاری از زیبایی های کلامی است و ایده های کلی سوسیالیسم را از پیش پذیرفته تلقی کرده و به توضیح آنها پرداخته است. در عوض، هم از آغاز آن، نویسندگان اکثریت میانگه روی مسامحانه داسی را مورد حمله قرار می دهند. همچنین در بیانیه آمده است که به چه دلایلی نویسندگان آن ناگزیر از انتشار روزنامه غیرقانونی بوده اند: " بنظر ما پذیرش این تصور که یک روزنامه دولتی ..... می تواند از منافع کارگران دفاع کند، از جانب یک حزب کارگری ..... خطای فاحشی است. دولت برای آن که نشان دهد تا چه حد به کارگران علاقمند است، باید رگواری روزنامه های کارگری را تشویق می کند..... این

---

۱ - ل . ب . کراسین :

ص ۱۴ - ۱۷

کراسین که مسئولیت کلیه امور فنی تشکیلات را بر عهده داشت، کتسخوولی

را " یک سازمان ده نابغه " می خواند.

۲ - 2 Brdzola

قبیل روزنامه‌ها تحت نظارت یک عده کارمندانکه به آنها سانسورچی می‌گویند قرار دارند . . . . . دستورات یکی بعد از دیگری به بخش سانسور داده می‌شود : " هیچ مطلبی در مورد کارگران نباید به چاپ برسد . هیچ مطلبی در فلان باب همان مورد نباید منتشر شود " .

از این دستگاه ، بردزولا اولین روزنامه آزاد به شمار می‌رفت ، چه مطلقاً از دست سانسور در امان بود . ویژگی دیگر آن فروتنی سیاسی نویسنده‌گانش بود . آنها تحریح می‌کردند که مدعی اعمال سیاسی که خاص خودشان نباشد نیستند ، چرا که جنبش کارگری گرجستان باید تنها بخشی از جنبش کارگری در سرتاسر روسیه باشد . به این ترتیب ، سیاست آنها الزاماً تابع سیاست رهبران سوسیالیسم در امپراطوری تزاری قرار می‌گرفت . این موضعگیری نیز ، ضربه دیگری بود به اکثریت مضامین داسی که مایل به تشکیل حزبی گرجی بود که متحد حزب روس باشد و نه تابع آن .

شماره بعدی بردزولا سه ماه بعد یعنی در دسامبر ۱۹۰۱ منتشر شد . در این شماره مقاله بلند ولی بی‌امضایی چاپ شده بود درباره " حزب سوسیال دمکرات روسیه و اهداف فوری " . نویسنده این مقاله جوگاشویلی است . این تحقیق بیشتر خلاصه‌ایست از اندیشه‌های عنبروان شده در ایسکرا و مخصوصاً اندیشه‌های لنین . اما استالین آتی پسین پشت شیوه نگارش و بیان مطالب ، پس پشت لغات و اصطلاحاتی کنسسه مورد علاقه‌اش بودند و چندین دهه بعد ، در شرایطی کاملاً متفاوت ، مجدداً آنها را بکار گرفت و با انتشار در تمام دنیا به تاریخ راه یافتند ، به راحتی شناخته می‌شود . ویژگی‌های دیگر مقاله عبارتند از : تأکید فراوان بر نکات اساسی استدلال‌ها ؛ تکرار اندکی کسالت‌آور مطالب

که از خصوصیات سبک لنین نیز هست؛ و تمایلی به رارائه تماویر تیره، اغراق آمیز که با آور موعظه های ارتدوکس در روزهای یکشنبه است؛ " در اروپای غربی به آشوبهای فراوان، به خونهای ریخته بسیار نیا ز بود تا به اجافات اقلیتی نسبت به اکثریت مردم خاتمه داده شود؛ اما معائب به پایان نرسیده است، جراحات همچنان تازه است و رنج هر روز تحمل نا پذیرتر از روز قبل می شود<sup>۱</sup>." در اینجا نویسنده این تماویر تیره و تاراها کرده و خلاصه عامیانه ای از تاریخ سوسیالیسم در اروپا و روسیه بدست می دهد که اکثر مبلغین سوسیالیست آن دوره، با مراجعه به " سوسیالیسم تخیلی، سوسیالیسم علمی " انگلس و آشکار پلخانف و لنین، قادر به ارائه آن بودند. سپس مثالهای مشخصی از وقایع اخیر محلی ذکر کرده و با تکیه بر آنها نتیجه می گیرد که از نظر بلوغ سوسیالیستی، قفقاز عقب مانده تر از بقیه نقاط روسیه است. بعد به " اکونومیست ها " حمله می کند که می خواهند کارگران فقط به خاطر نان روزانه مبارزه کنند و نه بر ضد خود کار می و بخاطر سوسیالیسم. آنها هم مثل سوسیالیست های میانه روی اروپای غربی، مثلاً هواداران ادوارد برنشتاین<sup>۲</sup> در آلمان که به اصلاحات مختصر دل بسته و به ایده آل عظیم سوسیالیسم پشت کرده اند، یک مثال دانش را با یک خروار حماقت مخلوط می کنند. این اشاره به نزاعهای داخلی سوسیالیست های آلمانی از ایسکرا اقتباس شده، چرا که نویسنده با زبان آلمانی آشنا نبوده است؛ اما در عین حال نشان می دهد که او - هر چند بواسطه منابع دست دوم - به گرایشات و جریانهای سوسیالیسم در اروپای غربی توجه داشته است. وی ادامه می دهد: در اروپای غربی سوسیال فرمیست ها دستکم می توانند مدعی باشند که درجا معسسه

۱ - همانجا، ص ۳۱۱ . ۲ - 2 Edouard Bernstein



کا پیتالیستی متمدنی زندگی می کنند " که در آن قبلا حقوق بشر بسه رسمیت شناخته شده است " . ، اما چگونه می توان به امکان یک پیشرفت گام به گام تحت سلطه استبداد تزاری با برداشت ؟ " تنها اهداف بزرگ، تلاش فراوان بر می انگیزند . " اما مقصود از این حرف این نیست که سوسیالیست ها با بدنسبت به مبارزات کارگران برای نان روزانه شان بی توجه باشند . برعکس ، باید در این مورد به ایشان کمک کنند ، چه در طول همین مبارزه - علیه اهداف فوری و جزئی اش - است که کارگران به توانائی خویش پی برده اند و بخاطر همین درخواست هاست که به مقابله با دولت ، که نماینده نیروی سازمان یافته طبقات حاکم است ، بر - خاسته اند .

بخش دوم این مقاله با تصویری سرشار از خشم و تلخکامی از روسیه ستمدیده آغاز می شود :

" تنها طبقه کارگر نیست که زیر یوغ تزاریسم ، عذاب می کشد . دیگر طبقات اجتماعی نیز تحت فشا را استبداد ، در حال اختناق اند . دهقان های گرسنه ، روس عذاب می کشند . . . . . شهرنشینان خرده پا ، مستخدمین جز . . . . . کارمندان دون رتبه ، در یک کلام ، انبوه مردم معمولی که زندگی شان به اندازه زندگی کارگران نامطمئن است و دلایل کافی برای نارضائی از موقعیت اجتماعی شان دارند ، عذاب می کشند . بورژوازی کوچک و متوسط و مخصوصا بخش تحمیل کرده بورژوازی ، که تاب تحمل چماق و تازیانه تزاری را ندارد نیز ، عذاب می کشد . . . . . ملت ها و مذاهب ستمدیده و خالص لهستانی ها و فنلاندی هایی که از سرزمین ما دریشان رانده شده اند و مقدس ترین معتقدات و احساسات شان بسسه موهن ترین شکلی تحقیر می شود ، عذاب می کشند . استبداد به خشونت - بارترین وجهی حقوق و آزادیهای تاریخی ایشان را الگد مال کرده است .

یهودیان که حتی از حقوق ناچیزی که دیگر اتباع روس دارند ، از قبیل حق انتخاب اقامتگاه و حق رفتن به مدرسه و غیره نیز محرومند ، تحت ستم و تحقیر مداوم عذاب می کشند . گرجیان ، از آنه و دیگر خلقهای که نه می توانند مدارس خود را داشته باشند و نه به استخدام دولت درآیند و ناگزیرا ندرسیاست تجاوزکارانه و شرم آور " روسی کردن " را تحمل کنند ، عذاب می کشند . میلیونها تن اعضای فرق مذهبی که ترجیح می دهند آداب مذهبی را که وجدانشان حکم می کند بجا بیاورند و نه آداب کلیسای ارتدکس را ، عذاب می کشند <sup>۱</sup> . "

این منظره " روسیه " ستم دیده ، با تکرارهای سنگین اما مفیدی که

---

۱ - استالین : Stochinenya جلد اول: صفحه ۲۱ و ۲۲ ، ترتیبی که نویسنده برای ذکر مردمی که " عذاب می کشند " انتخاب کرده است ، جالب توجه است . اول طبقات جامعه روسیه ذکر می شوند ، بعد نوبت به لهستانیها و فنلاندیها و سپس به یهودیان می رسد . و تنها بعد از یهودیان است که نویسنده " منجمله " از گرجیان ، یعنی خلق خودش نام می برد و پس از آن فرق ستم دیده مذهبی را ذکر می کند . این ترتیب اتفاقی نیست ، ذکر مشکل گرجیان در شمایی بین المللی بخاطر آنست که این مسئله تنها یک مورد ویژه - و نه مهمترین مورد - از یک تجاوز عمومی در سطح امپراطوری بشمار آید . این طرز برخورد با مسئله گرجیان در یک نشریه " کرجی عمدا تحریک کننده بود . نویسنده مصمم بوده است بر علیه خودمداری سیاسی که ویژگی همه خلقهای ستم دیده است و گروههای سیاسی گرجستان نیز از آن مستثنی نبودند ، واکنش نشان دهد . وعده بردزولا در نخستین شماره اش ، درباره برخورد با سوسیالیسم کرجی بعنوان بخشی از سوسیالیسم روس ، در اینجا با وسواس تمام رعایت شده است .

بیش و کم آنرا مفلق می کند، به این نیت رسم شده بود که احساس وجود امکانات بسیار برای یک انقلاب قریب الوقوع را به خواننده القا کنند. طبقه کارگر، انقلابی ترین طبقات، در تمام اقشار جامعه متحدانسی داشت.

با این همه، در اینجا نویسنده درباره یک مشکل پنهان اظهار می دهد: "بدبختانه بردگی در طول قرون فقر و ناآگاهی عمیق، دهقان روس را خرف کرده است. او تازه دارد از خواب برمی خیزد و هنوز دشمنش را نمی شناسد. خلقهای ستم دیده روسیه نمی توانند حتی اندیشه باز ستادن آزادی شان را در سر بپرورند، مادامی که رودر روی خود، نه تنها حکومت، بلکه مردم روس را می یابند؛ مردمی که هنوز نمی دانند استبداد دشمن مشترک است." اما مهمترین اخطار درباره دو رویه بودن مخالفت بورژوازی با تزارسم است: "بورژوازی در همه کشورها خیلی خوب می داند چگونه میوه چین پیروزیهای دیگران شود و چگونه با دست دیگران آتش را هم بزند. بورژوازی هرگز نمی خواهد حتی امتیازات نسبی اش را در نبردی که پیروزی در آن آسان بدست نمی آید، بخطر بیاندازد. و هر قدر هم که ناراضی باشد، همیشه با شور و شوق فراوان، حق تحمل ضربات تازیانه قزاقان، مبارزه در سنگرها و غیره را به طبقه کارگر و مردم زحمتکش واگذار می کند." بنابراین، طبقه کارگر صنعتی باید رهبری مبارزه را بدست می گرفت. هر پیروزی بی استبداد، در صورتی که تحت رهبری بورژوازی بدست می آید، توهمی بیش نبود، چرا که بورژوازی پس از آنکه دهقان ها و کارگران همه رنج ها را بخاطر پیروزی او تحمل می کردند تمام حقوق ایشان را زیر پا می نهاد<sup>۱</sup>. اما نتیجه سرنگونی استبداد به وسیله خلق و تحت رهبری

---

زیر نویس شماره ۱ در صفحه بعد :

پرولتاریای سوسیالیست ، " قانون اساسی کاملاً دمکراتیکی ( می -  
بود ) که برای کارگران ، دهقانان ستمدیده و سرمایه داران حقوق مساوی  
در نظرمی گرفت . "

نیم قرن پس از نگارش این مقاله ، ممکن است نتیجه دمکراتیک  
میان روانه آن ( حقوق مساوی حتی برای سرمایه داران ) با آنچه  
نویسنده چند سطر بالاتر درباره بورژوازی می گوید ، متناقض بنظر  
بیاید . اما در آن زمان این تناقض در اندیشه تمام سوسیالیست های  
روس وجود داشت . تز مشترک آنها این بود که روسیه هنوز برای سوسیالیسم  
آمادگی ندارد و انقلاب تنها می تواند سرمایه داری دمکراتیک را  
جایگزین استبداد فئودالی کند<sup>۱</sup> . این پارادکسی بود در موقعیست  
سوسیالیست های روس که در عین خصومت با سرمایه داری ناگزیر بودند  

---

زیر نویس شماره ۱ از صفحه قبل :

۱ - ژ . استالین : مجموعه آثار ، جلد اول صفحه ۲۳ . در سال ۱۹۳۹ ،  
استالین کوشید تا پیشاپیش ، توافق خود با هیتلر را ، که در تدارک آن  
بود ، با گفتن این که بعد از " مونیخ " قدرتهای غربی می خواستند  
روسیه " همه رنج ها را با خطر پیروزی ایشان تحمل کند " توجیه کند .  
۱ - استالین در پیشگفتار " مجموعه آثار " ش که در ۱۹۴۶ نوشته شده  
است ( جلد اول . ص ۱۵ - ۱۴ ) توضیح می دهند که چرا در آن زمان  
تصور می کردند روسیه برای سوسیالیسم بالغ نشده بود . او " در آن  
هنگام تز رایج در میان مارکسیست ها را که بر اساس آن ، یکی از شرایط  
اصلی پیروزی انقلاب سوسیالیستی ، اکثریت عددی پرولتاریا بود ،  
می پذیرفت . بر اساس این تز ، در کشورهایی که بعلت عدم توسعه کافی  
سرمایه داری ، پرولتاریا اکثریت جمعیت را تشکیل نمی داد ، پیروزی  
سوسیالیسم امکان پذیر نبود . "

برای پیروزی دموکراسی سرمایه‌دارانه در کشورشان مبارزه کنند. بخاطر همین پارادکس بود که چندسال بعد از این تاریخ، یک انشعاب بنیادی در صفوف ایشان رخ داد. در آن موقع سوسیالیست‌های میان‌روپا منشویکها استدلال می‌کردند که: در انقلابی که می‌باید سرمایه‌داری را جایگزین فئودالیسم کند، طبقه متوسط لیبرال ناگزیر باید نقش رهبری را به عهده داشته باشد؛ و سوسیالیست‌ها بعد از کمک به لیبرالیسم برای نابود کردن استبداد و بدست گرفتن قدرت، خود باید نقش یک اپوزیسیون سوسیالیست معمولی در یک جمهوری سرمایه‌داری پارلمانی را ایفا کنند. سخن بلشویکها، دقیقاً همان چیزی بود که استالین از قبل، در سال ۱۹۰۱، گفته بود؛ آنها می‌گفتند: نمی‌توان به بورژوازی لیبرالیسم برای سرنگون کردن استبداد اعتماد نکرد؛ سوسیالیست‌ها باید خود رهبری انقلاب ضد فئودالی را بکف بگیرند، هر چند پس از پیروزی، راه را برای نوعی نظم دموکراتیک که ساخت اقتصاد هم‌چنان سرمایه‌دارانه خواهد ماند، باز خواهند گذاشت. این بحث سیاسی تنها اندک زمانی قبل از انقلاب ۱۹۰۵، به اوج خود رسید و از آن تاریخ تا ۱۹۱۷، در خطوط اساسی تز اصلی بلشویکها تغییری داده نشد.

به این ترتیب جوگاشویلی علی‌رغم اعتدالی بودن اعتقادات دموکراتیک ارتدکسی که تساوی حقوق کارگران، دهقانان و سرمایه‌داران را به اومی باوراند، به روح سوسیالیسم روسیه در آن زمان وفادار مانده بود. آنچه جای تعجب دارد این است که چندین سال قبل از جدایی بلشویکها و منشویکها، جوگاشویلی در آن زمان بیست و دو ساله همان نقطه نظری را پذیرفت که بعدها بلشویکها اختیار کردند. او در سال ۱۹۰۱، به زبانی سخن می‌گفت که بعدها و تا سال ۱۹۱۷، زبان لنین بود. اندیشه‌های سیاسی اش چنان متبلور شده بود که در طول ده سال

پانزده سال آینده به زحمت اندک تغییر پذیرفت . علی‌رغم این واقعیت که در آن موقع تنها نخستین نوشته‌های لنین منتشر شده بودند ، نفوذ و تأثیر بنیادگذار بلشویسم بر او از همان زمان تعیین کننده بود . هرچند این نفوذ اندیشگی بطور عموم همراه با نام لنین نبود . چراکه او غالب تحقیقات و مقاله‌هایش را با اسامی مستعار و یا حتی بدون امضاء منتشر می‌کرد . با این همه نباید پنداشت که جوان قفقازی تحت تأثیر کلیه جوانب شخصیت پیچیده لنین واقع شده بود . برخی نگرانی‌های عمده و بعضی اندیشه‌های لنین ، و بیش از اینها پاره‌ای گرایش‌های عمقی روان او ، بطور قابل ملاحظه‌ای بالاتر از سطح ذهنی شاگردش بود و همیشه نیز بیرون از حوزه فهم او باقی ماند . اما او با آن مقدار از اندیشه‌های لنین که برایش قابل فهم بود ، هم از آغاز با شور و شوق طرف شده بود .

نویسنده جوان تنها یک مبلغ ساده نبود ؛ و خود را همچون یک تکنسین انقلاب - که مجذوب و ساریلی است که می‌تواند حزب را به هدف نهایی اش برساند - بازشناساند . شیوه‌های مختلف عمل و نقاط قوت و ضعفشان را تحلیل کرد و مقایسه‌ای میان سودمندی نسبی اعتصاب ، روزنامه ، زیرزمینی و تظاهرات خیابانی بعمل آورد . روزنامه ، زیرزمینی تنها بدست جمع معدودی می‌رسید و بردی بیش از این نداشت . اعتصابات سودمندتر بود ، اما خطراتی نیز در برداشت ، چه ممکن بود به ضرر خودکارگران اعتصابی تمام شود . تظاهرات خیابانی شکلی بود که مطلقاً بر بقیه شیوه‌ها برتری داشت . جوگاشویلی یقیناً نخستین تظاهرات روزاول می‌در قفقاز را که موفقیت آمیز بود و موجب شناختن جنبش شده بود ، بخاطر داشته و احتمالاً تحت تأثیر آن موفقیت ، در اهمیت این شکل عمل مبالغه می‌کرده است . اما تحلیل او از شناختی

موشکافانه، هم درزمینهٔ روانشناسی توده‌ها، و هم در مورد مکانیسمی که بوسیلهٔ آن تزاریسیم، ضمن دفاع از خود، گورخود را میکند، حکایت می‌کند. بگمان او، تظاهرات گروهی انقلابی کنجکاو مردم بی تفاوت را جلب می‌کرد. " و برای یک حکومت خودکامه چیزی خطرناکتر از کنجکاو مردم نیست <sup>۱</sup> ". " تظاهرات خیابانی، توجه تماشاگران بیطرفی را جلب می‌کرد که نمی‌توانستند مدت زیادی بیطرف بمانند. پلیس با خشونت تظاهرات‌کنندگان را متفرق کرده بود و اشخاص کنجکا و نسبت بسسه قربانیان تجاوز احساس همدردی کرده بودند. بعلاوه پلیس، در هجوم چشم بسته‌اش، تظاهرات‌کنندگان را از تماشاگران کنجکا و تشخیص نداده بود؛ ضربات تازیانه بر سر و روی هر دو دسته فرود آمده بود. و صف‌وف آخرین راهپیمایی سوسیالیست‌ها را چندان از کسانی که در راهپیمایی قبلی تماشاگرانی ساده بودند، طولانی تر کرده بودند. جوگا شویلی نتیجه می‌گرفت: تازیانه نیز بما خدمت می‌کند. در پایان این بحث پیشگویانه از " شب یک انقلاب مردمی " سخن می‌گفت. و چنان‌که اطمینانی در این مورد داشت که تن به یک پیشگویی کاملاً مشخص می‌داد: ظهور این " شب " بیش از دو یا سه سال بطول نخواهد انجا مید<sup>۲</sup>. بنسدرت صحت یک پیشگویی سیاسی به این خوبی تأیید شده است. درست سه سال بعد شعله‌های انقلاب ۱۹۰۵ زبانه کشید.

ارزش سیاسی این تحقیق هر چه که بود، از نظر ادبی هیچ امتیاز برجسته‌ای نداشت. هیچ هنری در نوشتن آن بکار نرفته بود. لنین در سن جوگا شویلی - در بیست و دو سالگی - مقالات آماری و اقتصادی‌ای نوشته بود که بسیاری از سخنرانان و حتی اسنادان فلسفهٔ سیاسی به -

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد اول، ص ۲۶ - ۲۷

۲ - استالین: مجموعه آثار، جلد اول، ص ۲۸

راحتی می توانستند نگارش آنها را بخود نسبت دهند. تروتسکی که با جوگا شویلی در یک سال بدنیا آمده بود خیلی زود جزء همکاران برجسته افسر درآمد. اما کاری نظیر مقاله جوگا شویلی به دشواری می توانست درستون های افسر، و بطریق اولی در صفحات روزنامه معتبرتر زاربا<sup>۱</sup> (سر) که لنین و پلخانف در می آوردند، جایی برای خود دستو پاکند. در مقایسه با این نمونه ها، این مقاله بیش از حد به کارشاکردی مقلدمی ماند؛ استدلال ها سلسله منظمی نداشت و سبک نوشته علیرغم برخی نشانه های اصالت، خشک و پیش پا افتاده بود. نویسندگان افسر، و مخصوصا لنین، براحتی می توانستند بگویند نویسنده ولایتی مطالبش را از کدام مقاله ایشان اخذ کرده و کدام پاراگراف ها را عینا نقل کرده است. با این همه سنجش نخستین نوشته های جوگا شویلی با معیارهای نمایندگان برجسته ادبیات سوسیالیستی روسیه بی انصافی می بسود، بویژه وقتی که بردزولا فروتنانه خود را همچون سخنگوی گرجی ایمن نمایندگان به خوانندگانش معرفی می کرد. با معیارهای محلی قفقاز، مقاله جوگا شویلی شاهکاری بود. آنها که امروز، و با در نظر داشتن آثار بعدی نویسنده، این مقاله را بخوانند، از پختگی به نسبت چشمگیر سبک آن تعجب می کنند. مقاله بردزولا جزء مهمترین آثار است که نویسنده در مدتی قریب به نیم قرن نوشته است؛ در آثار متأخر او، اندکند آنهایی که از این نوشته بهتر باشند، و فراوانند آنهایی که هم در سبک و هم در محتوا بسیار ضعیفتر از آن اند.

\* \* \*

گزارش مفصل آنچه که جوگا شویلی در ماهها و حتی در سالهایی که پس از این زمان آمدانجام داد، داستانی یکنواخت خواهد شد. زندگی

---

1 Zaria



اودراین مدت مثال زندگی یک انقلابی و ما زمانه سوسیالیست تحت تعقیب بود: اعتمادات، تظاهرات خیابانی، گردهم آیی های - مخفیانه، کنفرانس ها و غیره . . . . . جوهر زندگی او را تشکیل می داد. فعالیت هایش چنان به فعالیت افرادی از نوع خودش شباهت داشت که هیچکس در بند ضبط و نقل آنها نبود. تنهایی یا چهل سال بعد بود کسه تحقیقات در این مورد بعضی مسائل را روشن کرد. دوست و دشمن به زیرو رو کردن جزئیاتی که مربوط به نخستین فعالیت های او بود، پرداختند. یکی می خواست نشان دهد که رهبر کبیر، هم از آغاز جوانی، چه شخصیت خارق العاده ای داشته است.، دیگری مصمم بود معايب این مرد شوم را تا درون گهواره اش جستجو کند. کتب فراوانی که در مدح و ذم استالین نوشته شده است، کمکی به شناخت واقعی او نمی کند و از این جسدال بیهوده واقعیات مسلم بسیار اندکی بدست می آید.

ت  
در نوامبر ۱۹۵۱، جوگاشویلی رسماً به عضویت کمیته سوسیال دمکرات تفلیس برگزیده شد. این کمیته، که از نه عضو تشکیل می شد، فعالیت گروه های سوسیالیست در پایتخت قفقاز را رهبری می کرد و برای مدتی، کمیته اجرائی حقیقی سرتاسر قفقاز بود. بنا بر این جوگاشویلی موقعیت ممتازی برای کنترل جنبش در تمام ایالت بدست آورده بود. معذالک، حدود دو هفته بعد از اشتنايش، تفلیس را به قصد باطوم مرکز تازه صنعت نفت واقع در مرز ترکیه، که بتازگی از طریق لوله نفت به باکو مربوط شده بود - ترک کرد. چهره اصلی در کمیته تفلیس، سیلستر جیلادزه، یعنی همان کسی بود که به مدیر مدرسه علوم دینی والهیات حمله کرده و بعداً در جنبش سوسیالیستی مربی جوگاشویلی شده بود. روابط میان دو مرد حسنه نبود. احتمالاً جیلادزه بانوعی تفرعن با شاگردش طرف شده و غرور او را جریحه دار کرده بود؛ بعلاوه

اوجزه جناح میان‌روی مسام داسی بود. خصومت‌های سیاسی و شخصی - همکاری ایشان رادشوارترمی کرد و احتمالاً مفرج‌گوشویلی به باطوم برای همه - خودش، جیب‌لادزه و کمپته<sup>۱</sup> تفلیس - بهترین راه‌حل بود. باطوم به یک سازمانده سوسیالیست فعال نیاز داشت و رقیب جوان‌تر در آنجا میدان بازی برای ابراز انرژی و جاه‌طلبی‌هایش می‌یافت<sup>۱</sup>.

در طول اقامت در همین شهر واقع در مرز ترکیه بود که جوگاشویلی، بطور ضمنی، استفاده از نام مستعار "کوبا" را آغاز کرد. این واژه که در زبان ترکی به معنی نافرمان است، ضمناً نام یک یاغی قهرمان - "دست‌انتقام خلق" - در یکی از اشعار کازبگی، شاعر گرجی محبوب جوگاشویلی در سالهای نوجوانی‌اش نیز بود. انقلابی جوان می‌رفت که با نام کوبا بین رفقای شهرتی کسب کند. و حتی بعد از آنکه نسام مستعار مشهور تر استالین را برگزیده بود، بسیاری از بلشویک‌های قدیمی قفقاز، همچنان او را کوبا می‌نامیدند.

باطوم، با حدود بیست و پنج هزار سکنه، به مراتب از تفلیس، که صد و پنجاه هزار نفر جمعیت داشت، کوچک‌تر بود. اما بعنوان مرکز صنعتی، و مخصوصاً بخاطر هجوم سرمایه‌های خارجی بسرعت براهمیتش افزوده می‌شد. مهمترین تأسیسات نفتی به گروه روچیلد تعلق داشت و بیش از یک چهارم کارگران صنعتی تمام قفقاز در باطوم می‌زیستند. هر چند قبلاً تبلیغات سوسیالیستی در آنجا وجود داشت، شهر نمی‌توانست از بابت دارا بودن سازمانی زیرزمینی به خود بی‌بالد. کوبا برای پر کردن این خلأ آمده بود. بفاصله چند هفته پس از ورودش، تحت پوشش یک مهمانی مفرح و بی‌آزار به مناسبت سال نو، کنفرانس سوسیالیستی<sup>۱</sup>ی

---

۱ - ل. بریا: همانجا، ص ۲۴ - ۲۵؛ و: ل. تروتسکی "استالین"

ص ۲۹ - ۳۰.

برای انتخاب کمیته<sup>۱</sup> سوسیال دمکرات با طوم ترتیب داد. هدف بعدی ایجاد چاپخانه<sup>۲</sup> زیرزمینی، مشابه چاپخانه<sup>۳</sup> کتسخوولی درباکو، بود. دستگاه چاپ در اتاق کوچکی که مسکن او بود، کار گذاشته شد. براساس خاطرات یکی از چاپچی ها، که طبیعتاً همگی سوسیالیست بودند، "حروف مطبعه را در قوطی کبریت و سیگار و لای تکه های کاغذ" مخفی می کردند. شاهدان عینی کوبا را بخاطر می آورند که پشت میزی در وسط چاپخانه می نشست، تراکت می نوشت و بسه چاپچی ها می سپرد<sup>۴</sup>. کوبا هر چند وقت یکبار به تفلیس می رفت؛ در آنجا با اعضای کمیته تماس می گرفت؛ در مذاکراتشان شرکت می کرد و گزارشی از فعالیت های خود در باطوم به کمیته می داد. نوشته های سیاسی او، که در منزل شخصی اش به چاپ می رسید، به تأسیسات نفتی، کارگاه ها و کارخانه ها راه می یافت و بزودی تأثیرش را از طریق یک تشنج سیاسی و جنب و جوش کارگری نشان داد. در یک گزارش محرمانه<sup>۵</sup> پلیس مخفی وقت آمده است: "در پاییز سال ۱۹۵۱، کمیته<sup>۶</sup> سوسیال دمکرات تفلیس یکی از اعضای خود بنسام ژوزف ویساریونوویچ جوگاشویلی، شاگرد سابق سال ششم مدرسه<sup>۷</sup> علوم دینی و الهیات تفلیس را، به قصد انجام تبلیغات در میان کارگران کارخانجات به باطوم فرستاده است. در نتیجه<sup>۸</sup> فعالیت های جوگاشویلی . . . . تشکیلات سوسیال دمکرات در تمام کارخانه های باطوم شروع بسه فعالیت کرده اند، تأثیر تبلیغات از سال ۱۹۵۲، در اعتصاب طسوانی در کارخانه<sup>۹</sup> روچیلد و در تظاهرات خیابانی، قابل تشخیص بوده است"<sup>۱۰</sup>

---

۱ - مراجعه شود به خاطرات س. تودریا و ک. کالادزه

در :

۲ - توضیح زیر نویس در صفحه بعد :

در جریان یکی از این تظاهرات، گردان سوار قفقاز بر روی جمعیت آتش گشود؛ پانزده کارگر کشته و بسیاری مجروح شدند. احرانا بلافاصله فعالیت برای کشف چاپخانه زیرزمینی و دستگیری مبلغین سوسیالیست را دوبرابر کرد. روز پنجم آوریل ۱۹۵۲، در جریان یک گردهم آیی کمیته باطوم، کوبا دستگیر شد اما دست پلیس به چاپخانه نرسید. اقامت او در باطوم بیش از چهار ماه و نیم بطول نیا نجامید، اما چهار ماه و نیم که تمام مدت فعالیت گذشته بود. در اینجا باید به واقعیت های اشاره کنیم که بروقایی که بعدها حادث شدنیز، سایه افکنند. فعالیت کوبا در باطوم اعتراض سوسیالیست های میانه روی محلی، به رهبری نیکولا چخیدزه را برانگیخت. چخیدزه، همدرس سابق کوبا در

---

زیر نویس شماره ۲ از صفحه قبل :

م. ش. به گزارشات پلیس درباره فعالیت های استالین. ص ۱۷۷ تا ۱۹۰. استالین در "خشم" [هاشم؟] ص ۱۴ تا ۳۲، تصویری از فضای شرقی بدوی که تشکیلات باطوم را احاطه کرده بود، بدست می دهد. کوبا که تحت تعقیب پلیس قرار داشت، به دهکده آبخازی Abkhasie واقع در نزدیکی باطوم رفت. در آنجا در منزل مسلمان پیری بنام خشم ساکن شده و چاپخانه را هم همانجا برقرار کرد. اعضای سازمان که برای دریافت تراکت های غیر قانونی به آنجا می آمدند خود را بشکل زن در آورده و چادر بر سر می کردند. همسایه ها به این رفت و آمدها مشکوک شدند و در دهکده شایع شد که کوبا اسکناس تقلبی چاپ می کند. هنگامی که همسایه ها شروع به مطالبه سهمی از منافع کردند، موقعیت کوبا خطرناک شد. اما ظاهرا توانست طبیعت واقعی کارش را برای روستائیان توضیح داده و اطمینان ایشان را جلب کند. معذالک، ناچار به خشم قول داده بود مسلمان شود.

مدرسه علوم دینی ، همان بودکه ، با مال اندیشی ، نخستین بذر سوسیالیسم را در حاشیه دریای سیاه افشاند و بود که پاس استعداد سخنوری و دانش وسیعش ، محترم شمرده می شد. ظاهراً این مبلغ ، در لحظه مناسب برای پی ریزی سازمانی حقیقتاً زیرزمینی ، تردید بخرج داده بود. او معتقد بود که سازمانی از این دست ، در شهر کوچکی نظیر باطوم که بدشواری می شد رازی را در آن مخفی نگاهداشت ، امکان بقاء نخواهد یافت و بوسیله احرانا در نطفه سرکوب خواهد شد؛ نقشه های کوبا را ما جزا جویانه تلقی می کرد و شخما ، و نیز بوساطت دوستان مشترک ، از او خواست که در آنجا دست برداشته و اجازه دهد سوسیالیسم محلی مسیر خودش را طی کند. اما کوبا کسی نبود که مجاب شود. و هر چند مخالفینش او را " اخلاکگر " و " دیوانه خشم " می خواندند ، نقشه ها پیش را بسه مورد اجرا گذاشت و بنوبه خود چخیدزه را ترسونا میداد.

بعدها دو مرد گرجی در موقعیت های مهمتری با یکدیگر رو برو شدند. ده سال بعد ، یعنی در سال ۱۹۱۲ ، چخیدزه سخنور برجسته منشویکها در سن پترزبورگ بود و فراه کسیون پارلمانی سوسیالیستها در دوما ۲ ( شبه پارلمان تزاری ) را رهبری می کرد؛ در حالیکه کوبا یکی از رهبران زیرزمینی بلشویسم بود و از پشت پرده هدایت نمایندگان بلشویک در دوما را بعهده داشت. در ۱۹۱۷ ، چخیدزه ، رئیس منشویک شورای پترزبورگ بود ( مقامی که پس از او ، و با اوج گرفتن قدرت بلشویکها ، به تروتسکی واگذار شد ) ، و استالین در کمیته مرکزی بلشویک عضویت داشت. در همین سال بود که دو طلبه سابق در

پایبخت سابق تزار ، وبا ردوبدل کردن عناوینی نه چندان متفاوت  
با آنچه سابقا درباطوم به یکدیگر نسبت می دادند، به منازعه  
پرداختند.





---

## تمرین نهایی

---

استالین در زندان با طوم . - زندانهای تزاری ، دانشگاههای انقلاب . -  
ریشه های بلشویسم . - لنین و بند اول اساسنامه حزب . - تبعیض  
استالین به سبیری (۱۹۰۳) . - فرار روبازگشت به تفلیس (۱۹۰۴) . - جدال  
بین بلشویکها و منشویکها . - در پایان سال ۱۹۰۴ ، استالین بلشویک  
می شود . - انقلاب ۱۹۰۵ . - شورای سن پترزبورگ . - قیامهای دهقانی  
و شورشهای سربازان در قفقاز . - استالین شاگرد لنین . - زندگی  
غیرمخفی . - استالین (با نام مستعار ایوانوویچ) در کنفرانس ملی  
حزب در تارمفورس<sup>۱</sup> (۱۹۰۵) شرکت می جوید و برای نخستین بار لنین را  
ملاقات می کند . - نخستین سفر استالین به خارج از کشور ، جهت شرکت در  
کنگره استکهلم (۱۹۰۵) . - اختلاف نظر با لنین در مورد اصلاحات ارضی . -  
"بریکادنبرد" . - مخالفت کنگره حزب با مصادره ها . - ترور تسنسکی  
بلشویکها را متهم می کند .



وقتی ، در آغاز آوریل ۱۹۰۲ ، درهای زندان با طوم پشت سر کوبا - جوگاشویلی بسته شده، لازم نبود اجزاء اولیاء الله باشد تا بتوانند سرنوشتش را تحمل کنند. در نظر نسلی که بیرحمیهای افرادی نظیر هیملر<sup>۱</sup> و یژوف<sup>۲</sup> را دیده و اردوگاههای مرگ بلزن<sup>۳</sup> و آشویتس<sup>۴</sup> را شناخته است ، زندانهای تزاری ، علیرغم اشتهارشان به سختی و خشونت ، ملایم و تقریباً انسانی می نمایند. رژیم زندانها و تبعید - گاهها ، در زمان تزارها ، ترکیبی از خشونت و بی لیاقتی "لیبرالی" بود. در این رژیم ، آنقدر خشونت وجود داشت که نفرت زندانیان از ستم حاکم را تشدید کند؛ و آنقدر بی لیاقتی بود که فعالیت انقلابی هم در درون زندان نیز، بطور موهن و شرمناک شود. برای بسیاری از جوانان سوسیالیست ، زندان "دانشگاهی" بود که به آنان امکان می داد تحت نظر استادانی مجرب ، آموزش انقلابی ببینند. بطور کلی زندانیان سیاسی به نسبت جنایتکاران از امتیازاتی برخوردار بودند؛ و زندگی مشترکشان را بر اساس روحیه تعاون و همکاری متقابل سازمان می دادند. زندان معمولاً جای بحث و گفتگو نبود. جای تعجب نیست که بعضی از زندانیان سابق در "خاطرات" شان از نوستالژی مطبوعی که در موقع ترک زندان احساس می کرده اند، یاد می کنند.

کوبا مقررات سختی برای خود وضع کرده بود؛ زود بیدار می شد؛ سخت کار می کرد؛ زیاد می خواند و یکی از سخنوران اصلی زندان بشمار می آمد. چندین سال بعد ، همبندان قدیمی او را بخاطر می آوردند که به سوسیالیستهای ارضی و دیگر مخالفین ایسکرا حمله می کرد. او منطقی، قاطع و باتکبر سخن می گفت اما خارج از گفتگوهایی از این دست ،

---

کم حرف ، سردودیرجوش بود . در این مورد تقریباً همه<sup>۱</sup> خاطره نویسان هم عقیده بنظر می رسند ؛ اما در مورد مسائل دیگر اختلاف نظر پیدا می کنند . دوستانش او را صبور ، حساس و آماده برای خدمت به دیگران وصف می کنند . در حالیکه دشمنانش از او تصویر سخنگوی متفرعن و دسیسه چین عبوسی بسه دست می دهند که به منتقدینش دشنام می داده و هواداران متعصبش را بر علیه آنها تحریک می کرده است<sup>۱</sup> . از باطوم ، کوبا به زندان دیسگری واقع در کوتایس<sup>۲</sup> فرستاده شده و مجدداً به باکو انتقال یافت . رویهم رفته بیش از یکسال ، یعنی تا آخر نوامبر ۱۹۵۲ ، در زندانهای قفقاز بسربرد . در پرونده<sup>۳</sup> آنها می او مدرک مشخصی ، جز گزارشات پلیس مخفی وجود نداشت و اینها چیزی نبود که یک قاضی معمولی ، برای صدور حکم محکومیت ، معتبر بشمارد . مانند غالب افراد مظنونی که نمی توانستند آنها را به ارتکاب جرم مشخصی متهم کنند ، کوبانیز<sup>۴</sup> بموجب مقررات اداری " به سه سال تبعید در دهکده<sup>۵</sup> نوایا اودان<sup>۳</sup> ، واقع در ایالت ایرکوتسک<sup>۴</sup> ، در سیبری شرقی محکوم شد . زندانی امکان اینرا که از حق قانونی خود مبنی بر لزوم حضور متهم در دادگاه استمداد کند ، نداشت ، هیچ قانونی نمی توانست از او ، در مقابل اعمال خود سرانه<sup>۵</sup> قدرت بوسیله<sup>۶</sup> افراد حکومت ، حمایت کند .

در مدتی که کوبا در زندان بسر می برد دو واقعه اتفاق افتاد که یکی خصوصیت محلی داشت و به روشن تر شدن نقش او در جنبش زیرزمینی کمک کرد ؛ اما دیگری برای آینده<sup>۷</sup> روسیه ، برای سوسیالیسم جهانی و برای راه آینده کوبا دارای اهمیت بسیار بود . در مارس ۱۹۵۳ ، گروه‌های

---

۱ - ف یاروسلاویسکی ، همانجا ، ص ۳۱ و ؛

2 Koutais      3 Novaya Udan Irkoutsk

سوسیال دمکرات قفقاز یک اتحادیه، ماورای قفقاز تشکیل دادند .  
کوبا بطور غیابی به عضویت کمیته، اجرائی منصوب شد. اینکه گروهی -  
هرچه که باشد - به یکی از اعضای محبوبش پست با اهمیتتی واگذار کند ،  
فوق العاده بندرت دیده می شد؛ مگر اینکه عضو مزبور در جنبش زیرزمینی  
چنان نقشی داشت که مشاوره، با او در مورد مسائل مهم ، حتی در زندان ،  
مفید می نمود. برای کاهش یا افزایش بیش از اندازه، اهمیت نقش  
کوبا در این دوره ، آثار بسیاری نوشته شده است . از این همه چنین می -  
توان فهمید که او در بیست و دو سالگی برای جنبش زیرزمینی ایالت  
زادگاهش نوعی " مشاور مخصوص " بشمار می آمده . و یقیناً آن شخص  
معمولی و عضو کمنا می که تروتسکی می نویسد، نبوده است . اما آنچنان  
که مدیحه سازان قلمداد می کنند " لنین قفقاز " نیز نبوده و شخصیتش ،  
با همه برجستگی هنوز بیش از اندازه محبوب بوده است .

واقعه، دیگر، که فوق العاده مهمتر از این بود، در انبار " خانه  
خلق سوسیالیست بروکسل "، در اتاقی پر از عدل‌های پشم شیش زده، در  
ماه ژوئیه آغاز شد و در نیمه دوم ماه اوت، در لندن به پایان رسید .  
کنگره سوسیال دمکراتها، که بوسیله مردان ایسکرا تدارک دیده شده  
بود، در بروکسل تشکیل شد. در حقیقت این نخستین کنگره سوسیالیستها<sup>ی</sup>  
روس بود؛ هر چند تاریخ نویسان، برای بزرگداشت اجتماع ناکام  
مینسک<sup>۱</sup> در سال ۱۸۹۸، آنرا کنگره دوم نامیده‌اند. بعد از چند روز  
نمایندگان دریافتند که رفت و آمد ایشان مستقیماً بوسیله جاسوسان تزار  
کنترل می شود؛ و کنگره با شتاب از بروکسل به لندن منتقل شد .  
نمایندگان امیدوار بودند با تشکیل قطعی یک حزب روسی، کار ایسکرا  
را کامل کنند. اما این امید برآورده نشد، چون در طول همین کنگره

---

1 Minsk

بود که سوسیالیسم روسیه به دو فراکسیون ، بلشویک ها و منشویک ها ، انقلابیون و میانه روها ، یا - آن چنانکه در آغاز می گفتند - " سخت " ها و " سست " ها تقسیم شد . نشست گروه ایسکرا ، که ضمن آن نخستین در - گیرهای جزئی اتفاق افتاد ، بوسیله تروتسکی که در آن موقع بیست و سه ساله بود ، اداره می شد ، چرا که رهبران مسن تر نتوانسته بودند برای انتخاب رئیس دیگری به توافق برسند . البته اختلاف در اول کار کاملاً بی اهمیت بنظر می رسید ؛ اما شدت تکانی که ، چهارده یا پانزده سال بعد ، این انشعاب در اروپا و جهان موجب شده ، کمتر از اثر انشعابی که ، حدود صد سال قبل از آن ، مارتین لوتر<sup>۱</sup> در کلیسا باعث شده بود ، نبود . رفرم مذهبی از کلیسای جامع ویتنبرگ<sup>۲</sup> آغاز شد که بقینا به مراتب از زادگاه بلشویسم ، یعنی انبار پشم شپش زده ، خانه خلاق در پروکسل آبرومندان تر بوده است . لوتر با چسباندن کاغذ در بردارنده تزه های نبود و پنج گانه اش بردروازه کلیسای جامع ، به جنگ دربار پاپ رفته بود ؛ مبارز طلبی لنین اما ، در بند کوچکی از یک ماده خلاصه می شد . لوتر از پی بردن به انبوهی مخالفینش شگفت زده و در عین حال تشجیع شده بود ؛ اما لنین از انشعابی که خود موجب شده بود ، چندان بر آشفت که بلافاصله پس از کنگره به تشنج عصبی دچار شد<sup>۳</sup> . می گویند تزه های لوتر کمتر از پانزده روز پس از آگهی در تمامی آلمان شناخته شد ؛ پاراگراف اول لنین برای اساسنامه حزب ، اما ، باید مدت ها از چشم عموم پنهان می ماند . و با اینهمه اثرات نهضتی که او در ژوئیه و اوت ۱۹۰۳ در تاریخ بر اه انداخت ، همچنان در کار است .

---

1 Martin Luther      2 Wittenberg

ماده، اول اساسنامه، حزب ناظر به اشخاصی بود که می توانستند عضو حزب بشمار بیایند و ظاهراً، نه در اصول و نه در تاکتیک، مشکلی ایجاد نمی کرد. در واقع کنگره بحث در این مورد را، چون یک مسئله، ساده، تشکیلاتی، پس از تصویب برنامه و قطع نامه های مشترک در مورد تاکتیک آغاز کرد. دو طرح به نمایندگان عرضه شد. طرح لنین به این شرح بود: " کسانی می توانند به عضویت حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در بیایند که برنامه، آنرا بپذیرند، بطور مادی از حزب حمایت کنند و شخما در یکی از تشکیلات آن به فعالیت بپردازند. " در طرح دیگری که بوسیله مارتوف پیشنهاد شده بود، بجای جمله: " شخما در یکی از تشکیلات آن به فعالیت بپردازند. " آمده بود: " شخما و منظمها، تحت رهبری یکی از تشکیلات حزب، با آن همکاری داشته باشند. " به ظاهر هر دو طرح یکی بود و گفتگو به جرو بحث بیهوده ای می ماند. در حقیقت، پس پشت این مجادله، دو مفهوم متفاوت و حتی متضاد از نقش و ساخت حزب وجود داشت. لنین به تأکید می گفت تنها کسانی می توانند عضو حزب بشمار آیند و از حق تأثیر گذاشتن بر سیاست آن بهره مند باشند که بطور منظم در تشکیلات زیرزمینی آن فعالیت کنند. او نمی خواست خیل روبه تزاید هواداران و دنباله روها، اعم از روشنفکر یا کارگر، به درون حزب راه پیدا کنند. اعضای سازمان زیرزمینی باید سربازان انقلاب می بودند، داوطلبان مقررات آنرا می پذیرفتند و بر اساس دستورات و رهنمودهای یک " کمیته مرکزی " دست به عمل می زدند. هواداران، اما، نه سربازان وفادار و مطمئن انقلاب بلکه ذخیره های متغیر و گمنام آن بودند. حزب از دیدگاه لنین، باید سازمانی می بود هماهنگ، یکپارچه، متمرکز و قادر به

---

وارد آوردن ضربات مقاومت نا پذیر . به اعتقاد او توان و قاطعیت حزب ، با پذیرش توده های نامطمئن و متغیر هواداران به عنوان عضو ، کاهش می یافت . وی نشان می داد که دقیقاً همین خطر پشت فرمول مبهم مارتوف وجود دارد . فرمولی که به جای " کار با دیسپلین " در درون تشکیلات ، " یک همکاری ساده تحت نظر تشکیلات " را برای اعضاء حزب کافی می دانست . حزب باید از انقلاب می بود . تا این زمان تنها شکل این ابزار محل بحث بود . هر دو جناح می پذیرفتند که درباره طبیعت انقلاب نظریگانه ای دارند . راست است که حتی قبل از کنگره ، نوپسندگان ایسکرا از وجود پاره ای اختلاف نظرها آگاهی مبهمی داشتند . آنها ، تقریباً به شوخی ، متقابلاً یکدیگر را " سخت ها " و " سست ها " می نامیدند . در سختی لنین جای تردید نبود . پلخانف درباره شاگرد سابقش که آشکارا قصد داشت رهبری را به دست بگیرد و " گارد قدیمی " را به مبارزه می خواند ، می گفت : " او از همان خمیره ایست که روبسپیرها از آن ساخته شده اند . " درباره " سستی " مارتوف نیز ، جای سخن نبود . اما تا آن زمان این اختلافات همچون تفاوت هایی فردی و منشی به حساب می آمد ؛ یعنی چیزی که بین افراد هر گروهی که هدف واحدی را تعقیب می کنند طبیعی است . و این اختلاف طبایع هنوز فرصت آنسیرا نیافته بود که به شکل تضاد آشکارا سیاسی بروز کند . در کنگره ، حتی خود سردمداران نیز از وحدت مجادله شگفت زده شدند . حسن می کردند در این مورد پاره ای از حد معقول فراتر نهدند ؛ و به خود امیدواری می دادند که آرامش جایگزین این طوفان غیرمنتظره خواهد شد و شکاف مختصری که در وحدت ایشان ایجاد شده ، به سادگی قابل مرمت خواهد بود . نتیجه آنی رأی گیری در مورد ماده اول اساسنامه به ضرر لنین تمام شد و طرح مارتوف با ۲۸ رأی در مقابل ۲۳ رأی به تصویب رسید . لنین با واقع -

بینی شکست خود را پذیرفت : " من فکرنمی کنم اختلافات ما چندان مهم باشد که مسئله<sup>۱</sup> مرگ و زندگی حزب را مطرح کند. محض یک جمله<sup>۲</sup> ناقابل اساسنامه از بین نمی رویم .<sup>۱</sup> " به نظرمی آید تمام بازیگران نقشها<sup>۳</sup> خود را برها کرده و آغاز درام را انجام آن می پنداشته اند .

دراواخرکنگره هنگا میکه قرار شد نمایندگان به انتخاب اعضای کمیته<sup>۴</sup> رهبری حزب و هیئت تحریریه<sup>۵</sup> ایسکرا بپردازند ، طوفان دیگری در گرفت . برخلاف انتظار کاندیداهای لنین برگزیده شدند و کاندیداهای مارتوف شکست خوردند . در حصول این نتیجه اتفاق سهم عمده ای داشت . چندتن از نمایندگان میانه رو جلسه را ترک کرده بودند ، به نحوی که تنها دو سوم اعضا<sup>۶</sup> در رأی گیری شرکت کردند و کاندیداهای لنین ، فقط با دو رأی بیشتر ( ۱۹ رأی در مقابل ۱۲ رأی و سه رأی ممتنع ) انتخاب شدند . لنین حق داشت نتیجه<sup>۷</sup> رأی گیری را معتبر بداند و همین کار را هم کرد . اما " اقلیت " از پذیرش شکست خود سر باز زد . از همان زمان هواداران لنین " اکثریت " یا بلشویکی<sup>۸</sup> خوانده شدند . به این ترتیب واژه<sup>۹</sup> نادرست بلشویسم ، که ریشه<sup>۱۰</sup> روس اش پسوند جها نگیر را به دشواری می - پذیرد - به فرهنگ سیاسی راه یافت . هواداران مارتوف اقلیت (" منشویکی " )<sup>۱۱</sup> نام گرفتند . به نظرمی آمد این واژه های تازه ترکیب شده با " ایسم " ، که تنها نتیجه یک رأی گیری را با زگومی کرد و نه اختلاف نظرهای اصولی را ، مبین انشعابی سطحی و گذرا باشد . اما در حقیقت خبر از شکاف عمیقی میداد که کل جنبش را ، از بالا به پائین ، به دونیم می کرد .

پس ازکنگره ، منشویکها از به رسمیت شناختن کمیته<sup>۱۲</sup> مرکزی بلشویک

---

۱ - ف . دان : همانجا ، ص ۲۸۱ و

2 Bolcheviki 3 Mencheviki

و تبعیت از آن سرباز زده و تصمیم به با یکوت آن گرفتند . لنین روی ارزش تصمیم متخذه به وسیله کنگره با فشاری می کرد . اومی گفت اکثریتی که کا ندیدا ها بش را انتخاب کرده معتبر بوده و کمیته مرکزی قدرت عالی و رسمی حزب است . به اعتقاد او با یکوت منشویکها عملی ناشی از فرد گرایی و آنارشیزم و غیر قابل تحمل بود . از اینجا دوباره و با شدت بیشتری مجادله در مورد طبیعت و ساخت حزب آغاز شد . منشویکها به " قلعه نظامی " ایکه لنین از حزب ساخته بود ، و نیز به اندیشه های وی در مورد کیفیت حزب اعتراض کردند . آنها او را متهم می کردند که بیهوده مقررات سربازخانه ها را به سوسیالیسم تحمیل می کند . دامنه نزاع به تدریج وسیع ترمی شد ، با این همه چندین سال طول کشید تا لنین به همه عواقب آن پی برد .

اما دست کم این نکته خیلی زود روشن شد که مفاهیم مختلف درباره تشکیلات ، منعکس کننده نقطه نظرهای متفاوت درباره مسائل اصلی انقلاب است . برای منشویکها ، حزب سازمانی وسیع تر و در نتیجه به حد کافی سست و بی حال بود که می کوشید طبقه کارگر و قشر روشن فکران سوسیالیست را جذب کند و در پایان با آنها یکی می شد . این مفهوم مبتنی بر این اعتقاد بود که سوسیالیسم چنان در طبیعت پرولتاریاست که می توان این طبقه را در کل حزب سوسیال دمکرات بالقوه ای دانست . این همه ما به نظر لنین ساده لوحانه می نمود . برای او طبقه کارگر توسعه نامتجانسی بود که نقطه نظرهای متفاوت ، ریشه های گوناگون ، و نیز منافع قشری مختلف آنرا دچار تفرقه می کرد . به اعتقاد او همه بخشهای طبقه کارگر نمی توانستند به درک سوسیالیستی پیشرفته ای دست یابند . برخی از این بخش ها عمیقا در نا آگاهی و پیش داوری غرق شده بودند . و اگر حزب تمامی پرولتاریا ، یا حتی بخش اعظم آنرا جذب می کرد ، خود



نیز مانند آن نا متجانس می شد؛ و هر چند نیرو، گرایشات سوسیالیستی و جهش و تحرک آنرا ماحب می شد، اما ضعف، نا آگاهی و عقب ماندگی آن را نیز، می گرفت؛ و به جای آنکه محرک رهبروسا زمانه دهنده، طبقه کارگر باشد، تصویر منفعل آن می شد<sup>۱</sup>. به نظر لنین، حساب کردن روی تمایل خود به خودی کارگران به سوسیالیسم مسخره بود، چرا که آنها، به اختیار خود، هرگز چیزی بیش از یک سندیکالیسم ماف و ساده، که به خودی خود با نظام سرمایه داری همخوان بود، طلب نمی کردند. وی ضمن نقل قول از مرجع به رسمیت شناخته شده، دکترین مارکسیسم، کارل کارلوتسکی<sup>۲</sup>، از نظریه ای که به موجب آن سوسیالیسم از بیرون، و به وسیله روشنفکران بورژوا، مارکس، انگلس و دیگران به جنبش کارگری راه یافته بود، حمایت می کرد تا ثابت کند حساب کردن روی سوسیالیسم "مساذر زاد" توده ها بیهوده است. حزب باید سازمانی برگزیده می بود و تنها آگاهترین و شجاعترین افراد طبقه کارگر، پیش قراولان واقعی آنرا، که در برابر عمل قاطع و منضبط پا پس نمی کشیدند، به خود راه می داد. برای منشویکها، این همه جز تکرار نگران کننده، بلانکیسم<sup>۳</sup> چیزی نبود؛ چرا که بر اساس دکترین رهبر کمون پاریس، برای پیش برد انقلاب می باید اقلیت کوچکی از انقلابیون، بی آنکه در بند تصمیم اکثریت باشند، مستقیماً وارد عمل شود. نسبت بلانکیسم به مارکسیستها در حکم تکفیر بود و لنین تصمیم گرفت اتهام را رد کند. وی توضیح داد که به اعتقاد او، انقلاب تنها زمانی به نتیجه می رسد که مطلوب و مورد حمایت اکثریت مردم باشد؛ - و این او را از بلانکی متمایز می کرد - اما در عین حال این اکثریت باید به وسیله اقلیتی فعال و کاملاً سازمان یافته رهبری

۱ - لنین: مجموعه آثار ۶ جلدششم ص ۴۵۶ - ۴۵۹

۳ Blanquisme

شود. این اندیشه وجه تما یزا و با منشویکها و سوسیالیستهای اروپای -  
غربی بود که ، مانند کائوتسکی و روزالوگزا مبورگ ، از منشویکها حمایت  
می کردند .

منشویکها ، و مخصوصا تروتسکی که در آغا ز سخنگوی پر قدرت آنها بود ،  
برای پیدا کردن نمونه ای بیش و کم مشابه در تاریخ به عقب تر رفتسه و  
لنین را به خاطر " ژاکوبینسم " اش سرزنش می کردند<sup>۱</sup>؛ اما لنین در این  
خطاب چیز زنده ای نمی یافت و حتی با نوعی غرور آنرا می پذیرفت .  
منتها خاطر نشان می کرد که ژاکوبین ها حزب طبقه<sup>۲</sup> متوسط فقیر و نما بینده  
خرده بورژوازی بودند؛ حال آنکه ا و سوسیالیست پرولتری بود . از  
اینها گذشته ، آیا ژاکوبین ها با نیان انقلاب فرانسه نبودند؟ عجیب  
نبود که انقلابیون ژاکوبینسم را به دشنامی بدل کرده باشند ؟ او  
نتیجه گرفت که منتقدینش ، لاجرم ، زیروندن های<sup>۲</sup> زمان اند؛ مقلدین  
آن سازشکاران سربزیری که انقلاب ناگزیر شده بود جا رو کند تا بتوانند به  
قله<sup>۳</sup> ژاکوبینی اش دست بیا بد . از اینجا ، مجادله ای که به شدت از طریق  
جزوات کوچک و در صفحات گاهنامه های گمنام " فرقه ای " دنبال میشد ،  
بیش و کم اهمیت خود را از دست داد . تروتسکی به تعجیل با دآورشده که  
تاریخ ژاکوبینسم با استیلای انقلاب پایان نیافته و بخش آخرداستان ،  
قتل عام متقابل رهبران ژاکوبین بوده است . او در ۱۹۰۳ نوشت :  
ژاکوبینها " سرها را قطع می کردند ؛ ما ، اما ، می خواهیم که سوسیالیسم  
جان انسان را روشن کند . . . . . تاکتیک ژاکوبینی بلشویکها احتمالاً روزی  
جنبش کارگری بین المللی را به اتهام سازشکاری به فدایگاه انقلابی

---

1 Jacobinisme      2 Girondins

خواهدکشاند. و سرما رکس را ، قبل از همه به زیرگیوتین خواهدهدبرد. " این همه ، اما ، در نظر لنین ، جز لفاظی های پوک و ناشی از ادعا چیزی نبود. این نظریه پرداز زیبا ، درباره " یک دوره " بعد از انقلاب سپری شده ، برای او جاذبه ای نداشت. " روان و اراده " پویای او تماما معطوف به هدف عینی تدارک انقلاب و شکل دادن به بازار آن بود. تروتسکی و دیگر منشویکها هیچ اندیشه " قانع کننده ای در مخالفت با مفهومی که او از حزب داشت اراشه نمی کردند. لاجرم حزبی که آنها در نظر داشتند ، قادر به انجام انقلاب نبود.

در طول سال ( ۱۹۰۴ ) ، نخستین جنبش های یک طیفیان سیاسی ، در سرتاسر روسیه احساس شد. تزار طعم نخستین شکست را در جنگ با ژاپن ، که در ماه فوریه آغاز شده بود ، چشید. طبقات متوسط لیبرال ، که از وقایع اخیر شامتی یافته بودند ، آشکارا به مطالبه " پایان استبداد و برقراری یک نظام مشروطه " سلطنتی برخاستند. وظیفه " سوسیال - دمکراتها در این میانه چه بود ؟ منشویکها وانمود می کردند که وظیفه - شان حمایت از لیبرالسم طبقات متوسط در برابر خودکامگی است ، چرا که در یک انقلاب بورژوازی ( یعنی ضد فئودالسم و نه ضد سرمایه ) ، به هر تقدیر طبقه " متوسط بود که باید رهبری را به دست می گرفت. لنین هر نوع همکاری با طبقه " متوسط لیبرال را رد می کرد و به طریق اولی نمی توانست فعالیت تحت رهبری آنرا بپذیرد. از دیدگاه او و شجاعیت تازه " لیبرالها فریب دهنده بود. پیش بینی می کرد که ایشان نه مدتی طولانی و نه به شکلی مؤثر در مقابل استبداد ایستادگی خواهند کرد ؛ چرا که خود از انقلاب به اندازه " تزارها وحشت داشتند. طبقه " کارگر با عبارت " بهتر سوسیالیست ها با بد در رأس جنبش قرار می گرفتند ، حتی اگر انقلاب انقلاب ، انقلاب سوسیالیستی نبود <sup>۱</sup> . توضیح در زیر صفحه بعد

در این مرحله، کلیه مسائل مربوط به تاکتیک و استراتژی به محک زده می شدند. انشعاب نمایان تر، عمیق تر و حادثه ترمی شد.

درکنگره<sup>۱</sup> دوم، لنین دست اول را برده بود اما با بدبزدلی دست بعد را می باخت. او با چنان سرسختی متعصبانه ای بر سر مواضع خسود ایستا دوبا چنان بیرحمی ای به رقبایش تاخت که متحدان و حتی هواداران<sup>۲</sup>ش از تعقیب اش سرباز زدند. یا غیان منشویک نیز تن به تسلیم نداد<sup>۳</sup> و با یکوت کمیته<sup>۴</sup> مرکزی بلشویک و هیئت تحریریه<sup>۵</sup> ایسکرا را ادا مه دادند. پلخانف هم که درکنگره از لنین حمایت کرده بود، دیگر میل داشت با منشویکها به توافق برسد؛ و کمیته<sup>۶</sup> مرکزی، همچنان با یکوت شده، از حاکمیت صوری خود معذب بود و از تحمیل آن به اعضای کسه آمادگی پذیرش را نداشتند، خودداری می کرد. لنین خود را بیش و کم منفرد یافت، از هیئت تحریریه<sup>۷</sup> ایسکرا استعفا داد و نشریه رابه منشویکها سپرد. و به این ترتیب، بخشی از آنچه را که به کف آورده بود از دست داد؛ چه ایسکرا تقریباً بر تمام جنبش زیرزمینی در روسیه حکمروایی می کرد. اما لنین با وجودیکه به فاصله اندکی پس ازکنگره، و هنگامیکه بسیار قوی به نظر می رسید، بخت خود را از دست داده بود، از این انزوا مأیوس نشده برعکس، در شرایطی که دوستان رهایش کرده و دشمنان استهزایش می کردند، نیرویش دوبرا بر شده بود و به نظر می آمد تمام استعداد خود همچون تاکتیسین را با زیافته بود. او مجدداً مبارزه را در روسیه و در درون جنبش زیرزمینی آغاز کرد، و کمیته های محلی رابه مبارزه علیه منشویکها و بلشویکهای که قصد سازش با آنان را داشتند فرا خواند.

\* \* \* \*

---

۱- لنین: مجموعه آثار، جلد نهم، ص ۳۲-۴۸ و ف.ان: همانجا ص ۳۵۸-۳۶۲

در زمانیکه مناظره<sup>۱</sup> تازه و همه توجه مهاجران روس در اروپای غربی را به خود جلب کرده بود، کوبا - جوگا شویلی از زندانی به زندان دیگری منتقل می شد تا بالاخره در نوامبر ۱۹۰۳ به نوایا اودا<sup>۱</sup> تبعید شد. احتمال دارد که او، قبل از آنکه کاروان تبعیدیان، که به وسیله ژاندارمها همراهی می شدند، کنار راه دریای سیاه راه به قصد سفری طولانی و وحشتناک در زمستان سیبری ترک کند، چیزی درباره انشعاب شنیده بوده باشد. تا رسیدن به نوایا اودا یکماه در راه بود. کاروان اغلب بین راه توقف می کرد تا تبعیدیان دیگری به آن ملحق شوند. هر چه بیشتر به جانب شرق می رفتند، تبعیدیان نزدیکی وقوع جنگ بین روسیه و ژاپن را بیشتر حس می کردند. فضا متشنج تر و تبادرت را از آن بود که کوبا بتواند دوری از سیاست به مدت سه سال را بپذیرد؛ به مقصد نرسیده در تدارک فرار بود. در آشفتگی و نا امانی که در روزهای قبل از جنگ حاکم بود، دقت و مراقبت مسئولین در نزدیکی مردم منجوری کاهش یافته بود و جنبش زیرزمینی می توانست وسایل فرارهای دستجمعی را فراهم کند. روز پنجم ژانویه ۱۹۰۴، کوبا سفر بازگشت را، از طریق دشت های پسربرف کوزنتسک<sup>۲</sup> که امروز منطقه صنعتی پراهمیتی است، اما در آن زمان بیابان بایری بود، آغاز کرد. یک گاری دهقانی او را به جانب غرب، به سوی اورال می برد. بین راه از سرمارنج فراوان برد، اما موفق شد او آخر ژانویه یا اوایل فوریه به تفلیس برسد.

در این موقع تشکیلات قفقاز از آنچه در کنگره گذشته بود با خبر شده بود. سه نماینده قفقازی که در لندن از لنین حمایت کرده بودند، به تفلیس بازگشته بودند و، چنانکه می توان حدس زد، در گزارش خود تصویر مطلوبی از بلشویک ها به دست داده بودند. لئونید کراسین<sup>۳</sup>،

---

1 Novaya Uda    2 Kouznetzk    3 Léonide Krassine

تکنیسین برجسته و دیپلمات آینده نیز از لنین پیروی کرده بود . وی در قفقاز نفوذ فوق العاده ای داشت ، چون به خاطر پست صنعتی مهمش ، قادر به انجام خدمات محرمانه اما با ارزشی بود . بعلاوه اندکی قبل از بازگشت کوبا از سیبری ، یکی از جوانترین مدافعین لنین ، لئون کامنف به قفقاز آمده و مجدداً به تبلیغ پرداخته بود . اما پیروزی ابتدائی بلشویسم در قفقاز خیلی زود به مغایرتها افتاد . و این گراسین بود که بلشویکهای آشتی طلب را بر علیه لنین برانگیخت . او نمی خواست انشعاب تشکیلات جوان رانا بود کند و فعالیت هایش را طوری تنظیم کرد که گفتی اتفاقی نیفتاده بود و با واگذاری چاپخانه مجهز باکسو ، که ایسکرا در آن چاپ می شد ، به منشویکها ، خشم شدید لنین را برانگیخت . در صفوف منشویکها نیز بین سازشکاران و آشتی نا پذیران اختلاف نظر وجود داشت .

به این ترتیب ، کوبا در بازگشت به فضای آشفته و متغیر فراکسیونها و فراکسیونهای فرعی پانهاد . این آشفتگی فوق العاده ، حتی موضوع اصلی مجادلات راهم دچار ابهام کرده بود . لاجرم نخستین واکنش کوبا در قبال بلشویسم مبهم بوده است . چندین سال بعد ، زندگی نامه نویسان رسمی استالین وانمود کردند که او ، با روشن بینی فوق انسانی اش ، حتی قبل از تبعید شدن به سیبری هوادار لنین بود ؛ اما تروتسکی این مسئله را تکذیب کرده و اظهار می کند که کوبا در آغاز و منشویک بود<sup>۱</sup> . در حال حاضر هیچ مدرکی حاکی از اینک که کوبا وقتی هم

---

۱ - ل . تروتسکی ، " استالین " ، ص ۵۰ - تروتسکی برای تأیید گفته اش ، تنها به یک جمله از یک گزارش پلیس که در ۱۹۱۱ نوشته شده ، استناد می کند . در این گزارش خطاهای دیگری نیز به چشم می خورد . مثلاً بر اساس آن استالین در سال ۱۹۰۲ به حزب دوسیال - دمکرات پیوسته بود .

مشوبک بوده یا بلافاصله پس از انشعاب به بلشویسم پیوسته، در دست نیست. احتمالاً در آغاز از پیوستن به هر یک از دو گروه امتناع کرده و در میان آشفتگی و ابهام زاییده، گزارشات متناقض، در پی شناخت واقعیات و محتوای آنها بوده است. با اینهمه، تردید او - اگر بکار بردن چنین واژه‌ای برای بیان حالت روحی اش مناسب باشد - دیری نپایید. چند ماه پس از گریز از سیبری، مصمم شد از لنین حمایت کند و قبل از پایان سال ۱۹۰۴، دیگر سخت‌کوشانه برای بلشویسم فعالیت می‌کرد.

نخستین موضعگیری مطبوعاتی او درباره انشعاب، نگارش مقاله - ای بنام " طبقه کارگران و حزب کارگران " بود. این مقاله به زبان گرجی در اواخر سال ۱۹۰۴ نوشته شد و در اولین روز سال نو در گاهنامه پرولتاریا تیس بردزولا<sup>۱</sup> ( نبرد پرولتاریا ) به چاپ رسید<sup>۲</sup>. این نشریه تقریباً هر سه ماه یکبار به جای بردزولا، یعنی همان نشریه‌ای که سه سال قبل نخستین کار استالین را چاپ کرده بود، منتشر می‌شد. مقاله خلاصه‌ای بود از جزوه " مشهور لنین " یک گام به پیش، دو گام به پس " . استالین می‌گفت: حزب گروه مبارزی است که از رهبران تشکیل می‌شود. بنا بر این باید: الف) از نظر عدده کمتر از طبقه کارگر باشد؛ ب) از نظر آگاهی و تجربه بر آن برتری داشته باشد؛ و ج) از هر تشکیلات کارگری دیگری منظم تر باشد. " حزب پرولتاریای رزمنده نمی‌تواند تجمع اتفاقی گروهی از افراد باشد. حزب باید سازمانی متمرکز و منظم باشد..... بنای حزب ما بر وحدت نظر درباره برنامه، روش‌ها و سازماندهی استوار است. و اگر این وحدت نظر از میان برود، خود حزب نیز از میان خواهد رفت. " اما پذیرش منفعلانانه برنامه حزب برای ورود به

---

1 Proletariatis Brdzola

۲ - استالین: مجموعه آثار، جلد اول، ص ۶۲ - ۷۳

آن کفایت نمی کرد. کم نبودند پیرگوها و احمق‌هایی که برای پذیرش هر برنامه‌ای آمادگی داشتند. نبرد طبقه، کارگرتنها به پاری سر بازان طبقه، کارگر به پیروزی می رسید و نه با دا و طلبان غیر خودی: " تا این زمان حزب ما همچون خانواده، بی تشریفات و میهمان نوازی بوده که هر هواداری را با آغوش باز پذیرفته است. امروز، ما آنرا به قلعه‌ای بدل می کنیم که درهایش را تنها به روی کسانی می گشاید که لیاقت ورود به آنرا دارند. " چقدر این قلعه از مجلس سورسوسیا لیستی که آن همه مطبوع طبع منشویکها بود فاصله داشت! کوبانه تنها همه، استدلال‌ها، بلکه تشبیهات لنین را نیز، اخذ کرده بود. او تنها یک نکته، تازه عنوان می کرد و آن - همچنانکه در نخستین مقالاتش نیز آمده بود - لزوم وحدت - نظر کامل در درون حزب بود که سخت بر آن تأکید می کرد. می دانست که در این مورد، از خود لنین نیز پر حرارت تر و قاطع تر است؛ اما از این نیز منظم‌تر بود که در جهت منویات لنین حرکت می کند. اومی گفت: " منشویکها ..... برای عضویت در حزب تنها از ضرورت پذیرش برنامه سخن می گویند. اما درباره، روشها و تشکیلات، کلامی بر زبان نمی آورند. با اینهمه، وحدت نظر در مورد روشها و تشکیلات هما نظر برای حفظ وحدت لازم است که وحدت نظر در مورد برنامه. به ما خواهند گفت کسه در فرمول لنین نیز از این مسئله ذکری به میان نیامده است. راست است.. اما لنین به عنوان کردن این موضوع در فرمول خود نیازی نداشته است.. یعنی نمی فهمند که کسی که در درون یکی از تشکیلات حزبی کار می کند، دوش به دوش حزب می جنگد و خود را تحت فرمان تشکیلات آن قرار می دهد، نمی تواند از اصول تشکیلاتی و روشهای جزا اصول تشکیلاتی و روشهای حزب پیروی کند؟ "



به ذهن استالین نمی رسید که می شود عضو حزب بود، برنا مسسه و دیسپلین آنرا پذیرفت و در عین حال در مورد برخی مسائل فرعی در زمینه روشها و سازماندهی با آن اختلاف نظر داشت. ایده آل او، هم از آن زمان، رنگ خفیفی از آن اعتقاد به " یکپارچگی مطلق " که بعد از بهیروز بلشویسم - و عمدتاً تحت تأثیر و فشار کوبا - جزء اصول آن مکتب شد، داشت. این " یکپارچگی مطلق " طلبی به آینده دوری مربوط می شد. لنین خود نیز فکر نمی کرد که جدائی علاج نا پذیر باشد. هنوز به اتحاد احتمالی فراکسیون ها امیدوار بود و فکر می کرد در درون حزب می تواند اختلاف عقیده های سطحی وجود داشته باشد، به شرطی که عوامل وحدت - اصول مشترک، تمرکز و انضباط اداری - به حد کافی برای جبران اختلافات نیرومند باشند.

در تابستان ۱۹۰۴، کامنف، دستیار جوان لنین، که تازه از زندان مسکو آزاد شده بود، به تفلیس بازگشت. وی با وجودیکه سه سال از کوبا جوان تر بود، بیش از او دیده و آموخته بود. در فعالیت های انقلابی در دانشگاه مسکو شرکت کرده بود؛ به ژنو، پاریس و لندن رفته بود؛ در خارج از کشور تحت نظر شخص لنین به فعالیت پرداخته و با دیگر شخصیت های ایسکرا گفتگو کرده بود. طبیعتاً او کوبا را به نوعی تحت تأثیر قرار می داد. در آن وقت او مأمور تشکیل کنفرانس محلی از بلشویک های قفقاز بود. کنفرانس های محلی مشابهی نیز در جنوب و شمال روسیه تدارک دیده شده بود. به دلایلی نامعلوم، کوبا در کنفرانس قفقاز که در ماه نوامبر برگزار شد، شرکت نکرد. سه کنفرانس محلی " دفتر بلشویسم روس " را انتخاب کردند که رهبری آن به عهده نخست وزیر آینده شوروی الکسی رایکوف<sup>۱</sup> و کمیسر امور خارجه آینده، ماکسیم لیتوینوف<sup>۲</sup> بود.

---

1 Alexy Rykov      2 Maxime Litvinov

این دفتر، برای لنین، درحکم وزنه‌ای بود که تردیدها و دودلی‌های کمیته، مرکزی را جبران می‌کرد. او دیگری توانست ادعا کند که موضع-گیری آشتی‌ناپذیرش در برابر منشویکها، منعکس‌کننده احساسات جنبش زیرزمینی کارگری در روسیه است. و پیشنهادهای او برای پایان دادن به وضع نابسامانی که تا آن زمان حاکم بود کنگره، جدیدی تشکیل شود. بلشویکهای آشتی طلب این پیشنهاد را پذیرفتند. کوبانیزبه مبارزه برای تشکیل کنگره، که تمامی روزهای آخرا این سال و اوایل سال آینده به طول انجامید، کشیده شد.

برای یافتن دلایل اینکه چرا روشهای بلشویکی با طبع کوبا سازگار بود، نباید زیاد دور رفت. او فطرتاً به گروه انقلابیون " سخت " تعلق داشت. در او هیچ نرمی و لطافتی، به هیچ شکلی به چشم نمی‌خورد. اندیشه‌های لنین برای او فریبنده بود. چرا که آنها را با قابلیت‌های شخصی‌اش همخوان می‌یافت. آنها روشن و صریح بودند و این برای او بسیار خوشایند بود. به علاوه، جنبه‌ای از لنینیسم، - حتی در مراحل ابتدایی‌اش - بر روان و احساسات او تأثیر آرامش‌بخشی داشت. به نظر می‌آمد منشویسم نقش انسان به مثابه فرد را تقلیل داده و حتی تقریباً انکار می‌کند؛ درحالی‌که ظاهراً بلشویسم به آن اهمیت بسیار می‌داد. در مفاهیم لنینی، انقلابی حرفه‌ای، متحرک و سازمان‌دهنده، فقیرو دائماً تحت تعقیب، " نمک زمین " بود؛ او بود که منظم‌اً سوسیالیسم واقعی را به درون جنبش خود انگیخته، کارگری می‌برد؛ مردانی نظیر کوبا برگزیدگان انقلاب بودند. به سادگی می‌توان تصور کرد که نظریه لنین چه غرور و اعتمادی به کوبا القاء کرده بود. او که در جامعه رسمی جایی نداشت و در جنبش زیرزمینی نیز نقش برجسته‌ای ایفا نمی‌کرد، به پشتوانه‌ای روانی نیازمند بود و اینک نظریه‌ای که وی را به اصل اعسالی

نظم و ترتیب در رویا رویی با آشفتگی حاکم بدل می کرد. در آیینسه<sup>۱</sup> مفاهیم لنینی او خود را غولی می دید که آینده<sup>۲</sup> بشریت را بردوش میبرد. جنبش زهر زمینی سا زماندهی جمعش را<sup>۳</sup> با بوروکراتها و رهبران<sup>۴</sup>ش، آغاز می کرد. نه بلشویکها و نه منشویکها<sup>۵</sup> بی توانستند این امر را نادیده بگیرند. این رهبران به هیچ روی از هیچیک از رهبران احزاب معمولی و مورد احترام اروپا چیزی کم نداشتند و از پاره ای جهات - منجمله آرمان گرایی<sup>۶</sup>، ایثار در راه هدف و حتی از نظر تعلیم و تربیت - از ایشا<sup>۷</sup> برتر نیز، بودند. در مفهوم منشویکی حزب<sup>۸</sup>، آنها جایگاه و نقش مشخصی نداشتند. در تئوری - و نه در واقعیت - همه افراد مساوی بودند<sup>۹</sup>: " کلیه مبارزین با روشنفکران سوسیالیست " . ما رتوف ایدشوک و اهل قلم<sup>۱۰</sup> نقشی مهمتر از دیگران نداشت. اما در مورد لنین وضع طور دیگری بود. او اگرچه مبلغ و ایدئولوژی بی نظیر بود، در عین حال از ابتدا در رأس<sup>۱۱</sup> یک تشکیلات اداری انقلابی نیز قرار داشت و در نتیجه در عمل کردن بسه<sup>۱۲</sup> دریافت هایش بی پروا و دلیر بود. او به صراحت ساخت این تشکیلات اداری<sup>۱۳</sup> را تعریف کرد و فعالیتها<sup>۱۴</sup>ش را بر اساس برنامه ای ایده آل تنظیم کرد<sup>۱۵</sup>. در گرایش پرحرارت کوبا به لنین<sup>۱۶</sup>، ضمانت نوعی حق شناسی نا خود آگاهانه<sup>۱۷</sup> به خاطر ترفیع اخلاقی<sup>۱۸</sup> ایگه اندیشه های لنین به اومی داد، نیز وجود داشت.



نخستین انقلاب روسیه در شرایطی آغاز شد که مجادلات سیاسی جنبش

۱ - " ما باید اثمانام<sup>۱۹</sup> و اهمیت عضو حزب را بالاتر ببریم. " لنین در کنگره با این جمله به سخنرانی اش در مورد ماده ۱۰<sup>۲۰</sup> خاتمه داد. (مجموعه آثار. جلد ۶ ص ۴۵۹). بعدها اضافه کرد: " ما باید یک وزارتخانه<sup>۲۱</sup> منظم و شایسته برای ایسکرا درست می کردیم. " (همانجا. جلد ۶ ص ۶۵)

زیرزمینی را منشعب کرده بود و فراکسیونها درگیر مناظره‌ای حادث‌سراز قبل بودند. بلشویکها در تدارک کنگره<sup>۱</sup> جدیدی بودند که با بد در آوریل ۱۹۰۵ در لندن تشکیل می شد. لنین، که از تحریریه<sup>۲</sup> اسپکرا کنارگیری کرده بود، بالاخره موفق شد گاهنامه<sup>۳</sup> تازه‌ای بنام وپر بود<sup>۱</sup> (به پیش) در ژنومنتش کند. منشویکها اعلام کردند که کنگره را تحریم کیسزده و کنفرانس جداگانه‌ای تشکیل خواهند داد. در همین حین، جنگ روس و ژاپن با سقوط پورت - آرتور<sup>۲</sup> و شکست روسیه خاتمه یافت. روزنه هم ژانویه ۱۹۰۵، مطابق با تقویم قدیمی ارتدکس، در سن پترزبورگ جمعیت قابل توجهی از کارگران، به سر دستگی کشیش گاپون<sup>۳</sup>، برای تقدیم عریضه‌ای به تزار، به جانب کاخ زمستانی حرکت کرد. تظاهرات مسالمت آمیز بود. راه پیمان به تزار عقیده داشتند و معتقد بودند - مشا ورین بدانندیش واقعیت زندگی مردم را از چشم او پنهان نگامنداشتند اند. لحن عریضه نیز ملایم و محبوبانه بود. به علاوه تما ویرتزار و تمثالها<sup>۴</sup> متعدد مذهبی در دست تظار کنندگان ویژگی صلح جویانه تظاهرات را تأیید می کرد. اما گاردتزار با گلوله از جمعیت استقبال کرد. و همین گلوله ها زنگ آغاز انقلاب را به صدا درآورد. دامنه<sup>۵</sup> اعتمادات در سرتاسر کشور وسعت یافت و انقلابیون گراندوک سرژ<sup>۴</sup>، سیاستمدار متنفسد در دربار سلطنتی را به قتل رساندند. هنوز نخستین موج اعتمادات فرو ننشسته بود که قیامهای دهقانی در نقاط مختلف کشور آغاز شد. التهاب به مرزهای امپراطوری نیز سرایت کرد. در شهر لهستانی لودز<sup>۵</sup> اعتمادات به قیام مسلحانه‌ای که نزدیک به یک هفته طول کشید، منجر شد. مردم در خیابانها و میادین ورشو و اودسا<sup>۶</sup> سنگربندی کردند. دربندراودسا،

1 Vperyod      2 Port-Arthur      3 Gapone

4 Grand Duc Serge      5 Lodz      6 Odessa

ملوانان رزمنا وپوتمکین<sup>۱</sup> به انقلابیون پیوستند. در چندین شهر  
اعتصابیون شوراها یی مرکب از نمایندگان کارگران تشکیل دادند.  
اینها نخستین شوراها یی بود که از طوفان قیام مردمی زاده می شد. تزار،  
که اعتمادش متزلزل شده بود، امتیازی داده و وعده کرد مجلسی مشورتی  
(دوما) - که در عین حال نمایندگان کارگران به آن راه نداشتند -  
تشکیل دهد. کلیه احزاب اپوزیسیون، از لیبرال ها گرفته تا  
بلشویکها، با این فرمان مخالفت کردند. در نوامبر، اعتصابی عمومی  
در مسکو و سن پترزبورگ آغاز شد و به تمام کشور سرایت کرد. کلیه  
ارتباطات از طریق راه آهن متوقف شد. اعتصابیون سن پترزبورگ شورای  
کارگری - شورای سن پترزبورگ - را که به زودی به چشمگیرترین مرکز  
انقلاب بدل شد، تشکیل دادند. برای مدتی کوتاه، این شورادر حقیقت  
رقیب دستگاه اداری رسمی بود و فرامین و دستورات عملی را یی نداشتند  
استثنا به مورد اجرا گذاشته می شد. شورا از روستایان درخواست کرد از  
پرداخت مالیات به تزار خودداری کنند. به دنبال آن، اعضای شورا و  
منجمله رئیس جوانش لئون تروتسکی دستگیر شدند. اعتصابات تزارهای  
آغاز و به قیام مسلحانه دسامبر در مسکو، که در حقیقت نقطه اوج انقلاب  
اول بود، ختم شد. قیام سرکوب شد و از آن هنگام، طوفان انقلاب به  
تدریج فرونشست و هر چند هنوز قاذو در به انگیزش امواج تازه ای بود، اما  
هرجهشی آنرا ضعیف ترمی کرد، تا آنکه عاقبت توانش به آخر رسید. در  
سرتاسر سال ۱۹۰۶ و حتی مدتی از سال ۱۹۰۷، شورا انقلابی هنوز چندان  
قوی بود که بسیار اندک بودند رهبران سیاسی ای که متوجه عقب نشینی  
جنبش شدند. اما تزار که به تدریج اعتماد از کف رفته را بازمی یافت،  
امتیازات لیبرالی را که در روزگار تشویش به مردم داده بود، پس گرفت.

---

1 Potemkine

کودتای سوم ژوئن ۱۹۰۷ نقطه پایان انقلاب بود. در آنروز، نخست وزیر تازه، استولپین<sup>۱</sup> "دومای دوم" را منحل و فرمان دستگیری پنجاه و دو تن از نمایندگان آن، منجمله تمامی نمایندگان سوسیال - دمکرات را صادر کرد.

سال ها بعد، لنین قیام ۱۹۰۵ را همچون "تمرین نهایی" انقلاب<sup>۲</sup> ۱۹۱۷ توصیف کرد. می توان از خود پرسید که در طول این تمرین نهایی، بازیگران اصلی انقلاب ۱۹۱۷ چگونه رفتار کردند، چگونه به ایفای نقش خود پرداختند و نتیجه آن چه بود؟ پاسخ این سؤال تعجب آور است: اغلب بازیگران اصلی از صحنه غایب بودند. بازیگر نخست نماینده، لنین، چنان دور از صحنه که بازیگران حقیقی به زحمت می توانستند صدایش را بشنوند، به یک نقش فرعی قناعت کرد. بعد از شروع انقلاب، همچنان به حالت تبعید در ژنوما ندوتنها در او آراکتبر ۱۹۰۵، یعنی ده ماه طولانی بعد از راهپیمایی سن پترزبورگ سوئیس را ترک گفت. و زمانی که بالاخره به پترزبورگ رسید، اعتماد عمومی بزرگ به پایان رسیده و جریان وقایع منظم شده بود؛ انقلاب به نقطه اوج نهایی و بی - امیدش، قیام مسکو، نزدیک می شد. از معما بزرگ انقلاب کار مهمی ساخته نبود.

چرا لنین در طول این ماههای تعیین کننده خارج از روسیه ماند؟ او کاملاً ملاحظه داشت که گمان کند که به مجرد بازگشت مورد تعقیب پلیس تزاری قرار خواهد گرفت، همانطور که عملاً نیز چنین شد. اما به این خاطر نبود که حرکتش از سوئیس را به تعویق افکند. او به خوبی به نقش خود در انقلاب واقف بود؛ و نمی توانست در مورد اهمیت که نزدیک بودن به میدان عمل برایش داشت، کمترین تردیدی داشته باشد. و چون بالاخره باز آمد،

---

1 Stolypine

مخفیانه به هدایت هوادارانش پرداخت؛ این کار را از مدت‌ها قبل هم می‌توانست انجام دهد. آیا کاملاً به مفهوم وقایعی که خود مدت‌زمانی طولانی پیش از آن رخ داده بود، پی نمی‌برد؟ ظاهراً چیزی که به تمامی در نمی‌یافت، اهمیت زمان در انقلاب بود. او باید جریان انقلاب را طولانی‌تر از آنچه واقعاً به طول انجامید تصور کرده و پنداشته باشد که نقطه اوج انقلاب هنوز نزدیک نیست و در نتیجه اهمیت شکست‌ها و عقب‌نشینی‌ها را کمتر از آنچه حقیقتاً بود ارزیابی کرده باشد. حتی بعد از چرخش قطعی جریان وقایع نیز، در این اشتباه باقی ماند. او می‌خواست تا فرارسیدن زمان مناسب، وقتش را صرف تکمیل روش انقلابی‌اش کند؛ آنرا به هواداران‌ش تعلیم دهد؛ به ایشان هنر قیام مسلحانه بیاموزد و غیره. لنین هنوز در آزمون‌های پیشگامی سیاست انقلابی سرگرم تجربه بود که انقلاب، بی‌آنکه منتظر نتیجه کار او شود، بر دروازه‌خانه‌اش کوفت. چه موقعیت متناقضی برای این دانشمندی متخصص عملی انقلاب! از جانبی می‌دید که: تمام جنبش روس خودانگیخته است و قشارهای اتفاقی متنوع آنرا به پیش می‌رانند؛ می‌دید که این جنبش به هماهنگی، شکل و رهبراحتیاج دارد. از جانب دیگر، به خودانگیختگی اعتماد نداشت. می‌خواست حزبش را برای عهده‌دار شدن رهبری آماده کند و می‌پنداشت این کار جز با اجبار حزب به طرف ما هم منسویکی ممکن نیست. با این همه، اگر آن سال زودتر از سوئیس خارج شده بود، می‌توانست تأثیر بیشتری بر وقایع بگذارد. تروتسکی جوان، تنها رهبر مهاجری که در اولین فرصت به میدان مبارزه بازگشت، رهبر اصلی انقلاب اول شد. لنین هنگامی به روسیه رسید که تروتسکی به ریاست شورای پترزبورگ انتخاب می‌شد. بعد از ۱۹۰۵، لنین باید به موقعیتی که از دست داده بود بسیار اندیشیده باشد؛ و در ۱۹۱۷، در عبور از امپراطوری آلمان که

در آن موقع با روسیه در حال جنگ بود. برای حضور در پارتیزان روسیه در آغاز انقلاب دوم، تردید به خرج نداد.

شکست نسبی لنین در "تمرین نهایی" موردی استثنائی نبود. هیچیک از رهبران منشویک، هیچیک از مردان کمتر شناخته شده بلشویک بهتر از او عمل نکردند. هنگامیکه موج بزرگ انقلاب ۱۹۰۵ در خروش بود، پلخانف، مارتوف، آکسلرود و دیگران کناری کشیدند. به غیر از تروتسکی، دیگر رهبران انقلاب ۱۹۰۵ افراد گمنامی بودند که ششورو هیجان یا خشم مردم به جلورانده بسود اما از فن و تجربه انقلابی بهره‌ای نداشتند. تروتسکی تقریباً به همان مقامی که در ۱۹۱۲ یافت، دست پیدا کرد: در هر دو انقلاب رئیس شورای سن پترزبورگ شد. اما هیچ چیز بهتر از تضاد بین نقشه‌های که در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۲ ایفا کرد، نمی‌تواند "نارسی بودن" انقلاب اول را آشکار کند. در انقلاب اول، او همچون شخصی تقریباً منفرد بر وقایع اثر گذاشته بود. در ۱۹۱۲، کوشش‌های فردی عظیم وی، به وسیله قدرت تشبیه شده حزب بلشویک کسه تروتسکی در این فاصله به آن پیوسته بود، یاری می‌شد. در ۱۹۰۵ نیرویش را صرف سخنوری‌های درخشان، حرکاتی اندکی نمایی و مبارز طلبی‌های انقلابی می‌کرد که هر چند اذهان توده‌ها را جلب کرده و نتیجتاً به کل حرکت یاری می‌رساند، اما نتیجه عملی آنی نداشت. هنگامیکه قزاق‌ها و ژاندارمها شورای سن پترزبورگ را که تشکیل جلسه داده بود، محاصره کردند، تروتسکی بود که به اعضای مسلح شورا دستور داد سلاح‌ها را بر زمین نهاده و تسلیم شوند؛ چرا که از مقاومت مسلحانه نتیجه‌ای عاید نمی‌شد. اما نطق زیبایی که در برابر دادگاه نظامی تزاری، برای بزرگداشت انقلاب و اعلام حق توده‌ها به قیام مسلحانه ایراد کرد، در ذهن بسیاری از کارگران راه یافت و به این ترتیب یکی از بذرهای انقلاب آینده شد.



در همه این حرکات تا حدود زیادی خامی و تازه کاری به چشم می خورد؛ تازه کاری ای که در تروتسکی ۱۹۱۷، هنگامیکه شورای پترزبورگ تحت رهبری اووبی آنکه خیال تسلیم اسلحه را به سر راه دهد، پیروزمندان قسام اکثر را به پیش برد، وجود نداشت.

در طول این " سال جنون انقلابی " کوبا - جوگاشویلی چه می کرد؟ در تمام این دوره، هیچ نقشی در سطح ملی بازی نکرد و یکسری از رهبران محلی قفقاز باقی ماند. قفقاز یکی از مراکز بسیار مهم ایسن انقلاب بود، و هر چند ولایتی بیش نبود، چندین بار سرمشق سرتاسر امپراطوری شد و شکست را بعد از همه، و تنها زمانی پذیرفت که فدا انقلاب مستقر شده و بقیه روسیه در سکون و ظلمت فرورفته بود. در دسامبر ۱۹۰۴، یعنی چند هفته قبل از راهپیمایی به جانب کاخ زمستانی در پترزبورگ، اعتماد سرخستانه کارگران پالایشگاههای باکو، که به درازا کشیده بود، با انعقاد موافقت نامه ای گروهی میان کارگران و کارفرمایان خاتمه یافت. این نخستین موافقت نامه گروهی بود که در روسیه امضا می شد. صاحبان صنایع ناگزیر شدند با کمیته های متشکل از یانگیانی حقیقی، یعنی رهبران زیرزمینی اعتماد، به مذاکره بنشینند. از یک نقطه نظر، وقایع باکو پیش درآمد واقعی انقلاب به شمار می آمد. در آن موقع کوبا سرگرم برگزاری کنفرانس هایی بر علیه منشویکها، آنارشیتها، فدرالیستها، " دانشناک های <sup>۱</sup> " سوسیال - ناسیونالیست ارمنی و دیگران در نقاط مختلف بود. با بالا گرفتن کار، دنباله سفرش را رها کرد و با شتاب به باکو برگشت. او سخما اعتماد را رهبری نکرد، چرا که چند روز بیشتر در شهر نماند؛ اما یقیناً اندر زها و پیشنها دهانش در رهبران اعتماد موثر افتادند. با مشاهده وقایع باکو، و سفر در ولایتی که به

---

1 Dachnaks

دنبال موج تازه<sup>۱</sup> سربازگیری و امتناع جوانان از پیوستن به ارتش در انتها ب  
 بصری برد، وی از پیش آنچه را که میرفت تا اتفاق بیفتد، احساس می کرد.

کوبا گوش به زنگ وقایعی بود که در زادگاهش می گذشت، امل نخستین  
 غرش های انقلاب را ناشنیده نگرفت. هم در ژانویه ۱۹۵۵، اندکی قبل  
 از " یکشنبه خونین " پایتخت، اتحادیه<sup>۲</sup> سوسیال دمکرات های قفقاز  
 اعلامیه ای تحت عنوان: " کارگران قفقاز! ساعت انتقام فرارسیده  
 است. " منتشر کرد<sup>۱</sup>. نویسنده<sup>۲</sup> این اعلامیه کوبا بود. او اظهار می -  
 کرد: " استبداد تزاری در حال از کف دادن ابزار اصلی، یعنی سپاهیان  
 قابل اعتمادش است. " وی می پنداشت که ارتش به حکومت پشت خواهد  
 کرد.، اما نیروی جنبش را بیش از حد واقع ارزیابی می کرد. مسلماً  
 یکی از عواملی که به تزار اجازه داد ضربه انقلاب اول را تحمل کند و از آن  
 جان سالم بدربرد، وفاداری " سپاهیانش " بود. رویهم رفته، ارتش  
 هنوز می پذیرفت که بر علیه انقلابیون وارد عمل شود. از هر ده سرباز هشتت  
 یا نه نفر موژیک بودند؛ و موضع گیری ارتش بازتاب این واقعیت بود،  
 چه دهقانان از ته قلب با انقلاب همگام نبودند. اما اشتباه کوبا را به  
 سادگی می توان با توجه به شرایط ویژه<sup>۳</sup> حاکم بر قفقاز در آن زمان، متوجه  
 کرد. در زادگاه او، یعنی در گرجستان، وضعیت دهقانان به مراتب  
 بدتر از دیگر نقاط روسیه بود؛ نیاز به زمین در آنجا بیشتر احساس می شد؛  
 و قیامهای دهقانی و شورش های سربازان دامنه ای بسیار وسیع تر از  
 سایر نقاط داشت<sup>۴</sup>. از طرفی هم، کوبا مشکلاتی را که بر سر راه تزار بود،  
 بیش از حد واقع ارزیابی می کرد. او پیش بینی کرد که حکومت به زودی  
 از پا در خواهد آمد چون اعتبارش را در اروپای غربی از دست داده است.

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلسه اول، ص

بقیه درص ۲۸

۲ - بموجب یک گزارش رسمی، ۸۰ - ۲

اما در حقیقت ، " بورس " فرانسه ، جمهوریخواه و امهای سخاوتمندانهای  
 در اختیار تزاری می گذاشت که او را در صورت دادن به او مالیش پاری  
 می کرد . کوبا به خوانندگان هشدار می داد که تزاریسم در حال پوست  
 انداختن است و وحشتزده و هراسان ، تازیانه را به کناری نهاده و لقمه  
 نانی به خلق عرضه خواهد کرد ؛ اما " زمان نابود کردن حکومت تزاری  
 فرار سیده است و ما آنرا نابود خواهیم کرد . . . . . روسیه به تفنگ پیری  
 می ماند که آمده است با کمترین فشاری شلیک کند . . . . . پس دست بدست  
 هم دهیم و کمیته های حزب را متحد کنیم . . . . . نباید حتی یک لحظه  
 فراموش کنیم که تنها کمیته های حزب می توانند ما را به طرز مؤثری هدایت  
 کنند ؛ فقط آنها می توانند راه سرزمین موعود ، یعنی جهان سوسیالیستی  
 را روشن کنند . حزبی که چشمان یا را گشوده و دشمنان ما را به ما شناسانند ،  
 حزبی که از ما سپاه نیرومندی ترتیب داده و ما را به مبارزه رهبری کرده ،  
 حزبی که هیچگاه ، در غم و شادی ، ما را رها نکرده و همیشه پیش ما قدم  
 برداشته ، حزب کارگری سوسیال دمکرات است . " چه زنده و آشکار طلبه  
 سابق مدرسه علوم دینی در این کمیته چی پرانرژی خودنمایی می کرد !  
 در بینش او خلق سرگردان ، در صحرا ، به جستجوی سرزمین موعود و سوسپا -  
 لیسم ، به هر سومی رفت ؛ حزب همچون ستون شعله توراتی ، راه را  
 به او نشان می داد . پس ، چه کسی دیگری جز کشیشان و نوکشیشان کمیته ها  
 حزب ، می توانست در " غم و شادی " راهنمای خلق باشد ؟ اعلامیه با  
 این شعارها خاتمه می یافت : " مرگ بر استبداد تزاری ! برقرار باد  
 دنیا له زیر نویسی از صفحه قبل :

گروه های پارتیزانی در قفقاز را به طور عمده " سرف های نیمه وقت "

تشکیل می دادند . م . ش به :

مجلس مؤسسان مردمی! برقرار با جمهوری دمکراتیک! زنده باد حزب  
کارگری سوسیال دمکرات روسیه!

وزیر داخله تزار، برای مقابله با تهدید انقلاب، او باش " صد  
سیاه" را به جان کلیه گروههای سوسیالیست، لیبرالها و یهودیان  
انداخت. در باکو باند " صدسیاه" کمی بعد از اعتصاب پالایشگاه ها  
وارد عمل شد. ارامنه در قفقاز همان چیزی بودند که یهودیان در سایر  
نقاط امپراطوری، یعنی گوسفندان قربانی ای که تزار بسم می کوشید  
آنها را مسئول نارضایتی های عمومی قلمداد کند. در واقع خصومت میان  
ترک ها و ارامنه در قفقاز، از دیرباز بطور پنهانی وجود داشته است. از  
احساساتی که قتل عام ارامنه در مرز ترکیه موجب شده بود و نیز از نفرتی که  
در آن سرزمین نسبت به طبقه متوسط ارمنی وجود داشت، تغذیه می شد.  
برای او باش " صدسیاه" کاری ساده تر از این نبود که دسته ای از مسلمانان  
را به قتل عام ارامنه وادارند و به این ترتیب تمامی قفقاز را صحنه  
منازعات خونین بنژادی کنند. سرژ آلویف، پدرزن استالین،  
اغتصابات دهشتناک آن دوره را به طرزی واقع بینانه در " خاطرات"ش  
وصف کرده است:

" مسئولین دولتی، که فعالان از طرف کارمندان همه  
ادارات و کلیه نظامیانی که عضو " صدسیاه" با کوب بودند،  
و همین طور از طرف پلیس شهری و ایالتی حمایت می شدند،  
آدمکش های " اتحاد خلق روس" را مسلح کردند. این ها  
در اولین مرحله بچه های ترک و ارمنی را به جان هم  
انداختند. بعد از این دعواهای بچگانه، مرافعه  
بزرگترها شروع شد. " صدسیاهی ها" که با شیلازی و

دسیسه چینی موفق شده بودند نفرت مردم را دا من بزنند ،  
به مقصودشان رسیدند : در ماه اوت ، ترک ها و ارامنه به  
کشتار یکدیگر مشغول شدند . در شهر صدای گلوله قطع نمی-  
شد . خانه های ارامنه و پیران و مغازه ها پیشان غارت شد .  
سطح خیابانها و پیا دهرها از جسد پوشیده بود و از هر گوشه  
صدای ناله مجروحین به گوش می رسید . اینجا و آنجا  
سربازان و پلیس ها مانده بودند با خیال راحت قتل عام  
را تماشا می کردند . در همین وقت او باش صدسیاه کارخانم  
ها و چاه های نفت را آتش زدند . و شایع کردند که اعتصابیو  
عامل آتش سوزی هستند . جانپان و آدمکشان به بهانه  
" مبارزه با آتش افروزان " به تعقیب شناخته شده ترین  
کارگران عضو حزب ما پرداختند . . . . . زندگی برای همه  
ما جهنم شده بود . آتش سوزی پالایشگاه ها دم بدم تهدید  
کننده ترمی شد . در اطراف ما مزدوران غضبناک عربننده  
می کشیدند . دورتا دورمان را شعله های سرکش هراس -  
انگیزی گرفت . همه جا مرگ بود و ویرانی <sup>۱</sup> . "

برای چندین ماه ، انقلاب در قفقاز ، در مناطقی که ساکنان از  
نژادهای مختلف بودند ، تقریباً سرکوب یا متوقف شد . کوبا تراکت پشت  
تراکت می نوشت ، کارگران را از برادرکشی برحذر می داشت و همبستگی  
بین المللی را تبلیغ می کرد . مواردی را یادآور می شد که ترک ها ،  
ارامنه ، فارس ها و روس ها مجتمعا از کلیسا به مسجد و از آنجا به گورستان  
رفته و سوگند دوستی و برادری یاد کرده بودند . حزب را به تشویق تظاهراتی

---

۱ - س . آیلویف ، همانجا ، ص ۱۳۰

از این دست ترغیب می کردومی کوشیدببین آب و فواکسیون های که آمده اقدام مشترک بر علیه قتل عام و منافعات نژادی ودینی بودند، توافق ایجاد کنند .

در همین حین ، مجادله بلشویک ها و منشویک ها کماکان ادامه داشت . در ماه می کوبا " شرح مختصری در مورد مشاجرات درون حزب " منتشر کرد . مقاله همچنان تکرار استدلالهای لنین بود که به استعمارات تغییرنا پذیر سرزمین موعود سوسیالیسم و غیره ، مزین شنسده بود ، و مانند دیگر مقالات او ، نشان می داد که نویسنده اش لنینیستی آشتی - نا پذیر است . بلشویکها در قفا ز اقلیت نا چیزی از جنبش زیرزمینی را تشکیل می دادند . سرزمین مادری کوبا ، یعنی گرجستان ، بسه تمام معنی کلمه ، یک قلعه منشویکی بود . به علاوه اغلب رهبران بلشویک ولایت سعی می کردند به طریقی با منشویکها نزدیک شوند ؛ بنا بر این موضعی که کوبا برگزیده بود ، اقلیتی در دل اقلیت بنسود . در چنین موقعیتی ، ضرورتا و نظر لنین را جلب می کرد . در واقع ، لنین تصور می کرد نقطه نظرا و به طرزی موثر و با اعتقاد کافی در قفا ز توضیح داده نشده است ؛ و هنگا میکه به وسیله ماکسیم لیتوینوف<sup>۲</sup> مطلع شد که کوبا جزوهای به زبان روسی ، گرجی و ارمنی منتشر کرده است ، تعجب خوشایندی به او دست داد . نا جدا کروپسکایا<sup>۳</sup> ، همسر و همرزم لنین نیز نسخه ای از جزوه و مقاله ای که کوبا در آنها به توضیح نظریات لنین پرداخته بود ، درخواست کرد . این نخستین تماس غیر قابل بحث ، هر چند غیر مستقیم ، بین لنین و جانشین آینده اش است . اینکه کوبا ، حتی در صورت حمایت صادقانه بلشویکهای برجسته از لنین ، باز هم در آن زمان

۱ - استالین : همانجا ، ص ۸۹ - ۱۳۰

2 Maxime Litvinov 3 Nadjeda Kroupskaya

موفق می شدنظروی را نسبت به خودش جلب کند، قطعی نیست. این یکی از ویژگی های لنین بود که چون حس می کرد نمی تواند روی دیگر رهبران بلشویک حساب کند می کوشید مستقیماً با بلشویکهای تماش بگیرد که هر چند از نیروی ذهنی کمتری برخوردار بودند، اما در حمایت از او استوار<sup>ی</sup> بیشتری به خرج می دادند. آنها را مورد تشویق قرار می داد، بدیشان اعتمادی نمود و به پیشرفتشان در حزب کمک می کرد. به این ترتیب، عدم موفقیت کوبا در محل، با نخستین نشانه های حسن توجه لنین تساهل<sup>ی</sup> حدود بسیار زیادی جبران شد. لحن نوشته های او بر علیه سرکردگان محلی منشیسم تلختر و متعصبانه تر شد. این تلخی و تعصب، از جانبی بازتاب احساسات او در قبال انزوایش در منطقه بود؛ از جانب دیگر، اعتمادی راکه آگاهی به حقیقت گام برداشتن پشت سر شخص لنین به او بخشیده بود، منعکس می کرد. احساس انزوای او با یدبه علت مرگ دودوست و مربی اش: تسولوکیدزه و کتسخوولی به او رج رسیده باشد. این دوره بر اقلیت مسام داسی، اگر زنده مانده بودند، می توانستند همچون خود او به بلشویکهای حقیقی بدل شوند. اما کتسخوولی را دوستایبانان قلعه متخی<sup>۱</sup> - زندان وحشتناک تفلیس - تهرباران کسودند؛ و تسولوکیدزه به علت سل درگذشت.



در طول این ایام، کوبا تحول اندیشه های تازه استنادش در زمینه فن انقلاب را دنبال می کرد. هم در آوریل، لنین در برابر هوادارانش در کنفرانس لندن، مسئله قیام مسلحانه را عنوان کرده بود<sup>۲</sup> و در بازگشت از ژنو، به تعمیق نظریه اش پرداخت. اومی گفت تزاریسم به میل خودتن به تسلیم نخواهد داد و باید با قیام مسلحانه آن

---

Metekhy 1 2 - لنین: مجموعه آثار، جلد هفتم، ص ۲۳۶

راسرنگون کرد. این حقیقت پیش پا افتاده‌ای بود که همه سوسیالیستها می پذیرفتند. اما بسیاری از ایشان، قیام را، همچون طفیان خود انگیزته مردم، پدیده اولیه و اساسی انقلاب، و مانند طلوع و غروب خورشید، اجتناب ناپذیر می دانستند و در نتیجه، سازماندهی آنسرا ضروری نمی شمردند. لنین، آنها را با تحقیر "نیکابوبر"های زمانتیک انقلاب می خواند. وی نشان می داد که قیام هنزی است که با یادآموخت و به کار بست. وی اصول اولیه را به حزب گوشزد کرد و منجمله با یادآور شد که قیام، در صورتی به نتیجه می رسد که داشما چهره آنها جمی داشته باشد و با اتخاذ شیوه های دفاعی، نابود خواهد شد. پس هواداران را ترغیب کرد که در حزب، به ایجاد بخش های تخصصی نظامی بپردازند. کوبنسا در پرولتاریا تیس بردزولا به توضیح همین نقطه نظر پرداخت:

" بسیاری از سازمانهای ما دیگر مسئله را حل کرده اند و بخشی از نیرو و امکانات مالی شان را در راه مسلح کردن پرولتاریا صرف می کنند. مبارزه ما بر علیه استبداد امروز به مرحله ای رسیده است که دیگر هر کسی می داند که باید مسلح شویم. اما صرف تصدیق این ضرورت کفایت نمی کند، بلکه باید عمل عملی این مشکل را به مراحت از حزب درخواست کرد. کمیته های ما باید هر یک در محل فعالیبتشان به مسلح کردن خلق بپردازند؛ گروه های ویژه ای برای اینکار تشکیل دهند؛ در هر منطقه مراکز برای جمع آوری اسلحه ایجاد کنند؛ کارگاه هایی برای تهیه انواع مواد منفجره راه بیندازند، و نقشه هایی برای آماده سازی اسلحه فروشی و انبارهای اسلحه خصوصی



ودولتی طرح کنند . . . . . مبارزه<sup>۱</sup> فراكسیونها به هیچ  
عنوان نباید مانعی در راه وحدت کلیه نیروهای سوسیال-  
دمکرات در این زمینه ایجاد کند<sup>۱</sup> . "

کوبا به توجیه<sup>۲</sup> تعلیمات تلننیک به گرجی اکتفا نکرد، بلکه آنها را  
به مورد اجرا نیز گذاشت. وی به تأسیس و هدایت سازمان نظمی ولایتی،  
که آزما پیشگاه مواد منفجره زیرزمینی بسیار مهمی در اختیار داشت که به  
وسیله<sup>۳</sup> کرایسین پایه ریزی شده بود، یاری می رساند. راست است که  
اندیشه<sup>۴</sup> لنن در مورد قیام پیش بینی شده به رهبری یک کمیته<sup>۵</sup> مرکزی در  
جریان انقلاب اول تحقق نیافت. اما " بریگادهای نبرد" در طغیانهای  
ناهماهنگ متعددی که در آن سال رخ داد، شرکت جستند. در قفقاز در  
برابر " سدسیاه" به مقاومت پرداختند، از محلات کارگری در برابر جنگ  
قبیله ای حمایت کردند و با مبارزین مسلح دهقان تماس گرفتند. نقش  
کوبا در فعالیت جدید حزب، نقش یک افسر مبارز نبود؛ در این صحنه، او  
همچون سازمان دهنده، مدیر و مبتکر ظاهر شد.

سازماندهی بخش جدید حزب به گونه ای کاملاً استثنائی بارازداری  
توأم بود. سلسله مراتب و اعضای آن بیش از بقیه<sup>۶</sup> حزب در پشت پرده بسر  
می بردند و تماس بین بخش فنی و دیگر بخشهای حزب به حداقل تقلیل داده  
شده بود.

با بالا گرفتن شعله های انقلاب، اعضای جدید آزما پیش نشده ای  
در صفوف حزب جا گرفتند. به همان نسبتی که رژیم ترورتزاری ضعیف تر  
می شد، حزب انضباط سختش را رها کرده و آشکارتر فعالیت می کرد. قبل  
از ۱۹۰۵، کمیته ها، اعضای رهبری و کاراداری حزب به طور کلی به  
وسیله<sup>۷</sup> کمیته های بلندپایه تر انتخاب می شدند و تحت نظر آنها فعالیت

---

۱ - استالین : مجموعه آثار، جلد اول، ص ۳۲

می کردند. سازماندهی از بالا به پایین بود و بخش تحتانی حزب اعضای ارگانهای مختلف رهبری را نمی شناخت. در جریان انقلاب اول، روش سازماندهی تغییر یافت: کمیته‌ها تحت کنترل دمکراتیک توده‌های حزبی قرار گرفتند؛ دیگر رهبران بلکه کلیه اعضا به انتخاب کمیته‌ها می‌پرداختند<sup>۱</sup>.

معدالتک اصل انتخابات در بخش فنی به کار بسته نشد. بخش مهمی از فعالیت‌های کوبا در تمام مدت انقلاب، خاصه در زمان افول آن، در درون پنهانی ترین سنگر حزب، و دور از نظر و کنترل اعضای آن انجام گرفت.

قیام مسلحانه، در صورت پیروزی، به استقرار یک دولت موقت انقلابی می‌انجامید. پیش‌بینی این حکومت و کارکنان زده‌تیبای آن مشغولیت دوم کوبا را تشکیل می‌داد. در اینجا نیز، اوبافساداری از لنین تبعیت می‌کرد: روسیه هنوز برای سوسیالیسم نارس بود و در نتیجه، دولت موقت انقلابی نمی‌توانست نماینده " دیکتاتوری پرولتاریا " باشد. ضمناً حکومت پارلمانی نیز نبود، چراکه چنین چیزی در دل انقلاب امکان نداشت. لنین این دولت را نماینده " دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان " می‌خواند. این فرمول مبهم متناقض، هر چند از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ مبنای کلیه تبلیغات بلشویکی بود، هیچگاه نه از جانب نویسنده‌اش، و نه از جانب شاگردان او به روشنی توضیح داده نشد. همین ناروشنی، در سال ۱۹۱۷، یکی از شدیدترین بحرانهای تاریخ بلشویسم را، که تازه این همه از نظر مبادلات و بحرانهای داخلی غنسی

---

بود، موجب شد .

به عقیده کوبا ، دولت موقت انقلابی با پداین اهداف را برآورده می کرد: خلع سلاح " نیروهای پنهانی ضد انقلاب "؛ رهبری جنگ داخلی؛ سپس تشکیل مجلس مؤسسان از طریق انتخابات عمومی . در فاصله تشکیل دولت انقلابی - که قدرتش از هیچ پشتوانه قانونی برخوردار نبود - تا دعوت مجلس مؤسسان ، دولت از طریق صدور تصویبنامه ، یک رشته اصلاحات عمقی که هیچیک از حدود دمکراسی بورژوازی تجاوز نمی کرد، به مورد جرائمی گذاشت . این اصلاحات عبارت بود از : اعلام آزادی مطبوعات و اجتماعات ؛ ایجاد کمیته های انقلابی دهقانی مأموران انجام اصلاحات ارضی ؛ جدا کردن دولت از کلیسا ؛ برقراری روزگار هشت ساعت ؛ تأسیس خدمات اجتماعی و اتحادیه های کارگری و غیره .

رویه مرفته ، این برنام به مراتب از برنامه های که چهار سال بعد ، دولت کارگری بریتانیا اختیار کرد ، معتدل تر بود . معذالک برای روسیه ، در آغاز قرن و به زحمت چهار سال پس از لغای سرواژ یک انقلاب کامل به شمار می آمد .

کوبا نیز ، مانند همه بلشویکها معتقد بود که برنامه فوق تنها در صورتی اجرا خواهد شد که طبقه کارگر سوسیالیست با دهقانان فردگرا متحد شود ، چرا که به اعتقاد او طبقه متوسط لیبرال شهری از انقلاب حمایت نمی کرد . او دریافته بود که در نهایت امر ، طبقه کارگر و دهقانان اهداف جداگانه ای را دنبال می کنند و احتمال برخورد میان منافع و سیاست هایشان وجود دارد . اما این برخورد تنها زمانی رخ می داد که سوسیالیست ها به نابود کردن سرمایه داری می پرداختند و این هدف انقلاب روسیه بود ؛ به این ترتیب ، دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان

" کاملاً دمکراتیک می بود چون در برنامه اش حتی " یک مقال " سو-سیالیسم ناب وجود نداشت ؛ و دیکتاتوری می بود چون حتی هدفی بسط محدودیت استقرار یک جمهوری پارلمانی غیر سوسیالیستی نیز ، امحاء " رژیم سابق " از طریق اعمال روشهای خشن و دیکتاتورانه با نسسه را ایجاد می کرد . مبنای این دیکتاتوری ، همکاری دو طبقه بود . بنیه عبارت دیگر ، دولت از نمایندگان دو حزب مختلف تشکیل می شد .<sup>1</sup> از این همه چنین بر می آید که حزب سوسیال دمکرات باید ضرورتاً در دولت شرکت جوید تا در آن معرف منافع طبقه کارگر بوده و به این ترتیب با "همزبانی پرولتاریا" را تضمین کند . به عبارت دیگر ، سوسیال دمکراتها به هدایت حزب یا احزاب دهقانی ، که طبق تعریف از حزب طبقه کارگر عقب مانده تر بوده و روشن بینی و قاطعیت آنها را نداشتند ، می پرداختند .

منشویکها برای این اندیشه که طبقه متوسط لیبرال رهبری انقلاب را به عهده خواهد گرفت ، اصرار می ورزیدند و از آن نتیجه می گرفتند که حزب سوسیال دمکرات نباید در دولت موقت انقلابی شرکت کند ، چون اداره امور یک دستگاه اداری غیر سوسیالیست کار سوسیال دمکراتها نیست . در آن زمان ، اکثریت قاطع سوسیالیستهای همه کشورهای جهان ، حتی میانروها ، هنوز شرکت سوسیالیستها در هر دولت ائتلافی را ، اگر نه همچون خیانت مستقیم به سوسیالیسم ، دستکم به دیده یک فرصت طلبی غیر قابل بخشش می نگریستند . هنگامیکه سوسیالیست فرانسوی ، میلوان<sup>1</sup> ، وزارت یک وزارتخانه بورژوازی را پذیرفت ، خود بخود کناره رها شده شد . منشویکها در این زمان بلننیکو را به " میلراندیسم " متهم می کردند . از نظر آنها ، صرف خواستن شرکت سوسیال دمکراتها در یک دولت غیر سوسیالیستی سخت به اپورتونیسیم ناب

---

1 Millerand

نزدیک بود. کوبا با اظها را اینکه منشویکها انواع مختلف دولت را از یکدیگر با زنی شناسند، به آنها حمله می کرد. " دولت موقت زائیده انقلاب که موظف به انجام اصلاحات ریشه‌ای است، مطلقاً با یک دستگاه اداری معمولی که وظیفه‌اش در حفظ نظم موجود خلاصه می شود، تسفاوت دارد. شورای وزیران چیست؟ محمول یک دستگاه اداری معمولی... دولت موقت انقلابی چیست؟ محمول نابود کردن دستگاه اداری معمولی. اولی به پاری ارتش منظم، قوانین موجود را به مورد اجرا می گذارد. دومی این قوانین را دگرگون کرده و بیاری خلق به پا خاسته را ده انقلاب را تحمیل می کند. عجیب است که منشویکها الفبای انقلاب را هم فراموش کرده‌اند." بر اساس این تفسیر، لنین یقیناً یک " میلران " حقیر و در بند وزارت نبود.

یکی دیگر از انتقادات منشویکها - که هر اس واقعی ایشان را بهتر منعکس می کرد - این بود که برنامه لنین نسبت به مبانی قانونی بی-توجه است. چه مطابق برنامه او، دولت موقت حتی قبل از دعوت مجلس مؤسسان با پدید رسته اصلاحات کامل انجام می داد.

طبق پیش بینی منقدین - که صحت آن در سال ۱۹۱۸ بنسب اثبات رسید - مجلس مؤسسان در مقابل عمل انجام شده قرار می گرفت و در صورت عدم تصویب اصلاحات به وسیله دولت دیکتاتوری منحل می شد. ایمن و سواس های قانونی به نظر کوبا مضحک می نمود. او نمی فهمید که چرا مجلس باید با اصلاحات انجام یافته به وسیله دولت موقت انقلابی، در یک دوره فترت قانونی، مخالفت کند: اصلاحات را دیکال دمکراتیک، اما غیر سوسیالیستی، ضرورتاً از حمایت اکثریت عظیم خلق برخوردار می بود. و بحث در مورد اینکه آیا دولت موقت انقلابی می باید اصلاحات را تا تشکیل مجلس مؤسسان به تعویق بیندازد یا نه، چه حاصلی داشت،

آنگاه که با پد می دانستند که انتخابات به واسطه جنگ اجتناب ناپذیر داخلی به عقب می افتد و تا تشکیل مجلس تمایل توده ها بسوی دیسیدن تقسیم زمین میان کشاورزان ، برقراری روزانه کار ۸ ساعته و غیره ، راهنمای دولت موقت انقلابی خواهد بود؟ مسیرو قایع پس از انقلاب را شعور حفظ انقلاب معین می کرد. کوبا می پرسید: " آیا از این استدلال ( منشویکی ) بوی لیبرالسم گندیده به مشام نمی رسد؟ آیا منشویکها با دآور آن محکوم به مرگی نیستند که چون حلقه دار را به گردنش می افکنند ، از جلاد می خواست گردنش را خراش ندهد؟ " منشویکها و بلشویکها از هدف عمومی انقلاب مفهوم یگانه ای داشتند: انقلاب باید دمکراتیک و بورژوازی می بود و نه بیش از آن. اختلاف در روشها بود. منشویکها روشهای خود را با هدف استراتژیک هماهنگ می کردند ، حال آنکه شیوه هایی که لنین بی مها با برمی گزید با آن در تناقض کامل بود. بلشویکها به سادگی می توانستند ثابت کنند که ارتدکسی " بورژوا دمکراتیک " که مخالفین شان به آن وفادار بودند ، به راه کردن انقلاب منجر می شود. اما برای منشویکها اثبات این که مفاهیم بلشویکی بسا خود در تناقض اند ، از این هم ساده تر بود. انتقادات هر دو گروه از یکدیگر درست و منطقی نقص بود. بی گمان ، استدلال منشویکها محکم تر بود ، اما نوعی تسلیم مسالمت جو یا نه در خود داشت که در طوفان انقلاب ، برای حزب مضر بود. استدلال لنین مبهم بود و در خلاصه هایی که کوبا از آن به دست می داد ، گاه آشفته و بی ربط می نمود؛ اما لنین آن اراده انقلابی برای دست یافتن به قدرت را منعکس می کرد. بعضی منتقدین لنین پیش بینی می کردند که بالاخره ناگزیر از هماهنگ کردن استراتژی و تاکتیکش خواهد شد. با یدیا تاکتیک های افراطی را رها می کرد ، یا از انقلاب غیرسوسیالیستی و تماما دمکراتیک دست بر-

می داشت و به تجربه، سوسیالیسم روی می آورد. لنین تکرار می کرد که تجربه‌ای از این دست در روسیه، ما جراحی‌هایی نامعقولی بیش نخواهند بود. تنها سوسیالیستی که در ۱۹۰۵ معتقد بود که انقلاب، در صورت پیروزی، به دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم منجر خواهد شد، تروتسکی بود؛ منشویکها و بلشویکها پیش‌گویی او را هذیان عجیب و غریبی تلقی می‌کردند. در جریان تمرین‌هایی، بازیگران اصلی - منهای تروتسکی - در مهم‌ترین صحنه‌ها ظاهر نشدند؛ اما حتی نقششان نیز با آنچه باید در اجرای اصلی ایفا می‌کردند، متفاوت بود. و این همه در باره، کوبا نیز صدق می‌کرد.

دراکتبر، تزار "مانیفستی" منتشر کرد و ضمن آن آزادی مبتنی بر قانون اساسی را وعده داد. لیبرال‌ها پیروزی شدند. آنها امیدوار بودند بتوانند تزار را به یک حکومت مشروطه، سلطنتی بدل کنند و دوما - پارلمان تازه - را ابزار اینکار می‌شمردند. اغلب منشویکها و بعضی بلشویکها نیز فکری کردند که باید در انتخابات شرکت کنند. در حقیقت حق رأی بسیار محدود بود و طبقه کارگر تعداد اندکی نماینده می‌توانست به مجلس بفرستد. در نتیجه، از قبیل این اطمینان وجود داشت که لیبرال‌های میانه رو در دوما اکثریت خواهند داشت. اما این همه به اعتقاد منشویکها اهمیت چندانی نداشت. در جریان انقلاب فرانسسه، جنبش مردمی مجلس میانه رو را ناگزیر کرده بود جایش را به کنوانسیون باگراپشات رادیکال‌تر بسپارد. کوبا این نظر را نمی‌پذیرفت. او هوادار با یکوت انتخابات بود چون به اعتقاد او، برگزاری هر انتخاباتی در آن هنگام، "در آستانه یک قیام خلقی در روسیه" فقط

۱- هلفاند - پارووس، نیز که در انقلاب روسیه نقشی فرعی ایفا کرد،

در این زمینه با تروتسکی هم عقیده بود. Helphand-Parvus 1

می توانست توجه خلق را از عمل انقلابی منحرف کند. در اعلامیه‌ای که به نام کمیته تفلین نوشت می گوید: "پرولتاریا از دولت امتیازات بهیچ از قبیل الفاء حکومت نظا می ومتوقف کردن اعدا مها در چندشهر و شهرک را درخواست نمی کند . . . . آنها که چنین امتیازاتی از دولت می خواهند، خیال سرنگون کردن آن را ندارند، اما این همان چیزی است که پرولتاریا به تأکید تمام طلب می کند. . . . آزادی خلق تنها زمانی به دست می آید که ستمگران بهای آنرا بپردازند. تنها جاری شدن خون جباران به خلق اجازه حکومت خواهد داد." "لنین که گهگاه این اصطلاحات حاکی از خمی عامیانه - روایت روس "آریستوکراتا سرتیر<sup>۲</sup> را تأیید می کرد، خود هرگز آنها را بکار نبرد؛ ظرافت او چنین اجازه ای نمی داد. اما شنیدن چنین کلماتی از دهان کوبا تعجبی نداشت. او در اعلامیه دیگری " مبارزه بی رحمانه با لیبرالهای ضد خلق " را درخواست می کرد، چون لیبرالها در آن موقع با تزار مذاکره می کردند. از اینجاست که آنها را منشویکها بیش از یک قدم فاصله نبود، هر چند بلشویکها و منشویکها هنوز اعضاء یک حزب بودند. کوبا می نوشت: "یا بیژورژوا - لیبرالها منشویک شده اند، یا منشویکها جامعه بورژوا لیبرالها را به تن کرده اند."

مانیفست تزار طوفانی از اعتراض برانگیخت. این مانیفست رقیق تر از آن بود که اپوزیسیون را راضی کند، و چنان نشانه‌ای از ضعف بود که به تاگزیر درخواست های تازه ای را موجب می شد. اعتراضات با اعتمادی عمومی و طفیان های محلی دنبال شد. دو ماه پس از ژست به

---

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد اول، ص ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲ - بر -  
 گردان تصنیفی عامیانه در دوران انقلاب کبیر فرانسه که خلق آویز کردن آریستوکراتها به تیرهای چراغ گاز را طلب می کرد.



اصطلاح لیبرالی تزار، فرمانده، پلیس قفقاز زبه رئیس خود در پترزبورگ چنین گزارش می داد: " ایالت کوتا پیس در وضعیت بحرانی به سر می برد. . . . . طفیان گران ژاندارمها را خلع سلاح کرده اند؛ خط راه آهن غرب را به تصرف خود در آورده اند؛ فروش بلیط و برقراری نظم را دو اختیار گرفته اند. . . . . اخبار کوتا پیس به من نمی رسد؛ ژاندارمها تا تفلیس عقب انشینی کرده و در آنجا جمع شده اند. انقلابیون قاصدان حامل گزارشات را تعقیب و اسناد را تماحب می کنند. . . . . نایب الحکومه به بحران عصبی دچار شده. موقعیت هنوز ما یوس کننده نیست. کنت گزارشات مهم را بررسی می کند، اما خیلی ضعیف شده است. در صورت امکان با پست، وگرنه به وسیله قاصد شرح جزئیات را ارسال خواهم کرد. ۱

احزاب از زیر زمین بیرون آمده بودند. روزنامه های سوسیالیستی علناً چاپ و فروخته می شد. در پترزبورگ لیتوینینوف و کراسین " نوایا ژیزن " ۲ ( زندگی جدید) را منتشر می کردند. تروتسکی " نا چالو " ۳ ( نهفت) را در می آورد که در خا نترین روزنامه انقلاب اول بود و تیراژش به پانصد هزار نسخه می رسید. در تفلیس، کوبا- جوگا شویلی و س. شاتومیان ۴ مشترکاً روزنامه بلشویکی ای منتشر می کردند که نامش کمتر از بقیه سمبولیک بود: " کارکاسکی رابچی - لیستوک " ۵ ( روزنامه کارگران قفقاز). این روزنامه ها مدت زیادی دوام نیاوردند؛ با شکست قیام، پلیس تمامی آنها را از بین برد. در

۱ - ل. بریا: همانجا، ص ۸۰ Natchalo 3 Novayajizin 2

کمیسر آتی بلشویک

4 S. Chaumian

در قفقاز، یکی از ۲۴ کمیسری بود که در زمان مداخله مستقیم انگلستان

در قفقاز، به دست ضد انقلاب تیرباران شدند - 5 Karkasky Rabtchy Listok

این فاصله ، کوبا و قتش را بین دفاتری که نشریه بطور قانونی در آنها چاپ می شد ، کمیته های نیمه مخفی سوسیال دمکرات قفقاز و تفلیس ، و نیز بخش فنی زیرزمینی حزب ، تقسیم می کرد . در جنب این فعالیت ها ، چهارمین کنفرانس بلشویک های قفقاز را نیز ، تدارک می دید و در جریان همین کنفرانس ، به عنوان نماینده قفقاز در کنفرانس ملی حزب که به دعوت لنین و برای نخستین بار در روسیه برگزار می شد ، انتخاب شد . در واقع کنفرانس اخیر در شهر فنلاندی تا مرفورس<sup>۱</sup> برگزار شد ، چون فنلاند ، به نسبت دیگر قسمت های امپراطوری تزاری ، از خود مختاری و آزادی بیشتری بهره مند بود و نمایندگان در آنجا احساس امنیت بیشتری می کردند .

\* \* \*

این نخستین بار بود که کوبا قفقاز نیمه آسیایی را به قصد بخش اروپایی روسیه ، و جلسات کوچک و پشت پرده تفلیس را ، به منظور شرکت در یک اجتماع حقیقتاً ملی ، ترک می گفت . همچنین در تا مرفورس بود که برای نخستین بار لنین را دیدم . بعدها به طریقی زنده و صریح تأثیری را که استادش بر او نهاده بود ، وصف کرد<sup>۲</sup> .

" امیدوار بودم مردی را ببینم که نه تنها از نظر سیاسی ، بلکه از نظر جسمانی نیز عقاب حزب باشد . لنین را هم چون غولی با شکوه و احترام انگیز تصور کرده بودم و چقدر مأیوس شدم هنگامیکه مردی را دیدم کاملاً معمولی ، با قدی کوتاه ترا متوسط که از هیچ نظر با جمع میراها تفاوتی نداشت . . . . . یک فرد مهم معمولاً با تأخیر در

---

1 Tammerfors

جملات حاضر می شود می گذارد تا دیگران در میان همه «  
مبهم صداهای خفه انتظار ورودش را بکشند؛ و درست قبل از  
اینکه وارد شود اینجا و آنجا زیر لب می گویند: " هیس! ...  
ساکت! ... داردمی آید. " این تشریفات به نظر مسـین  
زائده نبود، چون دیگران راحت تأثیر قرار داده و موجب  
برانگیختن احترام ایشان می شد. چقدر سرخوردم وقتی  
دیدم لنین قبل از بقیه نما بیندگان در محل کنفرانس  
حاضر شده، گوشه‌ای نشسته و با سادگی - به ساده‌ترین شکل  
ممکن - با بی اهمیت‌ترین نماینده‌ها گفتگومی کند. از  
شما چه پنهان در آن موقع این طرز رفتار را زیر پا نهادن  
بعضی قواعد اساسی تلقی کردم. "

هیچ چیز بهتر از گفتارهای شخص کوبا قادر به بیان ذهنیت ولایتی  
او در آن دوره نیست. این سرف زاده شاید آموخته بود که از یک زبان  
ما رکیستی مقدماتی برای بحث درباره مکانیسم انقلاب استفاده کند؛  
اما هنوز از دیدن اینکه رهبران انقلاب مانند اربابان رفتار نمی کرد، به  
شگفت می آمد. طلبه سابق که به کلیسا پشت کرده بود، هنوز لنین را هم  
چون اسقف اعظم سوسیالیسم در نظر مجسم می کرد.

او به لنین خیره می شد، حریمانه به سخنرانی‌هایش گوش می داد و  
کوچکترین حرکاتش را تحت نظر می گرفت و قابلیت‌های مرد آنقدر بود که  
تأثیر عمیقی در نماینده قفقاز بجا بگذارد؛ منطق غیر قابل مقاومت  
سخنرانی‌هایش، تهور سیاسی‌اش، دید وسیع تاریخی‌اش، ظرافت و  
سادگی استنتاج‌هایش و - آخرین اما نه کمترین آنها - روحیه عمل‌گرا  
و معتدلش همگی وقویا در کوبا موه شرافت داد. نمایندگان با انبساط خاطر  
کامل به ترفورس وارد شده بودند. اندیشه سقوط قریب الوقوع

تزارسم - امیدی که با اخبار اولیه در مورد قیام مسکو تقویت می شد - سخت ایشان را به هیجان آورده بود<sup>۱</sup>. خودلنین نیز تحت تأثیر خوشبینی عمومی واقع شده بود؛ و در بعضی لحظات مثل وقتی که در فواصل بیست و نه نشست ها، نمایندگان به جنگل رفته و به تمرین تیراندازی با طها نچسه پرداختند، کنفرانس شاد صحنه های شبیه به صحنه های اپرا کمیک می شد. این همه ما موجب آن نشد که لنین حزم و احتیاط را نادیده بگیرد و از حدود ملاحظه خارج شود. در جلسه افتتاحیه پیشنهاد کرد که علی رغم کلیه اتفاقاتی که در آن "ایام آزادی" به وقوع می پیوست، نمایندگان به جای اسامی واقعی خود، از اسامی مستعار استفاده کنند. احرانسا هنوز از پادرنیا مده بود و برای ترک کامل زندگی زیرزمینی، هنوز خیلی زود بود. کوبالقب ایوانویچ را برگزید. نقش شخص او در کنفرانس نیز، به اندازه همین لقب، بی اهمیت و متواضعانه بود. در این هنگام، نه تنها بین او و لنین رابطه دوستانه ای به وجود نیا مده بود، بلکه هنوز به طور مستقیم نیز با هم رابطه نداشتند. اما در این کنفرانس با بسیاری از کسانی که بعدها شخمت های مهمی شدند، ملاقات کرد. من جمله بسا؛ لوزووسکی<sup>۲</sup> رهبر آتی بین الملل حرفه ای سرخ (پروفینترن)<sup>۳</sup> و سخنگوی رسمی دولت در جریان جنگ روس و آلمان (۱۹۴۱ - ۱۹۴۵)؛ - یاروسلاوسکی، رهبر آینه ده<sup>۴</sup> جامعه بی خدایان؛ بورودین<sup>۴</sup> که در سیست بیست سال بعد سفیر استالین و مشاور نظامی ژنرال چانکای - چک شد؛ ناجدا کروپسکا یا همسر لنین و چند تن دیگر.

۱ - رجوع شود به گزارش

در:

2 Lozovsky    3 Profintern    4 Borodine

کوبا با کمی تعجب دریافت که موضوع اصلی در دستور کنفرانس ،  
 وحدت بین منشویکها و بلشویکهاست . سیر وقایع دوفراکسیون رابسه هم  
 نزدیک کرده بود . تمایل به اتحاد در روسیه مرکزی قوی تر از قفقاز بود ،  
 چون در اینجا ، نظریه نفوذ اندک بلشویکها ، انشعاب اهمیت عملی  
 چندانی نداشت . هر دوفراکسیون دریافتند که اختلافات روبه کاهش  
 است و مایل بودند به آن خاتمه دهند . در تار مرفورس ، لوزووسکی  
 پیشنهاد کرد که اتحاد در سطح محلی فوراً وبدون انتظار توافق نهایی میا<sup>ن</sup>  
 رهبران به عمل آید و پیشنهادش مورد قبول واقع شد . در همین زمان  
 منشویکها نیز گردهم آمده و در صدد اتخاذ تصمیم مشابهی در جهت ایجاد  
 اتحاد بودند . قرار بود به دنبال این کنفرانس ها ، رهبران بلشویک  
 و منشویک در پترزبورگ به مذاکره بپردازند . مسئله دیگری که در  
 تار مرفورس مطرح شد ، مسئله انتخابات دوما بود . آیا سوسیال دمکراتها  
 باید در آن شرکت می کردند یا نه ؟ در کنفرانس بلشویکهای قفقاز ،  
 کوبا از بایکوت انتخابات حمایت کرده بود ؛ جای طبقه کارگر پشت سنگر  
 بود ، نه در دفا تر رأی گیری . اما در تار مرفورس ، با نهایت تعجب دریا<sup>فت</sup>  
 که لنین با شرکت در انتخابات ، یاد دست کم - نظریه چند مرحله ای بسودن  
 انتخابات - با شرکت در مراحل از آن موافق است . به نظیر لنین ،  
 تاکتیک بایکوت منفی و بیهوده بود ؛ و برابر نهادن سنگر با دفتر اخذ  
 رأی ، هیچ تناسبی با یک سیاست صحیح نداشت . وی به ضرب المثل  
 " غائبین همیشه خطا کارند " اعتقاد داشت و موافق با استدلال منشویکها ،  
 احتمال تعویض دوما می میان اروپا کنوانسیون انقلابی ، تحت فشار  
 توده ها را نادیده نمی گرفت . لنین هوادار پارلمان تارسیم معمولی ،  
 با هنر زبان آوری و سنت های مذاکره و مقاوله اش نبود ؛ معذالک دلیلی  
 نمی دید که نتوان از درون یک ارگان پارلمانی به انقلاب خدمت کرد . در

سالهای بعد، می گفت انقلاب راحتی از بالای یک تل کودود را مطبیل  
 هم می توان تبلیغ کرد، پس چرا با پیداز تبلیغ آن در این " امطیل "  
 ( دوما ی تزاری ) چشم پوشید؟ درتا مرفورس، برای اغلب نمایندگان،  
 برای کارگرانی که هنوز ظنین غریب و خشما گین اعتماد با ها و طفیان ها را در  
 گوش داشتند، استدلال لنین جزا پور تونیس منشویکی ناب، چیسزی  
 نبود. کوبانیز، همزمان با نمایندگان ساپرایالت ها، شنیدایسا  
 پیشنها داستادش به مخالفت برخاست. اونیز، باید همچون دیگران  
 اندیشه شده باشد که رهبر بزرگ، مانند بسیاری از مهاجورین، دیگر در جریا  
 زندگی روسیه نیست و اهمیت وقایع اخیر را کم ارزیابی می کند. در این  
 زمینه، آنها، کارگران اهل عملی که چگونگی گسترش انقلاب را، ندر  
 کتابخانه های ژنو، لندن و پاریس، بلکه در کومه های مسکودنبال کرده  
 بودند، اطلاعات بسیار وسیعتری داشتند. شدت مخالفت لنین را به  
 تردید افکند: ای بسا کارگران اهل عمل حق داشتند؛ پس بدون ناراحتی  
 اعلام کرد که " از مواضعش دست برخواهد داشت ". کوبا - ایوانویچ به  
 عضویت کمیته ای که می باید قطعنامه ای در این زمینه تنظیم میکرد، بر -  
 گزیده شد. این نخستین پیروزی او در " مجلس ملی حزب " بود و ایمن  
 حقیقت که پیروزی را در مخالفت با لنین به دست آورده بود، فقط اعتماد  
 به نفسش را بیشتر می کرد.

---

۱ - کروپسکایا می نویسد: کمیته چه کم (عضو کمیته) بطور عموم آدم از  
 خود مطمئنی بود که به تأثیر عظیمی که کار کمیته ها بر توده ها می گذاشت،  
 واقف بود؛ او بطور کلی هیچگونه دمکراسی را در درون حزب به رسمیت  
 نمی شناخت. کمیته چی ها می گفتند: " حاصل این دمکراتیسم (انتخاب  
 کمیته ها بوسیله توده های حزبی) فقط این است که ما را به چنگ دستگاه  
 بیندازد..... " اعضای کمیته ها، در باطن بقیه در صفحه بعد

در آخرین روز این سال تعیین کننده کنفرانس خاتمه یافت . بر اساس یک گزارش محرمانه ، پلیس که یکی از مأمورینش در میان نمایندگان بود روز بعد از اختتام کنفرانس ، کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات و جمعی از نمایندگان بلشویک و منشویک در ساختمان شماره ۹ خیابان زاگورودنی<sup>۱</sup> در پترزبورگ گردهم آمدند تا در زمینه وحدت دو فراقمیون مذاکره کنند . طبق همین گزارش ، ایوانویچ ، نماینده تفلیس نیز در این جلسه حضور داشت . کوبا در آنجا شاهد صحنه عجیبی شد . لنین و مارتوف ، با آشتی جوینانترین لحن ها ، درباره امور جاری به گفتگو پرداختند . مارتوف تا پذیرش ماده اول معروف لنین در زمینه اساس نامه حزب - همان ماده اولی که انشعاب را موجب شده بود - نیز پیش رفت . لنین پیروز شده بود : سوسیال دمکراسی با لایحه و آن هم مطابق با نظریات او ، یگانگی خود را با زمی یافت .

در آغاز ژانویه ۱۹۰۶ ، یعنی هنگامیکه کوبا در راه بازگشت بود ، جریان انقلاب دگرگون شده بود . قیام مسکوشکست خورده بود . آتسش طغیان های گرجی تنها زیر خاک کتر زنده بود . نایب الحکومه ، که در این

---

بقیه زیر نویس از صفحه قبل : " این جماعت خارج نشین " ( یعنی

رهبران تبعیدی ) رابطه نوعی تحقیر می کردند و حکمشان این بود : باید اینها را بفرستند زیر فشار رژیم روسیه کار کنند . کمیته چی ها از ابتنکار خوششان نمی آمد . . . . . در ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ مسئولیت آنها بسیار سنگین بود . . . . . اما بسیاری از آنها موفق شدند با تطبیق خود با موقعیت های روبه افزایش فعالیت قانونی و نیز با شیوه های مبارزه آشکار ، بیسر مشکلات چیره شوند . " ( خاطرات لنین . ص ۹۳ ) گفتار کروپسکایا ، بی هیچ تردیدی منعکس کننده نظریات لنین درباره اعضای کمیته ها

1 Zagorodny

است .

هنگام ناراحتی عصبی اش برطرف شده بود، دستور تعطیل "روزنا منسه کارگران قفقاز" را صادر کرد. اما تغییر که در موقعیت حادث شده بود به تدریج احساس می شد. رهبران عقب نشینی انقلاب را تنها زیگزاگهای ساده ای از یک نقشه پیچیده می دانستند. کوبا در مقاله ای تحت عنوان "دو نزاع مختصر" به تحلیل وقایع سال، از راهبیمایی پترزبورگ تا قیام مسکو، پرداخت<sup>۱</sup>: قیام شکست خورده است، چون به جای آنکه دائماً به حمله بپردازند، حالت تدافعی به خود گرفت. به علاوه قیام رهبر نیز نداشت و این نتیجه انشعابی است که در درون حزب سوسیال دمکرات واقع شده است. حوادث ضرورت وحدت را نشان داده است؛ وحدتی کسه خوشبختانه به زودی حاصل خواهد شد.

اما نوشدا روی وحدت بیش و کم دیرفرزاهم شد، و باید دید محتوی و عنوانش تا چه حد هماهنگی داشت. منشویکها که در جورا دیگال آخری— ماههای سال، خود را رها کرده بودند، مجدداً موضع سابق خود را— وحتی با میان روی بیشتر— اختیار می کردند. بلشویکها برای مقابله با خطری که در تلفیق وجود داشت، در قفقاز به ایجاد یک دفتر سری بلشویک— نوعی حزب در "حزب واحد"— دست زدند. پس از به عمل آوردن اقدامات احتیاطی اولیه، دو فراکسیون نمایندگان خود را به کنگره چهارم، که به منظور تصویب اتحاد، در آوریل ۱۹۰۶ در استکهلم تشکیل می شد، گسیل داشتند. قفقاز در این کنگره یا زده نماینده داشت: ده منشویک و یک بلشویک. نماینده بلشویک کوبا— ایوانویچ بود.

او در طول نخستین سفرش به خارجه، مجال مطالعه زندگی در بیرون از روسیه را نیافت. کنگره با نشستهای طولانی و بحث و مناظره های پائین پذیرا دامه می یافت. کوبا چندین بار، برای دفاع از نقطه نظر



لنین ، به صحبت پرداخت . معذالک ، هنگامیکه نوبت به مسئله اساسی مذاکرات یعنی املاحات ارضی رسید ، موضع مستقلی اختیار نکرد<sup>۱</sup> . منشویکها می خواستند مالکیت از زمینداران سلب شده و زمینها به مالکیت حکومت محلی درآید . لنین برای ملی کردن زمین ها با فشاری می کرد . منشویکها ، مثل همیشه ، طبقه متوسط لیبرال را رهبر جمهوری روسیه آینده می دیدند و می خواستند دولت های محلی را که مردمی تربودند ، در مقابل دستگاه مرکزی تقویت کنند . لنین که به " دیکتاتور دموکراتیک کارگران و دهقانان " می اندیشید ، مایل بود که حق مالکیت کلیه زمین ها به دولت مرکزی واگذار شود . کوبا ایوانویچ هم با ملی کردن زمین مخالف بود و هم با واگذاری آن به نهادهای محلی . املاحات ارضی مطلوب او ، به سادگی تقسیم زمین های بزرگ میان دهقانان بود . قبل از تشکیل کنگره ، نقطه نظرش در مورد املاحات ارضی را در گام هفتم گرجی الو<sup>۲</sup> ( طوفان ) توضیح داده بود . وی در مخالفت با نظریه " ملی کردن " لنین ، دو دلیل ذکر می کرد که به نظرم آید یکی را از منشویکها اخذ کرده ، اما دیگری از خودش بود : به عقیده او ، دولت آینده ، دولتی بورژوازی بود ، بنابراین تقویت بی قاعده آن از طریق واگذار کردن حق مالکیت تمامی زمین ها به آن ، خطا بود . کوبا حتی سعی نکرد توضیح دهد که چگونه می توان این اندیشه را با " دیکتاتور دموکراتیک کارگران و دهقانان " که خود مبلغ اش بود ، همخوان کرد . اما ایراد اصلی او به ملی یا محلی کردن زمین ها این بود که هیچ یک نمی توانست دهقانان را راضی کند . او که انقلابی ای از نژاد دهقانی بود ، بهتر از دیگران عطف موضیکیها به تعاحب زمین را احساس می کرد . کوبا می نوشت : " دهقانان در روئیایشان مزرعه مالک را

ملک خودشان می بینند. " این نظریه که تئوری تقسیم نام گرفت، از جانب اغلب نمایندگان، باجی ارتجاعی به فردگرایی دهقانان تلقی شد. لنین با خشم تمام به "کارگران پراوتسین حزب" که در مورد جلبت محبت موژیک عقب مانده بودند و غافل از کلیه اصول سوسیالیسم، تمایل او به تعاحب اموال را به بازی می گرفتند، حمله می کرد. ایوانویچ در جواب می گفت که اصلاحات ارضی پیشنهادی او، طبیعتاً به توسعه سرمایه داری در روستا منجر خواهد شد؛ اما دقیقاً به خاطر همین بود که آنها، بسا یک توافق دسته جمعی، دست به انقلاب می زدند، چه خرده مالکیست و سرمایه داری روستایی محققاً به نسبت فنودالیزم پیشرفت محسوب می شد. از آنجا که منشویکها اکثریت داشتند، لنین عاقبت به امید شکست دادن ایشان، به نفع گروه هوادار موژیک فراكسیون خودش رأی داد؛ اما همچنان با "رتالیست" های کوتاه بینی نظیر کوبا بر سرخشم بود.

واقعاً، پیش در آمد پر معنی، هر چند فاصله داری بود بر انقلا ب ارضی ۱۹۱۷ در روسیه، و فرمهای ارضی ۱۹۲۵ در اروپای شرقی و آلمان تحت نفوذ ارتش سرخ. در ۱۹۱۷، بلشویکها در تئوری زمین را ملی، اما در عمل آنرا میان دهقانان تقسیم کردند. در ۱۹۲۵، اموال یونکرا - های پروسی و ملاکین بلغاری و لهستانی، بی آنکه حتی نظراً هم صحبتی از ملی کردن آنها پیش کشیده شود، به دهقانان واگذار شد. در ۱۹۰۶، در استکهلم، ایوانویچ روشن بینانه تراز لنین جریانهای راکه انقلاباً ارضی از این دست دنبال می کنند، پیش بینی کرده بود؛ این همه اما مانع از آن نشد که ایوانویچ - استالین "سرمایه داری روستایی" را سرکوب کرده و در ۱۹۳۰ مالکیت اشتراکی را جایگزین آن کند. چهل سال بعد، ایوانویچ - استالین در مقدمه "مجموعه آثار"ش کوشید

مشاخره‌ای را که در استکهلم ، بین او و لنین در گرفته بود ، توجیه کند.<sup>۱</sup>  
 وی خطای خود را پذیرفته و آنرا به محدودیت بینش و فقدان دوراندیشی  
 " کارگران پراتیسیین " ی که خودیکی از ایشان بودند نسبت می داد . و  
 اعتراف می کرد که آنها ، " پراکتیتی " <sup>۲</sup> ها ، نمی توانستند بفهمند  
 که لنین ، هم از آن هنگام ، انقلاب روسیه را از پس گذار از مرحله  
 " بورژوا دمکراتیک " به مرحله سوسیالیسم ، مدنظر قرار می داد . او  
 ( استالین ) تصور می کرد که یک دوره دراز مدت رشد سرمایه داری این  
 دو مرحله را از هم جدا می کند ؛ در حقیقت وقوع یک انقلاب سوسیالیستی ،  
 قبل از آنکه کارگران اکثریت مردم کشور را تشکیل بدهند ، برای او  
 مفهوم نبود . اعترافی شگفتی آور : بر اساس این اصل ، روسیه باید  
 هم تا زمان ماکشوری سرمایه داری می ماند . این اعترافات به اجمال  
 از تکامل پیچیده بلشویسم و از شیوه نامطمئن رهبران آن ، بسرای  
 تغییر مسیر " سفر انقلابی " شان زیر فشار رویدادها ، حکایت می کند .  
 در بازگشت از استکهلم ، ایوانویچ در مقاله ویژه ای با امضای  
 مستعار " رفیق . ک " گزارشی از " کنگره وحدت " به دست داد<sup>۳</sup> . از  
 دیدگاه او کنگره به شکست انجامیده بود ، قطعنامه هایش روحیه فرصت -  
 طلبانه منشویکها را منعکس می کرد ؛ در نتیجه ، مشاهده شادمانی  
 لیبرالهای طبقه متوسط از فرجام آن تعجبی نداشت .

\* \* \*

یکی از قطعنامه های متعددی که در کنگره استکهلم به تصویب  
 رسید ، با فعالیت محرمانه کوبا در گروه فنی رابطه مستقیم داشت . به

پیشنها دمنشویکها ، کنگره حملات بریگا دنیورد به بانکها ، به ما مورپسن حامل وجوهات وبه افواج دولتی را محکوم کرد. لنین که تصور می کرد انقلاب هنوز در حال پیشروی است وپورشهای پارتیزانی را وسیله بسیار خوبی برای آماده کردن بریگادهای نبرد به منظور قیام ملی پیش بینی شده می دانست ، شدیداً با این قطعنامه مخالفت کرد. منشویکها در تمام طول شورشها و طفیان ها خود را با آن بیگانه حس کرده بودند. آنها زودتبر از بلشویکها در یافتند که انقلاب در حال عقب نشینی است ؛ هر چند هنوز کسی جرأت ابراز آن را نداشت .

پلخانف دومین ملاحظاتی در باره قیام دسا مبر را با این کلمات خاتمه می داد: " ما نباید اسلحه برمی داشتیم " این گفته از نظر لنین کفر محسوب می شد ؛ لونی می توانست از بابت " حماقت های " ۱۹۰۵ احماس تأسف کند. بسیاری از منشویکها نیز هنوز جرأت نمی کردند از موضوع پلخانف پشتیبانی کنند. اما این کلمات دقیقاً منعکس کننده حالت روانی ایشان بود.

مناظره در مورد بریگادهای نبرد و افرعی و وابسته به مشا جیره دیگری بود که محتوایی بسیار با اهمیت تر داشت . اگر قیام دسا مبر اشتباه بزرگی می بود ، حملات بریگادهای آن نیز فاحش تر بود. با این همه ، اگر انقلاب پیشروی می کرد ، نقش عمده ای به بریگادهای واگذار می شد. کنگره استکھلم بطور کلی " جنگ پارتیزانی " را محکوم کرده بود ، اما نتوانسته بود حکم قاطعی در این زمینه صادر کند<sup>۱</sup>. کنگره هر گونه حمله ، جز برای موارد اسلحه و انبارهای اسلحه را ممنوع کرد. بخش تخممی خیلی زود با استفاده از همین گریزگاه ، ضمن حمله بسبب

---

انبارهای اسلحه، حمله به بانکها، به‌علاوه ملان عالی‌رتبه، تزاری و به‌  
محموله‌های پستی رانیز، ادامه داد. این ناشناخته‌ترین و شاید  
رمانتیک‌ترین فعل انقلاب بود: فعلی سرشار از وقایع غم‌انگیز و  
پیروزیهای نمایان. وقهرمانان آن ایده‌آلیست‌های بی‌پروا، اشخاص  
پاکدامن و ماجراجویان برجسته بودند. اما در میان ایشان، جاسوسان  
فتنه‌انگیز و دزدانی که تحت لوای انقلاب، سرگرم کار خود بودند، نیز  
یافت می‌شدند. اما تشخیص ایشان از بقیه، و تمیزانگیزه‌های هرکس،  
به هیچ روقی ساده نبود. برای مدتی طولانی، در اروپای غربی، هنگام  
میکه چیزی درباره این بخش از تاریخ روسیه می‌نوشتند، یا چون از آن  
سخن می‌گفتند، آن را یک ویژگی روسی، و منعکس‌کننده رمز و رازروا<sup>ن</sup>  
اسلاو معرفی می‌کردند. ساکنین اروپای غربی، مطابق سلیقه‌شان،  
در قبال شاهکارهای تروریستی به‌ابزار تحسین یا انزجار می‌پرداختند؛  
هرچند معمولاً محبت لیبرال‌های اروپای غربی نثار " مبارزان سرکشی  
که با استبداد تزاری می‌جنگیدند" می‌شد.

اما این اعمال، هم از نظر آنها که تأبیدشان می‌کردند و هم برای  
آنها که حکم به محکومیتشان می‌دادند، چنان دوردست و بیگانه بود که  
هرگز نمی‌توانست در جامعه متمدنی نظیر اروپای غربی به وقوع بیه  
پیوندد. اما بدبختانه، یا شاید هم خوشبختانه، اروپای غربی، تحت  
سلطه نازی‌ها، از این تجربه " غیراروپایی " معاف نشد. کاری را  
که جنبش‌های متعدد مقاومت، گروه‌های مخفی و پارتیزانها در فرانسه،  
ایتالیا، بلژیک و نروژ انجام دادند، روسها چهل سال پیش از آن در  
روسیه انجام داده بودند؛ فقط جنبش مقاومت اروپایی گسترده‌تر، از  
نظر مالی غنی‌تر، بسیار " تروریستی " تر و از نظر جانی، پرخرج‌تر  
بود. انقلابیون روس خود را در حال جنگ با استبداد حاکم بر کشورشان می‌

دانستند و به یاری همین حقیقت، موضعشان را اخلاقاً توجیه میکردند. در روسیه تزاری نیز، همچنان که در اروپای تحت اشغال نازی‌ها - هسته قهرمانان و ایده آل‌یست‌های جنبش راعنا مرشکوکا احاطه کردند. تیپ‌های اساسی - مبارزین، ایده‌آلیست‌ها، ماجراجویان، قهرمانان و دزدان - به نسبت تقریباً مساوی در هر دو جنبش وجود داشتند، و بسیاری، از "رموز معروف روان روس" ناگهان در روان فرانسوی، ایتالیائی، بلژیکی و دانمارکی نیز پدیدار شد.

علیرغم توجهات اخلاقی‌ای که بنظر انقلابیون می‌توانست این شکل ویژه مبارزه را پذیرفتنی جلوه دهد، بسیاری از بلشویک‌ها احساس ناراحتی می‌کردند؛ چلوتنیزا؟ آنها نمی‌توانستند جز یک نقش فرعی در انقلاب ایفا کنند؛ همچنانکه چهل سال بعد نیز، تنها کمکی جنگ اصلی، که میان ارتش‌های منظم جریان داشت، بود. در نظر لنین "ارتش منظمی" که با بدمتبوع بریگا<sup>ی</sup>دها نبرد قرار می‌گرفت، تمامی خلق به پا خواسته روسیه بود. جنگ پارتیزانی، اگر قیام عمومی را به دنبال نداشت و منفرد به حال خودرها می‌شد، ناچار تغییر ماهیت داده و به یک ماجراجویی مایوسانه و ضایع کننده بدل می‌گشت. منطقاً انتظار می‌رفت که با روشن شدن این که عقب نشینی انقلاب موقتی نیست و تا بتوانند توان پیشروی مجددی کسب کنند، چندین سال سپری خواهد شد، لنین جنگ پارتیزانی را متوقف کرد، و بریگادها را نبرد را مرخص کند. در آغاز، در طول سال ۱۹۰۶، لنین همچنان امیدوار بود که انقلاب همه نیرویش را از دست نداده باشد؛ و این نکته می‌تواند سرسختی او را به دفاع از بریگادهای نبرد، حتی هنگامیکه کمیته مرکزی حزب واحد، که در اختیار مشویک‌ها بود، رأی به انحلال آنها داد، توضیح دهد.

اما مسئله دیگری نیز در بین بود. شکست بلشویک‌ها را نیز، مانند بقیه گروه‌ها، دچار مشکلات شدید مالی کرد. در ۱۹۰۵، عده اعضای

حزب ، همچنانکه میزان حق عضویت ، با سرعت زیادی شد . هواداران ثروتمند نیز به خزانه حزب کمک فراوانی می کردند . بعد از پیشروی ضد انقلاب ، در ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ ، عده اعضا سریع تر از آنکه افزایش یافته بود ، روبه کاهش نهاد . رفیقان راه به انقلاب شکست خورده پشت می کردند ؛ به این ترتیب حزب ، که در این فاصله با دوسی می پیدا کرده بود ، دیگر از نظر مالی در شرایطی نبود که بتواند به حیات خود ادامه دهد . ولنین ، به مثابه یک رهبر واقعی تشکیلاتی انقلابی ، مردی نبود که بنشیند و نا بودی سازمانش را به خاطر نداشتن پول تماشا کند . او می اندیشید حتی اگر این انقلاب شکست خورده باشد ، باید انقلاب بعدی را تدارک دید ؛ مهم بود و سائل لازم برای تحقق بخشیدن به این هدف را فراهم کند . وجه کسانی به جز بریگادهای مبارز می توانستند و سائل بقای حزب در دوران دشوار سلطه ضد انقلاب ، و ظهور آن بانیهوهای تازه در قفقاز ، در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ را در اختیارش بگذارند ؟ یک انقلابی باید قدر می بود در میان گل وای به جانب هدف بخزد ؛ و حالا او به هواداران دستوری داد برای حمایت از انقلاب در گل بخزند . اما از آنجا که به خطرات اخلاقی مسئله واقف بود ، پیشنهاد کرد بریگادهها تحت کنترل شدید حزب قرار بگیرند تا از عناصر مشکوک و غیر قابل اطمینان تمفیه شوند .

قفقاز میدان اصلی عملیات بریگادهها بود . در آغاز با هاله ای از رمانتیسیم که کاملاً با سنت محلی راهزنی قهرمانانه تناسب داشت ، احاطه شدند . گفته می شود که در فاصله ۱۹۰۴ و ۱۹۰۸ ، در قفقاز ۱۱۵۰ مورد عملیات تروریستی انجام

---

شد<sup>۱</sup>. معروفترین این عملیات ( یا چنانکه بعدها نامیده شد: عملیات معادره ) ، روز ۲۳ ژوئن ۱۹۰۷ در یکی از محلات اصلی تفلیس انجام گرفت. عملیات دیگر در کشتی بخار نیکولای دوم در بندر باکو واقع شد. در حمله تفلیس ۲۵۰۰۰ روبل معادره و به خزانه بلشویک در خارج ارسال شد. اما غنیمت از اسکناس های درشت تشکیل می شد که تبدیل آنها در بانکهای خارجی ، که از ماجرا مطلع شده بودند، آسان نبود. چنانچه بلشویک مهم ، منجمه کمیسر امور خارجه آینده ، لیتوینوف ، در اروپای غربی ، در حین تبدیل پول دستگیر شدند. مطبوعات روسی و اروپایی به سروصدا در اطراف قضیه پرداختند. منشویکها با ختم تمام به لنین حمله برده و موضوع را در دادگاه انقلابی ای که به وسیله یک کمیسر امور خارجه آتی دیگر ، رئیس ورقیب آینده لیتوینوف ، یعنی چیچریس اداره می شد، مطرح کردند. تروتسکی در روزنامه سوسیال دمکرات آلمان به متهم کردن لنین پرداخت و توجه بین الملل سوسیالیست را به آنچه خود خطر قلب ما هیت و تخریب اخلاق سوسیالیسم روس می نامید، جلب کرد<sup>۲</sup>.

نقش کوبا در کلیه این جریانات بسیار با اهمیت بود، هر چند هیچگاه به درستی مشخص نشده است. او نوعی افسر رابط میان دفتر بلشویک قفقاز و بریگادهای نبرد بود و هرگز مستقیماً در عملیات شرکت نمی کرد. حملات پیش بینی شده به وسیله بریگادهای رادیا تصویب می کرد، در مورد اخیر رهنمودهایی می داد، نقشه عملیات مهم را تنظیم می کرد و از دور مراقب اجرای آن بود. سوء ظن پلیس تزاری که در جستجوی عاملین حملات بود، هیچگاه متوجه کوبا نشد. او چنان به مهارت روابط



خود را مخفی نگاه می داشت که نقش اش حتی برای حزب نیز نا شناخته ماند .  
 دور هبر حماسه ساز بربگادها ، تر پتروسیان ( کامو )<sup>۱</sup> و کوت تسینزاده<sup>۲</sup>  
 شاگردان و مردان موردا اعتمادا و بودند . هر دو مرد شجاع و بلند نظر ،  
 حساس ، خستگی نا پذیر و انقلابیونی گما را مد بودند و پس از دستگیری به  
 وسیله<sup>۳</sup> اخرا نا ، شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی را تحمل کردند بی  
 آنکه کوچکترین سری را فاش کنند<sup>۴</sup> . کوبا که قادر بود قابلیت های  
 رفقا پیش را ارزیابی کند ، مطمئن بود که می تواند به آنها اعتماد داشته  
 باشد ، و ظاهرا فقط با این دو نفر که میان معتمدین نیز ، از همه قابل  
 اطمینان تر بودند ، تماس می گرفت . معذالک به نظرمی آید منشویکهای  
 قفقاز به نقشی که او ایفا می کرد پی برده بوده اند ، چون کوشیدند او را در  
 مقابل یک دادگاه حزبی به خاطر نقض ممنوعیت حملات ، که به وسیله<sup>۵</sup> کنگره<sup>۶</sup>  
 آخربرقرار شده بود ، به محاکمه بکشانند . اما او برای احتراز از محاکمه  
 شدن ، تفلیس را ترک کرد و به باکور رفت .

نیروی بلشویکها در باکوبیشتر از پایتخت قفقاز بود و در آنجا ، کوبا  
 به عنوان رهبر کمیته<sup>۷</sup> باکو می توانست با متهم کنندگانش مقابله کند .  
 حیثیت او ، که هیچگاه بین مخالفین سیاسی اش قابل توجه نبود ، بعزت  
 نقشی که از پشت پرده در جریان حملات ایفا می کرد ، کاهش بیشتری می  
 یافت . رقبایش مرتباً او را " دیوانه " و " اخلاکگر " می نامیدند . اما  
 کوبا به عقاید ایشان واقعی نمی نهاد ؛ می دانست که لنین تأییدش می  
 کند . و تا آنجا پیش رفت که منشویکهای محلی به اخراج از حزب " مهاجر "  
 تهدیدش کردند . وحدت موجود ، بهر حال از نظرا و ، وحدت نیم بنسبندی  
 بود . او از تأثیر منفی جنگهای پارتیزانی برفضای سیاسی قفقاز نیز ،

1 Ter, Petrossyan, (Kamo)

2 Kote, Tsindzadé

نگرانی به خود راه نداد. برای بسیاری انقلاب معادل راهزنی هسای مبتذل شده بود. دستگاه دولتی در قبال حملات به انتقا مجویی وحشتناکی دست زد که بذر هراس در دل مردم می کاشت و ضمن آنکه نفرت توده ها از تزار بسم را دوچندان می کرد، موجب می شد سکون و رخوتی که خدا انقلاب از آن سود می برد، افزایش یابد. به علاوه، شیوه های متهورانسه، بریگا ده های نبرد موجب ائتلاف جان و نیروی بسیاری میشد. س. آ. آیلوویف، در " خاطراتش " از این ائتلاف تصویر تیره ای رسم می کند. که بیشتر به ادعای نامه ای نا خود آگاه بر علیه فرماندهی سیاسی بریگا ده ها، که دستکم در محل به عهده داماد آینه ده اش کوبا بود، شباهت دارد<sup>۱</sup>. کلیه مشکلاتی که در جنگهای پارتیزانی خود نمایی می کند. مشکلاتی که تما می جنبش زیرزمینی اروپایی در طول جنگ دوم جهانی با آنها روبرو شد. آن موقع، در برابر سوسیالیست های روس وجود داشت. و حتی اگر شیوه حل این مشکلات پس از گذشت سه یا چهار سال نیز مورد بررسی قرار می گرفت، باز قضاوت، تأییدی قید و شرط یا محکوم کردن رهبرانی که، زیر فشار حوادث و در میان تردیدهای بیشمار، تصمیمات پرمخاطره ای می گرفتند، دشواری بود.

بلشویکها تنها گروهی نبودند که به جنگ پارتیزانی و " مصادره " دست می زدند. در قفقاز فدرا لیست های ارمنی، که بسیار میان روتسار بودند، نیز این کار را می کردند؛ و منشویکهای گرجی، با آن که قبل از همه به افشای حملات بلشویکها می پرداختند، خود از انجام حملات مشابه، با از مشارکت در غنایم حاصل از یورش های بلشویکها، سرباز نمی زدند. در لهستان بیشتر جناح راست سوسیالیست ها بود که دست به تروریسم انقلابی می زد. معروفترین تروریست لهستانی، پیلسودسکی<sup>۲</sup> بود

که بعدها مارشال ودیکتا تورهستان شد. یکی از همکاران اصلی او، در جریان سازماندهی یورش‌ها، کارگری بنام آرسی زوسکی<sup>۱</sup> بود که بعدها نخست وزیر دولت لهستانی ضد شوروی ای شد که در ۱۹۰۵ به لندن مهاجرت کرد. ظاهراً کوبا و پیلسودسکی، در آن دوره، ایده‌های مشابهی داشتند، اما شیوه‌ها و بیش از آن دلایل حرکاتشان متفاوت بود. پیلسودسکی، باناسیونا لیم رمانتیکی که رنگ خفیفی هم از سوسیالیسم داشت، به قیام‌های نجیب زادگان لهستانی در قرون ۱۸ و ۱۹ کسه شجاعتشان بیشتر به دون کیشوتیسم می برد، می اندیشید و خود را خلف سلسله طولانی قهرمانان ملی لهستان که افرادی نظیر کوسیبوزکسکو<sup>۲</sup>، میروسلاوسکی<sup>۳</sup> و دیگران را شامل می شد، می دانست. او از سوسیالیسم گذشته، اعتقادی به انقلاب‌های مردمی نداشت و امیدوار بود با جنگ پارتیزانی لهستان را از سلطه روسیه آزاد کند. کوبا را با این اوهام کاری نبود. از نظراً و بریگا‌دها با ایده‌مچنان وسایلی - و نه مهم‌ترین وسایل - برای یک انقلاب بزرگ مردمی باقی می ماندند. با همین نگاه گذرا می توان دریافت که چرا دو مرد، هنگامیکه هر یک رهبر کشور خود شد، نخستین فعالیت‌های پارتیزانی شان را به شکل متفاوتی ارزیابی می کردند. در لهستان پیلسودسکی، هاله‌ای از یک سستایش رسمی عملیات بریگا‌دها را احاطه کرد. سالگرد هر اقدام مهم باشکوه و جلال فراوان جشن گرفته می شد. مورخین در تاریخ به نیش قبر پرداختند و کلیه جزئیاتی که به فعالیت‌های پیلسودسکی مربوط می شد، به علاوه جزئیات فراوانی که مورخین خوش خدمت به آنها می افزودند - در کتب و مقالات بی شمار درج شد. در روسیه‌ها، سکوتی رسمی بر نقش استالین

---

1 Arciszewsky 2 Kosciuszko 3 Mieroslowsky

در جنگهای پارتیزانی. سایه افکنده است. زندگی نامه نویسان رسمی او، حتی از اشاره به این نقش نیز خودداری می کنند؛ و خود استالین هیچگاه برای تأیید یا تکذیب شایعاتی که پیرامون این مرحله از زندگی اش جریان دارد، دهان باز نکرده است؛ حتی در زندگی نامه روز شمار او نیز، که به "مجموعه آثار" شرافزوده شده و ضمن آن، فعالیت هایش در طول انقلاب اول را، ماه به ماه و هفته به هفته ذکر کرده، مطلقاً اشاره ای به مبارزات پارتیزانی نشده است<sup>۱</sup>. آنچه در این مورد گفته شده، پسا افشاگری های مخالفین اوست، یا چیزهایی است که زیر دستانش در قفقاز، مدتها قبل از آنکه وی به قدرت مطلق دست بیابد، انتخاب و ابراز کرده اند. نقش او در بریگا ده های نبرد، با توجه به سنت لنینیسم، غیر قابل احتمال ترازان بود که آشکارا از آن سخن رانده شود. این نقش تنها یک انحراف یا بخشی حاشیه ای در جریان فعالیت های استالین و حتی لنین بوده است. و آنچه از آن آشکار می شود اینست که کوبا هم از نخستین عملیات نیمه نظمی اش، تمایلی واقعی به جنگهای متهورانه و مسرفانه داشت؛ این ویژگی، در سالهایی که از آن پس آمدند، هرچه بیشتر خود را نشان می داد.

در می ۱۹۵۷، کوبا که مجدداً از اسم مستعار ایوانویچ استفاده می کرد، برای شرکت در کنگره جدید حزب راهی لندن شد. منشویکها اعتبار نامه او را مورد تردید قرار دادند و بالاخره بدون داشتن حق رأی در کنگره پذیرفته شد. ولایت زادگاهش چنان به قلعه منشویکها بدل شنیده بود، که اخذورقه نمایندگی از یک سازمان به رسمیت شناخته شده قفقازی، برایش ساده نبود. اما خود را با این اندیشه که بلشویکها در

---

ساير مناطق - مسکو ، پترزبورگ و نقاط ديگر - رهبري تشکيلات را بعهده دارند ، تسلي مي داد<sup>۱</sup> . درکنگره ، بلشويکها اکثريت ضعيفي به دست آوردند و توانستند بر تصميمات و قطعنا مه اثر بگذارند . گفتگو در باره جنگ پارتيزاني اجتناب ناپذير بود ، مارتوف با شدت به لنين حمله کرد اما اين بار پاسخي نشنيد . مخالفت با برپا دهاي نبرد در ميستان بلشويکها نيز قوت گرفته بود ؛ غالب هوا داران لنين مایل بودند با اين اعمال خاتمه داده شود . در اين زمينه ، منشويکها با ممنوع کردن 'کليه' اعمال مسلحانه و " ماده ها " به پيروزي آساني دست يافتند . احتمالاً لنين به کوبا - ايوانويچ هشدار داده بود که وارد مهلکه نشود ؛ چون او در تمام مدت کنگره محتاطانه کناره جويي مي کرد . عليرغم اصرار چندين نماينده<sup>۲</sup> خشمگين ، لنين از شرکت در رأی گيري در مورد اين مسئله خودداری کرد . چون به احتمال بسيار زياد ، براي نقض ممنوعيت و تدارک چند " ماده " ديگر ، آماده مي شد . گذشته از اين مسئله ، ساير مذاکرات در محيطي رو به مرفته آرام انجام گرفت ، چون منشويکها و بلشويکها هنوز منتظريک " انفجار انقلابي جديد " بودند ؛ معذالک هم از آن هنگام ، منشويکها سياستشان را با شرايط دوران سلطه<sup>۳</sup> ضد انقلاب هماهنگ مي کردند<sup>۴</sup> .

کوبا ايوانويچ در با زگشت به باکو ، گزارش خود از کنگره را در نشريه<sup>۵</sup> زير زميني جديدی به نام باکينسکي پرولتاريي<sup>۳</sup> ( پرولتاريي باکو ) به چاپ رساند . به نظر او ، بلشويسم نماينده<sup>۶</sup> خواست کارگران

---

<sup>۳</sup> Bakinsky Proletarii

بیشروی روسیه مرکزی، که غالباً در صنایع سنگین به‌کار اشتغال داشتند، بود. برتری منشویکها در سرزمین زادگاهش را با "مختمات خرده - بورژوازان و عقب مانده" ولایت توضیح می‌داد. منشویکها بوروکراسی بلشویک را افشا می‌کردند، اما در کنگره خود به نسبت گروه‌لنین، رهبران بیشتر و کارگران کمتری داشتند. به علاوه، روس‌های واقعی در میسان سوسیالیست‌های میانه رو به ندرت یافت می‌شدند؛ اغلب آنها یهودی یا گرجی بودند، در حالیکه تقریباً کلیه بلشویکها روس واقعی بودند. "یکی از بلشویکها شوخی کنان خاطر نشان کرد که منشویکها، گروه یهودیان و بلشویکها گروه روس‌های اصیل اند و این ممکن است پاره‌ای را به یک یهودی کشی در حزب بکشانند" کسی نمی‌توانست این ملاحظه‌ها را به تصنیف راد لیلی برضد می‌بودن کوبا معرفی کند، چون هیچکس سخت تروخشن ترازاو، پیش‌داوریهای نژادی را محکوم نکرده بود. اما شوخی آنقدر دوپهلوی بود که اوقات بسیاری از سوسیالیست‌ها را تلخ کند. در گزارش کوبا، ملاحظه ویژه دیگری نیز به چشم می‌خورد. بنا به گزارش او، کنگره به دو فراکسیون تقسیم شده بود؛ تروتسکی که به هیچ یک از این دو فراکسیون نپیوسته بود، ثابت کرده بود که "به طرز بسیار زیبایی بی‌خاصیت است". در کنگره لندن بود که کوبا، برای نخستین بار، رقیب بزرگ آینده‌اش را ملاقات کرد. رئیس سابق شورای پترزبورگ، که به تبعید دائم در سبیری محکوم شده بود، توانسته بود به موقع برای شرکت در کنگره فرار کند. او با شدت تمام به جنگ‌های پارتیزانی تحت هدایت لنین حمله برد. دیده می‌شود که هم از نخستین برخورد، دور رقیب بزرگ آینده درگیر مجادله‌ای شدید بوده‌اند؛ با این همه، در تمام طول کنگره که نزدیک به سه هفته در کلیسای برودرهود<sup>۱</sup>

لندن تشکیل جلسه داد، هیچگاه مستقیماً با یکدیگر سخن نگفتند.

در این مجادله، موقعیت شخصی کوبا در حزب در میان بیست و یکمین از گفته‌های تروتسکی درباره "ماده" ها به سختی رنجیده بود. وقتی که از "بی خاصیتی بسیار زیبای" تروتسکی سخن می‌گوید، هم به تأثیر زیبایی شناسانه‌ای که استعداد سخنوری او به جا می‌نهد، اعتراف می‌کند و هم احتمالاً، به خصمی که این استعداد در لنین برمی‌انگیخت؛ چون به نظر می‌رسد این جمله را از لنین گرفته باشد. دومرد - کوبسا و تروتسکی - در آن هنگام، ستارگانی بودند با بزرگی و درخشش مطلقاً متفاوت. تروتسکی دیگر از حیثیتی ملی و اروپایی برخوردار بود، حال آنکه کوبا تنها در قفقاز - و در آنجا هم بسیار کم - شناخته شده بود. اما هم از این نخستین برخوردار لندن، کوبا از رئیس سابق شورای سن - پترزبورگ نوعی کینه به دل گرفته بود.



---

## کوبا استالین می شود

---

پیروزی ضدانقلاب ( ۱۹۰۷ - ۱۹۱۲ ) . - " انحلال طلبان " و " بایکوت کنندگان " . - فعالیت استالین درباکو ( ۱۹۰۷ - ۱۹۱۰ ) . - زندانی شدن و تبعید او به سولویچگودسک<sup>۱</sup> . - فرار و بازگشت به باکو ( ۱۹۰۹ ) . - استالین رهبران مهاجر ، منجمله‌لنین را به " دور بودن از واقعیت روسیه " متهم می کند . - در میان کارگران تاتار صنعت نفت پنهان می شود . - استالین ، رابط مطبوعات سوسیالیستی روسیه . - تبعید دوم او به سولویچگودسک و پایان فعالیت‌هایش در قفقاز . - جدائی نهائی بلشویکها از منشویکها . - استالین به عضویت کمیته مرکزی بلشویک انتخاب می شود و نخستین شماره پراودا را منتشر می کند ( آوریل ۱۹۱۲ ) . - در انتخابات دومای چهارم شرکت می کند . - سفرهای او به

---

1 Solvytchegodsk



کراکوی و وین . - مسئله ملی و سوسیال دمکراسی . - استالین در وین با بوخارین و تروتسکی ملاقات می کند . - در بازگشت به روسیه ، به وسیله یک جاسوس اخلاک‌گریه‌اخرانا معرفی و دستگیر می شود . - تبعید اوبه شمال سبیری ( ۱۹۱۳ - ۱۹۱۷ ) . - جنگ جهانی اول . - شکست - طلبی انقلابی لنین . - عدم فعالیت استالین در طول جنگ .

" یک دوران ضدانقلابی آغاز شده و بیست سالی به طول خواهد انجامید ، مگر آنکه در این فاصله ، یک جنگ مهم تزاریسیم را متزلزل کند " . با ادای این کلمات بود که لنین ، در ۱۹۰۷ ، هنگامیکه تصمیم گرفت به ژنو مراجعت کند ، از یکی از دوستانش جدا شد . ترور حکومت استو - لیبین ، " رژیم سوم ژوئن " ، در سرتاسر کشور بیداد می کرد ؛ ولنیسن حتی در مخفیگاهش در فنلاند ، نیز ، دیگر امنیت نداشت . نه سال بعد هم با زاو باورنمی کرد که انقلاب دوم نزدیک باشد ؛ در ژانویه ۱۹۱۷ ، چند هفته قبل از سقوط تزاریسیم و چند ماه قبل از دستیابی خودش به قدرت ، در پایان پیامی خطاب به جوانان سوسیالیست سوئیس ، ضمن یادآوری انقلاب اول روسیه ، اطمینان می داد که اگر نسل او نتواند انقلاب دوم را ببیند ، یقیناً جوانان شاهد پیروزی آن خواهند بود . در واقع فاصله میان دو انقلاب ده سال هم نشد ؛ تنها پنج سال اول را می توان حقیقتاً دوران سلطه ضدانقلاب دانست . از ۱۹۱۲ به بعد ، جنبش انقلابی دوباره به جنب و جوش افتاد . با این همه در پایان ۱۹۰۷ ، بدبینی لنین کاملاً موجه به نظر می رسید . پایه های تزاریسیم مجدداً استوار شده بود . طبقه - کارگر زیر فشار خستگی و سرخوردگی به سر می برد . در اوج انقلاب ، بیش

از دو میلیون کارگردار اعتما باتی که اکثر اهداف سیاسی داشت شرکت کرده بودند. در ۱۹۰۸ ، فقط ۱۷۴۰۰۰ کارگر، در ۱۹۰۹ ، ۶۴۰۰۰ نفر و در ۱۹۱۰ تنها ۴۶۰۰۰ نفر دست به اعتما ب زدند. آزادی نسبی بیان ، مطبوعات و اجتماعات ، در سطح بسیار وسیعی از میان رفت . احزاب زیرزمینی ناتوان شده و روحیه خود را از دست داده بودند . شکست شکاکیت و کلیبی مسلکی را میان اعضاء و هواداران آنها شایع می کرد . فرزندان از خانه کریخته ، قشروشنفکر به تندروری پشت کرده و می کوشیدند مجددا در جامعه محترمین پذیرفته شوند . قلندر ادبی ، که رو، یا پیش به زندگی در حاشیه جنبش زیرزمینی کشانده بود ، اینک به عرفانی مایو - سانه ، به روابط جنسی و به هنر برای هنر روی می آورد . سازمانهای زیرزمینی به توپی می ماندند که بادش خالی شده باشد . آنچه از آنها باقی مانده بود پرا ز جاسوسانی بود که اطلاعات دست اولی درباره اعضاء و فعالیت های گروه های مختلف در اختیار احرانا می گذاشتند . مأمورین احرانا حتی به رهبری گروه های مختلف راه می یافتند و می کوشیدند هر چه بیشتر به مشاجرات درونی آنها دامن بزنند و جنبش زیرزمینی را بسه کندایی از دسایس خائنانه ، ترس و بدگمانی بدل کنند .

بیزاری از فعالیت زیرزمینی به واکنش شاخصی بدل شد . نویسندگان منشویک آنرا تا حدیک اصل سیاسی بالا بردند و درخواست کردند که حزب سازمان زیرزمینی اش را منحل کند ، از شیوه های سابق دست بر - دارد و رأسا خود را به یک اپوزیسیون معمولی ، که در حدود پیش بینی شده به وسیله قانون فعالیت می کند ، - یعنی به چیزی مشابه احزاب سو - سیالیمت اروپایی - بدل کند . لنین مبلغین این " تجدیدنظر در ارزش ها " را صراحتا " انحلال طلبان " و نابودکنندگان حزب نامید . به عقیده او ، علیرغم جو آشفته گروه های زیرزمینی ، انقلابیون باید

همچنان به فعالیت‌های مخفیانه‌شان ادامه می‌دادند. در آن هنگام ، هم منشویکها وهم بلشویکها با رغبت به اروپای غربی می‌نگریستند و مخصوصاً متوجه سوسیالیسم آلمان ، با دستگاہ سیاسی و سندیکایی نیرو مند ، با مطبوعات مردمی پرنفوذ ، با مبارزات انتخاباتی و فعالیت‌های مؤثر پارلمانی‌اش بودند . هرچه نفرت از قلب ما هیت جنش زیرزمینی روس افزایش می‌یافت ، تمایل به اروپایی کردن حزب بیشتر می‌شد . حتی رژیم سوم ژوئن نیز ، نتوانست دستاوردهای انقلاب اول را تماماً از میان ببرد . پس از نخستین موج ترور اینجا و آنجا آزادی‌های مختصری باقی مانده بود . احزاب اپوزیسیون آشکارا به انتشار گاهنامه‌هایشان پرداختند . هرچند تحت کنترل شدید و کینه‌توزانه ساورتزاری ، ناگزیر عقاید خود را در پوششی از کناہات دورا زدن و استعمارات بعید بیان می‌کردند . در این رژیم ، عمر گاهنامه‌ها کوتاه بود . دست‌آویز اخرا ن ، به اندک بهانه‌ای آنها را نابود می‌کرد . وضع چندسندیکا ، جمعیت و مرکز آموزشی چپ موجود هم به همین منوال بود . موقعیت پارلمانهای شبخ مانند - چهاردوما - نیز بهتر از این نبود . تزار مستبدانه هرچهار مجلس را ، که در فاصله دو انقلاب تشکیل شدند ، منحل کرد . در هیچ یک از این مجالس ، نمایندگان سوسیالیست از مصونیت پارلمانی برخوردار نبودند و همگی آنها ، بخش اعظم دوران نمایندگیشان را به حالت تبعید در سیبری گذراندند . با وجود نارسائی‌هایی از این دست ، سعی در پیوندیک " حزب کارگر " به اندام سیانی روسیه ، به تلاش برای پرورش میوه‌های گرمسیری در مناطق قطبی می‌ماند . چندین نفر از رهبران منشویک ، ضمن آنکه امیدوار بودند جوانب عمده فعالیت حزب بتوانند شکل قانونی پیدا کنند ، میل داشتند تشکیلات زیرزمینی موجود را حفظ کنند . تنها بلخانف ، که از بسیاری جهات میانه‌روترین رهبران

منشویک بود، همچنان اهمیت سابق را برای فعالیت زیرزمینی قائل می شد و این موضعگیری، مبنای آخرین اتحاد سیاسی میان او و لنین شد: اتحادی که تا شروع جنگ جهانی اول به طول انجامید.

چندین سال بعد، لنین در مورد این دوران چنین نوشت: "احزاب انقلابی باید آموزش خود را تکمیل می کردند. آنها حمله را یا دگرگرفته بودند..... و حالا باید می فهمیدند..... که پیروزی ممکن نخواهد بود..... مگر زمانی که هم حمله و هم عقب نشینی را به درستی آموخته باشند. در تمام اپوزیسیون شکست خورده، و بین کلیه انقلابیون، بلشویکها منظم ترین عقب نشینی را انجام دادند."

بعضی از همکاران و هواداران لنین از آموختن هنر "عقب نشینی" سرباز می زدند. تاکتیک لنین اجتناب از درگیری های بی امید بسا استبداد و ذخیره نیروهای انقلاب بود. او در مقابل "انحلال طلبان" از حزب زیرزمینی حمایت می کرد؛ اما می خواست حزب هم اشکال قانونی و هم شیوه های مخفیانه فعالیت را مورد استفاده قرار دهد. حتی قبل از استقرار ضد انقلاب با یکوت انتخابات پارلمانی را رد کرده و چون اصرار هوادارانش در اتخاذ تاکتیک با یکوت را دیده بود، در رأی دادن با منشویکها، بر علیه فراکسیون خودش و برای حضور سوسیالیست ها در دفاع از رأی گیری، تردید نکرده بود<sup>۱</sup>. به این ترتیب، اصرار داشت که هوادارانش تا آنجا که سانورا اجازه می داد، به چاپ گاهنامه و کتاب و جزوه بپردازند، و در مراکز آموزشی و سندیکا های موجود فعالیت کنند.

---

تنها به این ترتیب بود که حزب می توانست اندیشه‌ها و نظرگاه‌ها پیش را با توده‌ای بسیار وسیع تراز گروهی که در حوزه<sup>۱</sup> نفوذ تبلیغات زیرزمینی قرار داشت، در میان نهد. این تبلیغات علنی طبیعتاً محدودیت بسیار داشت؛ اما باید با تبلیغات زیرزمینی که مشکل ساز سور را نداشت کامل می‌شد و یک کمیته<sup>۲</sup> محرمانه، باید کلیه<sup>۳</sup> فعالیت‌ها، اعم از زیرزمینی و قانونی را کنترل می‌کرد.

اگر نفرت از فعالیت زیرزمینی جوحاکم بر منشویسم را تشکیل می‌داد، بلشویک‌ها نیز، به نوبه<sup>۴</sup> خود، از فعالیت علنی بیزار بودند. در تمامی سال ۱۹۰۷ و حتی ۱۹۰۹، اندیشه<sup>۵</sup> "بایکوت" بر اذهان ایشان حکومت می‌کرد. لونا چارسکی، بوگدانوف<sup>۶</sup>، کراسین، گورکسی، بهترین نویسندگان، مبلغین و سازمان دهندگان در رأس "اولتراچپ" بلشویک قرار گرفتند.

یکبار دیگر، محتوای سوسیالیستی، مانند شکلش مورد سؤال قرار گرفته بود. آنها که به فعالیت مخفیانه پشت می‌کردند، خواه ناخواه مبلغین نوعی آشتی با نظم موجود می‌شدند. دفاع از سرنگونی تزارسم، درنشریاتی که بنا بود از زیر دست ساز سور تزاری رد شود، غیرممکن بود. لنین به روشنی نشان می‌داد که آنها که می‌خواستند حزب را در چهارچوب اشکال قانونی فعالیت محدود کنند، بالقوه از اصل جمهوریت دست می‌کشیدند. منشویک‌ها، همچون لیبرال‌های طبقه متوسط، که از نظر آنها رهبران قانونی اپوزیسیون محسوب می‌شدند، حالا امید خود را به تحول تدریجی تزارسم به سلطنت مشروطه بسته بودند. به اعتقاد لنین، امید-هائی از این دست، به اندازه<sup>۷</sup> بی محتوایشان، برای سوسیال-دمکرات‌ها نارا بود. از جانب دیگر، "بایکوت کنندگان" نسه

---

1 Bogdanov

انقلابیون اهل عمل ، بلکه گروهی فرقه‌گرا بودند که با بُت ساختن از فعالیت، زیرزمینی، و بانا دیده گرفتن فرصت‌های مناسب برای فعالیت دامنه‌دارتر، انقلاب را به ناتوانی می‌کشاندند. آنها " از آنطرف " انحلال طلب بودند<sup>۱</sup>.



در فاصله، میان دو انقلاب بود که کوبا استالین شد؛ عمل‌گرای بیش‌و کم‌گمنام جنبش زیرزمینی در گرجستان تا آنجا پیش رفت که یکی از رهبران ملی بلشویسم گشت. پیشرفت او، با توجه به اینکه نزدیک به هفت سال از ده سال فاصله، میان دو انقلاب را در زندان، در راه‌سیبری، در تبعیدگاه‌سیبری، و در فرار از تبعیدگاه‌ها گذراند، بیشتر معماگونه می‌نماید. نوشته‌های سیاسی او در این دوره، که همگی به دقت جمع‌آوری شده‌است، تنها جلد کوچکی از مجموعه آثار او را تشکیل می‌دهد. و بسا گذشت‌ترین خواننده‌ها به سختی می‌توانند در این مجلد، نشانی از یک استعداد اندیشگی یا سیاسی قابل توجه سراغ کنند. مردی که در ۱۹۱۷، با شتاب از سیبری به سن پترزبورگ آمد تا بلشویکها را تا با زگشت لنین از سوئیس رهبری کند، نسبت به نویسنده جوان مقالات منتشرشده در بردزولا، پیشرفتی نکرده بود. پیشرفت او، بیشتر مدیون فعالیت‌های عملی‌اش بود تا استعدادی ادبی یا روزنامه‌نگارانه.

در مدتی که لنین و سایر رهبران یکبار دیگر چادرهای خسودرا در اروپای غربی برمی‌افراشتند، کوبا دریا کوبه‌سرمی برد. او از آن دسته رهبرانی نبود که حزب در خارج به آنها نیاز داشت و نمی‌توانست در چنگال اخرا نا رهایشان کند. از آن کارگران نیز نبود که حزب امیدش را به آنها بسته بود و آنها را به مکاتب مختلفش در خارج می‌فرستاد تا

آموزش انقلابی خود را کامل کنند. در میان اطرافیان لنین تصویری شد  
کوبا شخما توانایی آموزش خود را دارد. گذشته از دو مسافرت کوتاه مسدت  
به کراکوی و وین، تمامی این سالها را غرق در زندگی زیرزمینی،  
و در کارهای خفیه و پرمشقت انقلابی، که آن همه با طوفان ها و هیجانات  
عیدهای بزرگ انقلاب متفاوت بود، در روسیه بسربرد. و این همه در او  
نقاط قوت و ضعف بزرگی را موجب شد. او با چشم انداز وسیع بین المللی-  
ایکه زندگی در اروپای غربی به روی رهبران مهاجر گشوده بود، بیگانه  
بود. طبیعتاً وی نیز مانند هر بلشویک دیگر، انترناسیونالیست بود.،  
اما انترناسیونالیسم او، بیشتر یک مسئله اصولی بود تا یک تجربه-  
واقعی. افق ذهنی او ولایتی مانده بود. می دانست که چه منازعات  
خونینی قبایل و مردم قفقاز را در روی هم قرار می دهد؛ دریافته بود  
که حماقت های خودمداری ملی، در این نزاع ها خودنمایی می کند. اما  
انترناسیونالیسم او، از درک مستقیم گرایشات عمده زندگی اروپایی،  
از حساسیت به سایه روشن الوان رنگین کمان خیره کننده تمدن اروپایی  
نا توان بود. در حقیقت همه نیرویش را از زادگاهش می گرفت به ایسن  
خاطر که در آنجا زاده شده و در سلسله مراتب اجتماعی پیشرفت کرده بود؛ به  
این خاطر که سرمایه سیاسی او را در آنجا گرد آورده بود.

روز ۲۵ اکتبر ۱۹۰۷، به عضویت کمیته باکو برگزیده شد. مدت ها  
بعد نوشت: "دو سال فعالیت انقلابی در جمع کارگران نفت باکو، از  
من یک مبارزه عملی پخته و مقاوم ساخت و مرا به یکی از رهبران عمل گرا  
بدل کرد. در تماس با کارگران پیشروی باکو..... در آتش شدیدترین  
مبارزات میان کارگران و صاحبان صنایع نفت..... برای نخستین  
بار به معنای هدایت توده های عظیم کارگری مردم بدینسان بود که

---

من در باکو ، برای دومین بار با آتش انقلابی تعمیر داده شدم<sup>۱</sup> . در باکو بر خورد و داخل اروپا و آسیا مستقیم تراز تفلیس بود . صنعت نفت که با سرعت توسعه می یافت ، در بردارنده شیوه های اروپایی سازما - ندهی فنی و اقتصادی بود . تجارت معاف از حقوق گمرکی با ایـرـان خصوصیتی شرقی داشت . چهل و هشت درصد کارگرانی که در آن هنگام در باکو کار می کردند ، روس و ارمنی بودند . بیست و دو درصد از بقیه را کارگران فارس ، لزگی و تاتار تشکیل می دادند . تقریباً همه کارگران ایرانی چادر نشین بودند . ده درصد کارگران ترک بودند . تلاش برای گرد آوردن این جمع ناممگون نژادها ، ملیت ها و مذاهب که هر یک عادات و اخلاق ویژه خود را داشتند ، در کار در یک سازمان مارکسیستی واحد ، تلاشی خارق العاده بود . روس ها قابلیت ترین کارگران و هموارکنندگان راه زندگی جدید بودند . مسلمانان ، پرولتاریای مفلوک و نالایق تریـن کارگران را تشکیل می دادند . تاتارها در مراسم عزاداری " شاخسی - واخسی<sup>۲</sup> " به زنجیر زنی می پرداختند . رسم نزاع های خونین قبیله - ای ، تنها اندکی از رسوم بیابان های عربستان خفیف تر بود . در محلات مسلمان نشین شهر ، خانواده ها زندگی کاملاً یکنواختی داشتند که به هیچ عنوان علاقه و کنجکاو وی روس ها و آرا من را بر نمی انگیخت . و درست به همین جهت ، این محلات مناسب ترین جا برای فعالیت های زیرزمینی به شمار می آمد . چاپخانه های مخفی بلشویکها در این قسمت شهر بود و در همین جا بود که کوبا ، با نام مستعار گایوز نیشا را دزه<sup>۳</sup> خود را از چشم پلیس مخفی نگاه می داشت .

اما توده کارگران مسلمان به سادگی تحت تأثیر تبلیغات واقع

2 Chakhssey-va-khssey

3 Gayoz Nicharadzé



نمی شد و تن به شکل نمی داد. نفوذ آسیا تنها در ترکیب طبقه کارگر  
مؤثر نبود، بلکه بر سیاست کمپانی های نفتی نیز - هر چند به سهام<sup>ن</sup> مدارا  
اروپایی تعلق داشتند - سایه می افکند. چنانکه کوبا در مقالاتش خاطر  
نشان می کند، سیستم پرداخت دستمزد ترکیب غربی از پرداخت جنسی و  
انعام بود. استثماری فوق العاده - چنانکه اروپای غربی تنها در  
نخستین سالهای پس از انقلاب صنعتی شاهد آن بود - و انواع مکاری و  
تقلب، چنانکه تنها از ظرافت شرقی ساخته بود، همه در خدمت " جبران  
خسارت " دستمزد کارگران چاههای نفت بکار گرفته می شد. سیستم  
پرداخت دستمزد در کارگاههای فنی اروپایی تربود، اما همین نیز  
موجب تفرقه بیشتر کارگران می شد و کارسندیکاها در زمینه هماهنگ  
کردن درخواست های ایشان را دشوارتر می کرد. سیستم پرداخت جنسی  
حتی روس ها را نیز، چنان به کارفرمایان نشان وابسته می کرد، که در  
۱۹۰۹، " کاسپین اویل کمپانی " به خود اجازه داد از دواج کارگر-  
انشر را، بدون کسب اجازه قبلی از شرکت، ممنوع اعلام کند. عجیب  
نیست که مبارزات کارگری در این منطقه علیرغم عقب ماندگی و عدم  
تجانس توده کارگر، قاطع و خروشان بود.

چنانکه دیده شد، در پایان سال ۱۹۰۴، تظاهرات انقلابی باکو  
مقدم بر " یکشنبه خونین " پترزبورگ بود. بعد از آن، منازعات  
خونین نژادی و مذهبی راه را بر حیات سیاسی سد کرد. اوایل سال ۱۹۰۷،  
هنگامیکه قیام در سایر نقاط روسیه به پایان رسیده بود، یکبار دیگر  
شعله های انقلاب در باکو زبانه کشید؛ جنبش زیرزمینی در آنجا بسا  
سرعت کمتری نیرویش را از دست می داد. در پایان سپتامبر، در جریان  
برگزاری انتخابات مقدماتی دوما، که ضمن آن هرايالت به طور

جداگانه رأی دهندگان را معین می کرد، سازمانهای کارگسری  
 نمایندگان خود را از بین بلشویکها برگزیدند و کوبا مقاله ای تحت عنوان  
 " رهنمودهای کارگران با کوبه نمایندگان نشان " <sup>۱</sup> منتشر کرد. در این  
 مقاله آمده بود که نمایندگان باید عضو حزب باقی مانده و رهنمودها و  
 دستورالعمل های کمیته، مرکزی آنرا به مورد اجرا بگذارند. آنها نباید  
 هدف خود را با هدف کسانی که در پی وضع قانون بودند، یکی می دانستند  
 و باید صراحتاً در دو ما اعلام می کردند که مادامی که تزاریس از پسادر  
 نیامده، قانونگذاری ترقی خواهانه و اصلاحات مسالمت آمیز، مطلقاً  
 سودی در بر نخواهد داشت. آنها باید مبلغ و محرک انقلاب باقی مسی -  
 ماندند. این " رهنمود" نمونه ای از تاکتیک بلشویکها در پارلمان به  
 دست می داد.

پس از انتخابات، کوبا به مبارزات کارگری در صنعت نفت  
 پرداخت. کارگران چاههای نفت به ویژه به سندیکایی وابسته بودند که  
 تحت نفوذ بلشویکها قرار داشت، حال آنکه کارگران کارگاه های فنی به  
 وسیله، منشویکها سازماندهی و رهبری می شدند. آنچه کوبا در آن زمان  
 تبلیغ می کرد، شباهت بسیار به اصول سی، آی، ا <sup>۲</sup> (اتحادیه،  
 صنعتی مخالفت با طبقه بندی مشاغل) داشت. او مصرا می خواست که  
 شرکت های نفتی، با نمایندگان کلیه بخشهای صنعت به گفتگو  
 بپردازند. یک حرفه نباید به زیان سایر حرف، امتیازی کسب می کرد.  
 سیستم دستمزدها باید دگرگون می شد. کارگران دیگر به انعام احتیاج  
 نداشتند. بلکه باید مطابق شیوه اروپایی مزد خود را دریافت مسی -  
 کردند. شیوه های اروپایی باید جایگزین روشهای آسیایی ای می شد  
 که کارفرمایان اعمال می کردند. کوبلن این اندیشه ها را طی یک سلسله

---

1 C.I.O.

مقالات کوتاه با امضای ک. کاتو<sup>۱</sup>، در نشریه<sup>۲</sup> قانونی سندیکای بلشویک، موسوم به گودوک<sup>۳</sup> (زنگ خطر) منتشر کرد. هنگامیکه کار - فرمان بیان پذیرفتند با نمایندگان کارگران کلیه بخش های صنعتی - مذاکره بپردازند، کوبا " پنجاه هزار کارگر با کوبا " را به انتخاب نمایندگان نشان فراخواند. کار فرمان بیان قول دادند مأمونیت نمایندگان محترم شمرده شود. این مسئله برای بلشویکها یک پیروزی به حساب می - آمد، چون منشویکها از شروع مذاکرات با شرکت های نفتی، بدون هیچ شرط مقدماتی، حمایت کرده بودند؛ و سوسیال رولوسیونرها (اس.ا.ر) و دانشناک های ارمنی، بر بایکوت بی قید و شرط مذاکرات اصرار ورزیده بودند.

" کنفرانس نمایندگان " به مدت چندین ماه ادامه یافت. در این مدت نمایندگان تک تک نکات قراردادهای مشترک را مورد بررسی قرار دادند، اعتماد به رهبری کردند و آشکارا به ابراز عقاید سیاسی شان پرداختند. سرژا و رجونیکیدزه، کمیسرای آینده صنایع سنگین و یکی از دوستان کوبا در آن هنگام، چنین می نویسد: " در شرایطی که در سرتا - سر روسیه ارتجاع سیاه حکومت می کرد، در باکو یک پارلمان کارگری واقعی تشکیل جلسه می داد. " با کوبا غرور و گستاخی تمام رودر روی رژیم سوم ژوئن ایستاده بود. لنین با ستایشی فوق العاده وقایع را دنبال می کرد. اومی دانست که با کومنی توانند سایر نقاط روسیه را به جنبش وادار کنند و قفا زتنها میدان آخرین نبرد انقلاب است. اما رهبران بلشویک با کوبا، فرماندهان این نبرد، توجه او را به خود جلب می کردند. که بودند این مردان که بر علیه سکون و تسلیمی که همه جا حکمروایی می - کرد، قدیرا فرشته بودند؟ آنها عبارت بودند از: ایوانوویچ - کوبا ( که

1 K. Cato      2 Goudok

لنین در تا مرفورس ، استکهلم ولندن دیده بود؛ مردبیرگادهای  
 نبردکه نام واقعیش هنوز ، حتی درلیست های محرمانه لنین نیز نیامده  
 بود. )؛ اورچونیکیدزه؛ وروشیلوف<sup>۱</sup> ( منشی سندیکای کارگران نفت  
 ومارشال آبنده )؛ برادران یینوکیدزه<sup>۲</sup> ( که یکی از آنها معاون رئیس  
 جمهور اتحاد شوروی شد )؛ اسپانداریان<sup>۳</sup> ، جاپاریدزه<sup>۴</sup> و شائومیان ،  
 که بعدها هر دو کمیسر با کوشدند .

در سکوت مرگ آوری که بر ساپرنوا حی روسیه ساپه افکنده بود ، " زنگ  
 خطر " با کوطنینی خارق العاده داشت . مسئله دیگری باعث شد که اسم  
 مستعار کوبا ، برای لنین آشنا تر شود . او از نوشتن به زبان مادری اش -  
 گرجی - دست برداشته بود . گرجیان در باکو انگشت شمار بودند و با  
 توجه به تعدد زبانها و لهجه های ملی ، زبان روسی نوعی عامل وحدت به  
 شمار می رفت . " گودوک " و نشریه " زیرزمینی " با کینسکی پرولتار -  
 یایی " که هر دو به وسیله یا با کمک کوبا منتشر می شد ، به زبان روسی  
 بود . این نشریات منظم به ستاد اصلی بلشویکها در خارج فرستاده می شد  
 و لنین با دقت هر چه تمامتر کلیه مقالات و یادداشت های همکارانش را  
 مطالعه می کرد . نوشته های کوبانه از لحاظ تعداد چشمگیر بود ، نه از  
 لحاظ فکری ، اما در آنها نوعی اخلاص متعمبانه وجود داشت که مورد پسند  
 لنین بود . و به این ترتیب کوبا ، با ترک تفلیس به قصد شهر نفت در مرز  
 ایران ، در واقع آبهای را کدزادگانش را برای پیوستن به شط سیال  
 سیاست ملی ترک کرده بود .

بعد از حدود هشت یا نه ماه فعالیت در کمیته با کووتداریک چندین  
 اعتماد در مناطق نفت خیز ، کوبا - نیشارا دزه و دوستش سسرژ

---

1 Vorochilov      2 Yénoukidzé      3 Spandarian

4 Djaparidzé

اورجونیکیدزه به وسیله، احرانا دستگیر و در زندان بایلو<sup>۱</sup> محبوس شدند. ماههای طولانی در زندان سیاسی، در انتظار احکام تبعید، در گفتگو با محکومین وابسته به گروههای مختلف، در مبادله پیام های محرمانه و اسناد چاپی با رفقای خارج از زندان، در نگارش نشریات زیرزمینی، در ارسال مخفیانه دست نوشته ها به بیرون و چیزهای دیگری از این قبیل سپری شد. بحث میان اعضاء فراکسیون ها، به واسطه عصبیت ناشی از شکست کینه توزانه بود. از دو سخنگوی بلشویکها در زندان، یکی - کوبا - خونسرد، بی تزلزل و برخوردار از تسلط بود؛ دیگری - اور - جونیکیدزه - حساس و خودنما بود و در بحث و جدل های پراکنده و نامنظم، آنجا که در می ماند، با مهارت از ادامه بحث شانه خالی می گسست. گفتگوها به زهر بدگمانی و سوء ظن آغشته بود. جاسوسان احرانا تا درون سلولها رخنه کرده بودند. هر چند وقت یکبار زندانیان به علت تب بدگمانی از خود بیخود شده مظلومی می جستند، و در پارهای موارد، احتمالاً او را مطابق قوانین زندگی زیرزمینی به قتل می رسانده اند. آنها حتی اعدام جاسوسان را به عنوان یک اقدام امنیتی درخواست می کردند.

احتمالاً در اوضاع و احوالی این چنینی، بی گناهان بخت بر گشته ای که سوء ظن دیگران را برانگیخته بودند نه نیز گشته شده اند؛ چه این ماجراها برای وسوسه های بیمارگونه و تمفیه حساب های شخصی نیست، زمینیه، مساعدی فراهم می آورد. هر دو فراکسیون در افشای جاسوسان در صفوف رقبایش چابک، اما در معرفی ایشان در گروه خودی کند بود. خاطره نویسان مخالف استالین، که در زندان بایلو با او هم سلول بوده اند، می نویسند و مزورانه دیگران را به آزار و اذیت بی گناهانی که دشمنی اش را برانگیخته بودند، تحریک می کرد<sup>۲</sup>. تعیین مقدار

---

1 Bailov

حقیقت و بهتانی که در حکایاتی از این دست وجود دارد، غیرممکن است. دربارهٔ بسیاری از مبارزان زیرزمینی حکایات مشابهی نقل شده و این همه عمق و وسعت سوءظن در آن دوره را منعکس می‌کند. از جهات دیگر نیز، میان زندان باکو و محبس چندسال قبل کوبا، یعنی زندان بالنسبیه راحت با طوم با مقررات بیش و کم سهلش، تفاوت عمده‌ای وجود داشت. زندانیان محکوم به اعدام غالباً با بقیه در یک بندنگاهداری می‌شدند. اعدام در محوطهٔ زندان انجام می‌گرفت. اعماب زندانیان با دیدن اینکده هم صحبتشان به پای چوبهٔ دار برده می‌شد، به نهایت درجه کشیده می‌شد. در اضطراب و دلواپسی این لحظات طولانی - اگر بتوان به قول یک شاهد اعتماد کرد - کوبا به آسودگی می‌خوابید و رفقایش را از سختی اعمابش به شگفت می‌آورد؛ یا به تلاش بی حاصل برای فهم نکات دشوار دستور زبان آلمانی ادامه می‌داد. در میان این مماثلت و پیرانگر، او وسیلهٔ ادامهٔ مبارزه در صنایع نفت و انتشار یک رشته مقالات دنباله‌دار در "گودوک" و "باکینسکی پرولتاریبی" را پیدا می‌کرد<sup>۱</sup>. اما دیگر لحن نوشته‌هایش به تند و تیزی سابق نبود. به رفقایش پیشنهادها دهنی کرد روی یک اعتبار عمومی حساب کنند: "دست زدن به اعتبار برای در - خواست‌های ویژه، بهترین شکل مبارزه در حال عقب‌نشینی، یعنی مناسب‌ترین شکل برای زمان حاضر است." او کارگران را مقید می‌کرد که از "ترور اقتصادی"، از حرکات مایوسانه و از حملات فردی به کار - فرمایان و مدیران که روز به روز رایج ترمی شد، اجتناب کنند؛ و به جای این اعمال به سازماندهی جنبش کارگری بپردازند. اما زمانی که روزنامهٔ لیبرال محلی - "بلندگوی صاحبان صنایع نفت" - خطاب به سندیکا‌های سوسیالیست مشغول موعظهٔ اخلاقی شد و آنها را به خاطر

---

بی تفاوتی شان درقبال ترور اقمادی ، سرزنش کرد ، کوبا با خشم تمام به پاسگویی برخاست و شرایط رقت آور زندگی پرولتاریا را مسئول نسا - امید و خوشونت آن دانست . وی پیشنهاد دمنشویکها برای همکاری محدود با دستگاه بر ضد ترور اقمادی را با تحقیر رد کرد . به نظر او جنبش سازمان - یافته ، کارگری ، بهیاری خود ، و به خاطر مملحت خویش ، خوشونت و حرکات ناشی از یأس را متوقف می کرد ، اما نباید اشخاصی را در اختیار مأمورین حکومت می گذاشت ؛ همچنانکه نباید به ستایش از لیبرالیسم خانگی سرمایه داران نفتی می پرداخت .

در ماه نوامبر ، حکم تبعید او به محلی به نام سولویچکودسک صادر شد . دو سال در آنجا تحت مراقبت پلیس بسربرد . سولویچکودسک مهاجرنشین کوچکی بود در شمال ایالت ولوگدا<sup>۱</sup> واقع در بخش اروپایی روسیه ، که در قرن شانزدهم ، به وسیله پیشگامان بازرگانی روسیه بنیان گذاشته شده بود و بازار مرکزی تجارت پوست و نمک به شمار می آمد . آب و هوای این منطقه به بدی تبعیدگاههای سیبری شمالی نبود . و به این ترتیب ، کوبا در مدت تبعیدش از هوایی ملایم بهره مند شد . او کاملاً موفق شد طوری رفتار کند که توجه احران را بر نیانگیزد و مقابل اسمش علامت قرمزی گذاشته نشود . در آخرین مرحله سفر از ولوگدا بسولویچکودسک ، به تیفسوس مبتلاند ، اما در پایان فوریه ۱۹۵۹ ، دیگر به مقصد رسیده بود . به فاصله چهار ماه اقدام به فرار کرد و از طریق سن - پترزبورگ ، عازم قفقاز شد . در سن پترزبورگ ، پدرزن آینه اش ، آلیلویف را ملاقات کرد و به وسیله او با ستاد محرمانه بلشویکها تماس گرفت . در ژوئن ، با پاسپورت جعلی تازه ای به نام زاخار گورگوریان - ملیکیانس<sup>۲</sup> دوباره در باکو ظاهر شد . در ستاد سن پترزبورگ ، با استقبال

---

1 Vologda 2 Zakhar Gregorian Meliktants

صمیمانه‌ای روبروشده بود. کارگران حزبی قلعه تسلیم ناپذیربا کورا تحسین می کردند. در همین زمان بود که از یک همکاری توافقی، به رابط سازمان مرکزی حزب در قفقاز بدل شد و در این نقش بار دیگر توجه لنین را به خود جلب کرد.

در راه بازگشت از سن پترزبورگ به باکو، تفکرات ناخوشایندی در باره آنچه در پارتیخت دیده و شنیده بود، بر ذهنش مستولی بود. سازمانی که در ۱۹۰۷، هشت هزار عضو داشت، حالا اعضای به زحمت سیصد نفر می شدند؛ و به نظرمی آمد این حاکی از عدم کفایت ستاد مرکزی حزب باشد. او حریمانه از اخبار قفقاز پرسیده اما هیچ اطلاعاتی از ستاد دریافت نکرد بود. تماس میان سن پترزبورگ و رهبران مهاجر بندرت صورت می گرفت. وضع توزیع نشریات زیرزمینی رضایت بخش نبود. در چنین شرایطی میل به فعالیت در او قویتر می شد: باید به ستاد سن پترزبورگ می آمد.

موقعیت قلعه انقلابی با کونیز، یکسال ونیم پس از زندانی شدن او، دلگرم کننده تر از سن پترزبورگ نبود. در آنجا هم عده اعضای سازمان به چند صد نفر: دو بیست یا سیصد نفر بلشویک و حدود صد نفری منشویک - که کاهش یافته بود، سندیکاها نیز نیروی مهمتری در اختیار نداشتند. محافل آموزشی (" دانش " و " دانستن توانستن است ")، تقریباً از بین رفته بودند. در مناطق استخراج نفت، ساعات کار از ۸ به ۱۲ ساعت در روز افزایش داده شده بود و هر چند جنب و جوشی در صنعت نفت آغاز شده بود، کارگران از قدرت خود در مذاکرات هیچ بهره ای نمی بردند. سازمان به پرولتاریای تار پشت کرده و از کوشش برای برقراری رابطه با آن، از طریق اعلامیه و روزنامه به زبان خودش، دست برداشته بود. پایه های حزب متزلزل شده بود. در طول یکسالی که او در تبعید بسر می برد، حتی شماره از نشریه روسی زبان " باکینسکی -



پرولتاریی " درنیا مده بود . اوضاع در آنجا بهتر از سایر نقاط به نظر می رسید، اما دیگر از باکوی دلیروپر فروش سابق خبری نبود.

اولین اقدام کوبا - ملیکیانس پس از مستقر شدن در مخیگا هی در منطقه استخراج نفت بالاکلانا<sup>۱</sup>، انتشار مجدد " باکینسکی پرولتا - ریی " بود. سه هفته پس از بازگشت او، شماره ای از نشریه با سرمقاله بدون امضای تحت عنوان " بحران در حزب و اهداف ما " <sup>۲</sup> بیرون آمد. او بالحنی تند از بیماری بحران سخن می گفت و در تحلیل خود، همستاد - مرکزی حزب در خارج از کشور و هم توده های حزبی در داخل را مخاطب قرار می داد. با بازگو کردن چند نمونه از آنچه در پارتیخت در یافته بود، اعلام می کرد: " حزب در توده های کارگر ریشه ندارد. پطرزبورگ از آنچه در قفقاز می گذرد بیخبر است. قفقاز از آنچه در اورال اتفاق می افتد، اطلاعی ندارد. هر گوشه جداگانه برای خودش زندگی می کند. در حقیقت باید گفت آن حزب سازمان یافته ای که دارای زندگی مشترک بود، حزبی که در ۱۹۰۵، ۱۹۰۶، ۱۹۰۷ به آن افتخار می کردیم، دیگر وجود ندارد." مراکزها جربلشویک و منشویک، هر دو مقصر بودند چون نشریه - هایشان - در اینجا و از " پرولتاریی " لنین نیز، مانند " گولوس<sup>۳</sup>" منشویک نام می برد - " سازمانهای پراکنده در داخل روسیه را به یکدیگر پیوند نمی دهند و نمی توانند اینکار را بکنند؛ نمی توانند زندگی مشترک حزبی را به ایشان القا کنند. وحتى عجیب خواهد بود اگر پنداشته شود ارگانهای خارجی، آنها تا این اندازه به دور از واقعیت روسیه، می توانند فعالیت حزبی را سازماندهی کنند که مدت مدیدی است مرحله گروههای کوچک تبلیغاتی را پشت سر نهاده است<sup>۴</sup>. " در بخش آخر مقاله،

---

1 Balakhlana      3 Golos

به موضوع دیگری اشاره می شد. به نظر نویسنده جنبش زیرزمینی، در آن موقع، از زمانی که ایسکرای کهنسال گروههای کوچک مبلغین پیشگام رادرحزبی فراهم آورده بود، نیرومندتر نبود. اما کوبا، در قبسال رهبران مهاجر " به دور از واقعیت روسیه " تنگ حوصلگی یک انقلابی سرزمینی را نشان می داد و حتی لنین را از سرزنش هایش مستثنی نمی کرد. او ادامه می داد: راهل های مختلفی پیشنهاد شده است، من جمله انحلال جنبش زیرزمینی، یا واگذاری کلیه کارکردهای آن به مبارزین معمولی. اما راهل نخستین، معادل انحلال حزب بود، و دومی تنها تا زمانی می توانست بهبودی اندکی را موجب شود که سیستم قدیمی سازماندهی، در حقیقت به " استفاده از شیوه های دیرینه فعالیت، و داشتن " رهبری " اش در خارج " ادامه می داد. کوبا کلمه " رهبری " را در گیومه تحقیر می گذاشت.

با اینهمه، در نتیجه گیری بسیار ملاحظه کارتر بود، چون انتقال رهبری به داخل روسیه را درخواست نمی کرد. چیزی که به آن نیاز داشتند، روزنامه ای بود که در روسیه چاپ شود، مستقیماً با حیات کشور در تماس باشد، و اجزاء پراکنده حزب را گرد آورد. ایجاد هدایت چنین روزنامه ای به عهده کمیته مرکزی بود. " به هر تقدیر این وظیفه کمیته مرکزی است که فعالیت حزب را رهبری کند. اما در حال حاضر این وظیفه به درستی انجام نمی شود. " در آن زمان، هنوز دو فراقسیون در حال آشتی بودند؛ در داخل کمیته مرکزی، برای منشویکها و بلشویکها این یک گرفتاری مزمن شده بود. کوبا مطلقاً به این مسئله اشاره نمی کرد. رویهم رفته، اتهام او بر علیه کمیته مرکزی، " دوری از واقعیت روسیه " بود. اندیشه ایجاد یک روزنامه ملی، اندیشه ای عملی بود، با این همه باید سه سال دیگر هم می گذشت تا اولین شماره پسر او را

( حقیقت ) - که کوبا نیز در هیئت تحریریه<sup>۲</sup> آن شرکت داشت - منتشر شود و عجاتا نویسنده<sup>۳</sup> " باکینسکی پرولتاریبی " به طور غیر مستقیم آمادگی خود را برای فعالیت در ستاد سن پترزبورگ اعلام می کرد و در پایان ، به طور گذرا یادآور می شد که علیرغم اغلب شعب حزب ، شعبه حزب در باکو " تا این زمان رابطه خود را با توده ها حفظ کرده است . "

در همان شماره<sup>۴</sup> " باکینسکی پرولتاریبی " ، به چاپ قطعنامه ای از کمیته<sup>۵</sup> باکو ، در خصوص مباحثات رهبران بلشویک در خارجه ، که به وسیله خودش نوشته شده بود ، دست زد . قطعنامه آشکارا لنین را به جهت تجزیه<sup>۶</sup> فراكسیون خودش به خاطر مسائلی که از نظر کوبا ، اختلاف نظرهای جزئی محسوب می شد ، سرزنش می کرد<sup>۱</sup> . چه در آن هنگام ، بنیانگذار بلشویسم با تندروها و هواداران بایکوت : بوگدانوف فیلسوف و اقتصاددان ، لونا چارسکی نویسنده ، مانویلسکی<sup>۲</sup> مورخ و عده ای دیگر - اختلاف نظر داشت . تندروها لنین را به خیانت به بلشویسم متهم می کردند . او ، به اعتقاد منتقدینش ، با واداشتن هواداران به آمیختن کار مخفی با فعالیت قانونی ، ایشان را به از یاد بردن اصول و انجام تبلیغات خنثی و انیمه منشویکی تشویق می کرد . آمیزش اختلاف نظرهای تاکتیکی با یک بحث فلسفی ، آنها را به شکل غریبی دشوار و پیچیده کرده بود . افراطیون پاره ای از مفاهیم فلسفه<sup>۳</sup> مارکسیستی را مورد تردید قرار داده و قصد داشتند در پرتو فلسفه<sup>۴</sup> نوکانتی یا آمپیریسم - کریتیک<sup>۵</sup> ، به بازنگری ماتریالیسم دیالکتیک بپردازند . لنین برای مدتی از فعالیت های روزمره<sup>۶</sup> سیاسی دست برداشت ، و علیرغم حیرت و ناراحتی شاگردانش ، خود را در کتابخانه های پاریس محبوس

---

2 Manoilsky

3 Empirio-critique

کرد و به نگارش اثر بزرگ فلسفی اش " ماتریالیسم و آمپیریوکریتیسیسم" که ضمن آن به نوکانتی ها ، به " جویندگان خدا " و به کلیه معاندین فلسفه مارکسیستی می تازد ، مشغول شد<sup>۱</sup> . مخالفین مدارس جداگانه ای برای اعضای که نظرشان به مباحثه جلب شده بود ، پایه ریزی کردند . مدرسه "لنین در " لونیومو<sup>۲</sup> " واقع در نزدیکی پاریس بود . تندروها و " جویندگان خدا " که به وسیله مارکسیم گورکی رهبری می شدند ، در جزیره ایتالیا<sup>۳</sup>ی کاپری به توضیح عقاید خود مشغول بودند . دو مکتب در جلب شاگرد و کسب امکانات مالی با هم رقابت می کردند . اعضای که به شوق فراگیری اقتصاد سیاسی ، سیاست عملی و تکنیک کار مخفی ، و بسا تحمل مخاطرات فراوان ، از روسیه می رسیدند ، خود را ناگزیر از آن می دیدند که در کلاسهای فشرده فلسفه شرکت کنند ، به انتخاب میسران نظریه های متخالف شناخت بپردازند و در مورد اخراج منکرین آن نظریه ، - حتی اگر در زمینه سیاست با ایشان اتفاق نظر داشتند - رأی دهند . مشاجره بین لونیومو و کاپری رهبر کمیته با کورا که در آن هنگام ، مخفیانه بین کارگران تاتار منطقه استخراج نفت بالاخانا بصرمی - برد ، از خود بی خودی کرد : کار دوری مهاجرین از واقعیت روس ، که او قبلا مورد انتقاد قرار داده بود ، به خبط دماغ می کشید . کمیته با کسو این نکته را به آنها خاطر نشان گرد و کوشید آنها را بر سر عقل بیاورد . در پیشنهاد کمیته ، توافق تاکتیکی ، و نظریات سیاسی لنین در مقابل

---

۱ - پروفیسور پوکروفسکی ( Pokrovsky ) در خاطراتش چکایت می - کند که بلشویکها هیئتی را نزد لنین فرستاده و از او خواستند از مطالعات فلسفی دست بردارند و دوباره به فعالیت عملی بپردازند . پوکروفسکی شخصا جزء این هیئت بود اما لنین عقیده اش را عوض نکرد .

رادیکالها ، مورد حمایت قرار می گرفت ، اما به اخراج بوگدانوف به وسیله ، لنین ، و نیز به تحقیر انضباط حزبی به وسیله ، بوگدانوف اعتراض می شد . از آنجا که این فراکسیونهای فرعی ، در زمینه ، کلیه مسائل مهم سیاسی اتفاق نظر داشتند ، باید با هم فعالیت می کردند ؛ و لنین باید از پایداری کردن حقوق اقلیت دست برمی داشت . با کوکه در زمینه موضوع مجادله میان کاپری و لونزومو آگاهی کافی نداشت ، از موضع گیری در آن خودداری کرد . لنین سرزنشها را مورد توجه قرار داد و در روزنامه اش ، کوشید با مسالمت به منتقد قفقازی اش توضیح دهد که قصد او تعقیب و آزار سازمان یافته ، مخالفانش نبوده ، بلکه منحصرا به این علت که تندروها از رعایت انضباط حزبی سر باز می زده اند ، ناگزیر از اخراج ایشان شده است <sup>۱</sup> .

کوبا که درگیر آن شده بود که درستاد اصلی حزب در خارج ، تمرکز بی وجود بیاورد ، در عین حال نگران روابط خود با لنین نیز بود . در نوامبر یا دسامبر ۱۹۰۹ ، چندین " نامه از قفقاز " برای نشریه " سوسیال - دمکرات " که در پاریس و ژنو ، تحت نظریک کمیته مرکزی مشترک بلشویک - منشویک منتشر می شد ، و اعضای هیئت تحریریه آن لنین ، زینوویف ، کامنف ، مارتوف و دان بودند ، ارسال کرد . نامه ها گزارش روشن و دقیقی در زمینه مسائل قفقاز به دست می داد . نویسندگان با بکار گرفتن سبکی روشن اما پیش پا افتاده به تشریح موقعیت صنعت نفت ، حکومت محلی ، سندیکاها ، روابط میان ملیت ها در قفقاز ، کار مخفی و فعالیت سوسیالیستی قانونی ، و اختلاف بین تغلیس و باکو می پرداخت . بعضی از " نامه ها " که ضمن آنها شدیداً به منشویکها ی

---

قفقازی و رهبران نوازوردانیا حمله شده بود، اعتراض دان و مارتوف را برانگیخته و در بولتن مباحثات - که معمولاً موضوعاتی که تا این حد محل بحث و اختلاف بود در آن چاپ می شد - به چاپ رسید. ، ضمناً چاپ یکی از نامه ها نیز مورد قبول واقع نشد. رابط قفقازی در آن نامه خود را لنینیستی سرسخت نشان می داد و از اشاره به انتقاداتی که بدون امضا و تحت پوشش کمیته باکو، از لنین کرده و در "باکینسکی پرولتاری" به چاپ رسانده بود، اجتناب می کرد. لنین از دریافت این پشتیبانسی خوشحال به نظر می رسید. و با درک موقعیت روانی هوادارانش در روسیه، بر پیشنهادهای جدید ستاد ملی سازماندهی در روسیه چنگ انداخته و آن را به منشویکها تحمیل کرد. در این فاصله باکو برتندی لحنش می آفسزود. در قطعنامه دیگری که در ۱۹۱۰ به وسیله کوبا نوشته شد، باکو انتقال مرکزیت رهبری پراتیک به روسیه را می طلبید. در نخستین جمله قطعنامه پیش بینی ای به چشم می خورد که این درخواست را توجیه می کرد:

"حالت خمودگی وضعی که نیروهای فعال انقلاب را فلج می کرد، رو به نابودی نهاده است". در این مورد نیز، مانند یکی دو مورد قبل از این تاریخ، کوبا با غالب مهاجرین به مخالفت برمی خاست؛ هر چند در همان هنگام، لئون تروتسکی نیز، ارزیابی مشابهی از اوضاع ارائه کرد. کمیته باکو دیگر علناً با لنین کار می کرد و خواستار اخراج قطعی "انحلال طلبان" و یگانگی بلشویکها با آن دسته از منشویکها که همچون پلخانف از فعالیت زیرزمینی دفاع می کردند بود.

کوبا - ملیکیانس، در ماه مارس، و در میان نه فعالیت برای تدارک یک اعتماد عمومی در صنعت نفت، مجدداً دستگیر شد. در روز زندانسی شدنش، اعلامیه ای از او، به افتخار روبه مناسبت هفتادمین سالگرد تولد

---

آگوست ببل<sup>۱</sup> ، رهبر سوسیال دمکراسی آلمان ، " که کلماتش همه سرهای تاجدار اروپا را به لرزه درآورد " منتشر شد . بعد از هشت ماه فعالیت گسترده ، یکبار دیگر با یدش ماه در انتظار صدور حکم " اداری " در زندان می ماند . این بار نیز حکم صادره شدید نبود : او موظف بود با قیمانده مدت تبعیدش به سولویچکودسک را در آنجا بسربرد . به علاوه ، پس از سپری شدن این مدت ، به مدت پنج سال از حق زندگی در قفقاز و شهرهای بزرگ روسیه محروم بود . پس از صدور حکم ، سفر به شمال که دیگر عادی شده بود آغاز شد . این بار قصد فرار نکرد و به مدت نه ماه ، یعنی تا پایان مدت مقرر ، در تبعیدگاه بسربرد . او قفقاز را برای همیشه ترک گفت . هر چند بعد از آن سفرهای کوتاهی بسرزمین مادریش کرد ، اما این سفرها فقط برای بازرسی بخشهای محلی ، و با نظر کمیته مرکزی انجام می گرفت . فصل فعالیت در قفقاز دیگر به پایان رسیده بود .



با تظاهرات خیابانی ، در مراسم تشییع جنازه لئون تولستوی ، تجدید حیات پیش بینی شده انقلاب آغاز شد . و در ۱۹۱۲ ، هنگامی که کارگران با اعتصاب های گسترده به اعتراض به تیرباران چند صد کارگر اعتصابی در معادن طلای لنا<sup>۲</sup> در سیبری برخاستند ، جنبش به اوج خود رسید . در همین حین وحدت مصنوعی حزب سوسیال دمکرات به طرز درمان ناپذیری گسسته شد . در ژانویه ۱۹۱۲ ، لنین کنفرانسی متشکل از بلشویکها و چند پلخانویست در پراگ ترتیب داد تا ضمن آن فراكسیون خود را حزب مستقلی اعلام کند ، یابه عبارت دقیقتر ، فراكسیون خود را به " حزب " مبدل کند . این حرکت بیانگر انفصال نهایی از توده های عظیم منشویک بود . این کنفرانس نیز ، مانند کنگره بروکسل در

---

1 Auguste Bebel

" خانه مردم " برگزار شد و سوسیالیست های چک میهمانداري انقلابيون روس را به عهده گرفتند. درهمين کنفرانس، لنين نام کوبا را در ليست کاندیداهاى عضویت در کمیته مرکزی که به نمایندگان عرضه شد، قرار داد. اما کوبا انتخاب نشد. نام او برای غالب نمایندگان، که در خارجه با یکدیگر آشنا شده بودند، بیگانه بود. اورجونیکیدزه، دستیار سابق وهم بنديپر شور کوبا در باکو، احتمالاً به جهت اینکه مستقیماً از مکتب لنين در لونیومو می آمد و در آنجا تعلیم دیده بود، انتخاب شد. اما لنين قضیه را درهمين جا رها نکرد. مطابق اساسنامه حزب، کمیته مرکزی مجاز بود رأساً اعضای تازه ای برای خود برگزیند و بنا به درخواست لنين، کمیته به نفع کوبا از این حق استفاده کرد. سایر اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: لنين، زینوویف، اورجونیکیدزه و لهستانی به تبعیت روسیه در آمده، مالینوفسکی<sup>۱</sup> که در واقع جاسوس احراناً بود. گرایش لنين به کوبا را چگونه می توان توضیح داد؟ در آغاز تجدید حیات سیاسی، لنين مایل بود تا آنجا که ممکن بود از آزادی عمل بر خوردار باشد. او پیوند فلج کننده با منشویکها را گست، به نحوی که هیچ گونه قرارداد دیا ملاحظه<sup>۲</sup> مربوط به وحدت سیاسی، او را مجبور به محدود کردن شعارها و تبلیغاتش نمی کرد. و به این ترتیب، دیگری توانست مطابق با اندیشه های خودش، به سازمانش شکل بخشد. اما انشعاب اخیر، او را رودر روی شایسته ترین همکارانش قرار داده بود. تصمیم آخرش مبنی بر ویران کردن تمامی پل های پشت سر، همکاران هوشمند اندکی برایش باقی گذاشت. تروتسکی در آن هنگام در رأس ائتلاف ناممکونی، متشکل از منشویکهای راست، بلشویکهای چپ، ضد بلشویکها، ضد منشویکها، انحلال طلبان، با یکوت کنندگان، " حویندگان خدا " و تروتسکیستهای

---

1 Malinovsky



ساده که در نشریاتشان، بیرحمانه به لنینیسم حمله می کردند، قرار داشت. زینوویف و کامنف نزدیکترین همزمان لنین بودند؛ اما حتی کامنف، برادرزن تروتسکی - از خود تردید نشان می داد. لنین بسه روشنفکران مهاجر پشت کرد و اعضای کمیته، مرکزی جدید را از میسسان مبارزین پراتیسین جنبش زیرزمینی برگزید. کمیته، تازه، انسداد زمانی پس از تشکیل، یک دفتر روس جهت هدایت فعالیت های حزب در داخل روسیه ایجاد کرد. این دفتر مرکب بود از: اورجونیکیدزه، اسپا - ندریان و شخصی بنام گولوشکیم<sup>۱</sup>؛ سه نفر اول اعضای کمیته، باکو بودند. گروه قفقازی رفت تا نبض تشکیلات بلشویک را به دست گرفته و نقشی کاملاً نامتناسب با اهمیت این ایالت ایفا کند. باکو به خاطر اعتمادات و تظاهرات ۱۹۰۸، در نظر لنین از حیثیتی فراوان و احتمالاً حتی اغراق آمیز برخوردار بود. کار اساسی مورد نظر لنین مردانی می - طلبید سخت، قاطع و مقاوم؛ مردانی نظیر رهبران کمیته، باکو. در لیست کروپسکایا، اسم رمز گروه باکو "اسب ها" بود و حالاً لنین - اسب های را آماده، تاخت و تاز می کرد<sup>۲</sup>. پیشرفت کوبا غیر منتظره نبود. مبارزین قفقازی که در خارج بودند، نزد لنین از او به نیکی یاد کرده بودند. اورجونیکیدزه، ضمن مباحثات در مدرسه "لونیژومو، از کوبا به عنوان "مردنیرومند" کمیته باکونام می برد. به علاوه خود کاندیدان نیز محرمانه به پیشرفتش کمک می کرد. وی از زمان تبعید با کارگران متنفذ حزب، که می توانستند در ستاد مرکزی چیزی به نفع او بگویند، رابطه داشت و می کوشید تا آنجا که ممکن است خود را دوست - داشتنی نشان دهد. ضمن نامه ای که از سولویچگودسک برای یکی از اعضای

---

1 Goloshechekim

کمیته مرکزی به نام سیمئون شوارتز<sup>۱</sup> نوشت، پیشنهاد تشکیل یک مرکز روسی را تکرار کرد و من غیر مستقیم آمادگی خود را برای انجام خدمات اعلام داشت. لحن نامه خطاب به کمیته مرکزی مهاجر فوق العاده مؤدبانه بود و از سرسپردگی کامل به لنین و تحقیر مخالفین او حکایت می کرد. لنین نمی توانست محتوای نامه را نادیده بگیرد؛ و دیسگر کا ملاحق داشت باور کند که ستایشگر قفقازی اش، که چنین آشکارا برای پیشرفت بی صبری نشان می داد، مجری وفاداری برای اندیشه های او خواهد بود<sup>۲</sup>. در پایان ژوئن ۱۹۱۱، مدت تبعید کوبا به سر رسید و از آنجا که مجاز نبود در هیچیک از شهرهای بزرگ اقامت کند، شهر ولوگدا را، که به حد کافی به مسکو و سن پترزبورگ نزدیک بود، به عنوان اقامتگاه خود برگزید. به فاصله دو ماه، شتابان از ولوگدا به سن پترزبورگ رفت و یکبار دیگر به خانه آلیلویف وارد شد. اقامتگاه آلیلویف تحت نظر جاسوسان اخرانا بود و در این مورد به کوبا نیز هشدار داده شده بود، اما او دیگر طاقت تحمل چیزی که خود آنرا بدگمانی و احتیاط مفرط میدانست، نداشت. اتفاقاً در همان روز استولپین نخست وزیر در "کیف" به وسیله یک "جاسوس اخلاکگر" نادم به نام باگروف<sup>۳</sup>، که می خواست حیثیت خود را در چشم جنبش زیرزمینی باز بخرد، به قتل رسید. اخرانا هراسان به دستگیری کلیه اشخاص مظنون پرداخت و کوبا با نام مستعار تازه شیژیکوف<sup>۴</sup> دستگیر شد<sup>۵</sup>: باز چند ماهی را در زندان گذرانید و سپس مجدداً برای مدت سه سال به ولوگدا تبعید شد.

درحین که کوبا در راه بازگشت بود، نمایندگان کنفرانس پراگ

---

1 Simeon Schwartz

3. Bagrov

4 Chizhikov

در خارج گردهم آمدند. او تنها در اواسط فوریه ۱۹۱۲، یعنی زمانیکه اورجونیکیدزه، عضو و مؤثر کمیته مرکزی تازه برای دیدنش به ولوگدا آمد، از نتیجه کار کنفرانس مطلع شد. اورجونیکیدزه به لنین اظهار داشت: " من به دیدن کوبارفته و او را در جریان وقایع قراردادها م. از شنیدن آنچه پیش آمده فوق العاده خوشحال شد. اخبار تازه تأثیر بسیار مثبتی بر او گذاشت<sup>۱</sup>. " ظاهراً کوبا اعتراضی به جدائی قطعی لنین از منشویکها نداشته است. چون گذشته از مسائل اصولی، این واقعیت که پیشرفت شخصی اش با این جدایی مربوط بود، او را به پذیرش سیاست جدید لنین و اداری کرد. نخستین کار او، خلاص کردن خود از شر مراقبت پلیس و بازگشت به پایتخت بود. درحین که سرگرم تدارک فرار خود بود، با انتشار اعلامیه‌ای تصمیمات کنفرانس پراگ را به اطلاع سوسیالیست‌های روسیه رساند. زیر این اعلامیه، امضای کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را گذاشت: برای نخستین بار بنام رهبری ملی بلشویسم سخن می‌گفت<sup>۲</sup>. از این اعلامیه شش هزار نسخه در شهرهای بزرگ صنعتی پخش شد. مطبوعات محترم روسیه در آن زمان، به زحمت به این واقعه اشاره کرد. از این پس، کوبا در مسیر خود به جانب قدرت، وارد مرحله تعیین کننده‌ای می‌شد. پنج سال بعد، پس از استعفای تزار، از سیبری به سن پترزبورگ آمد و به واسطه سابقه فعالیت خود در کار در رهبری، که از ۱۹۱۲ آغاز شده بود، هدایت بلشویکها تا بازگشت لنین را به عهده گرفت.

با این همه خطا خواهد بود اگر پنداشته شود که کوبا در این مرحله از فعالیتش، آن چنانکه زندگی نامه نویسان رسمی اش وانمود می‌کنند،

---

نفر دوم بلشویک ها پس از لنین بود. این همه با واقعیت فاصله بسیار دارد. در آن هنگام ترکیب پرسنل عمودی نبود و در سلسله مراتب حزب، هیچ سمت ثابتی وجود نداشت مگر برای چهره مرکزی آن، لنین؛ و پایه و پشتوانه نفوذ و نیز، ذخیره نامحدود اندیشگی و سیاسی اش بود و نه سوگند وفاداری یا اطاعت هواداران. اطرافیان لنین دائماً تغییر می کردند، قدیمی های رفتند و افراد تازه ای جانشین آنها می شدند. کم نبودند مردانی که در سلسله مراتب بلشویکی به مرتبه ای معادل رتبه کوبا دست یافتند و سپس نا مشان به فراموشی سپرده شد. ترقی کوبا در ۱۹۱۲، تنها در پرتو موقعیت بعدی اش این چنین با اهمیت جلوه کرد. او برخلاف بقیه، توانست موقعیت بدست آمده را حفظ کند. در آن زمان ارتقاء وی به عضویت کمیته مرکزی تنها یکی از تغییرات متعددی<sup>ی</sup> که دائماً در پرسنل حزب واقع می شد، به نظر می آمد. مطابق قاعده لازم نبود تازه واردان بتکارات ایدئولوژیک یا نبوغ سیاسی از خود نشان دهند. او با بدنه مغزونه قلب حزب، بلکه دست راست آن می شد.

طبیعت اتفاقی و تقریباً خود بخودی این تغییر در مسیر زندگی حرفه ای کوبا، بعدها و با عدم فعالیت گسترده اش در طول پنج سال فاصله ارتقاء او و انقلاب دوم، تأیید شد. او تنها در طول سال اول به وظایف یک عضو کمیته مرکزی عمل کرد؛ چهار سال دیگر را به حالت تبعیض در شمالی ترین مناطق روسیه بسربرد. حتی در طول این نخستین سال نیز، حدود پنج ماه "بیرون گود" بود؛ یکبار دیگر دستگیر و تبعید شد و یک بار دیگر دست به فرار زد. فعالیت سیاسی مؤثرش روی هم رفته هفت ماه به طول انجامید و از این مدت نیز فقط پنج ماه با شدت به فعالیت دست

---

پرداخت . این مدت برای اینکه با کار تازه آشنا شود ، بارهبران حزب  
خصوصیتی پیدا کنند و احتمالاً برای اینکه موقعیت شخصی اش را تقویت  
کند ، کفایت می کرد ، اما برای اینکه تجربه عظیم تازه ای به دست  
آورد با موقعیتش را بطور بنیادی تغییر دهد ، کافی نبود .

اوقات نخستینش را به فعالیت دشا اختصاص داد . مستقیماً از  
ولوگدا به جنوب رفت تا بلشویکهای قفقاز را در جریان تصمیمات کنفرانس  
پراگ قرار دهد . از قفقاز با شتاب راهی مسکو شد تا در آنجا برداشته<sup>ی</sup>  
خود را در زمینه پاسخ به نکات مختلف " خط " جدیدلنین با اورجو-  
نیکیدزه در میان بگذارد . در اواسط آوریل ، یعنی در موقع تدارک  
مراسم روز اول ماه مه ، در پاریتخت بود . بعد نوبت به اعلامیه اجتناب-  
نا پذیرا و در مورد روز اول ماه مه رسید که هر چند بنام کمیته مرکزی امضاء  
شده بود ، اما سبک و سیاق مدرسه کشیشی به خوبی در آن خودنمایی می-  
کرد : " اقیانوس جنبش کارگری دائماً گسترده ترمی شود و مالک و دول  
تازه ای را ، در اروپا ، آمریکا ، تا آسیا و آفریقا و استرالیا در برمی-  
گیرد . . . . . از دریای خشم و غضب پرولتاریا امواج بلندی برمی-  
خیزد و با ضرباتی دائماً تهدیدکننده تر ، بر پایه های صخره روبه ویرانی  
سرمایه داری می کوبد . . . . . کارگران ، مؤمن به پیروزی خویش ، آرام  
و نیرومند ، مغرورانه برجاده سرزمین موعودگام می زنند . . . . . امروز  
کارگران روس باید بگویند که ایشان نیز ، همچون رفقای کشورهای  
آزاد اروپا ، به ستایش گوساله زرین تن در نمی دهند و نمی خواهند  
آن تن دهند . . . . . "

اقامت در سن پترزبورگ تنها دو ازمده روز ، یعنی تا دستگیری  
آتی اش به طول انجامید . در طی این مدت ، با نمایندگان بلشویک در

---

۱- "استالین" : مجموعه آثار ، جلد دوم ، ص ۲۱۹ - ۲۲۴

دوما ، که از جانب کمیته مرکزی مأمور کنترل فعالیت هایشان بود ، تماس گرفت ؛ با سبکی تازه سه شماره از نشریه " زوزدا " <sup>۱</sup> را منتشر و اغلب ستون های آنها را با مقالات خودش پر کرد ؛ و مقدمات انتشار نخستین شماره ، پراودا را فراهم آورد . بالاخره روز ۲۳ آوریل ۱۹۱۲ ، پراودا با سرمقاله ای به قلم کوبا منتشر شد <sup>۲</sup> . از آنجا که واکنش اعضاء در قبایل جدایی قطعی لنین از منشویکها خیلی خوشایند نبود ، لحن کوبا با ملایمتی معقول آمیخته بود . او قول می داد که پراودا اختلافات میان سوسیالیست ها را مخفی و تحریف نکند ؛ " به اعتقاد ما ، یک جنبش نیرومند و پرتوان بدون اختلاف نظر نمی تواند وجود داشته باشد ؛ انطباق کامل نظریه ها ، تنها در گورستان حاصل می شود . " آنچه گروه های مختلف در درون جنبش کارگری را به یکدیگر پیوند می داد ، بسیار بیشتر از چیزهایی بود که موجب جدایی ایشان می شد . به این دلیل ، پراودا سوسیالیست ها را به وحدت در جنگ طبقاتی فراخواند . " وحدت بهر قیمتی که باشد ؛ ما درست به همان ترتیبی که با یید در قبایل دشمنانمان آشتی ناپذیر باشیم ، موظفیم در قبایل یکدیگر گذشت نشان دهیم ؛ جنگ با دشمنان جنبش کارگری ؛ صلح و همکاری دوستانه در درون جنبش . " این متن که به خاطر اوضاع و احوال خاصی نوشته شده بود ، بعدها به جهت کنفرانس استالینی اش شهرت یافت . روزی که مقاله از چاپخانه بیرون می آمد ، نویسنده اش در زندان سن پترزبورگ بسر می برد . به فاصله سه ماه ، فرمان آشنای تبعید به مدت سه سال صادر شد ؛ این بار تبعیدگاه در ایالت ناریم <sup>۳</sup> در غرب سیبری بود . درست دو ماه بعد ، کوبا از ناریم گریخت و به موقع برای رهبری حزبش در انتخابات دوما ی چهارم ، در

---

۲ - استالین : همانجا ، ص ۲۴۸ - ۲۴۹

2 Zvezda 3 Narym

انتخابات در بخش کارگری در چند مرحله برگزار می شد؛ انتخابات هیئت های نمایندگی در کارخانه ها و کارگاهها ، انتخاب انتخساب - کنندگان و بالاخره انتخاب وکلای دوما . بعد از انجام اولین مرحله ، مقامات دولتی به ابطال نتایج انتخابات تعدادی از بزرگترین کارخانه ها دست زدند . کوبا کمیته اجرایی بلشویک سن پترزبورگ را دعوت کرد و آنها را موظف کرد به عنوان اعتراض ، اعلام اعتصاب کنند . اما دولت عقب نشست . در تمام مراحل انتخابات ، بلشویکها و منشویکها برای تحصیل آراء کارگران رقابت می کردند . در مجمع کارگران انتخاب کننده پایتخت ، " رهنمود به نماینده کارگر " کوبا ، که کاملاً در خط " رهنمود " او در با کودر جریان انتخابات قبلی بسود ، توزیع شد . او نمایندگان کارگران را به اعلام خواست های کارگری ( " برنامه جامع ۱۹۰۵ " ) ، به عمل کردن به مثابه سخنگویان انقلاب و به بی اعتنائی به بازیهای پوچ قانونگذاری در دوما ی تزاری فرا می خواند . لنین که از شهر کراکوی واقع در لهستان انتخابات را رهبری می کرد ، از صداقت " رهنمود " و موفقیت کوبا خوشحال بود . بلشویکها در بخش کارگری اکثریت آراء را به دست آوردند . در آخرین مرحله ۱۳ نماینده انتخاب شدند که ۶ تن آنها بلشویک و بقیه منشویک بودند ، اما همگی نمایندگان بلشویک به وسیله کارگران برگزیده شدند ، در حالیکه اغلب منشویکها با رأی انتخاب کنندگان طبقه متوسط به دومساراه یافتند . لنین از این مسئله نتیجه گرفت که به این ترتیب ، طبقه کارگر از بلشویسم در نخستین مبارزه آشکارش با جریان میانه رو حمایت می کند . کوبا ضمن مقالاتش در پراودا ، وطنی گزارشاتش به " سوسیال -

دمکرات " با نشان دادن اینکه طبقه کارگر اگر چه مجذوب شعارها ی رادیکال بلشویکها می شود ، اما از جدایی آشکار دو فراقسیون سوسیالیست راضی نیست ، به ملایمت خوشبینی لنین را تعدیل می کرد . در نوامبر ۱۹۱۲ ، یعنی بلافاصله پس از انجام انتخابات ، کوبا برای شرکت در جلسه کمیته مرکزی ، که جهت ارزیابی موقعیت در کراکوی تشکیل می شد ، به آنجا رفت . لنین مصرا نه خواستار جدایی علنی نما یندگان بلشویک از منشویکها در دوما بود . اویقین داشت که کارگران نهایتا دلایل این جدایی را درخواستیافت ؛ اما آماده بود که مرزبندی قاطعی میان بلشویسم و منشویسم به عمل بیاورد ، حتی اگر این امر مورد پسند کارگران واقع نشود . کوبا پس از بازگشت به سن پترزبورگ به تعدیل سیاست خاد لنین پرداخت . نمایندگان بلشویک مایل نبودند اختلافات داخلی شان را در دوما یی که تحت سلطه کامل راست افراطی قرار داشت ، عنوان کنند . لنین با خشم و شگفتی دریافت که پراودا نیز ، بران شعاب سرپوش می گذارد . و احتمالا به این فکر افتاد که قفقازی ای که خود به بالاترین و بسته ترین شورای حزب معرفی کرده بود ، در حال رها کردنش است . تروتسکی در " استالین " واقعه را به عنوان یکی از توطئه های مودیانه کوبا بر علیه استادش بازگومی کند . اما لنین مسئله را اینچنین نمی دید . برای او موضوع ناگوار ، اما تنها یک اختلاف نظر گذرا بود و امید داشت با سیاست وزیرکی خاص خود آنرا بر طرف کند . کنفرانسی مرکب از اعضا ی کمیته مرکزی و نماینده بلشویک در کراکوی تشکیل داد و خود

---



آما ده شد که بدون رنجانیدن کوبا ، وپرا از مدیریت پرا ودا برکنسار  
کند<sup>۱</sup>.

در پایان دسامبر ۱۹۱۲ ، کوبا روسیه را برای مدت شش ماه تسرک  
گفت و این طولانی ترین اقامت او در خارجه ، در تمام طول زندگی‌ش  
بود<sup>۲</sup>.

---

۱ - خلاصه‌ای از این وقایع در گزارشات اخرا نادِر Krasnyi Arkhiv  
شماره ۱ ، ۱۹۳۹ ، ص ۷۷ - ۸۰ آمده است . براساس یک نامه  
اسور دلف که به چنگ اخرا نا افتاده بود ، روشن است که کادرهای  
بلشویک از شیوه استالین برای اداره پرا ودا راضی نبوده اند .

۲ - استالین داستان عبورش از مرزرا ، برای خواهرزنش آ . س  
آلیویوا حکایت کرده است . او بدون پاسپورت سفر می کرد . در شهر  
کوچک واقع در مرز مشترک لهستان روسیه و اطریش هیچ کس رانمی شناخت ،  
اما بطور اتفاقی با مرد فقیری که در آنجا می زیست آشنا شد :

بین راه با هم حرف زدند . . . . . مرد لهستانی بود ، یک پینه دوز . .  
... به خانه او رفتند . . . . . صاحبخانه از میهمانش خواهش کرد سیاسا بید  
و با وی هم سفره شود . . . . . میزبان بی آنکه کنجکاو ی به خرج دهد مو ؛ دبانه  
فقط از او پرسید از راه دوری می آید یا نه ؟ استالین که به ابزار و قالب -  
های پینه دوز که کنج اتاق بودند می نگریست ، پاسخ داد : " از راه دور "  
مرد لهستانی ادامه داد - گرجستان ؟ پس شما گرجی هستید . تعریف آنجا  
را شنیده ام ، قشنگ است ، کوهستان ، موزار . . . . . وژاندارمه‌سای  
تزاری ، درست مثل لهستان . . . . . استالین جواب داد : " آره ، درست  
مثل لهستان . از مدرسه‌ای که به زبان خودمان باشد ، خبری نیست ، اما  
تادلت بخواهد ژاندارم ریخته است . " به هم نگریستند . استالین با  
خود می گفت :

بقیه در زیر نویس صفحه بعد

اعمال و رفتار او در این مدت کوتاه ، اهمیت بسیاری برای آینده اش داشت . اختلافات میان استا دوشا گرد بر طرف شد و هیچ کدورتی به جا نماند . لنین بالاخره توانست شش نماینده را قانع کند که از همکاران منشویکشان جدا شوند . ولی پراودا را با خطر لحن سازشکارانه اش مورد سرزنش قرار داد و شخصی بنام ژاکوب اسوردلوف<sup>۱</sup> را به سن پترزبورگ فرستاد تا اداره<sup>۲</sup> روزنامه را به عهده بگیرد . اسوردلوف ( رئیس جمهور آینده<sup>۳</sup> جمهوری شوروی ) در محل برکار هیئت تحریریه ( که دانشجوئی جوان اسکریابین - مولوتوف<sup>۴</sup> نیز در آن شرکت داشت ) نظارت می کرد و روح تازه ای به کالبد پراودا دمید . لنین هم با او گذار کرد و وظایف مهمی در کراکوی و وین به کوبا ، از او دلجوئی بسیار به عمل آورد .

یقیناً در این دوره ، لنین میل داشت اطلاعات دقیقتری در مورد شخص تحت الحمایه اش کسب کند . می خواست بداند : ساخت ذهنی او چگونه است ؟ آیا عمیقاً با دکترین مارکسیستی آشناست ؟ نقاط قوت و ضعفش چیست ؟ لنین در شناختن انسان ها مهارت داشت و برای نزدیک شدن به اشخاص از شیوه ای حقیقتاً سقراطی استفاده می کرد . بی گمان

1 Jacob Sverdlov

بقیه از زیر نویس صفحه قبل :

2 Skryabin-Molotov

" یعنی میتوانم به او اطمینان کنم ؟ " و دل به دریا زد : " من باید امروز از مرز بگذرم " مرد چیزی نپرسید : " بسیار خوب ، من راه را میشناسم ، ردتان میکنم . . . . . " در مرز استالین میخواست پولی ، به او بدهد اما راهنما سفت و سخت دستش را پس زد : " این حرف را ننزید . . . . . ما فرزندان ملت های ستم دیده ایم و باید خودمان بیکدیگر کمک کنیم . "

نخست دربارهٔ مسائل مختلف: جریان برگزاری انتخابات در سن پترزبورگ، نژادها و ملیت‌های قفقاز، موقعیت جنبش زیرزمینی و غیره، نظر کوبا را استیصال کرده است. چنانکه میتوان حدس زد، امتحان نتیجه‌آیی که از دانش فوق‌العاده‌ای حکایت کند بدست نداد. ممتحن دیگر حدود معلومات شاگردش را می‌شناخت. با این همه نتیجه به نظرش رضایتبخش آمد. مرد جوان (کوبا در این زمان سی و سه ساله بود)، اگرچه خود نمی‌اندیشید، اما ذهنی گسترده و ریزبین داشت و در زمینهٔ مسائلی که از نظر عملی با اهمیت بشمار می‌آمد، از اطلاعات دقیقی بهره‌مند بود. برای مثال به‌گونه‌ای منحصر بفرد در مورد مشکل لاینحل ملیت‌های قفقاز مجرب به نظر می‌رسید. گفتگومیان دو مرد خیلی زود در این مسیر افتاد. لنین در مورد این مسئله اندیشیده بود و کوبا با تجربه‌اش قادر بود به طرح استادش "گوشت و خون" بدهد. در جریان گفتگویی از این دست، لنین به کوبا پیشنهاد کرد تحقیقی در این زمینه برای پروسوشچنی<sup>۱</sup> (پرتو)، ارگان جامعه‌شناسانهٔ وزین حزب، بنویسد.

پیشنهاد لنین فریبنده بود؛ تا آن زمان استالین جرئت آنسرا نیاخته بود که پا به عرصهٔ تئوری پیچیده بگذارد. اما مسئلهٔ ملیت‌ها بسیار گسترده‌تر از آشفتگی نژادی در زادگاه او بود. در کراکوی، پایتخت قرون وسطایی لهستان و شهر شاهان و شاعران، نادیده گرفتن و تحقیر تمایلات ملی لهستانی‌ها غیرممکن بود. تقریباً در تیررس مسکن لنین، پیلسودسکی در حال گردآوری افراد لژیونش بود تا بر علیه روسیه قیام کنند. "لنین می‌گفت: لهستانی‌ها از روسیه و بیزارند و نفرشان بی‌دلیل هم نیست. ما نمی‌توانیم از قدرت احساسات ملی آنها غافل بمانیم. انقلاب ما باید با آنها با ملاحظه بسیار رفتار کند و در صورت

---

1 Prosveshehenye

لزوم ، به آنها اجازه دهد کشور خود را مستقل اعلام کنند<sup>۱</sup> . " به علاوه در آنجا مسئله روابط پیچیده نژادها و ملیت های مختلف امپراطوری " اطریش و هنگری " : مجارها ، ژرمن ها ، چک ها و اسلاوهای جنوبی مطرح بود . سوسیالیست های اطریشی برنامه ای برای مسائل ملی شان تنظیم کرده بودند . بی گمان مقایسه سیاست بلشویکی و اطریشی به زحمتش می ارزید . احتمالاً لنین ، سر بسته و بی آنکه به خودخواهی شاگردش لطمه بزند ، نقشه کار ، استدلال های اساسی و نتیجه گیریها را به او القا کرده است . نگارش تحقیق به چند هفته کار مداوم نیاز داشت و وی — پایتخت امپراطوری چند ملیتی ها بسبورگ ها برای آن مناسب ترین مکان بشمار می رفت . به هر تقدیر کمیته مرکزی باید برای انجام پاره ای خرده کاری ها ، چاپ قطع نامه ها و دادن ترتیبی برای ارسال محمولات پستی حزب از پاریس به کراکوی ، کسی را به وین می فرستاد ؛ به این ترتیب کوبا می توانست با یک تیردو نشان بزند . مقاله " مسئله ملی و سوسیال دمکراسی " که با امضای ک . استالین ( مسرد پولادین ) انتشار یافت ، به این ترتیب نوشته شد ، اعتباری که این اثر برای نویسنده اش به عنوان متخصص مسئله ملی به همراه آورد ، عامل بسیار عمده ای بود در انتما با او به سمت کمیسر ملت ها در دولت لنین ؛ که پنج سال بعد از انتشار آن تشکیل شد .

عجالتاً ، بعد از آنکه نمایندگان و دیگر اعضای کمیته مرکزی کراکوی را ترک کردند ، او برای چند هفته در آنجا ماند . نشسته دزکنار لنین ، باید به آنچه در مورد " دوری مهاجرین از واقعیت روسیه " گفته بود اندیشیده باشد . شاگرد نیز نمی توانست به مطالعه در شخصیت استادش نپردازد . لنین چگونه مردی بود ؟ به هیچ عنوان به نظر نمی رسید که

---

۱- استالین این موضوع را در سال ۱۹۴۱ برای ژنرال سیکورسکی حکایت کرد .

از واقعیت به دور باشد. واقعیت‌ها و اساس هر موقعیتی در روسیه را، با یقین شگفت‌آوری حس می‌کرد. شناختش از جنبش زیرزمینی چنان بود که هیرت هر بلشویک متعصب ولایتی را برانگیزد. قابلیتش برای تسلط بر دیگران فوق‌العاده بود. در آن زمان به‌جمله سالگی می‌رسید. قضاوت و نیروی اراده‌اش با تجربه‌آمیخته و در شخصیتی با تعادل و بلوغ کامل گردآمده بود. به‌عنوان رهبر یک تشکیلات انقلابی، در میان مردان بر-جسته‌ای که سوسیالیسم روسیه را رهبری می‌کردند، رقیب نداشت. بی‌گمان این ویژگی‌ها نیز به‌شخصی که استالین را مجذوب می‌کرد. اما چگونه این مرد عمل می‌توانست این همه نیرویش را صرف‌جا کرده باشد؟ بحث‌های فرقه‌گرایانه و مجادله‌درمورد دکتترین کند؟ چرا این رهبر حقیقی گروه زیرزمینی در مشاجرات بی‌پایان و مایوس‌کننده‌ای نظیر آنچه او را در روی فیلسوفان کاپری قرار داده بود، درگیر می‌شد؟

کوبا - استالین نیز، مانند تقریباً کلیه پراتیسین‌های بلشویک، آنقدر از عادات اندیشگی مارکسیستی متأثر بود که نتایج سیاسی یک مجادله فلسفی را دریابد. نقطه نظر مارکسیسم مطلقاً مونیستی بود. از دیدگاه این جهان‌بینی، علم، فلسفه، جامعه‌شناسی سیاسی و تاکتیک، همه در یک نظام اندیشگی به هم پیوسته بود. اما پراتیسین‌هایی از نوع استالین برای مسائل تئوریک و فلسفی ارزش فوق‌العاده محدودی قائل می‌شدند. آنها چند فرمول پایه فلسفه مارکستی را، که مروجین این جهان‌بینی به‌عنوان زیربنای نوعی دستگاه ذهنی و سیاسی به‌ایشان عرضه می‌کردند، می‌پذیرفتند. این فرمولها به‌ظاهرا هرگز راهنمای فوق‌العاده‌ای برای حل پیچیده‌ترین مسائل در اختیار آنها می‌گذاشت و برای اشخاصی با دانش نا تمام، هیچ چیز اطمینان‌بخش‌تر از این خطوط راهنما نیست. برای نیمه‌روشنفکرانی که بخشی از کادرها

متوسط سوسیالیسم را تشکیل می دادند، مارکسیسم دستگاهی بود که با طرزکاری ساده، و با کارآیی باورنکردنی، از ائتلاف اندیشه جلوگیری می کرد. کافی بود دکمه‌ای در اینجا فشار داده شود تا اندیشه‌ای از نفس بیفتد و دکمه‌ای دیگر در جایی دیگر، تا فاتحه‌اندیشه دیگری خوانده شود. به ندرت اتفاق می افتد که آنکه از دستگاهی استفاده می کند که موجب صرفه جویی در کار می شود، به تحقیقات دشواری که مقدمه اختراع آن بوده است، بیاندیشد. او به تحقیقات بی طرفانه و به ظاهر بدون هدف عملی ای که روزی این ابزار را، به نوبه خود کهنه خواهد کرد، نیز توجهی نشان نمی دهد. آنها که از ابزار اندیشگی مارکسیسم برای فهمیدن استفاده می کردند، آنرا به گونه‌ای سودگرایانه بکار می بردند. اما لنین برخلاف بسیاری از پیروانش، در آزمایشگاه اندیشه، با دیدی انتقادی به مطالعه می پرداخت. البته همیشه در نهایت، یافته‌هایش را به سیاست پیوند می داد؛ ضمناً این یافته‌ها هرگز با اعتقادات مارکسیستی اش متناقض نبود. اما هنگامیکه خود را وقف تحقیق می کرد، با ذهنی باز و بی طرف به مطالعه می پرداخت. و هرگاه به مناسبتی، به نظرش می رسید که نقیصه‌ای جدی در آگاهی‌هایش وجود دارد، بی کمترین تردیدی یکسال از عمل سیاسی دست می شست، در "بریتیش میوزیوم" یا کتابخانه ملی پاریس، در به‌روی خود می بست و تا پیش از گردآوری معلومات تازه، از ابراز عقیده‌اش در مورد موضوع بحث خودداری می کرد. در چنین مواقعی، کسانی که مانند استالین، از "دستگاه" مارکسیسم استفاده می کردند، در قبال این اندیشمند پروسواس بی‌حوملگی نشان می دادند. لنین محقق به این نارضایتی‌ها توجه نمی کرد؛ اما لنین رهبر حزب آنها را از خاطر نمی برد. و شاگردانش خشم خود نسبت به تئوریسین را با اعتمادنا محدودی که به رهبر داشتند، تسکین

می دادند. زمانی که لنین استالین را در کراکوی ملاقات کرد، فاصله ذهنی عمیقی میان ایشان وجود داشت. وی با تشویق همراه جوانش به پرداختن به یک مسئله مهم تئوری سیاسی، کوشید تا این فاصله را کاهش دهد. او تنها اندیشمند و رهبر نبود، بلکه استاد دقیق و زبردستی نیز بود که میل داشت شاگردش در شرایط دشوار پخته و ورزیده شود. و به ایسمن منظور، بی آنکه رنجشی در وی ایجاد کند، به او کمک کرد تا آشکارا بهتر-بین قابلیت‌هایش را نشان دهد.

در نیمه دوم ژانویه ۱۹۱۳ کوبا به جانب وین حرکت کرد. حدود یکماه در آنجا ماند و در این مدت به نگارش اثر خود در مورد اقلیت‌های ملی، تحریر چند مقاله و اعلامیه و نیز سازماندهی ارتباطات تکنیکی میان مراکز مختلف بلشویکی پرداخت. چند تبعیدی مهم راهم که در آن هنگام در وین بصری بردند ملاقات کرد. منجمله: نیکولا بوخارین، رهبر آتسی بین الملل کمونیست؛ الکساندر ترویانوفسکی<sup>۱</sup>، سفیر آینده شوروی در آمریکا و لئون تروتسکی<sup>۲</sup>. بوخارین، که به زحمت بیست ساله بود، به عنوان نویسنده‌ای مستعد و با فرهنگ، حیثیتی کسب کرده بود. و در آن موقع روی اثرش در زمینه انتقاد از مکتب اقتصادی وین که اهمیتی فرعی داشت و مهمترین نماینده‌اش پروفیسور بوهم - باورک<sup>۳</sup> بود، کار می‌کرد. مرد جوان با دید سمت‌راهنمای قفقازی خشن را، که با شناخت بسیار ناچیزیکه از آلمانی داشت، خود را در پایتخت اطیش سرگشته حس می‌کرد، به عهده گرفته باشد. احتمالاً دریافتن کتب و نقل قول‌هایی که استالین به آنها نیاز داشت نیز، به او یاری می‌رسانده است. بوخارین در مورد مسائل اساسی مارکسیسم تئوریک و سیاسی، منجمله در زمینه

---

1 Alexandre Troyanovsky      3 Boehm-Bawerk

مسئله ملی، بالنین اختلاف نظر داشت. در حالیکه لنین از حق خلق‌ها برای تعیین سرنوشت خویش دفاع می‌کرد، و آن را چنان تفسیر می‌کرد که طبق آن لهستانی‌ها، اوکراینی‌ها، لتون‌ها و سایر خلق‌ها حـسـق داشتند از امپراطوری روسیه جدا شده و خودملت‌های مستقلی را تشکیل دهند، بوخارین این نقطه نظر را چون امتیاز زائدی به ناسیونالیسم لهستانی، اوکراینی و غیره ارزیابی می‌کرد. به اعتقاد او، انقلاب جدائی موجود میان خلق‌ها را از میان برمی‌داشت. استدلال بوخارین در تحقیق استالین که لنین نیست بود، ردی از خودبه‌جانگذاشت، معذالک به نظرمی آید و مرد دوستانه از هم جدا شده‌اند. ملاقات وین مقدمه همکاری سیاسی نزدیک آنها در ده سال بعد بود؛ همکاری ای که با نابود شدن بوخارین به دست استالین پایان یافت. نه تروتسکی و نه استالین شرح ملاقات خود در وین را بیان نکرده‌اند. تروتسکی تنها به "برق کینه" در چشمهای جوان استالین اشاره می‌کند. این کینه به هیچ عنوان تعجب آور نبود. چندین سال قبل، تروتسکی با افشای بریگا - ده‌ای نبرد بلشویک، نادانسته به استالین حمله کرده بود. کینه سابق ذهن استالین را مسموم کرده بود و کینه تازه‌ای نیز به آن اضافه می‌شد. مبارزه تروتسکی بر علیه جدایی نهایی لنین از منشویکها تازه به اوج خود رسیده بود. تروتسکی در زمینه اهداف انقلاب هم با بلشویکها و هم با منشویکها اختلاف نظر داشت. با نقطه نظر لنین مبنی بر سوسیالیستی نبودن انقلاب موافق نبود؛ ضمناً با گرایشات منشویکها به لیبرال‌های طبقات متوسط نیز، توافق نداشت. ضمن مخالفت با هر دو دسته، بسـه تبلیغ دیکتاتوری پرولتاریا برای روسیه می‌پرداخت و پیش‌بینی می‌کرد که انقلاب به سرعت از مرحله ضد فئودالی، به مرحله ضد سرمایه‌داری می‌رسد، یا حتی در جریان حوادث، هر دو مرحله با یکدیگر خواهد آمیخت.



اما از آنجا که روسیه به " بلوغ کافی برای سوسیالیسم " دست نیافته بود، لاجرم نجات آن به یک قیام اروپایی بستگی داشت. انقلاب روسیه موجب وقوع انقلاب در کشورهای اروپایی که در آن زمان برای تحول سوسیالیستی بالغ بودند می شد. این به سادگی ترین زبان، تئوری " انقلاب مداوم " او بود که از بسیاری جهات، او را در چپ بلشویک ها و منشویکها قرار می داد. او در مجادلات درون حزبی، با توجه به این که مدافع وحدت سوسیالیست ها بود، بین دو فراکسیون جای می گرفت. در آن هنگام لبه تیز حمله اش تقریباً منحصراً متوجه لنین بود، چون او بود که مراحتاً اندیشه وحدت را زیر پا نهاده و موجب تفرقه در درون حزب شده بود. تروتسکی کنفرانس پراگ را به منابه " یک مکاری و کلاه برداری " افشا می کرد؛ اما استالین پیشرفت خود در سلسله مراتب بلشویک را دقیقاً به همین " کلاه برداری " مدیون بود.

اما اختلافات دور قیاب آتی منحصراً مسائل اصولی نبود. در آن هنگام، تروتسکی نادانسته برای بار دوم، شدیداً به موقعیت شخصی کوبا در جنبش زیرزمینی حمله می کرد. مثل یک تراژدی یونانی، اوضاع و احوال ووقایعی که مدتها قبل از شروع درام واقعی، نخستین عناصر نزاع را آفرید، به گونه ای اجتناب ناپذیر از پس هم می آمد. استالین مأموراً اداره پراودای بلشویک درس پترزبورگ شده بود. تروتسکی در پراودای خود دروین، " انقطاع " لنینی را هدف سختترین حملات قرار می داد. به علاوه، در جریان انتخابات اخیر، برای روزنامه " انحلال طلبان " منشویک در پترزبورگ مقاله می فرستاد. استالین ضمن تحلیل مختصر نتایج انتخابات، اندکی قبل از سفر به وین، در پراودای پیش چنین نوشت: " پراتیک جنبش طرح بیگانه تروتسکی را نابود کرد.... او بعد از پیشنهاد دیک وحدت تخیلی، خود به همدست انحلال طلبان بدل شده

است . . . . . تروتسکی هرچه می تواند انجام می دهد تا همیشه دوروزنامه ، همچشم ، دوبرنامه ، مخالف و دوکنفرانس رقیب وجود داشته باشد و حالا ، این قهرمان با عضلات میان تهی برای ما سرود وحدت می خواند<sup>۱</sup> . و همزمان ، ضمن نامه ای که برای اولین بار با نام خود امضاء کرده بود ، ( ۱۲ ژانویه ۱۹۱۳ ) خطاب به " سوسیال - دمکرات " نوشت : " می - گویند تروتسکی با مبارزه اش برای " وحدت " دوباره آب به آسسیاب انحلال طلبیان ریخته است . اما حتی این هم راست نیست . او علیرغم تمامی کوششهای قهرمانانه و تهدیدات هراس انگیزش ، ثابت کرده است که معرکه گیرپرهیا هویی است با عضلاتی میان تهی . و بعد از پنج سال تلاش جز به متحد کردن انحلال طلبیان توفیق نیافته است<sup>۲</sup> " پنج سال بعد ، بلشویکها به تروتسکی به عنوان رهبرانقلاب ، نفر دوم بعد از لنین ، تعمیم دهنده ، ارتش سرخ و فاتح جنگ داخلی درود می فرستادند . اما پوزخند به معرکه گیر پرجار و جنجال با عضلات میان تهی همچنان در ذهن استالین بود . او از خلال این واژه های عامیانه ، آشکارا نقطه ضعف تروتسکی ، یعنی عدم قابلیت او در بازیهای تاکتیکی و مانور را ، که استالین می رفت تا در آنها به مقام استادی برسد ، هدف قرار می داد . از جانب دیگر ، تروتسکی نیز بایدکنجکاوانه با عضوناشناس کمیته مرکزی لنین طرف شده باشد . او که زیبایی شناس و اندیشمندی بلند مرتبه بود ، به دشواری می توانست تحت تأثیر آدم غریبی که روسی پیش افتاده ای را با لهجه غلیظ گرجی حرف می زد و هیچ اندیشه اصیلی را در مباحثات ارائه نمی کرد ، قرار بگیرد . اوبی گمان کارایی و انعطاف ناپذیری هم صحبتش را دست کم می گرفته و باید با خود گفته باشد : " لنین حلالا

۱- استالین : مجموعه آثار ، جلد دوم ، ص ۱۵۹ - ۱۶۰

۲- همانجا : ص ۲۷۱ - ۲۸۴

دیگر با چه جماعت زمخت و بی حسی سرنوشتش را پیوند داده است. " کمی بعد به چخیدزه، رهبر نمایندگان منشویک در دوما ( همانکس در ۱۹۰۶ در باطوم کوبار را به عنوان " اخلاکگر" و " دیوانه" افشامی کرد) چنین نوشت: " استاد جروبحث، لنین . . . . این سوء استفاده گرحرفه‌ای از عقب ماندگی جنبش کارگری روسیه، این بیچاره را به چه وسواس بیمار - گونه‌ای برای جروبحث‌های سیستماتیک دچار کرده است! " استالین باید به نظر تروتسکی، نمونه‌ای از این " عقب ماندگی " آمده باشد.

دراواسط فوریه، استالین در راه بازگشت بود. حالاً ارزش و اهمیت بیشتری یافته بود. اثرش در مورد اقلیت‌های ملی با ستایش بسیار لنین روبرو شد. تقریباً تردیدی نیست که " پیرمرد" تحقیق را از نارسائی‌های ادبی و منطقی‌ایکه احتمالاً متن اصلی از آنها سرشمار بوده، پیراسته است. با این همه نمی‌توانست از تحسین کار آیسسی شاگردش، که ضمن بررسی مجموعه ملیت‌های اروپای شرقی، واقعیات بسیاری را گردآورده و تحلیل روشن و محکمی از برنامه بلشویکی ارائه کرده بود، خودداری کند. ضمن نامه‌ای به مارکسیم گورکی با نوعی غرور از کار " گرجی تحسین انگیز" نام می‌برد<sup>۱</sup>. " کدورت" حاصل از اختلافات اخیر فراموش شده و لنین از اینکه شاگردش رتبه تئوریسینی یافته بود، بسیار شادمان بود. کوبا از مدت‌ها پیش محرمانه این آرزو را در سر می‌پروراند، اما از آنجا که بخت بر آوردن آن نصیبش نشده بود، گاه با مبالغه در رفتار به مثابه مردی با بینشی محدود اما اهل عمل،

---

۱ - این مطلب را ن. پوپوف ( N. Popov ) در اثرش "Outline History" ( جلد اول، ص ۲۸۹ ) آورده و تروتسکی هیچگاه اصالت

نامه مورد بحث را تکذیب نکرده است.

۲ - لنین " نامه‌هایی به ماکسیم گورکی "، ص ۷۴

سرخوردگیش را پنهان می کرد. حالا دیگری توانست این طرز رفتار را رها کند. امتیاز اندیشگی مرتبه<sup>۱</sup> او را در حزب با زهم بالاتر می برد.

روز ۲۳ فوریه، یعنی یک هفته پس از بازگشت به سن پترزبورگ، به دست پلیس سیاسی گرفتار شد. این بار دستگیری تبعیدچهار ساله ای در پی داشت. شرایط دستگیری اش غریب و مضحک بود. به وسیله همکار خودش در کمیته<sup>۲</sup> مرکزی و نماینده<sup>۳</sup> بلشویک مسکو، یعنی مالینوفسکی لو رفت. جاسوس احرانا<sup>۴</sup> تمامی جزئیات کنفرانس کراکوی را به رئیس پلیس مخفی، بِلِتسکی<sup>۱</sup> گزارش کرده و او نیز، به نوبه خود اطلاعات را در اختیار روزیر داخله، ماکاروف قرار داده بود. پلیس دام خسودرا گسترده و در انتظار بازگشت اعضای کمیته<sup>۲</sup> مرکزی بود. استالین در روز دستگیری اش، در یک برنامه<sup>۳</sup> موزیکال مسالمت آمیز که به وسیله<sup>۴</sup> بلشویکها و با اجازه<sup>۵</sup> پلیس ترتیب یافته و یکی از فعالیت های متعددی بود که از طریق آنها حزب را بطنه اش را با هواداران حفظ می کرد، شرکت کرد. بی آنکه سوء ظنی برده باشد، نظر مالینوفسکی را در مورد خطرات احتمالی سؤال کرد. ظاهراً جاسوس به او اطمینان داده و بلافاصله احرانا را در جریان گذاشته است. رفقای استالین که خطر را احساس کرده بودند، کوشیدند با پوشاندن لباس زنانه به او به قصد خنثی کردن توطئه<sup>۶</sup> مأمورین احرانا، از مهلکه بدرش ببردند<sup>۷</sup>. اما این نقشه شکست خورد. لنین از دریافت خبر متأسف شد، اما امیدوار بود خیلی زود ترتیب فرار استالین را بدهد. شخصی که مأمور تهیه مقدمات این فرار شد، مالینوفسکی بود؛<sup>۸</sup> چاه و تنها در کمیته<sup>۹</sup> مرکزی عضویت نداشت بلکه عضو گروه کوچکی که مأموریت تصفیه<sup>۱۰</sup> جاسوسان و تدارک فرارهای با اهمیت را به عهده داشت، نیز بود.

---

1 Beletzky

لنین ، کروپسکایا و مالینوفسکی گردهم آمدند تا رمزهای عبور ،  
 اسامی رمز و غیره را معین کنند . به این ترتیب ، لنین مأموریت فرار  
 دادن " واسیل ۱ " را به عهده " شماره ۲ " گذاشت . اما " شماره ۳ "  
 ( مالینوفسکی ) در انجام مأموریت خرابکاری کرد و ژاندارمری ایالت  
 توروخاسک<sup>۱</sup> واقع در سیبری شمالی ، با دقت بیشتری " واسیل "  
 ( استالین ) را تحت نظر گرفت و او را به مناطق دوردست نیمه قطبی  
 فرستاد . در این ایام لنین دچار نومیدی شده بود ، چرا که تمامی  
 نمایندگان برجسته اش ، من جمله ژاکوب سوردلف ، مرد پیر پراودا ،  
 به همین شکل ناپدید می شدند . با این همه به مالینوفسکی شک نبرد . هر  
 چند منشویکها چندین بار سوء ظن خود نسبت به او را ابراز کرده بودند .  
 بعدها مالینوفسکی از نمایندگی دوما استعفا داد ، چون رئیس تازه  
 اخرا نا از افتتاح می ترسید . سخنگوی لیبرال دوما ، رودزیا نکو<sup>۲</sup> در  
 جریان ماجرا بود اما چیزی به زبان نیاورد . حتی بعد از استعفای  
 مالینوفسکی نیز ، لنین از شک کردن در شرافت او سربا زد و او را تنها  
 تحت عنوان عدم رعایت انضباط از حزب اخراج کرد . در ۱۹۱۷ و با -  
 گشوده شدن دربار یگانی ها بود که حقیقت شگفتی او آشکار شد<sup>۴</sup> .

استالین در مارس ۱۹۱۴ ، یعنی بیش از یکسال پس از دستگیری اش  
 به تأسیسات کوریکا<sup>۵</sup> واقع در کناره<sup>۵</sup> ینی سنی سفلی منتقل شد . حدود  
 ده هزار نفر روس و رعیت بومی در سرزمینی به وسعت اسکا تلند پراکنده  
 بودند و در دهکده های کوچکی که دهها یا صدها کیلومتر دشت یخ زده از یک -  
 دیگر جدایشان می کرد ، می زیستند . در این منطقه زمستان هشت و حتی

1 Vassil 2 Turukhamsk Rodzianko

۴ - نقش مالینوفسکی بوسیله ، با داگف ( همانجا ، ص ۱۰۰ - ۱۰۲ ) ،

کروپسکایا و پیا نیتسکی ( Pyanitsky ) توصیف شده است . 5 Kureika

نه ماه به طول می‌انجامد و تابستان کوتاه، خشک و سوزان بود. ساکنین آنجا اوستیایک‌ها<sup>۱</sup> - تابستان را در چادرهایی از پوست گوزن بصرمی آوردند و زمستان به کلبه‌هایی که کفشان گود بود، پناه می‌بردند. از زمیسیخ زده هیچ محصولی بدست نمی‌آمد؛ اوستیایک‌ها از راه شکار و ماهیگیری می‌زیستند و خود را با پوستین و ودکا گرم می‌کردند. تنها از زمستان برنامه پنج ساله به بعد شرایط زندگی ایشان به یاری "ابزار موتوری" و با بکار گرفتن شیوه‌های مدرن کشاورزی روبه بهبود نهادند. در ایامی که استالین به حالت تبعید در آنجا بصرمی برد، این سرزمین بیابان هول انگیزی بود. سلامتی تبعیدی که در منطقه سردسیر قفقاز رشد کرده بود، به محک زده شد. کسالت ناشی از تنهایی و بیکاری به یاری کتب و مجلاتی که دوستان می‌فرستادند و چای‌ها هر چند ماه یکبار تحویل می‌دادند، جبران می‌شد. در آغاز دوسر دیر سابق پراودا، استالین و اسوردلف در یک اتاق ساکن بودند. اسوردلف زندگی مشترکشان را چنین توصیف می‌کند:

"در اینجا با جوگاشویلی گرجی هم اتاقم؛ جوان خوبی است اما در زندگی روزمره بیش از اندازه خودخواه است، در حالیکه من نمی‌توانم بدون دست‌کم حداقلی از نظم زندگی کنم. برای همین هم فعلاً عصبی هستم. .... مشکل اینجا است که به هیچ ترتیبی نمی‌توانیم جدا از خانواده، صاحب خانه زندگی کنیم. اتاق ما امتداد اتاق آنهاست و در جداگانه هم ندارد. آنها بچه دارند و طبیعتاً بچه‌ها روزی چند ساعت با ما بصرمی برند. بعضی وقت‌ها آنها بیرون می‌روند اما اهل دهکده به دیدنمان می‌آیند. وارد می‌شوند، یک ساعت ونیمی بی‌آنکه حرفی بزنند می‌نشینند، بعد یک دفعه بلند می‌شوند و می‌گویند: "خب، دیگر بایستد"

---

1 Ostyaks

برویم ، خدا حافظ ! " و همین که یکی می رود ، یکی دیگری آیدوباز همان ماجراست . از قضا همیشه هم شب‌ها می آیند ، یعنی همان وقتی که بهترین موقع مطالعه است . اینجا از شمع خبری نیست و در نور پبه‌سوز چیزی خوانیم <sup>۱</sup> "

ظاهر روابط میان دو مرد چندان تعریفی نداشته است . . . . .  
اسوردلف به زودی به کلنی دیگری منتقل شد و استالین برای بقیه مدت تبعیدش تنها ماند . شکار می کرد ، به ماهیگیری می رفت و کتاب می خواند . اوایل فکر فرار ذهنش را مشغول کرده بود ، اما این فکر به همان نسبتی که مراقبت زاندارها شدیدتر می شد ، رنگ می باخت تا آن که شروع جنگ جهانی اول آن را کاملاً از سرش خارج کرد . با توجه به استقرار حکومت نظامی در روسیه ، تبعیدی‌ها ترجیح می دادند همانجا که بودند بمانند . در آغا زاستالین به تعقیب مطالعاتش در مورد اقلیت‌های ملی پرداخت ، رساله‌های تازه‌ای در این زمینه نوشت و آنرا به وسیله آلیلویف گرانقدر ، که در آن موقع در سن پترزبورگ زندگی می کرد ، برای لنین فرستاد <sup>۲</sup> . این تحقیق ، خواه به علت اینکه بین راه گم شد خواه به خاطر اینکه اثرها بقش کم ارزش تر بود و مورد پسند لنین واقع نشد ، هیچگاه به چاپ نرسید . در بقیه مدت اقامتش در کوریکا تقریباً هیچ چیز ننوشت . در " مجموعه آثار " او ، بین فوریه ۱۹۱۳ و مارس ۱۹۱۷ خلائی هست که ناشرین می کوشند با ابراز اینکه نوشته‌های این دوره‌اش پیدا نشده است ، توجیه کنند . اما از آنجا که انقلاب به تبعید استالین خاتمه داد و لاجرم نوشته‌های او به وسیله <sup>۳</sup> اخرا نمانا بود

---

۱ - به نقل از : ل . تروتسکی ، " استالین " ص ۱۷۱ . همچنین رجوع شود به اثر سابق الذکر آلیلویوا ، ص ۱۱۵ .

نشده است ، این توضیح قابل قبول به نظر نمی رسد . بیشتر می توان  
احتمال داد که در مدت دوری از فعالیت عملی ، دست به قلم نبرده است .  
اوپراتیسین انقلاب بودند نویسنده .

در عزلتگاهش در کوریکا بود که خبر آغاز نخستین جنگ جهانی را  
دریافت کرد . این حادثه از آسمان به زمین نیفتاده بود ، اما همسویا -  
لیست های روسیه و همسویالیست های اروپا را گیج و متحیر کرد . در  
سالهای قبل ، کنگره بین الملل سوسیالیستی پیام های ضد میلیتاریسم -  
یستی بسیار خطاب به طبقات زحمتکش جهان فرستاده بود ، اما بسیار کم  
بودند رهبرانی که حقیقتا وقوع جنگ را نزدیک بدانند . لنین که طی دو  
سال قبل از شروع جنگ ، غرق در مجادلات فراکسیونی بود ، در نوشته -  
هایش اشاره ای به این خطر نمی کرد . موضع گیری سوسیالیست های  
اروپایی در شروع جنگ او را غافلگیر کرد . هنگامیکه در روزنامه های  
سوئیس خواننده نمایندگان سوسیالیست آلمان در پارلمان از جنسگ  
امپریالیستی پشتیبانی کرده اند ، از باور این خبر سر باز زد و در آغاز ،  
آنرا شایعه دروغینی تلقی کرد که دولت آلمان حيله گرانه برای به دست  
آوردن نظر موافق طبقه کارگر ساخته و پرداخته بود<sup>۱</sup> . ایمان او به  
نیروی انترناسیونالیسم سوسیالیستی عظیم و مادقانه بود . چندان  
سرخورده بود که برای مدتی کوتاه ، به این فکر افتاد که مطلقا سیاست را  
کنار بگذارد . اما خیلی زود روحیه خود را با زیادت و تصمیم گرفت " به  
جنگ با جنگ " برخیزد . لنین صلح طلب نبود . پاسخ او به جنگ انقلاب  
بود . او با خشم و تحقیر از کارتلهای ، تراست ها و بانک ها به عنوان  
گناهکاران حقیقی نام می برد ؛ به افشای تعطیل مبارزه طبقاتی با  
انگیزه های میهن پرستانه که از جانب اغلب سوسیالیست های کشورهای



متخاضم تبلیغ می شد، می پرداخت و شعار " تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی " را مطرح می ساخت. او که از این اتهام که با بر- افروختن انقلاب در کشورش موجبات شکست آنرا فراهم می آورد، هراسی به خود راه نمی داد، مراحتا خود را انقلابی ای شکست طلب معرفی می- کرد. و توضیح می داد که به هر صورت، شکست تزاریسم چیز بدی نیست؛ و اگر این شکست موجب تسریع انقلاب شود، بهترین چیزها نیز خواهد بود. از اینها گذشته، فقط ده سال قبل از آن در جریان جنسگ روس و ژاپن، همه احزاب اپوزیسیون موضعی شکست طلبانه اتخاذ کرده بودند. او پارا از این فراتر می نهاد و از برقراری هرگونه رابطه با سوسیالیست- هایی که نقطه نظر او را نمی پذیرفتند، امتناع می کرد. هیچ اتحادی با آن دسته از رهبران جنبش کارگری که اینک به فراهم کنندگان حقیر " گوشت دم توپ " برای دولت های اروپایی بدل شده بودند، ممکن نبود. به اعتقاد او، اینان خائنین به سوسیالیسم بودند و هر اتحادی با ایشان خود خیانتی می بود. بین الملل دوم مرده بود و اینک کمو- نیست ها تنها باید به پایه گذاری بین الملل سوم می اندیشیدند. در این مورد نیز، مانند چندین مورد دیگر در گذشته، لنین با فاصله ای زیاد، پیشاپیش اغلب شاگردان و هوادارانش گام برمی داشت. این البته به این معنی نیست که آنها نیز تحت تأثیر شووینیسیم زمان جنگ واقع شده بودند. آنها به اعتقادات ضد میلیتاریستی خود وفا دار مانده و با جنگ مخالفت می کردند؛ اما ادعای نامه لنین را به نحو خطرناکسی مبالغه آمیز می یافتند و چون او را می دیدند که همراه با زینوویف، آشکارا نقطه نظر شکست طلبانه اش را در نوشته هایش در سوئیس منعکس می کند، سرگشته و مردمی شدند. تقریباً در همان ایام، تروتسکی در پاریس تز: " نه پیروزی، نه شکست، تنها انقلاب " را تبلیغ می کرد

و بسیاری از بلشویکها با این نظر قرابت بیشتری احساس می کردند. آنها همچنین از فراخوان لنین به بریدن از بین الملل دوم، که دیگر عادت کرده بودند آنرا مظهر تجلی تمامی امیدها و آرزوهای سوسیالیستی بدانند، بهت زده شده بودند. بین سوسیالیست های مدافع جنسگ ( " سوسیال - پاتریوت ها " )<sup>۱</sup> یا دفاع طلبان ( و آنها که با جنگ مخالفت می کردند، توده های عظیم سوسیالیست های مردد قرار داشتند که گرچه از اعمال " سوسیال - پاتریوت ها " منزجر بودند، اما به یک انفصال بازگشت نا پذیر نیز، دل نمی دادند.

اغلب رهبران بلشویک در خود روسیه از این می ترسیدند که با پذیرش قطعی سیاست لنین، از این بخش مردد اما مهم بریده شوند. در آغاز جنگ، حکومت تزاری نمایندگان بلشویک را زندانی و ایشان را به خیانت متهم کرد. همراه با آنها، کامنف، که بعد از تبعید استالین، رهبری سیاست ایشان و سردبیری پراودا را به عهده داشت نیز، بسر نیمکت متهمان جای گرفت. در ادعای آنها از ابرازات شکست طلبانه لنین به عنوان دلیل بر علیه متهمین استفاده شده بود. کامنف و بعضی از نمایندگان، از جانبی به این دلیل که حقیقتاً به شکست طلبی لنین معترض بودند، و از جانبی برای رد اتهامات، همبستگی خود با او را تمام شده اعلام کردند. کامنف و نمایندگان به مهاجرنشین های ایالت یونی سئی تبعید شدند. با ورود ایشان مجادلات بی سر و ته و زننده ای میان تبعیدیان در گرفت. هواداران لنین - شکست طلبان - آنها را به خاطر بی پرندسی و رفتار ناشایسته شان در برابر دادگاه، سرزنش می کردند. تبعیدیان عادت داشتند برای شرکت در یک میتینگ، صدها کیلومتر را با سورتیه های که به وسیله سگ یا گوزن کشیده می شد،

---

1 Social-Patriotes

طی کنند و به کلنی ای که مباحثات در آنجا برگزار می شد بروند. استالین نیز چند بار در میتینگ‌هایی از این قبیل شرکت کرده بود. این که در آن زمان چه می گفت و از چه گروهی هواداری می کرد، دانسته نیست. بیوگراف‌های رسمی اش می گویند سخنگوی اصلی شکست طلبان انقلابی بوده است. - رساله نویسان ارتدکسی استالینی از پذیرش این که قهرمانان هرگزمی توانسته است با لنین اختلاف نظری داشته باشد، سرباز میزنند - در مقابل بیوگرافی نویسان ضد استالین نیز، بطور قاطع به عدم توافق او با لنین تأکید می کنند. به احتمال بسیار زیاد، استالین همچنان که در ۱۹۱۷، یعنی بلافاصله پس از بازگشت به سن پترزبورگ، بطور مداوم از هرگونه اظهار نظری خودداری می کرد، در این زمینه نیز سکوت اختیار کرده بوده است.

به هر تقدیر، او این مشاجرات را زیاد به دل نمی گرفت. هزاران کیلومتر با صحنه عمل سیاسی فاصله داشت و زیر و رو کردن اصول به خاطر خودشان، بی آنکه هیچ امکانی برای به مورد اجرا گذاشتن آنها وجود داشته باشد، چندان مورد علاقه اش نبود. در طول دو یا سه زمستان طولانی قطبی، تبعیدیان پر حرارت با آنها که بیشتر مجذوب تأملات نظری بودند، به جنب و جوش درآمدند، جدال کردند و به نوشتن رساله و تفسیر پرداختند. اما استالین هر چه بیشتر کناره می گرفت و آخر الامر در انزوای راهبانه بسر می برد.

\* \* \*

با وجودی که در این هنگام استالین در اواسط دهه سوم زندگیش بود، درباره زندگی خصوصی اش چیز زیادی نمی توان گفت. خود نیز بعدها به روشن شدن این جنبه از زندگیش کمکی نکرد. این نیز هست که "زندگی خصوصی" تنها حاشیه بسیار محدودی از حیات یک انقلابی

حرفه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. او در جوانی با هکاترینا سوانیدزه<sup>۱</sup> خواهر همکلاس سوسیالیستش در مدرسه علوم دینی تفلیس ازدواج کرده بود. هکاترینا در طول انقلاب اول از جهان رفت و پسری از او باقی ماند که اولیاء ما در بیش در قفقاز تربیت‌اش را بر عهده گرفتند. استالین در ۱۹۱۸ مجدداً ازدواج نکرده بود. اما پیش از این تاریخ، با خانواده سرژ آللیلویف، پدرزن آتی‌اش روابط نزدیکی داشت و خانواده آللیلویف اغلب به نحوی به او رسیدگی می‌کردند. و در زمان تبعید برایش غذا، لباس و کتاب می‌فرستادند.

زندگی گوشه‌گیرانه او در یبنی سنی با یدنوعی تلخی در روانش به جا گذاشته باشد. مرا می‌که خود را وقف آن کرده بود ظاهراً وضع رضایتبخشی نداشت و اگرنگاهی به سالهای بسیاری که در فعالیت زیرزمینی سپری کرده بود، می‌انداخت، نتیجه‌ای که موجبات دلگرمیش را فراهم کند، دستگیرش نمی‌شد. زندگی خصوصی‌اش خالی و سرشار از محرومیت بود. در ناهای یک‌به‌مادرزن آتی‌اش اولگا اوژیونا آللیووا<sup>۲</sup> نوشته است از تنهایی خود سخن می‌گوید. از قضا این تنها نامه خصوصی غیرسیاسی منتشر شده اوست. در این نامه از خانواده آللیلویف به خاطر هدایا یا نشان تشکر می‌کند و از آنها می‌خواهد به خاطر او پول خرج نکنند چون خودشان به آن احتیاج دارند. تنها چیزی که طلب می‌کند، کارت پستال‌های مصور است، چون در یبنی سنی، طبیعت در "خاموشی نازیبایش" جز چشم‌انداز یخ زده‌ای در پستی و بلندی مناطق قطبی، منظره‌ای به چشم‌ها عرضه نمی‌کند. "در این سرزمین لعنتی..... دلم را به دیدن چنانچه منظره، اگرچه جزروی کاغذ نباشد، خوش کرده‌ام"<sup>۳</sup>.

---

1 Ekaterina Svanidzė 2 Olga Evgeyevna Allilouyeva

۳-۲. س. آللیووا: همانجا، ص ۱۱۷-۱۱۸





---

۱۹۱۷

---

استالین ناتوان از انجام خدمت سربازی . - انقلاب فوریه . - شورای  
نمایندگان کارگران و سربازان ( سویت‌ها ) . - روز دوازدهم مارس  
استالین و کامنف به پترزبورگ برمی گردند و فعالیت بلشویک‌های چپ  
تحت رهبری مولوتوف و شلیا پنیکوف را متوقف می کنند . - بازگشت  
لنین روز سوم آوریل و " تزه‌های آوریل " او . - بحران در حزب  
بلشویک . - استالین روابط خود با لنین را عنوان می کند . - به  
عضویت کمیته مرکزی انتخاب می شود و نیروی خود را وقف سازماندهی  
حزب می کند . - فرازونشیب انقلاب . - نقش استالین در " روزهای  
ژوئیه " . - استالین لنین را به مخفی شدن و امی دارد و خود اداره  
کنگره ششم حزب را بر عهده می گیرد . - تروتسکی به بلشویک‌ها می  
پیوندد . - شورش ژنرال کورنیلوف<sup>۱</sup> . - بلشویک‌ها در شوراکثریت

---

1 Kornilov

می یابند . - نقشهٔ لنین برای قیام . - انقلاب اکتبر . - تروتسکی  
قیام را رهبری می کند . - استالین غایب از تشکیلات رهبری . -  
فعالیت او به عنوان سردبیر پراودا . - حمله اش به ماکسیم گورکسی .  
" انقلاب نه بر مردگان نش تأسف می خورد و نه ایشان را به خاک می سپارد ."

در پایان ۱۹۱۶ ، جنگ تزاریس را کاملاً از پا در آورده بسود  
بهترین مردان روسیه در گل و لای جبهه های بیشمار به خاک افتاده بودند  
و دولت حتی تبعیدیان سیاسی سیبری را نیز ، به زیر پرچم احضار کرد .  
در آخرین روزهای سال ، جوگا شویلی - استالین شهر کوریکا را به قصد  
کراسنویارسک<sup>۱</sup> ترک گفت تا در آنجا در برابر هیئت معاینه و انتخاب  
مشمولین حضور بهم رساند . فرمانده کل قوای آتی ، به خاطر نقمی که  
از کودکی در بازوی چپش داشت ، از انجام خدمت سربازی ناتوان تشخیص  
داده شد<sup>۲</sup> . در فوریه به او اجازه داده شد بقیه ایام تبعیدش را در جومسه<sup>۳</sup>  
کراسنویارسک بگذراند ، اما در آن هنگام ، چند روزی پیش به سقوط  
تزاریسم نمانده بود . یک هفته بعد ، روسیه شاهد در هم شکستن نظم کهن  
بود . در پایتخت ، اعتمادات و تظاهراتی که به مناسبت سالگرد یکشنبه<sup>۴</sup>  
خونین ۱۹۰۵ بر اه افتاده بود ، اوج گرفته و به قیام خودانگیخته ای بدل  
شده ضمن آن ، پادگانها نیز به توده ها پیوستند . انقلاب شده بود . این  
خود توده ها بودند که انقلاب کرده بودند اما ضمانت کودتایی که ، به وسیله  
گروهی از درباریان ، رهبران طبقات متوسط لیبرال و دیپلماتیسی  
انگلستان ، بر علیه تزار و به امید آنکه با سقوط او سیاست روسیه از نفوذ  
دور دسته درباریان هوادار آلمان خلاص شود و روسیه بتواند با سرسختی

---

1 Krasnoyarsk

بیشتری به جنگ با آلمان ادامه دهد، انجام گرفت، به این انقلاب کمک کرد. روز دوم مارس تزار به نفع برادرش گراندوک میشل از سلطنت کناره گرفت. روز بعد، گراندوک نیز استعفا داد. وزیرای تزار دستگیر شده بودند. پرنس لوف<sup>۱</sup>، سلطنت طلب لیبرال، دولت موقتی تشکیل داد که پروفور میلیوکوف<sup>۲</sup> وزیر خارجه، و نماینده سابق چسپ کرنسکی<sup>۳</sup>، وزیر دادگستری آن بود. قانونی بودن این دولت محل تردید بود: این دولت به ابتکار چند نماینده دوما ی آخر، - این شبه پارلمان بی اعتبار شده که تزار منحل اعلام کرده بود - تشکیل شده بود. علیرغم این مسئله، دولت موقت که از حمایت داوطلبانه شورای نمایندگان کارگران و سربازان (سویت) پترزبورگ، که چند روز قبل از استعفای تزار تشکیل شده بود، برخوردار بود، فعالیت خود را میان شوروهیجان توده ها آغاز کرد.

اعضای شورا در کارخانه ها، کارگاه ها و بعدها در پادگان های هنگامی مستقر در پایتخت برگزیده می شدند. به همین ترتیب، شوراها نخست در بزرگترین شهرهای روسیه و بعدا در ولایات استقرار یافتند. به دلیل شکل انتخاب اعضای این شوراها، نمایندگان اشرافیت و طبقات متوسط که از نظر عده ضعیف بودند، به آنها راه نمی یافتند. شوراها به تمام معنی کلمه پارلمانهای خلقی بودند و طبق تعریف، طبقات بالای جامعه را بدانها راهی نبود. در غیاب نهادهای پارلمانی، آنها گسترده ترین فراگیرترین ارگانهای بودند که روسیه در ۱۹۱۷ در اختیار داشت. نمایندگان شوراها برای مدت معینی انتخاب نمی شدند. انتخاب کنندگان همیشه می توانستند اشخاص دیگری را جایگزین ایشان کنند. بنا بر این ترکیب شوراها دائما از طریق انتخابات جزئی تغییر میکرد.

---

1 Lvov 2 Miloukov 3 Kerensky



به نحوی که آنها آیینها، بسیار حساس و تمام نمای افکار عمومی، که طبیعتاً در آن دوره از هیچ ثباتی برخوردار نبود، شده بودند. و همین منبع حاکمیت اخلاقی بلامنازع ایشان بود. آنها علاوه بر اینکه نیمه - پارلمان‌هایی بودند که نمایندگی طبقات زحمتکش را بر عهده داشتند، " عملاً " به قدرت اجرایی ای بدل شده بودند که دستگاه‌های اداری عادی اعتبار از کف داده از مقابله با آن ناتوان بود. تصمیمات شوراهادر کارخانه‌ها، ایستگاه‌ها، دروازه‌ها و پادگان‌ها در حکم قانون بسود! دولت موقت، هم از نخستین ساعات تشکیلش، توانایی به‌مورد اجرا نهادن حتی یک تصمیم مهم بدون جلب نظر موافق رهبران شورای پترزبورگ را نداشت. به این ترتیب دولت عملاً زندانی شورابود، بی آنکه هیچیک به این مسئله آگاهی داشته باشند. رشد و گسترش انقلاب در بستر مبارزه، گاه پنهان و گاه آشکار این دو قدرت انجام گرفت. با این همه توده‌ها هنوز از ماه‌عسل انقلاب بهره‌می بردند؛ منازعاتی که آئینده در بطن خود داشت، هنوز پنهان بود و عجلت احساس رضایتی همگانی، بر همه چیز سایه افکنده بود. توده‌ها، هم در زمانی که فلاکت جنگ بیداد می‌کرد، به آزادی دست یافته بودند.

دسته‌های زندانیان سیاسی که از سیبری بازمی گشتند، در تمامی طول راه مورد استقبال قرار می گرفتند. سه تبعیدی در راه بازگشت، از یکی از شهرهای سیبری، به وسیله، تلگراف دروودهای برادرانه خود را به‌لنین، که در سوئیس بسر میبرد، ابلاغ کردند. این سه تن عبارت بودند از: استالین، کامنف و نماینده سابق بلشویک‌ها در دوما، مورانوف<sup>۱</sup>. خاطره کشمکش‌های گذشته به فرا موشی سپرده شده و هر سه نفر در اندیشه آن بودند که در نخستین ساعات انقلاب، استادشان را آرام

---

1 Mouranov

کنند. روز دوازدهم مارس استالین و همراهانش به سن پترزبورگ رسیدند<sup>۱</sup> و به عنوان رهبران بزرگ حزب مورداستقبال قرار گرفتند. رهبران مهاجر هنوز به روسیه بازنگشته بودند. درس پترزبورگ، یک دفتر موقت کمیته مرکزی تشکیلات بلشویکها در طول انقلاب فوریه را اداره کرده بود. این دفتر از سه مرد بسیار جوان تشکیل شده بود که عبارت بودند از: ویا شسلاو اسکریابین - مولوتوف<sup>۱</sup>، همکار پر اودا قبل جنگ، الکماندر شلیا - پینکوف<sup>۲</sup>، و پترز الوتسکی<sup>۳</sup>، دو کارگر پرتوان که شخما آموزش خود را عهده دار شده بودند. گروه سه نفره از دانش و تجربه کافی برای اتخاذ مشی روشن و همخوان با مقتضیات غیرمنتظره انقلاب بهره مند نبود. حزب در آشفتگی کامل بسر می برد. بلشویکهای راست و چپ مدام در مشاجره بودند؛ هیچیک از دو گروه رهبر شایسته ای که از نفوذ کافی برای هدایت تمامی حزب برخوردار باشد، نداشت. گروه سه نفره نماینده بلشویکهای چپ بود. این گروه از ترکیب دولت پرنس لوف، که در آن برتری بسیار لیبرالها بود، و نیز از سیاست میانروانه شورای پترزبورگ، کسه منشویکها و سوسیالیست های ارضی یا سوسیال رولوسیونرها در آن اکثریت داشتند، ناراضی بود. گروه سه نفره، تصمیم اعلام شده دولت مبنی بر ادامه جنگ تا حصول نتیجه پیروز مندان و نیز رفتار میهن پرستانه (یا دفاع طلبانه) منشویکها را به خصومت می نگریست<sup>۴</sup>. پر اودا که تحت نظر

1 Vyacheslav Skryabin-Molotov 2 Alexandre Chlyapnikov

3 Peter Zaloutsky

۵ - ۲. شلیا پینکوف: "Semnadsatyi God" ، جلد دوم، ص

۱۷۰ - ۱۸۸. همچنین م. ش به خاطرات مولوتوف

"Lénin i Partya za Vremya Ferralskoi revolutsii"

in: "U velikoy magily", PP. 534-543

مولوتف اداره می شد، سرنگونی فوری پرنس و انتقال تمام قدرت به شررا را درخواست کرد. جناح راست بلشویکها به رهبری ویتینسکی حمایت از پرنس لوف، "دفاع طلبی" و اتحاد مجدد بلشویکها و منشویکها در یک حزب را تبلیغ می کرد. با بازگشت کامنف جناح راست بلشویکها قوت بسیاری یافت. استالین که محتاطانه زمینه را می سنجید، از هر دو جناح به یک اندازه فاصله گرفت و کوشید تا اختلافات میان ایشان را کاهش دهد. او که نظر به سابقه فعالیت پنج ساله اش به عنوان عضو کمیته مرکزی نفوذ داشت، گروه سه نفره "سن پترزبورگ را" عزل کرد و خود به اتفاق کامنف اداره را به عهده گرفت<sup>۱</sup>. تقریباً به مدت سه هفته و تا بازگشت لنین از سوئیس، او حزب را هدایت می کرد. موضعگیری وی در میان دو جناح حزب، او را برای هر دو دسته بیش و کم پذیرفتنی جلوه می داد. نام او برای توده های کارگرناسناس بود، اما اغلب رهبران جنبش زیرزمینی که ناگزیر بودند در گمنامی بسر ببرند، وضع مشابهی داشتند. این گمنامی برای ایشان حتی امتیازی سیاسی و شخصی نیز، محسوب می شد، چرا که از گذشته های آمیخته با خدمت آگاهانه و بی چشمداشت حکایت می کرد. چند روز بعد از بازگشت، هنگامیکه او به عنوان نماینده بلشویک در کمیته اجرایی شورای پترزبورگ، در جلسه کمیته مزبور حضور یافت، جز چند منشویک گرجی که، مانند چخیدزه، در آن زمان نقش مهمی در پایتخت ایفا می کردند، کسی با او همچون آشنایی قدیمی برخورد نکرد. برای دیگران او یک سرباز گمنام انقلاب بود.

تغییر در رهبری بلشویکها پنهان نماند. بلشویکها هم در شوراهم در پراودا لحن آشتی جویانه تری به خود گرفتند. کامنف مدافع بزرگ میانه روی بود. مقالات استالین به نسبت نوشته های کامنف، بیشتر به

---

۱ - آ. شلیاپنیکوف، اثر سابق الذکر، ص ۱۷۵ - ۱۸۸

چپ‌گرایش داشت . اما در مقایسه با مقالات مولوتوف راست‌روانه‌می - نمود . دوازدهمین از بازگشت تحقیق کوتاه‌هی دربارهٔ نقش شوراهای منتشرکرد<sup>۱</sup> . شوراهای نمایندهٔ اتحاددوطبقهٔ کارگران و دهقانان بودند ؛ او - مطابق یک دریافت قدیمی بلشویکی - این اتحادرا از من پیروزی نهایی انقلاب می دانست ؛ اما پیوند میان دوطبقه را به حد کافی استوار ارزیابی نمی کرد . هدف " تقویت شوراهای ، گردآوری ایشان تحت رهبری یک شورای مرکزی . . . . . به مثابه ارگان حکومتی خلق انقلابی " بود . هم در اینجا می توان به روشنی شعاری که پس از بازگشت لنین به روسیه ، شعار بلشویکها شد ، یعنی : " تمام قدرت به دست شوراهای " را باز شناخت . ظاهرا این سمت‌گیری به مخالفت بی وقفه با دولت پرنس لوف منجر می - شد . اما استالین تنها به طرح این اصل مثبت اکتفا می کرد و از سخن گفتن در مورد نتیجهٔ ضروری اعمال آن ، یعنی مخالفت با دولت امتناع می ورزید . دامنهٔ برنامهٔ انقلاب چندان وسیع نبود ؛ " زمین برای دهقانان ؛ دفاع از حقوق کارگران و جمهوری دمکراتیک برای تمامی شهروندان روسیه " به عبارت دیگر ، انقلاب باید ضد فئودالی می بود و نه ضد سرمایه‌داری ؛ باید " دمکرات - بورژوا " می بود و نه سوسیالیستی . مقالهٔ بعدی او ترکیبی بود از ادیکالیزم در زمینهٔ اصول کلی و ابهام در مورد نتایج عملی<sup>۲</sup> . خصوصیت جنگ ، حتی بعد از سقوط تزاریزم ، امپریالیستی بودن آن بود ؛ " ما عمیقا معتقدیم که سیر و قایم - سع در روسیه ، پوچ بودن جنجال " آزادی در خطر است " را نشان خواهد داد ؛ حجاب میهن پرستی از مقابل دیدگان توده‌ها کنار خواهد رفت و خلق بسه روشنی نیت واقعی امپریالیست‌های روس را نسبت به راه‌های آبی . . . . . نسبت به پرس ( ایران ) در خواهد یافت . . . . . " این همه برگگی است که

۱ - استالین ، " مجموعه آثار " ، جلد سوم ، ص ۱ - ۳ - ۲ - همانجا ، ص ۴ - ۸

از نوشته های لنین به عاریت گرفته شده ، اما شعار " مفلوک " : " نابود باد جنگ " در اینجا کاملاً بی ربط می نماید ، چه عملاً هیچ خاصیتی ندارد . او روی هم رفته از پیام نیمه صلح جو یا نه - نیمه دفاع طلبانه شورای سن پترزبورگ خطاب به مردم جهان به خوبی استقبال کس کرد ؛ معذالک در اینکه این پیام به گوش تمامی کارگران کشورهای متخاصم برسد ، تردید داشت . کارگران ، دهقانان و سربازان باید دولت موقت را وادار می کردند اراده خود مبنی بر شروع بی درنگ مذاکرات صلح را اعلام کند . این تقریباً بمثابه درخواست انعقاد صلح جداگانه ای بسا آلمان بود . اما نویسنده در جمله بعدی دولت موقت را ملزم می کرد که " نخست به گونه ای آشکار ، و چنانکه همه جهانیان از آن مطلع شوند ، کلیه دول متخاصم را به لزوم گشایش فوری باب مذاکرات صلح متقاعد کند . . . . . " . در مجموع ، این استدلال تازه ای بود که تزه های " ضد - امپریالیستی " را تقویت می کرد ؛ اما ضمناً این معنی را نیز در خود داشت که " دفاع طلبان " منشویک و حتی لیبرالها هم می توانند با حسن نیت عمل کنند ؛ ولنین می رفت تا به زودی این اندیشه را به سطره بگیرد .

چند روز بعد ، استالین به تفسیر گزارش وزیر امور خارجه ، میلیو - کوف ، درباره اهداف جنگ از نظر روسیه پرداخت ؛ " خوانندگان پراودا می دانند که این اهداف ، اهدافی امپریالیستی است ؛ فتح قسطنطنیه ، الحاق ارمنستان ، تجزیه اتریش و ترکیه ، الحاق شمال ایران . . . . . این نشان می دهد که سربازان روس در میدان های نبرد ، نه آنچنانکه مطبوعات مزدور بورژوازی وانمود می کند ، به خاطر " دفاع از میهن " و " آزادی " ، بلکه بخاطر فتح سرزمین های بیگانه به خاک می افتند . . . . . " کرنسکی ، وزیر دادگستری ، که به چپ تعلیق

داشت ، اعلام کرد که میلیوکوف تنها نقطه نظر شخصی اش را ابراز کرده است و نه نظر دولت را . استالین نوشت : " ازدو حال خارج نیست : یا کرنسکی حقیقت را نگفته است ، یا میلیوکوف باید برود . " ( اوبه دشواری می توانست تصور کند که حدودا سی سال بعد ، خود به نشخوار بعضی از اهداف جنگی میلیوکوف خواهد پرداخت ، و میلیوکوف در تبعیدگاهش ( پاریس ) ، از بستر مرگ ، سخاوتمندان را برای منتقد سابقش هورا خواهد کشید . )

در یکی از مقالات استالین ، که درست به فاصله یک هفته پس از بازگشت از سیبری نوشته شد ، ملاحظاتی حاکی از نگرانی عمیق در مورد چشم انداز انقلاب به چشم می خورد . در آن زمان او دیگر به نزاع میان شوراها و دولت موقت پی برده بود . به نظر او : قدرت انقلاب در پایتخت و در شورای سن پترزبورگ بود . در حالیکه دولت موقت از ولایات نیسرو می گرفت . دوگانگی قدرت نمی توانست مدت زیادی به طول بیانجامد . دولت موقت نماینده بورژوازی میانه رو بود که هم از آن زمان ، و پیش از آنکه انقلاب گامهای بلندی برداشته باشد ، از " زیاده روی " انقلاب تا سرحد جنون وحشت کرده بود . چنین دولتی می توانست حجابی شود که ضداقلاب بورژوا - فئودال در پشت آن هجوم خود را تدارک ببینند . پس انقلاب باید ولایات را با خود متحد می کرد . کارگران باید در کاردر سرخ مسلح می شدند . ارتش " در میان انقلاب و ضداقلاب قرار داشت " . اما در شرایط بحرانی شوراها نمی توانستند روی آن حساب کنند ، زیرا که دائما در حال تجزیه و تغییر مکان بود . و بالاخره ، انقلاب به تشکیل مجلس مؤسسان نیاز داشت که پیشاپیش ، به تحقیق معلوم بود که از دولت موقت چه تر خواهد بود .

در پایان ماه مارس ، کنفرانس سراسری بلشویکهای روسیه -

نخستین کنفرانس پس از استعفای تزار - در پترزبورگ ، در قمر مجلی که به معشوقه تزار ورقاصه دربار کخسینسکا یا<sup>۱</sup> اختصاص داشت و پس از مصادف به ستاد مرکزی بلشویکها تبدیل شده بود ، تشکیل یافت . این کنفرانس در اغتشاش و آشفتگی عمیقی برگزار شد<sup>۲</sup> . نمایندگان کوشیدند از شمای بلشویکی در مورد انقلاب ، سیاستی مشابه آنچه که لنین قبل از جنگ تبلیغ می کرد ، استنتاج کنند . اما ظاهراً تاریخ این شعار را زیر و رو کرده بود ؛ به طوریکه با وقایع جاری همخوان نبود . در طرح بلشویکیسی انقلاب پذیرفته شده بود که انقلاب نه سوسیالیستی ، بلکه دمکراتیک خواهد بود و نتیجه آن نیز ، جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان خواهد بود . و نه دیکتاتوری پرولتاریا ، این فرضیه مورد تأیید تمام بلشویکها بود . به نحویکه وقتی یکی از نمایندگان به شوخی بداهت آنرا مورد سؤال قرار داد ، رئیس جلسه از ادامه صحبت اجلویگیری کرد . به علاوه پذیرفته شده بود که : طبقه متوسط لیبرال ، به هر قیمت ، خواهان استقرار مجدد تزار یسم خواهد شد ؛ طبقه زحمتکش قیام دمکراتیک را رهبری خواهد کرد ؛ بنا بر این دولت موقت ترکیبی از احزاب کارگری و دهقانی خواهد بود که در آن ما رکسیست های انقلابی نقش اول را بر عهده خواهند داشت . به جای این همه ما ، اقشار لیبرال اشرافیت و طبقات متوسط تزار را رها کرده و اداره جمهوری را بر عهده گرفته بودند .<sup>۳</sup> به نظر می آمد ما هم منشویکی واقع بینانه تر بوده است . و حالا نقش سوسیالیستهای پرولتری چه بایدمی بود ؟ آیا باید همچنانکه منشویکها از ۱۹۰۵ به بعد یکسره پیشنها دکرده بودند ، در مقابل دولت لیبرالی نقش اپوزیسیون را

---

۱ - Kchesinskaya ۲۱ - گزارش رسمی این کنفرانس را تروتسکی

در : "The Stalin School of Falsification" (ص ۲۳۱ - ۲۰۱)

منتشر کرده است .

برعهده می گرفتند و به دفاع از منافع طبقه، کارگر صنعتی می پرداختند؟ اما تاریخ شمای منشویکها را نیز دست نخورده نگذاشته بود؛ چه منشویکها اینک در رأس ائتلافی با لیبرال های خرده بورژوا قرار گرفته بودند. بلشویکهای میان رومیل داشتند حزبان، نظریه اوضاع و احوال ویژه، موقتا از دولت پرنس لوف حمایت کنند. برای چپ ترین گروههای بلشویک، که عمیقا تحت نفوذ تندروی عامیانه ای که در حزب رایج بود قرار داشتند، این کار حماقتی باور نکردنی محسوب می شد. به اعتقاد آنها انقلاب ضد- فئودالی هنوز حقیقتا پیروز نشده بود، چون تزار گریخته بود؛ و آریستوکراسی ارضی هنوز بر تمام می روستاهای روسیه فرمانروایی می کرد؛ پرنس لوف از طبقه خودش به نفع دهقانان خلع ید نمی کرد؛ تنها طبقه کارگرو شوراها می توانستند انقلاب ارضی را تضمین کنند. با این همه، در این چشم انداز، بیشترین فشار را باید کارگران صنعتی تحمل می کردند، در حالیکه استفاده اصلی راد دهقانها می بردند. منطق موقعیت ایجاب می کرد که: کارگران نیز، مانند دهقانان، برای قیام انگیزه هایی صریح و مقاومت نا پذیر داشته باشند؛ ملی کردن صنایع نیز به تقسیم زمین های اربابی افزوده شود؛ یعنی انقلاب در آن واحد ضد فئودالی باشد و هم ضد سرمایه داری. این اما، به معنای زیرپا نهادن اصلی بود که به موجب آن روسیه توانا شدی شروع انقلاب سوسیالیستی را نداشت. هیچیک از شاگردان لنین به خود جرئت نداد که چنین ریشه ای در دکترین تجدید نظر کنند. آنها همچنان در بن بست یک انقلاب منحصر اضا ضد فئودالی باقی ماندند؛ انقلابی که در آن بلشویکهای میان روجایی برای " چپ " نمی یافتند و چپ روها فضایی کافی برای جهش های انقلابی شان پیدا نمی کردند.

نزدیک به یک هفته استالین با مهارتی محتاطانه اما بدون قدرت



جلسات مشاجرات را اداره کرد. او که در حزب انشعابی را پیش بینی می- کرد، به عنوان سخنگوی اصلی کمیته مرکزی، بیش از آنکه در بند رفع تناقضی که پایه همه مجادلات بود، باشد، در پی یافتن فرمولی برای پنهان کردن آن بود و جستجوی راه حل را به بعد موکول می کرد. او دولت پرنس لوف و شورا را "دودولت" می نامید و اظهار می داشت:

"بین ایشان اختلاف و مبارزه هست و خواهد بود. نقش ها با یکدیگر تقسیم شوند. شورای نمایندگان کارگران و سربازان در واقع با یکدیگر ابتکار انجام یک تحول مؤثر انقلابی را بر عهده بگیرد. شورا راهنمای انقلابی خلق به پا خاسته و ارگان کنترل دولت موقت است. از جانب دیگر، دولت موقت تقویت دستاوردهای خلق انقلابی را عهده دار شده است. شورا نیروی کافی بسیج کرده و درحین که دولت موقت، علیرغم مشکلات مأموس کننده ای که برای خود ایجاد می کند، تقویت دستاوردهای خلق را بر عهده می گیرد، به کنترل آن می پردازد. .... این چنین موقعیتی امتیازات و معایبی دارد. در حال حاضر به صلاح ما نیست که سرعت جریان وقایع را بیشتر کرده و به این ترتیب بلافاصله اقسار بورژوازی را، که یقیناً در آینده به ما خیانت خواهند کرد، رودرروی خود قرار دهیم. آنچه فعلاً برای ما ضرورت دارد، کند کردن روند جدایی این اقسار و به دست آوردن زمان بیشتر برای آماده کردن خودمان برای مبارزه با دولت موقت است. ...."

وانگهی، لحن این توضیحات را نیز، بسته به مقتضیات لحظه تغییر می داد: گاهی حمایت محدود از دولت را می پذیرفت، گاه از قبول هر گونه کمکی به آن سرباز می زد و گاه با اظهار اینکه مسئله لزوم یا عدم

---

لزوم حمایت از دولت موقت نبوده بلکه دانستن این است که آیا دولت موقت می خواهد از ابتکارات انقلابی شورا پشتیبانی کند یا نه ، ازدادن پاسخ صریح ظفره می رفت .

اتحادتازه ای بر علیه پیشنهادهای دوحده با منشویکها تشکیل یافت . تنها یک گروه همچنان خواهان وحدت بی قید و شرط مانده بود . مولوتوف به نام چپ اظهار مخالفت می کرد ؛ و توضیح می داد که وحدت تنها با کسانی امکان پذیر است که به پذیرش برنامه ای که پایه اش آشکارا مبارزه با جنگ باشد ، تن دهند . استالین اصرار داشت که مذاکرات برای وحدت بر پایه " اصول تسیمروالد<sup>۱</sup> و کینتال<sup>۲</sup> " آغاز شود ؛ این اصول که به وسیله کنفرانس های بین المللی سوسیالیستی که در دوشهر سوئیس برگزار شد ، تصویب شده بود ، به نظر لنین فاقد روح انقلابی بود . استالین اعتراضات مولوتوف را رد می کرد ؛ " بی ملاحظه رفتار کردن و از قبل بر اختلافات انگشت نهادن حاصلی ندارد . زندگی حزبی بدون اختلاف نظر ممکن نیست . ما اختلافات جزئی در درون حزب را بر طرف خواهیم کرد<sup>۳</sup> . " و در عین حال به چپ اطمینان می داد که این مذاکرات به وحدت منجر نمی شود ، به علاوه نتیجه آنها برای حزب الزام آور نخواهد بود . اما در واقع مذاکرات مدت ها به طول انجامید و تنها پس از بازگشت لنین قطع شد .

بلافاصله پس از بازگشت لنین ، استالین از جلوی صحنه کنار رفت و حتی خود را به پشت پرده کشید . چند هفته هدایت حزب ، برای این کسه را هس را تشخیص دهد کفایت کرده بود . او از حزب بود ، در آن مستحیل شده بود ، اما در رأس آن قرار نگرفت . از گرایشات افراطی دوری جست

---

۳- ل . تروتسکی ،

2 Kienthal

1 Zimmerwald

همانجا ، ص ۲۷۵

وبه مرکز تمایل یافت ، هر چند این امر موجب بی تمیمی و درجا زدنش شد . اورهبری کرد چون روحیه عمومی رادر نظرمی گرفت و همان رادر فرمولهایی محووبی رنگ منعکس می کرد . اما نمی کوشید تا اندیشه های تازه ای ارائه کند . شیوه مدیریت اومی توانست برای اداره حزبی که مسیر معمولی نظم جا افتاده ای رادنبال می کرد ، مناسب باشد . اما چنان نبود که از بلشویسم ، آفریننده انقلاب تازه ای بسازد .

روز سوم آوریل ، لنین پس از مسافرت مشهورش در " واگون پلمب شده " از طریق آلمان ، وارد سن پترزبورگ شد ؛ در آنجا مورد استقبال

---

۱ - لنین این مسافرت را به وساطت سوسیالیستهای شناخته شده فرانسوی ، سوئیسی ، سوئدی و آلمانی ترتیب داد . تنها تعهدی که در قبال دولت آلمان به عهده گرفت ، تلاش برای خارج کردن عده ای از آلمانیهای غیرنظامی از روسیه بود . دولت آلمان که از مخالفت لنین با جنگ مطلع بود ، بی گمان امیدوار بود که از تبلیغات او پس از بازگشت به روسیه سود ببرد . لنین در استفاده از تسهیلاتی که عبور از آلمان برایش فراهم می کرد ، وسواس به خرج می داد . با این همه نگرانی اصلی او ، یعنی حضور هر چه سریعتر در مرکز انقلاب ، بر وسواسش چیره شد . او ترجیح می داد از طریق انگلستان به روسیه برگردد اما دولت بریتانیا به او اجازه عبور نداد . پس از بازگشت ، هیچکس او را به خاطر این مسافرت سرزنش نکرد . رهبران احزاب میانه رو از وی به مثابه یکی از رهبران آزموده قدیمی استقبال کردند . چند هفته بعد ، مارتوف و دیگر رهبران منشویک از همان راه به روسیه برگشتند بی آنکه در معرض سرزنش و انتقاد قرار بگیرند . تنها زمانی که نفوذ لنین رو به گسترش نهاد بعضی از مخالفینش به استفاده از " واگون پلمب شده " برای متهم کردن بلشویکها به داشتن روابط مفتضحانه با دولت آلمان پرداختند . بقیه در صفحه بعد

جمعیتی مرکب از کارگران ، سربازان و ملوانان قرار گرفت ، و از ایستگاه پیروزمندان و پیشاپیش صفی از ماشین های زره پوش ، درخیا - بانهای شهرگردانده شد<sup>۱</sup> .

اوبه زحمت می توانست کسالت خود را از شنیدن خوشامد های طولانی و بیمزه ای که ناگزیر بود تحمل کند ، پنهان دارد و بیصبرانه انتظار ملاقات رفقا و هواداران را می کشید . همه ذهن و اراده اش معطوف به دگرگونی بنیادی ای بود که باید در حزب خودش به عمل می آورد تا حزب بتواند انقلاب دیگری در کشور به راه بیاورد . چنین استقبال غیرمنتظره ای ، برای او که تازه ده " تز " مشهورش را ، با سبکی موجز و بی پیرایه ، آماده کرده بود ، به راحتی قابل هضم نبود .

این تزها که مانیفست لنین ، طرح جدید انقلاب و برنامه تازه بلشویسم بود ، روز بعد از ورود او در " کنفرانس " بلشویک عنوان شد . هواداران لنین آماده می شدند تا در کنفرانس وحدت به ملاقات منشویکها بروند که وی تزهای خود را بر سرشان ریخت<sup>۲</sup> . ارائه " تز " ها را با استهزاء خشمگینانه ، بجه بازی سیاسی ای که در بدو ورودش هدآن بود آغاز کرد . می گفت که در راه بازگشت انتظار داشته است مستقیماً از ایستگاه به قلعه " پیروپل<sup>۳</sup> " ، زندان مخوف محکومین سیاسی ،

بقیه زیرنویس از صفحه قبل :

3 Pierre et Paul

هدایت شود. اما به جای آن، دشمنان سوسیالیسم و خائنین بیسه آن مشغول خیرمقدم گفتن به او شده بودند. یک جای کار خراب بود. "دفاع-طلبی" در روسیه هم مثل سایر جاها پیروز شده بود. بورژوازی و منشو-یک ها در حال فریفتن پرولتاریا بودند. "چیزی که خاص روسیه است، این عبور سریع خارق العاده از خشونت وحشیانه به ظریف ترین توهمات است؛" توهما تی که از طریق آنها حقانیت اهداف جنگی فرمانروایان به توده ها باورانده شده بود. بلشویکها نباید با دفاع طلبان ونیمسه دفاع طلبان کمترین رابطه ای برقرار می کردند. هدف آنها استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بود. در فوریه، طبقه زحمتکش عملا همه قدرت را به دست آورده بود، اما از آنجا که نمی دانست با آن چه کند، دودستی آنرا تحویل بورژوازی داده بود.

"حتی بلشویکهای ما به دولت اطمینان می کنند. این نشانه مسمومیت گذرای انقلاب است.

این مرگ سوسیالیسم است. رفقا، اگر راست است که شما بیسه دولت اطمینان دارید، راه ما از هم جدا می شود. من ترجیح می دهم در اقلیت بمانم. "یک انقلابی مانند دمیلیتاریست آلمانی، کارل-لیبکنشت<sup>۱</sup> به یک ایل منشویک و سوسیال-میهن پرست و دفاع طلب می ارزید. "اگر، در عین موافقت با لیبکنشت، فقط یک انگشت به جانب "دفاع طلبان" دراز کنید، به سوسیالیسم بین المللی خیانت کرده اید."

لنین با وجودیکه می کوشید از سرزنش های انفرادی اجتناب کند و ترجیح می داد بگذارد تا پیروان کجرواش خود به آسودگی مسیرشان را اصلاح کنند، پراودا را شدیداً مورد حمله قرار داد: "پراودا از دولت

---

1 Karl Liebknecht

خواستہ است از سرزمین های الحاقی چشم بپوشد. چنین تقاضایی از یک دولت کاپیتالیستی بی معنی است. .... آشکارا مسخره است. .... از یک سرخوردگی عظیم ناشی می شود. وقت آن رسیده است که به این اشتباهی بپریم. .... تبریک و تهنیت قطع نامه بس است! حالا باید بکار پردازیم. " لفاظی های انقلابی منشویکها، فقط " چاپلوسی از خلق انقلابی " بود. او از بدست گرفتن بلافاصله قدرت دفاع نمی کرد چون بلشویکها هنوز در شوراها اکثریت نداشتند و ما می که در اقلیت بودند، باید صبورانه سیاست خود را برای توده ها، که هنوز به منشویکها اعتماد داشتند، توضیح می دادند تا بالاخره اکثریت توده های زحمتکش را به لزوم انقلاب تازه ای متقاعد می کردند. تا آن زمان، باید به توهان می گفتند که هدف نه ای جادیک " جمهوری پارلمانی. .... بلکه تأسیس یک جمهوری شورائی. .... از میان برداشتن پلیس، ارتش (دائمی) و تشکیلات اداری رسمی است. دهقان ها زمین می خواهند. ... منتظر اجازه، شما هم نمی مانند. .... ما زمین ها را می گیریم و زمین داران بزرگ هرگز توانایی بازپس گرفتن آن را نخواهند داشت. " اما مطلب به همین جا ختم نمی شد. انقلاب وارد مرحله سوسیالیستی شده بود. کلیه بانک ها باید در یک بانک ملی واحدغام می شد و اداره آن به شوراها محول می شد. امکان ملی کردن فوری صنایع وجود نداشت، اما تولید و توزیع باید تحت نظارت کارگران انجام می گرفت. حالا وقت آنست که نه تنها برنامه، بلکه نام حزب نیز تغییر کنند. " پیشنهاد می - کنم که. .... حزب خود را حزب کمونیست بنامیم. .... اکثر سوسیال - دمکرات های رسمی به سوسیالیسم خیانت کرده اند. .... آیا می ترسید از اینکه از خاطرات گذشته مان دست برداریم؟ اما برای تغییر مسیر، باید پیراهن کثیف را درآوریم. و جامه پاکیزه ای به تن کنیم. "

آخرین تز، پیشنهاد تأسیس بین الملل جدید، یعنی بین الملل سوم بود. او با یک اخطار سخنانش را به پایان رساند: در صورتی که رفقای پیش حاضر به تعقیباً و نبودند، تردید به خرج نمی داد... ترجیح می داد، مانند لیبکنشت در آلمان، تنها بماند و به مبارزه بپردازد؛ چه یقین داشت که آینده از آن اوست.

یک نویسنده، غیر بلشویک که اتفاقاً در جلسه حضور داشت، بعدها تأثیر سخنان لنین را چنین وصف کرد: "هرگز فراموش نخواهم کرد که این سخنرانی، همچون ما عقه، نه تنها من غیر بلشویک را که تمام دفا در آنجا حاضر بودم، بلکه تمامی با ران وفادار را نیز بدون استثناء، غافلگیر و وحشت زده کرد. تأکید می کنم که هیچکس، به هیچ عنوان منتظر چنین چیزی نبود. چنان بود که گفتم تمامی ارواح خبیثه، بی آنکه حماری بشناسند، تردیدی داشته باشند یا به مشکلات شخصی و ملاحظات فردی توجهی کنند، از مخفی گاههایشان خارج شده اند تا در تالارهای مجلل قصر کشینسکا یا، برفراز سر پیروان طلسم شده به پرواز در آیند." روزهای بعد لنین همچنان به قدرت نمایی ادامه داد. کامنف، کالینین و دیگران فرمولها و شماهای خودش را به او برمی گرداندند و به اظهارات قاطعش در زمینه، عدم آمادگی روسیه برای دیکتاتور پرولتاریا و سوسیالیسم استناد می کردند. او با خشونت به "بلشویکهای قدیمی" که به کرات در تاریخ حزب ما نقشی غم انگیز ایفا کرده اند، می تاخت؛ بلشویکهای که بجای آنکه فرمولهای کهنه ای را که از برگرد بودند، با دیدی انتقادی و در پرتو تجربه های تازه، مورد ارزیابی مجدد قرار دهند، به همانها می چسبیدند. البته می پذیرفت که روسیه، جدا از بقیه اروپا، آماده داشتن رژیم سوسیالیستی نیست؛ اما اروپا یک

کل بود، و شروع انقلاب سوسیالیستی اروپایی به روسیه محول شده بود. لنینیست‌ها با زهم به مباحثات گذشته‌اشا راه می‌کردند و اندیشه‌های تازه لنین را تروتسکیستی می‌خواندند. بعد از چندین روز جروبحث شدید، لنین بخش اعظم حزب را با خود هم عقیده کرد. تنها اعضای راست تریسن جناح مجتعا حزب را ترک کرده و رهبر سابق خود را " توطئه‌گر آنارشیست " و باکونین<sup>۱</sup> تازه‌نامیدند. در عین حال گروه‌های چپ، که مولوتف و شلیا پنیکوف سخنگویان نشان بودند، علاقه بسیاری به برنامه تازه نشان می‌دادند. چه در تظاهرات لنین عقلانی شدن سیستم تیک حالات روحی خود-شان را می‌یافتند. آنها خودشان مت در هم ریختن شمای انقلاب دمکراتیک نابی را که مورد تصویب دکترین حزب واقع شده بود، نداشتند، اما به گونه‌ای مبهم، آنها برای آرزوهای انقلابی شان نامکفی حس می‌کردند. و اینک خودنویسنده<sup>۲</sup> دکترین آنها در هم می‌ریخت. بنا بر این ضربه لنین، به خاطر اینکه به یک نیاز روانی در درون حزب خودش پاسخ می‌گفت، چندان هم شگفتی آور نبود. او به مردانی که کورکورانه در مه گام می‌زدند جهت و جسارت می‌داد. برای مخالفین او دیگر گونی آنچنان درشت و ناهنجار بود که همین به تنهایی برای محکوم کردن آن بهی - ارزشی کفایت می‌کرد. کالینین و دیگران حرف خودشان را می‌زدند و سر بسته می‌گفتند که لنین به علت اقامت طولانی در خارج، تماسش را با واقعیت روسیه از دست داده است؛ آنها امیدوار بودند که حزب دیریا زود از بازی لنینیسم تازه دست بردارد و به سیاستی کم ماجراتر و آرا متر رو کند. در تمام طول سال انقلاب، به ویژه اندکی قبل از قیام اکتبر، خصومت میان لنینیست‌های قدیم و جدید اتحاد میان رهبران را در معرض خطر قرار داد؛ و این ماجرا پس از مرگ لنین، و در مبارزه بر سر جانشینی

---

1 Bakounine



او، از نو شروع شد. اما از آوریل به بعد، بلشویسم در راه پرمخاطره انقلاب دوم گام برمی داشت.

استالین در قبال استدلالات و ریشخندهای لنین، به سکوت متوسل شد. این نخستین بار نبود که جان مآل اندیش او در تعقیب یکسسی از ابتکارات مخاطره آمیز استادش تردید نشان می داد. این بار نمی توانست موضعگیری لنین را به سبکسری و دن کیشوتیسم نسبت دهد، چه دیگر او را چنانکه با یدمی شناخت. و اگر چه همیشه نمی توانست جریسان سرکش تخیل سیاسی لنین را به سادگی دنبال کند، با این همه به واقع - بینی او ایمانی کورکورانه داشت. و بایده خود گفته باشد: بر اساس تخیل صرف نیست که لنین چنین موضعی اتخاذ کرده است. اوسرزنش های لنین در مورد پراودا را شنیدودم برنیاورد؛ هر چند این تنبیه، درست بعد از ایفای نقش رهبر حزب برایش خفت آور بود. در عین حال از لحظه ای که تصمیم گرفت به انتقادات پاسخ ندهد، کمتر مورد حمله لنین واقع می شد. از اینها گذشته، او مثل کامنف آشکارا "سازشکار" نبود. چنان محتاطانه میان چپ و سازشکاران نوسان کرده بود که حالا میتواند "تز" های لنین را بدون آبروریزی زیاد مورد تأیید قرار دهد. در واقع تردیدهای او، سرگشتگی اش را منعکس کرده بود و اینک، با پذیرش تزهای لنین، از چنگ آن سرگشتگی خلاص میشد. از جانب دیگر، لنین نیز از لحظه ای که رفقایش دست از لجاجت می کشیدند، به سرشکسته کردن کسانی که در غیاب او حزب را اداره کرده بودند، علاقه ای نشان نمسی داد. استالین همچنان سردبیر پراودا باقی ماند و لنین به او کمک کرد. ده روز پس از اعلام تزهای لنین، استالین در پراودا به ابراز همبستگی با او پرداخت. سرمقاله "اوتحت عنوان "زمین برای دهقانان" ناقض افکاری بود که خود از آنها دفاع کرده بود<sup>۱</sup>. زیر نویس در صفحه بعد:

شینگارف<sup>۱</sup> ، وزیرکشاورزی ، دهقانان را از کشت زمین های اربابان ، که از وحشت قیامهای دهقانی املاکشان را رها کرده و به شهرها گریختند بودند ، منع کرده بود . و از دهقانان می خواست صبورانه منتظر باشند تا مجلس مؤسسان انجام اصلاحات ارضی را مقرر کنند . استالین توضیح می داد : " از آنجا که تاریخ تشکیل مجلس مؤسسان معلوم نیست و دولت موقت در حال به تعویق انداختن آن است . . . . . پس زمین باید کشت نشده بماند . . . . . ؛ اربابان باید املاکشان را حفظ کنند ، دهقانها بی زمین بمانند و روسیه - کارگران ، دهقانان و سربازان - بی نان . " او از دهقانان می خواست بی آنکه منتظر هرگونه اجازهای باشند ، " بی آنکه به وزارتخانه های ارتجاعی ، که چرخ انقلاب را از حرکت باز می - دارند ، توجه کنند " با دست خود به اجرای عدالت بپردازند ، کمیته های دهقانی تشکیل دهند و به گونه ای سازمان یافته زمین را زیر کشت ببرند . چند روز قبل ، توضیح داده بود که در چنین موقعیتی بلشویکها نباید جریان وقایع را تسریع کنند ، چون اینکار بورژواهای ترقی خواه را رودر روی ایشان قرار می دهد ؛ و حالاً این نقطه نظر را " خیال پردازی ارتجاعی " می خوانند . " حرکت پیروزمندان انقلاب ، آنها ( بورژواهای ترقی خواه ) را همچون زباله هایی که تنها برای دشمنان انقلاب مطبوع و خوشاینداند ، به کناری خواهد افکند . " چند روز قبل ، در اینکه کارگران اروپای غربی بتوانند به تبلیغات بر علیه جنگ گوش فرادهند ، تردید نشان داده بود . و حالاً در اعلامیه ای که به مناسبت روز اول ماه مه ، بنام کمیته مرکزی نوشته بود<sup>۲</sup> ، تأکید می کرد که : " با غرض عدالتی انقلاب روسیه ، کارگران غرب نیز از خواب برخاستند . . . . . زمین

زیر نویس از صفحه قبل : ۱ - استالین : مجموعه آثار ، جلد سوم ، ص

۲۴ - ۲۶ - ۱ - Chingarev ۲۱ - استالین : همانجا ، ص ۲۷ - ۲۸

لاهرپای راهزنان سرمایه‌دار به لرزه درآمده است. بپرق سرخ بیین-  
الملل بفرز اروپا به اهتزاز درمی آید. " امیدوحدت با سوسیال-  
لیست‌های میان‌روبر با درفته بود چرا که آنها آشکارا " از انقلاب خسته " شده بودند. " کسانی که می‌کوشند تا انقلاب را از حرکت بازدارند، به ناگزیر خود عقب خواهند ماند؛ و برای آن که عقب بماند، ترحمی در کار نخواهد بود. انقلاب او را به اردوگاه ضدانقلاب پرتاب خواهد کرد."

در پایان آوریل، کنفرانس ملی جدید بلشویک، کمیته مرکزی جدیدی مرکب از ۹ عضو منجمله: لنین، زینوویف، کامنف، استالین و اسوردلوف، انتخاب کرد. این نخستین بار بود که موقع استالین در سطح رهبری، از طریق یک رأی گیری وسیع، مستقیم و علنی مسوود تأیید قرار می‌گرفت. دیگر برای کادرهای حزبی، چهره‌آشنایی به شمار می‌رفت، هر چند خارج از حزب فقط یک اسم بود. گزارشی در زمینه مشکلات ملیت‌ها به کنفرانس عرضه کرد<sup>۱</sup>. دولت موقت درست در همان هنگام با فنلاندی‌ها، که قصد جانشین از روسیه را داشتند، به مبارزه پرداخته بود. استالین می‌گفت: " غیرممکن است ما بپذیریم که ملتی به زور در چهارچوب یک مملکت نگاه داشته شود. در صورتی که چنین کاری بکنیم، خودا دامه‌دهندگان سیاست تزاری خواهیم بود. " او که گرجی بود میل نداشت قفقاز از روسیه جدا شود، اما در صورتی که خلق قفقاز چنین تصمیمی می‌گرفت، هیچکس اجازه نداشت مانع اعمال اراده‌اش شود. هنگامیکه فلیکس دزرژینسکی<sup>۲</sup> لهستانی، من باب اعتراض اظهار داشت که تمایلات تجزیه طلبانه بعضی ملیت‌ها ارتجاعی است، استالین با خشم پاسخ داد: " مبارزه ایرلندی‌ها بضرده انگلستان انقلابی نیست؟ " در حقیقت مسئله اهمیت بسیار داشت، چرا

---

۱- همانجا، ص ۴۹ - ۵۷      ۲- 2 Felix Dzerjinski

که به سرنوشت همه، خلقهای استعمار شده مربوط می شد. حمایت از تمایلات ملی این خلقها، " برقراری پلی میان شرق و غرب " و به دست آوردن پشتیبانی وسیع آسیا برای انقلاب سوسیالیستی در اروپا بود. نویسنده، پراودا حیثیتش را به عنوان نخستین متخصص حزب در این زمینه تشبیهت می کرد.

در همین حین، کاربلشویکها بالا می گرفت. ۱۳۳ نماینده، حاضر در کنفرانس ملی، معرف حدود ۷۶۰۰۰ عضو بودند. در روزهای انقلاب فوریه، عده، اعضای حزب دست بالا به ۳۰۰۰۰ نفر می رسید. این جمعیت کوچکی بود که در یک انتخابات پارلمانی معمولی وزنه‌ای محسوب نمی شد. اما در سال انقلاب قدرتهای اجتماعی و سیاسی با این میزان سنجیده نمی شدند.

جمع اندک بلشویکها از مسئولانی سازمان یافته و منضبط تشکیل می شد که در نقاط استراتژیکی صنعت، حمل و نقل، ارتش و شوراها مشغول فعالیت بودند. غالب این افراد در واحدهای صنعتی کارخانهها، شوراها یا افواج ارتش نمایندگی کارگران یا سربازان را برعهده داشتند و در میان ایشان از نفوذ روزافزونی برخوردار بودند. آنها " اکتیویست " بودند؛ پیشگامان انقلابی؛ و پشت سرشان یک لشکر سیاسی واقعی آماده، نبردمی شد. بلشویکها، در هر شورا، با تشکل کامل عمل می کردند، و از آنجا که، در هر انتخابات تازه، به عدهشان افزوده می شد، به نسبت، اهمیتشان همیشه از تعداد نفراتشان بسه مراتب زیادتر بود. یک نفر بایده سرپرستی این توده، متشکل از مبلغان، نمایندگان موءسسات بزرگ و اعضای شوراها را برعهده می گرفت. یک نفر بایده گونه‌ای مستمر با ایشان در تماس می بود؛ تصمیم‌های کمیته

---

مرکزی را به اطلاعشان می‌رساند؛ راهنمایی‌شان می‌کرد که در شوراها چگونه رأی دهند و با دیگر احزاب چگونه برخورد کنند. انجام ایسن کار طاقت فرسا بر عهده استالین و اسوردلف بود. مشکلات رفت و آمد، و نیز این واقعیت که پترزبورگ کانون انقلاب بود، به هیچ عنوان به اعضای کمیته مرکزی امکان سرکشی منظم به گروه‌های حزب در ولایات را نمی‌داد. هیئت‌های نمایندگی به نوبت به پایتخت می‌آمدند تا در کنفرانس‌های ملی شوراها، اجتماعات کمیته‌های ارتش، و گردهم آیی‌های سندیکایی و دهقانی شرکت جویند. دوسا زمانه کمیته مرکزی از ایسن فرصت‌ها سود می‌جستند تا نمایندگان را در قصر "کشینسکایا" - ستاد مرکزی حزب - یا در قصر "توریدا" - محل شورای پترزبورگ - گسرد آورند و اطلاعات و رهنمودهای لازم را در اختیارشان بگذارند. در حالی که لنین، زینوویف یا کاکامنف، از پشت تریبون، با شعار و قطعنامه به مبارزه می‌پرداختند، استالین و اسوردلف راهنمایان نامرئی و خستگی‌ناپذیر گروه‌های بلشویکی در انجمن‌های مختلف بودند و ترتیبی می‌دادند که درها و تشکیلات پائین حزب مرتباً هماهنگ با رهبران عمل کنند و با ایشان رأی دهند. سازمان دهنده خود رأی و زبردستی که لنین، در نقشه‌اش برای انقلاب، نقشی چنین تعیین کننده به او وا نهاده بود، حال باید قابلیت خود را، نه در محدوده کوچک فعالیت زیرزمینی، در دل یک جنبش مردمی علنی و روبه‌رشدن‌شان می‌داد. با این همه، نقش او، به جهت طبیعت‌اش، به اندازه گذشته گمنام و محبوب بود. او از آن محبوبیت و شهرتی که انقلاب‌ساز و تمندان و سریع به مبلغان بسزرگ و سخنوران برجسته‌اش می‌بخشید، نصیبی نداشت.

در همین ایام، بلشویسم، با لئون تروتسکی، سخنگوی تازه<sup>ی</sup>

یافت. او، خیلی زود، به‌یمن اطرافیان، تحرک سیاسی واستعدادها درخشان سخنوری اش، رهبران شناخته‌شده‌ای را که، هرروز، از پشت تریبون شوراهاى پترزبورگ، خطاب به مردم کشور سخن می‌گفتند، تحت‌الشعاع قرار داد. تروتسکی، که یک‌ماه پس‌ازلنین، مستقیماً از کانادا به روسیه بازگشته بود، قویاً مایل بود به مشاجره طولانی‌ای که با بنیانگذار بلشویسم داشت خاتمه دهد و به او بسپارند. جنگ بخشی از چشم‌اندازهایش را دگرگون کرده بود. از طرح قدیمی اش برای متحد کردن بلشویکها و منشویکها چشم پوشیده بود. قبلاً امیدوار بود که بر اثر فشار انقلاب، منشویکها به چپ متمایل شوند و بلشویکها خود را از آنچه تروتسکی یک تنگ‌نظری فرقه‌گرایانه و ویژه می‌شمرد، برهانند. اما اکنون می‌دید که منشویکها بر اثر این فشار به راست‌گرایش یافته و "دفاع طلب" شده‌اند. از جانب دیگر، به نظرش می‌رسید که بلشویکها، پس از ترک فعالیت زیرزمینی "وسعت نظر" بیشتری یافته‌اند. آماده بود بپذیرد که در مجادله بر سر طبیعت، ساخت و انضباط حزب انقلابی، حق نه با او، بلکه بالنین بوده؛ و خود را با این اندیشه تسلی می‌داد که بنیانگذار بلشویسم، در تظاهرات آوریل، نقطه نظر قدیمی او مبنی بر حرکت انقلاب روسیه به سوی دیکتاتوری پرولتاریا را پذیرفته، و بی‌دلیل نیست که چشمان بلشویکهای قدیمی در مقابل "انحراف تسرو-تسکیستی" لنین از تعجب گشاده شده است.

تروتسکی در پترزبورگ گروه کوچکی را اداره می‌کرد متشکل از سو-

سیالیست‌های برجسته و متنفذی نظیر: لونا چارسکی، وزیر معارف آتی؛

---

پوکروفسکی<sup>۱</sup> ، مورخ بزرگ ؛ ریازانوف ، زندگی نامه نویسن مارکس ؛  
 ودیلمات های آینده ؛ مانویلسکی<sup>۲</sup> ، یوفه<sup>۳</sup> ، کاراخسان<sup>۴</sup> ، و  
 یورینف . حتی پیش از اتحاد رسمی نیز ، تروتسکی و برخی از یارانانش  
 موافق با لنین عمل می کردند و غالباً نقطه نظرهای بلشویک ها را ، در  
 داخل و خارج شوراها ، مورد حمایت قرار می دادند . انجمنی از سخنوران  
 انقلابی پرحرارت و نام آور ، از آنگونه که اروپا ، از پس روزگاردانتون ،  
 روبسپروسن ژوست نظیرش را به خود ندیده بود ، جلوی صحنه را اشغال کرد ؛  
 در حالیکه استالین همچنان در سایه روشن پشت صحنه به کارش ادا می داد .  
 در طول ماههای مه و ژوئن ، تب انقلابی بی وقفه در سن پترزبورگ  
 بالا می گرفت . انتخابات انجمن شهر پایتخت ، ضعف حزب سلطنت طلبان  
 دمکرات میلیوکوف ( کادتها ) را ، که در دولت اکثریت داشت ، آشکار  
 کرد . سوسیالیست های میانه رو نیمی از آراء را به دست آوردند و حزب  
 تندرو ، بلشویکها و کادتها ، به اقلیت های متنغذی بدل شدند . دولت ،  
 که اکثریت اعضاء آنرا کادتها تشکیل می دادند ، جای خود را به دولتی  
 ائتلافی ، متشکل از کادتها ، منشویکها و سوسیالیست های انقلابی  
 ( " اس . ار " ها ) سپرد . اما دولت تازه نیز ، از تسلط بر اوضاع  
 ناتوان بود . بلشویکها می رفتند تا در محلات مختلف پترزبورگ رهبری  
 طبقه کارگر را به دست بگیرند . زمزمه صلح در ارتش دا ئما اوج بیشتری  
 می گرفت ، و در همان حال ، متحدین غربی روسیه ، فرماندهی عالی  
 ارتش را برای انجام یک تعرض نهایی بر ضد آلمان تحت فشار می -  
 گذاشتند . بلشویکها در قبال ائتلاف تازه خصومتی آشتی نا پذیر نشان  
 دادند . اما برای شکست دادن آن به استفاده از تاکتیک های ماهرانه ای

---

1 Pokrovsky Manouilsky 2 Yoffé 3 Karakhan

روگردند که در کوتاه مدت ثمرات بسیار به بار آورد.

آنها دولت را یکجا مورد حمله قرار نمی دادند، چرا که می دانستند تا چه حد طبقات زحمتکش از حضور احزاب سوسیالیست در حکومت - امری که در تاریخ روسیه سابقه نداشت - احساس رضایت می کنند. اما طبقه کارگر به همان اندازه نسبت به کادتها، یعنی قدیمی ترین اعضای ائتلاف بدگمان بود. به همین دلیل لنین به سوسیالیست های میان راه قشاری آورد تا ائتلاف را به هم زنند و مستقلا دولتی متکی به شوراها تشکیل دهند. جمع کثیری از مبلغین بلشویک در محلات " سرخ " پایتخت دوشعار " مرگ برده وزیر سرمایه دار! " و " تمام قدرت از آن شوراها! " را اشاعه می دادند. شاعر اول سوء ظن نسبت به کادتها را، که میان توده های بلشویک و منشویک مشترک بود، تشدید می کرد. درخواست انتقال تمامی قدرت به شوراها معادل درخواست تحویل تمامی قدرت به سوسیالیست های میان راه بود، چه آنها در شوراها اکثریت داشتند؛ لاجرم این شاعر نیز برای کارگر منشویک عادی جاذبه بسیار داشت. در طول ماه های مه و ژوئن، بسیاری از کارگران منشویک به بلشویسم گرویدند. روز ۱۸ ژوئن، حدود پانصد هزار نفر کارگر و سربا ز به دعوت رهبران منشویک شوراها در خیابان های پایتخت به راهپیمایی پرداختند. توده های عظیم راهپیمایان پلاکارت های در دست داشتند که تقریبا بر کلیه آنها شعارهای بلشویک ها نوشته بود. همزمان با این راهپیمایی، جلسات نخستین کنگره سراسری شوراها آغاز می شود و نمایندگان ولایات، کسه بلشویکها میان نشان به نسبت یک به شش در اقلیت قرار داشتند نمی - توانستند تحت تأثیر این نمایش قدرت بلشویکها در پایتخت قرار نگیرند.

---

۱ - تروتسکی: " تاریخ انقلاب روس "، جلد اول؛ ص ۴۴۶ - ۴۴۸؛ ن.

سوخانف، همانجا، جلد چهارم، ص ۲۸۲ - ۲۷۵.



درکنگره، شوراها اتفاق پرمعنایی رخ داد: یکی ازوزرای سوسیالیست بالحنی پرطمطراق درباره، ضرورت دولتی که نمایندگی بیشترین اقشار جامعه را برعهده داشته باشد، داد سخن می داد و اظهار می داشت که هیچ حزبی به تنهایی قادر به مقابله با آشفتگی ها و هرج و مرج ناشی از جنگ نخواهد بود؛ لنین که در جلسه حضور داشت، از میان تا لارکلام سخنران را قطع و به اختصار اعلام کرد که حزبش آماده است تمام قدرت را به کیف بگیرد<sup>۱</sup>. سخنان او با طوفانی از خنده های استهزاء آمیز مواجه شد. اما راه پیمائی توده ها درخیا با نهی پایتخت به آن جدیتی کوبننده می - بخشید.

در واقع بلشویکها هنوز آماده، به دست گرفتن قدرت نبودند. آنها همچنان شوراها را منبع قانونی قدرت انقلابی می شمردند و لنین مصمم بود ما می که حزبش در شوراها در اقلیت بود، از دست زدن به هراقدامی برای به کف گرفتن قدرت اجتناب کند. اما باید کوشش بسیار به خرج می - داد تا گروه های عجول و نیمه آنا رشیست سر بازان، دهقانان و کارگرانی را که از تاکتیک محتاطانه، او به خشم آمده بودند، کنترل کند. می دید که روند سرکش و ناهماهنگ انقلاب طرح مبارزاتی اش را به مخاطره افکنده است: در حالیکه طبقه کارگر و لایات سیاست وی را چپ روانه ارزیا بسی می کرد، در پایتخت، بخش وسیعی از سر بازان و کارگران کم می - رفتند تا بلشویکها را به حرکت انقلابی نا مکفی و به میان روی افراطی متهم کنند. استالین ناگزیر بود در پراودا محلات سرخ را از اغواگران آنا رشیست و نیمه آنا رشیستی که پیش از فرارسیدن زمان مناسب کارگران را به ریختن به خیابان ها تحریک می کردند، بر حذر دارد. در طول چند ماهی که پس از این ایام آمد، بلشویسم با نگرانی و تردید، میان خطری

---

۱ - سوخانف، همانجا، جلد چهارم، ص ۲۳۲

که در به تعویق افکندن انقلاب وجود داشت ، از جانبی ، و مخاطرات یک حرکت پیش از وقت ، از جانب دیگر ، بصری برد .

این واقعیت که ضد انقلاب برای حمله آماده می شد ، هم آن خطرو هم این مخاطرات را محسوس ترمی کرد . ژنرال های سلطنت طلب ، اتحادیه های افسران میهن پرست ، کارمندان سابق و خرده بورژوا های کادت ، همگی معنای تظاهرات ژوئن را دریافته بودند و آماده می شدند تا موج بالا گیرنده بلشویسم را با قهر فرو بنشانند . رهبران سوسیالیست های میانه رو نیز مرعوب شده بودند و به گونه ای مبهم این خیال را در سر می پرورانند که چنین واکنشی رقبای چپ روشن را ، که خود در برابرشان روز به روز ناتوان ترمی شوند ، از پا در خواهد آورد . لنین و همکارانش مضموم بودند به هیچ عنوان نگذارند که پایشان به مهلکه یک قیام نارس کشیده شود . یقین داشتند که با اتکاء به توده های پرولتری پایتخت می توانند بلافاصله قدرت را به کف آورند ، اما از این نیز مطمئن بودند که در برابر مخالفت سایر نقاط کشور ، قادر به حفظ آن نخواهند بود<sup>۱</sup> . و نیز به خوبی می دانستند که هر تظاهرات خیابانی در پترزبورگ ، به سادگی می تواند به یک جنگ خیابانی مبدل شود . کارگران مسلح بودند ؛ و سربازان در هیچ تظاهراتی بدون تفنگ حاضر نمی شدند . از جانب دیگر ، راه پیمایی بدون اسلحه هدف بی در دسری به باندهای ضد انقلابی عرضه می کرد . کمیته مرکزی حزب بلشویک انجام هرگونه تظاهرات را ممنوع اعلام داشت . اما کمیته مرکزی قادر نبود ترتیبی دهد که این ممنوعیت مراعات شود . روحیه انقلابی در محلات کارگری و در سربازخانه ها از حدود کنترل آن فراتر رفته بود . چنین بود پشت پرده بحران حاد روزهای

---

۱ - ل . تروتسکی : " تاریخ انقلاب روس " جلد دوم ، ص ۷۲ - ۹۵ .

ژ . استالین : " مجموعه آثار " جلد سوم ، ص ۱۲۲ .

ژوشیه"، که در جریان آن استالین نقش عجیبی بازی کرد و با عقب نشینسی جدی، هر چند موقت بلشویسم پایان یافت.

استالین خود در گزارشی به کنگره ششم حزب، که چند هفته پس از "رووهای ژوشیه" تشکیل شد، توصیف زنده و ظاهراً دقیقی از این وقایع بدست می دهد<sup>۱</sup>. بعد از ظهر روز سوم ژوشیه، چند نفر به نمایندگی از جانب چند هنگ و اردکنفرانس حزب شدند و اعلام داشتند که هنگامی که بمبمانده همان شب "به خیابان بریزند" و قبلاً به سایر افواج و کارخانه هانیز پیغام داده اند که همگی به قیام بپیوندند. ولودا رسکی، که کمیته پترزبورگ را اداره میکرد، به تنهایی به سر بازان یادآور شد که حزب از ایشان نیز، همچنانکه از سایر اعضایش، توقع دارد ممنوعیت دست زدن به تظاهرات را رعایت کنند. بعد کمیته مرکزی، کمیته پترزبورگ و سازمان نظامی بلشویک تشکیل جلسه دادند و مجدداً ممنوعیت انجام تظاهرات را تأیید کردند و مبلغانی به کارخانه ها و پادگان ها فرستادند تا ترتیبی دهند که این تصمیم محترماً شمرده شود. ضمناً کمیته مرکزی در همان موقع به استالین مأموریت داد تا کمیته اجرائی شوراها را، که تحت کنترل منشویکها قرار داشت، در جریان امر بگذارد. دو ساعت بعد از آغاز این وقایع، استالین مأموریت خود را انجام داده بود. اما بهمن دیگر به راه افتاده بود، نزدیک غروب، انبوه کارگران و نفرات چند هنگ، که تاندان مسلح بودند، با پرچمهای برافراشته مقابل دفتر کمیته پترزبورگ حزب اجتماع کردند. سخنگویان بلشویک کوشیدند تا تظاهرکنندگان را اقناع کنند که به آرامی متفرق شوند؛ اما صدای سوت و هوو و جنجال جمعیت کلامشان را برید. سپس تظاهرکنندگان بسوی کاخ "تورید"، مرکز شورا، به راه افتادند تا در خواستهای خود را به کمیته اجرائی تسلیم دارند. در تمام طول شب جمعیت کاخ تورید را در محاصره گرفته بود و بیهوده پاسخ درخواست اصلی اش را انتظار می کشید؛ آنها می خواستند شورا دولت موقت را برکنار کنند و خود زمام

---

۱ - ژ. استالین: "مجموعه آثار"، جلد چهارم، ص ۱۵۶ - ۱۶۸

امور را بدست بگیرد .

در همین حین ، منشویکها و " اس . ار . ها ، در انتظار رسیدن افواج " وفادار " دولتی ، به وقت کشی پرداخته بودند . تظاهرات برای مدت زیادی مسالمت آمیز بود ، اما با گذشت هر ساعت ، هیجان جمعیت به مرحله انفجار نزدیکتر میشد . چرنوف ، وزیر کشاورزی ، شناسائی و به وسیله گروهی خشمگین " توقیف " شد . تنها به لطف حضور ذهن و دخالت شجاعانه تروتسکی بود که وزیر ، که خود انقلابی سابقه داری بسود ، از خشونت در امان ماند و آزاد شد<sup>۱</sup> . تا مدتی پس از نیمه شب ، زینوویف به طور خستگی ناپذیری ، با صدای نیرومندش از مهتابی کاخ توریس با جمعیت سخن می گفت و می کوشید تا غیر ممکن را بدست بیاورد : او از مردم می خواست که بی آنکه از جوش و خروش انقلابی شان بکاهد ، به خانه هایشان بازگردند .

جلسه کمیته مرکزی بلشویک ، به منظور یافتن راهی برای حل این مشکل نابهنگام ، یکسره ادامه داشت . بالاخره مقرر شد که حزب در تظاهرات شرکت کند و با به دست گرفتن رهبری آن ، از به خشونت کشیده شدنش جلوگیری به عمل آورد . این خطر وجود داشت که حزب در مانعیت از وقوع منازعه ای که می توانست به شکست سختی انجامیده ، شاهین ترازو را به جانب ضد انقلاب خم کند ، موفق نشود . قویترین احتمال این بود که بلشویکها در سرنگون کردن دولت شکست می خورند و به هر تقدیر روشن بود که لطمات شدیدی متحمل خواهند شد . تنها یک امکان دیگر وجود داشت و آن جدا شدن از تظاهرات کنندگان و عدم دخالت در جریان وقایع بود . اما حزب انقلاب نمی توانست چنین بی تفاوتی ای از خود نشان دهد . توده -

---

۱ - ن . سوخانف ، همانجا ، جلد چهارم ، ص ۴۲۲ - ۴۲۷ .

ل . تروتسکی : " تاریخ انقلاب روس " جلد دوم ، ص ۵۱ - ۵۲

های به خود و آنها ده ، با احساسات حاد و شتابزدگیشان ، بی گمان با سر در دام جنگ داخلی می افتادند . آنها بلشویکها را ، در صورتیکه در اوج بحران از معرکه می گریختند هرگز نمی بخشیدند . و بلشویکها نمی توانستند خطر بی اعتبار شدن در چشم کسانی را که اعتماد و حمایتشان به سراسر پیروزی نهایی غیر قابل چشم پوشی بود به جان بخورند .

در روزهای بعد ، تظاهرات شدت و خشونت بیشتری یافت ، به درگیریهای پراکنده ای انجام میدوگوشه و کنا ر خونریزی شد . اما چیزی که بیش از همه موجب هراس بلشویکها بود ، تحقق نیافت . این درگیریها به جنگ داخلی همگانی منجر نشد . جنبش در مجموع فروکش کرد و از میان رفت . تقریباً همزمان با فرونشستن جنبش ، یک " ضد جنبش " به گردآوری نیروها پیش پرداخته بود . برای تسکین طبقات بالا و متوسط گروههای مسلح دست راستی وارد عمل شدند . ستاد مرکزی بلشویکها و دفاتر پراودا به غارت رفتند . در میان طوفان ، خبر شکست تعرض روسیه در مرز نیشابین شد . بلشویکها در معرض اتهام قرار گرفتند و فریادهای انتقام جویانه از هر طرف برخاست . اغواگران دست راستی لنین و همکارانش را به جاسوسی برای آلمان متهم کردند . یک روزنامه " بازاری در تأیید این اتهام به انتشار اسناد جعلی پرداخت . افواج دولتی برای تنبیه کارگران به محلات سرخ یورش می بردند .

در تمامی طول " روزهای ژوئیه " استالین رابط میان کمیته مرکزی و کمیته اجرائی شوراها بود و نهایت سعی اش را برای کنتسترل عناصر تحریک پذیر به کار برد . در آغاز تصمیم کمیته مرکزی در مخالفت با تظاهرات را به اطلاع کمیته اجرائی رساند و تنها بعد از آن از تغییر این تصمیم با خبر شد و احتمالاً این تغییر و دلایل آنرا ، نیز ، به رهبران شوراها اطلاع داده . ظاهراً حسن نیت استالین مورد قبول محافظان رهبری

شوراها واقع شده ، چون پس از آنکه دولت حکم دستگیری اغلب رهبران بلشویک را صادر کرد ، وی با وجودی که عضو کمیته مرکزی بود ، مورد تعرض واقع نشد . و همپسین به او امکان داد که اقدام نهائی برای فرونشاندن این نیمه شورش را به عمل آورد و یا غیان قلعه استوار " پیروپل " را به تسلیم وادارد . هنگامی که استالین ، به همراهی یک عضو منشویک کمیته اجرائی شوراها ، در محل قلعه - که در جزیره ای روبروی ستاد مرکسزی بلشویک ها بنا شده بود - حاضر شد ، افواج دولتی جزیره را در محاصره گرفته بودند . نفراتی که در قلعه بسر می بردند عبارت بودند از : ملوانسان مغرور کرونشتاد ؛ توپچیان پیشقدم طفیان ، و گاردهای سرخ سیویسل ، که همگی از تسلیم سرباز می زدند و برای محاصره ای طولانی و خونین آماده میشدند . به راحتی می توان تصور کرد که ما موریت استالین تا چه حد حساس و دشوار بود . تضمین رسمی دولت مبنی بر عدم مجازات یا غیان به او کمک می رساند . مع هذا شورشیان حاضر به تسلیم نشدند . عاقبت استالین با ظرافت توانست آن ها را راضی کند که به جای تسلیم شدن به دولت ، به نحوی محترمانه تر ، خود را به کمیته اجرائی شوراها تسلیم کنند . به این ترتیب از به راه افتادن یک حمام خون جلوگیری شد<sup>۱</sup> .

همچنان که سیر وقایع نشان داد ، عقب نشینی بلشویکها سطحی و موقتی بود . با این همه ، بلافاصله پس از روزهای ژوئیه ، کلیه احزاب در مورد اهمیت آن به اغراق پرداختند . بسیاری از رهبران بلشویک ، از جمله لنین ، شکست خود را همه جانبه تر از آنچه در واقع بود ، ارزیابی می کردند . بلشویک ها از همه طرف مورد هجوم قرار گرفتند . لنین و زینوویف به جاسوسی به نفع آلمان متهم شدند . سوسیالیست های میانه رو از جعلی بودن اتهام آگاه بودند ، اما کینه ای که نسبت به بلشویک ها

---

۱ - استالین : " مجموعه آثار " ، جلد سوم ، ص ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۶۱ .

داشتند چندان قوی بود که ایشان را از دفاع از لنین و همکارانش در قبال این اتهام بازدارد. بسیاری از ایشان به لنین مظنون بودند و گمان داشتند که او، در روزهای ژوئیه، حقیقتاً قصد تماحب قدرت را داشت. کمیته مرکزی برای اتخاذ تصمیم در مورد این که لنین و زینوویف باید مخفی شوند یا خود را به دستگاه معرفی کنند، به بحث پرداخت. آن دو خود مردد بودند و می ترسیدند که توده های بی خبر از ماجرا امتناع ایشان از حضور در محکمه را نشانه صحت اتهامات وارده بدانند. در آغاز، نظر لونا چارسکی و کا منف نیز همین بود؛ استالین برعکس، به آنها توصیه می کرد که مخفی شوند. به اعتقاد او، اعتماد به دستگاه عدالت حکومت موقت حماقت بود؛ هیستری ضد بلشویک چندان شدید بود که امکان داشت یک افسریا درجه دار جوان، در حین اسکورت " جاسوسان آلمان " از زندان به دادگاه یا بالعکس، به خیال انجام یک عمل میهن پرستانه قهرمانی، هر دو را به قتل برسانند. لنین در به کار بستن توصیه مردد بود. استالین که به کمیته اجرائی شوراها نزدیک بود، به آن اعلام کرد که در صورتی که کمیته اجرائی مسئولیت حفظ حیات و امنیت شخصی لنین در قبال خشونت های غیرقانونی را برعهده بگیرد، لنین در برابر دادگاه حاضر خواهد شد. منشویکها و اس. ار. ها از پذیرش این مسئولیت سرباز زدند؛ لنین و زینوویف تصمیم به پنهان شدن گرفتند.

روز هشتم ژوئیه لنین ناپدید شد؛ احتمالاً ربسپیر را به خاطر آورد که، اندکی قبل از رسیدن به قدرت، به همین شکل تحت تعقیب بود و به خانه یک شیروانی ساز ژاکوبن پناه برده بود. شیروانی ساز لنین، دوست قدیمی استالین، یعنی آلیلویف کارگر بود. لنین چند روز در خانه وی ماند. روز یازدهم ژوئیه، استالین و آلیلویف او را در

---

زیرنویس در شماره بعد :

کوچه‌های فرعی شهر، و تا ایستگاه ساحلی، همراهی کردند. از آنجا،<sup>۱</sup> لنین نخست به دهکده‌های اطراف پایتخت و سپس به فنلاند رفت. از آن هنگام، تا انقلاب اکتبر، زندگی مخفی داشت، و اگر نه تا کتیکسک، دستکم استراتژی حزب را از دور، و به وسیلهٔ جزوه، نامه و مقاله‌هایی مشخص می‌کرد که به وفور برای کمیتهٔ مرکزی می‌فرستاد. زینوویف نیز با لنین حرکت کرد. چند روز بعد، کامنف دستگیر شده بود؛ و تروتسکی (بعد از آنکه آشکارا همبستگی خود را با لنین اعلام داشت)، لونا چارسکی و دیگر رهبران و سخنگویان بزرگ پراکنده شده بودند. یکبار دیگر استالین در رأس حزب قرار گرفت. گمنامی نسبی اش وی را در موقعیت مناسبی قرار می‌داد. چرا که نام او، برخلاف دیگران، خشم و نفرتی بر نمی‌انگیخت.

اندکی پس از حرکت لنین، استالین با امضای کاملسش (ک. استالین، عضو کمیتهٔ مرکزی ..... و غیره) پیامی تحت عنوان "مفوف خود را فشرده ترک کنید!" خطاب به حزب، که شکستی را تحمل کرده و از میدان نگریخته بود، منتشر کرد.<sup>۱</sup> در این پیام تکرار می‌شد که: در جریان "روزهای ژوئیه" پای بلشویک‌ها زیر فشار وقایع به ما جرا کشیده شد؛ ضد انقلاب به حمله روی آورده و "سازشکاران" مسئولیت سنگینی متوجه

---

زیر نویس از صفحه قبل :

آلیوینوا شرح می‌دهد که استالین نقش آرایشگر لنین را بر عهده گرفته بود و برای اوریش وسیل مصنوعی می‌گذاشت تا شناخته نشود.

۱ - ژ. استالین: "مجموعه آثار"، جلد سوم، ص ۱۰۴ - ۱۰۷



خود کرده اند. تعرض ضد انقلاب هنوز پایان نیافته بود؛ آنان، پس از حمله به بلشویکها، اینک به حمله به تمامی احزابی که در شورانما بیننده دارند، و نیز به حمله به خودشورا، پرداخته اند. "استالین بحران سیاسی تازه ای را پیش بینی می کرد: " برای مبارزاتی که به زودی درخواهد گرفت، آماده باشید! .... نخستین هشدار ما این است: بیست و یکم تحریکات ضد انقلابی نیفتید! هشدار دوم این است: فترده تراز همیشه به دور حزب گرد آید! .... به اشخاص ضعیف دلگرمی بدهید! .... آنها را که عقب می مانند با خود بیاورید!" همین رهنمودها را در کنفرانس محلی بلشویکها، که قبل از "روزهای ژوئیه" آغاز شده بود و فعلاً نیمه محرمانه تشکیل جلسه می داد، بازگفت. کنفرانس ما نیفتی را تصویب کرد که به وسیله استالین نوشته شده بود و ترکیب غریبی بود از زبان انقلابی ویژه شرق با زبان کلیسایی.

" این آقایان یقیناً امیدوارند صفوف ما را درهم بریزند تا بین ما بذرت دیدوسرگشتگی بپاشند و ما را به رهبرانمان بدگمان کنند. بدبختها! آنها نمی دانند که نام رهبران ما (یعنی نام لنین، تروتسکی، زینوویف و کامنف) هرگز به اندازه امروز، که بورژواهای بی شرم به لجن پراکنی بر ضد آنها پرداخته اند، برای طبقه کارگر عزیز نبوده است. خائسان خود فروخته! هرگز به عقلشان نرسیده که تهمت های مزدوران بورژوا باعث تقویت هرچه بیشتر عشق کارگران به رهبرانمان می شود. .... داغ تنگ بر پیشانی تهمت زندگان می نشیند. .... اینک این داغ را از دست سی و دوهزار کارگر متشکل پترزبورگ دریافت کنید و با خود به گور ببرید. .... شما، آقایان سرمایه دار و سودجو، کشیشان و مأموران فدجاسوسی. .... خیلی زود پیروزیتان را جشن گرفته اید. انقلاب کبیر روسیه را خیلی زود به خاک سپرده اید. انقلاب زنده است، و شما این را به زودی در خواهید

یافت ، آقایان گورکن ها <sup>۱</sup> . "

درحقیقت بلشویکها خیلی زود از زیر این ضربه قداراست کردند . در پایان ژوئیه توانستند بطور نیمه مخفی کنگره‌ای سراسری ، با شرکت نمایندگان دویست وچهل هزار عضو ( یعنی سه برابر نفرات حزب در ماه آوریل ) برگزار کنند . استالین و بوخارین سخنگویان اصلی کمیته مرکزی بودند . نقطه اوج کنگره مباحثه‌ای بود میان استالین ، بوخارین و پره‌اوبراژنسکی درباره خصوصیات انقلابی که نزدیک می شد . این مباحثه ، از جانبی پژواک مشاجره بر سر تئزهای لنین بود ، از جانب دیگر ، پیش درآمدی بود بر مجادله‌ای شدیدتر ، در سال‌هایی که از راه می رسید . استالین مدافع طرحی بود که به موجب آن ، انقلاب روسیه پس از پیروزی ، " برای بدست آوردن صلح و بازسازی جامعه در مسیر سوسیالیسم ، به اتحاد با پرولتاریای کشورهای پیشرفته <sup>۲</sup> " روی می آورد .

پره‌اوبراژنسکی ، اقتما ددان جوان مارکسیست ، از طرح دیگری پشتیبانی می کرد که بر اساس آن ، دولت انقلابی " نیروی خود را متوجه تحقق صلح و ، با وقوع انقلاب پرولتری در غرب ، سوسیالیسم " می کرد . در هر دو روایت ، " اتحاد " میان انقلاب روسیه و پرولتاریای غربی مورد قبول بود ، با این همه ، به نظر پره‌اوبراژنسکی ، روسیه نمی توانست بی آنکه اروپا در انقلاب باشد ، پا در راه پر مخاطره بنای جامعه سوسیالیستی بگذارد . بدون انقلاب در اروپا ، انقلاب روسیه تنها به صلح ( و احتمالاً به تحکیم نظم دمکراتیک در جامعه ) دست می یافت . بوخارین نیز اهداف انقلاب را به همین شکل تعریف می کرد . اما استالین دلیلی نمی دید که روسیه نتواند ، فارغ از وقوع یا عدم وقوع انقلاب در غرب ،

---

۱- ژ. استالین ، همانجا ، ص ۲۴۱-۲۴۲ . ۲- همانجا ، ص ۱۸۶-۱۸۷

ساختمان سوسیالیسم را آغاز کنند. اودرپاسخ پره‌اوبراژنسکی میگفت: " شما نمی‌توانید این امکان را، که روسیه می‌تواند کشور هموار کننده، راه سوسیالیسم باشد، حذف کنید..... پایگاه انقلاب در روسیه وسیع‌تر است تا در اروپای غربی، که در آن پرولتاریا در برابر بورژوازی تنها است. در کشور ما طبقه کارگر از جانب دهقانان فقیر حمایت می‌شود..... کارآئی دستگاره قدرت دولتی در آلمان به نحو غسیر قابل مقایسه‌ای بیشتر است... باید این پندار کهنه‌را، که تنها اروپا می‌تواند راه را نشان دهد، از سر به‌در کنیم. ما مارکسیسم جزمی داریم و مارکسیسم آفریننده. من دومی را برمی‌گزینم <sup>۱</sup>. "

با وجودی که عجیب می‌نماید، ظاهراً در این دوره دیدگاه استالین با تروتسکی یکی بوده؛ چه تروتسکی نیز معتقد بود که روسیه انقلاب سوسیالیستی را پیش از اروپا آغاز می‌کند. و استالین، در این هنگام هنوزتت سوسیالیسم در یک کشور، یعنی اندیشه‌ای را که به موجب آن روسیه به تنهایی، و جدا از بقیه دنیا، می‌توانست بنای عظیم سوسیالیسم را به پایان برد، عنوان نکرده بود. تنها هفت یا هشت سال بعد بود که، همراه با بوخارین، و بر ضد تروتسکی، این نظر را فرموله کرد. اما هم از آن زمان، بیش از لنین و تروتسکی بر مائوریت سوسیا لیستی ویژه روسیه انگشت می‌نهاد. در نوشته‌های این دوره لنین و تروتسکی نیز این تأکید وجود داشت. اما با فشاری به همان اندازه قاطع ایشان بر وابستگی نهائی سرنوشت سوسیالیسم در روسیه به انقلاب پرولتری در غرب، آن را جبران می‌کرد. به اعتقاد آن دو، روسیه می‌توانست ساختن سوسیالیسم را قبل از دیگر کشورهای پیشرفته آغاز کند، و این کار را می‌کرد، اما نمی‌توانست به تنهایی پا را از این فراتر

بنهد. استالین بخش نخست این تزار بازمی گفت، اما چندان علاقه ای به تکرار نیمه دوم آن نشان نمی داد. در واقع، گفتار او، به طور ضمنی، حاوی اعتقاد نیمه آگاهانه ای بود به این که انقلاب روسیه به تنهایی برپای خود خواهد ایستاد. اما در ژوئیه و اوت ۱۹۱۷، هیچکس به عمق این اندیشه نارس، که از انشعاب آتی خبر می داد، پی نبرده بود.

تمسخری ست در این واقعیت که گروه تروتسکی، در کنگره ای تحت ریاست استالین، رسماً در حزب بلشویک ادغام شد. تروتسکی که به تازگی به زندان افتاده بود، به عضویت کمیته مرکزی تازه برگزیده شد. سایر اعضا عبارت بودند از: لنین، استالین، زینوویف، کامنف، اسوردلف، رایکوف<sup>۱</sup>، بوخارین، نوگین<sup>۲</sup>، اوریتسکی<sup>۳</sup>، کولونتای<sup>۴</sup>، میلیوکی<sup>۵</sup>، آرتم<sup>۶</sup>، کرسستینسکی<sup>۷</sup>، درزژینسکی، شاتومیان، یوفه<sup>۸</sup>، سوکولنیکوف<sup>۹</sup>، اشملگا<sup>۱۰</sup>، بوینوف<sup>۱۱</sup>، مورالوف<sup>۱۲</sup>، و برزین<sup>۱۳</sup>. کنگره با انتخاب لنین، تروتسکی، زینوویف، لونا-چارسکی، کامنف و کولونتای به "ریاست افتخاری" از رهبرانی که مورد تعدی واقع شده بودند، تجلیل به عمل آورد.

با این همه، مردی که در غیاب رهبر اصلی حزب را اداره می کرد، افکار رگرا نقدری به کنگره عرضه نداشت. در سخنرانی هایش نشانی از اندیشه های بدیع یافت نمی شد. سخنانش خشک و بی درخش بود. اما از

---

اعتماد به نفس مردی برخوردار بود که ، در دل نبرد ، روزنه‌ای برای حمله یافته باشد . استواری او ، و اعتمادی که القاء می کرد ، آنقدر بود که مانع گسترش موج وحشتی شود که در صفوف حزب راه یافته بود . درحین که استالین گزارش خود را به کنگره عرضه می داشت ، خبر رسید که در بسیاری از شهرها ، از جمله در تساریتسین ( استالین‌گرا دآتی ) ، به سرکوبی مسلحانه بلشویکها پرداخته اند و در مناطق مختلف ، در حقیقت نوعی حکومت نظا می برقرار شده . با اینهمه کنگره منقلب نشد . همچون " کوبا " ی سابق ، در باکو ، در جریان فروکش انقلاب اول ، استالین فعلی نیز قا در بود با خونسردی با طوفان روبرو شود .

پس از کنگره ، هنگامی که رهبران زندانی ، نخست‌کامنف و سپس تروتسکی ، لونا چارسکی و دیگران ، به تدریج آزاد شدند ، استالین دوباره به پشت صحنه بازگشت .

در پایان ماه اوت ، شورش ژنرال کورنیلوف ، فرمانده کل قوا ، بر ضد دولت موقت ، پایتخت را در نگرانی فرو برد . این شورش اخطارهای مداوم بلشویکها در مورد یک ضدانقلاب قریب الوقوع را تأیید می کرد . منشاء شورش ناشناخته بود . نخست وزیر کرنسکی ، که در نظر داشت کار بلشویکها را یکسره کند ، از ژنرال کورنیلوف خواسته بود که نیروهای مورد اطمینانی به پایتخت بفرستد . ژنرال با نقشه سرکوب بلشویکها موافق نبود ؛ بل میل داشت کشور را از وجود شوراها ، سوسیالیستهای میانه رو ، و حتی خود کرنسکی ، پاک کند . او که از غرور و خودبینی سرمست و بسه مأموریت شخصی اش برای " نجات جامعه " معتقد بود ، مقاصد خود را پنهان نداشت ؛ از اطاعت دولت موقت سرباز زد و با وانهادن " ریگا " بسه آلمانی ها ، به نیروهایش فرمان داد تا به سوی پترزبورگ حرکت کنند . دولت ، شوراها ، کمیته‌ها و رهبران بلشویک و اس ، ار . سخت

به وحشت افتادند؛ چه بدون کمک بلشویکها، بدون تسلیح کارگران پیرو  
 لنین، و بدون احیاء شوراها و بازسازی گارد سرخ، که پس از روزه‌های  
 ژوئیه منحل شده بود، امکان درهم شکستن شورش کورنیلوف را نداشتند.  
 کرنسکی شخصا از بلشویکها درخواست کرد که ملوانان کرونشتادرا، که در  
 جریان طفیان ژوئیه چنان فعال بودند، برای "دفاع از انقلاب"  
 بیاورند. بلشویکها، با کنار نهادن تمامی کینه‌ها و گلاویه‌ها، به ایمن  
 ندا پاسخ دادند و در "صف مقدم" به نبرد با کورنیلوف پرداختند. ضد-  
 انقلاب، خودبا و داشتن کلیه فراكسیون‌های سوسیالیستی به تشکیل  
 یک جبهه واحد، (که به معنای محکومیت آن در نظر ایشان بود)، گور  
 خود را می‌کند. از جانب دیگر، بلشویکها مراقب بودند که اشتباه مشابهی  
 مرتکب نشوند. هنگامی که ملوانان کرونشتاد در زندان بسته دیدن  
 تروتسکی رفتند و پرسیدند که آیا بهترین ترتیب کار کورنیلوف و  
 کرنسکی یکجا داده شود، تروتسکی به ایشان توصیه کرد که دشمنان خود را  
 یک به یک از پا درآورند. چند روز بعد شورش کورنیلوف درهم شکسته شد.  
 ضدانقلاب نافرجام نیروی لازم برای پیمودن باقیمانده راه قدرت  
 را در اختیار بلشویسم نهاد. بلشویکها با هاله افتخاری به گردش، به  
 مثابه اگر نه یگان، دستکم قاطع‌ترین مدافعان انقلاب، بحران را  
 پشت سر می‌گذاشتند. بعد از ختم غائله کورنیلوف، لنین آشکارا از  
 منشویکها و اس. ار. ها خواست تا همکاری خود را با کادتها و هم‌دست  
 ضدانقلاب قطع کنند؛ خود زمان قدرت را به دست بگیرند و دولت را منحصرا  
 بر شوراها متکی کنند؛ و قول داد که در صورت تحقق پیشنهادش، بلشویکها  
 به ایفای نقش یک اپوزیسیون قانونی در محدوده شورا بپردازند.  
 هنگامی که منشویکها و اس. ار. ها این پیشنهاد را رد کردند، خود را به  
 نحو غیر قابل جبرانی در چشم طبقه کارگر از اعتبار

انداختند<sup>۱</sup>. محبوبیت بلشویکها در ارتش، همپای تبلیغات روزافزو -  
نشان در مورد صلح و زمین برای دهقانان، افزایش می یافت. در سر-  
مقاله<sup>۲</sup> بی امضای استالین در "رابوچی"<sup>۳</sup> مورخ ۳۱ اوت، می توان  
سبک ساده و نافذ تبلیغات بلشویکی در این ایام را ملاحظه کرد. این سر-  
مقاله در حقیقت چکیده<sup>۴</sup> تبلیغات بلشویکی بود:

(( ضد انقلاب ملاکان و سرمایه داران درهم شکسته ما نا بود  
نشده .

ژنرالهای کورنیلوف شکست خورده اند ما پیروزی انقلاب  
تضمین نشده .

چرا ؟

چون سازشکاران بجای نبرد بیرحمانه با دشمنان، با آنان  
مذاکره می کنند .

چون دفاع طلبان بجای قطع رابطه با ملاکان و سرمایه -  
داران، با آنان پیمان می بندند .

چون دولتست آنها را بجای تعقیب قانونی، به عضویت  
در کابینه دعوت می کند .

در جنوب روسیه، ژنرال کالدین<sup>۳</sup> در پی برانگیختن طفیان  
برفدا انقلاب است، اما دوستش، ژنرال الکسیف<sup>۴</sup> به  
سمت فرماندهی کل قوا منصوب می شود .

در پایتخت روسیه، حزب میلیوکوف آشکارا از فدا انقلاب

---

۱ - ل . تروتسکی: " تاریخ انقلاب روس "، جلد دوم، ص ۳۲۲ - ۳۲۳

لنین: " مجموعه آثار "، جلد بیست و یکم، ص ۱۳۲ - ۱۳۶

2 Rabotchy 3 Kalédine 4 Alexeyev

حمایت کرده ، اما نمایندگانش ، ما خاکوف<sup>۱</sup> هساوا<sup>۱</sup>  
کشکین<sup>۲</sup> ها ، به عضویت در دولت دعوت می شوند . وقت  
آن رسیده که به این جنایات ، که نسبت به انقلاب مسورت  
می گیرد ، پایان دهیم .

وقت آن است که قاطعانه بگوئیم که با دشمن قرارداد نمی-  
بندند ، بلکه با او می جنگند .

فد ملاکان و سرمایه داران ؛ فد ژنرال ها و بانک-  
داران ؛ برای منافع خلق روسیه ؛ برای صلح ؛ برای  
آزادی ؛ برای زمین ؛ شعارهای ما این ها هستند .

نخستین هدف قطع رابطه با پورژوازی و زمین داران بزرگ  
است .

دومین هدف تشکیل دولت کارگران و دهقانان است<sup>۳</sup> .

چند روزی پس از دستگیری ژنرال کورنیلوف ، واقعه مهمی در شورای  
پترزبورگ روی داد . با انجام آخرین انتخابات میسسان دوره ای ،  
بلشویکها در شورا اکثریت به دست آوردند . در شورای مسکو و چند شهر دیگر  
نیز ، همین امر تکرار شد . بزودی ، تروتسکی ، که بطور مشروط آزاد شده  
بود ، به ریاست شورای پترزبورگ ، یعنی همان سمتی که در سال ۱۹۰۵ بر  
عهده داشت ، برگزیده شد . شورا ، تحت رهبری او ، از کمیته اجرایی  
مرکزی ، که در اختیار سوسیالیست های میانه رو بود ، خواست که دومین کنگره  
سراسری شوراها تشکیل و تمام قدرت به شوراها منتقل شود . منطقاً ،  
این درخواست مقدمه قیام بود . مادامی که منشویکها و اس . ار . هادر  
اکثریت بودند ، فریاد بلشویکی " تمام قدرت از آن شوراها " نمی -

---

۳ - استالین ، " مجموعه آثار " ، جلد سوم ، ص ۲۶۶ - ۲۶۷ .



توانست نتیجه عملی فوری داشته باشد. این شعار به این معنا بود که من شو -  
یکها واس . ار .ها قدرت را به کف بگیرند و پذیرش یا عدم پذیرش آن ، با  
خود آنها بود. اما در اوضاع و احوال تازه ، شعار: " تمامی قدرت از آن  
شوراها " انتقال قدرت به بلشویکها ، یعنی به حزب اکثریت را ایجاب  
می کرد. و به ناگزیر این پرسش پیش می آمد که : چه خواهد شد اگر دولت  
موقت از پذیرش این خواست و کناره گیری به نفع بلشویکها سرباز بزند؟  
در این صورت ، از نظر سیاسی شوراها ناگزیر می شدند که توده ها را به  
مخالفت با دولت موقت فراخوانند ، آن را سرنگون کنند و به دوگانگی  
قدرت پایان دهند. و این همه جز با قیام میسر نمی شد.

در اواسط ماه سپتامبر لنین به همین نتیجه رسیده بود. و تصمیم  
گرفت کمیته مرکزی را برای تدارک قیام تحت فشار بگذارد<sup>۱</sup>. و از آنجا  
که خود نمی توانست در جلسات شرکت جوید ، چندنا مه به همکارانش نوشت  
که - با خلاصه صورت جلسات کمیته مرکزی - دورنمای منحصر بفردی به  
دست می دهند از مقدمات قیام و ، بویژه ، از مشا جراتی که پیش از تحقق  
آن ، بین رهبران بلشویک در گرفت . نامه ها توسط قاصدی به خانسه  
سرژ آلیلویف - که پس از " روزهای ژوئیه " ، مخفیگاه لنین بسود ، و  
اندکی پس از حرکت او ، استالین در آن سکونت گزیده بود ، می رسید .  
برقراری ارتباط بین لنین و کمیته مرکزی بر عهده استالین بود . روز  
۱۵ سپتامبر ، او دو نوشته از لنین به جلسه کمیته مرکزی آورد ؛ عنوان  
نوشته ها چنین بود : " بلشویکها باید قدرت را به کسف بگیرند<sup>۲</sup> " و  
" مارکسیسم و قیام<sup>۳</sup> " . لنین می نوشت : " برخورد مارکسیستی با

---

۱ - لنین ، " مجموعه آثار " ، جلد بیست و یکم ، ص ۱۹۳ - ۱۹۴ .

۲ - ژ . استالین : " مجموعه آثار " ، جلد سوم ، ص ۴۲۱ ؛ ل . تروتسکی :

" تاریخ انقلاب روس " ، جلد چهارم ، ص ۱۲۵ - ۱۲۶ . بقیه در صفحه بعد

قیام ، یعنی برخورد با آن به مثابه یک هنر . باید بدون اتلاف یک لحظه ستادی برای افواج قیام کننده تشکیل دهیم ؛ نیروها را تقسیم کنیم ؛ هنگ های مورد اعتماد را در مهمترین نقاط مستقر کنیم ؛ تئاتر الکسا - ندراپینسکی<sup>۱</sup> را به تصرف خود در آوریم ؛ اعضای اصلی حکومت و دولت را دستگیر کنیم ، ... کنترل خطوط تلگراف و تلفن را به دست بگیریم ؛ با تمامی کارخانه ها ، هنگ ها ، پست های بیرونی و غیره در تماسی تلفنی باشیم<sup>۲</sup> . " این طرح ابتدائی قیام ، با سیر وقایع نقاط مشترک اندکی داشت . لنین به شرایط سیاسی قیام ، و به مقامی که بایست به انجام رسانیدن آن را عهده دار می شد ، اشاره ای نمی کرد . با صحنه فعالیت بیش از آن فاصله داشت که یک نقشه عملیاتی تهیه و تنظیم کند . طرح نخستین او ، چون در پرتو خود قیام بررسی شود ، بیشتر به طرحی ماجراجویانه و اندکی کودکانه می ماند . این نقشه بایستی اعتنائی تروتسکی ، استالین ، و دیگر اعضای کمیته مرکزی روبرو شد . لنین خود نیز آنرا تنها به مثابه یک پیشنهاد عرضه داشته بود . قصدا و این بود که فوریت مسئله را به همکارانش خاطر نشان کند ؛ آنها را از محاسبات ساده - لوحانه در مورد یک " قیام مردمی " خودانگیخته بازدارد ؛ به ایشان یادآور شود که قیام یک هنر است ؛ و آنان را به سوی تدارک یک عمل فوری سوق دهد . در کمیته مرکزی اختلاف نظر پیدا شد . تروتسکی در زمینه " تأکید بر فوریت قیام بالنین موافق بود ، اما طرح دیگری پیشنهاد می - کرد که عالمانه تر ، و با در نظر گرفتن جوانب سیاسی و نظامی تنظیم شده بود . او ایده " تقبل تمامی مسئولیت قیام از جانب حزب را نمی پذیرفت و می گفت که باید شورا نیز در قیام شرکت داشته باشد . این استدلال

نقشه زیربوس از صفحه قبل "مس" ، مجموعه آثار " ، جلد ۲۱ ، ص ۱۹۳ - ۹۹

۱ - Alexandreinsky ۲ - مس ، همانجا ، ص ۱۹۹ .

سیاسی - روانشناختی زمان عمل را نیز معین می کرد: کنگره سراسری شوراها با بیدرپایان ماه اکتبر در پایتخت برگزار می شد؛ و بنابراین حرکت با بیدهمزمان با تشکیل کنگره صورت می گرفت .

تروتسکی از دیدگاه استراتژیک بالنین موافق بود، اما بر سر تاکتیک با وی اختلاف نظر داشت . کامنف و زینوویف در مورد اصول استراتژیک بالنین مخالف بودند . پس از قرائت نخستین نامه لنین در مورد قیام ، در جلسه پانزدهم سپتامبر ، کامنف از اینکه میساده نقشه عملیاتی پیشنهادی لنین موجودیت حزب را به خطر بیندازد چنان دچار وحشت شد که پیشنهاد کرد که نامه لنین سوزانده شود . شش تن از اعضای کمیته مرکزی به این درخواست رأی موافق دادند . استالین پیشنهاد کرد که طرح لنین در سطح سازمانی گسترده تری مورد بحث قرار گیرد . وی با اظهار این که گفتگوئی دامنه دار تر در این زمینه ، حزب را از مذاکره به عمل خواهد رساند ، بطور ضمنی موافقت خود را با لنین ابراز می داشت . اما بنا به گفته تروتسکی ، استالین می پنداشته که مسئله با طرح شدن در تشکیلات ولایتی منتفی خواهد شد؛ چه ولایتی ها از اعضای کمیته مرکزی نیز ، محتاط تر بودند<sup>۱</sup> . بهر تقدیر ، این پیشنهاد مورد قبول واقع شد .

در طول هفته های بعد ، هواداران و مخالفان قیام در کمیته مرکزی و در محافل رهبری میانی با هم مجادله می کردند . بزودی دعوت دولت به تشکیل یک پارلمان مقدماتی ( چاره جوئی فوق العاده ضعیف و از موقع گذشته کرنسکی برای تقویت رژیمش در مقابل شوراها ، از طریق تأسیس تشکیلاتی که نمایندگان مردم در آن حضور داشته باشند ) ، به آنها فرصت داد که هر یک نیروی خود را به محک بزنند . پارلمان مقدماتی باید

---

۱ - ل . تروتسکی : " استالین " ، ص ۲۲۲

مجلسی مدد مردم‌شورتی می بود و اعضای آن از طرف دولت منصوب می شدند. آیا بلشویکها با یدک‌رسی هائی را که به ایشان اختصاص داده می شد می - پذیرفتند و در پارلمان شرکت می جستند، یا باید آنرا با یکوت می کردند؟ این موضوع با مسئله قیام یکی نبود، اما به آن مربوط می شد. هوا - داران قاطع قیام معتقد بودند که نباید از شبه پارلمانی که به هر تقدیر روزگارش به سرآمده هیچگونه توقعی داشته باشند، گروهی که از پذیرش طرح لنین سرباز می زد، با شرکت در پارلمان مقدماتی موافق بسود. موضوع در کنفرانس سراسری حزب به رأی گذاشته شد؛ و در همین کنفرانس، استالین و تروتسکی هر دو در تأیید با یکوت سخن گفتند. این یکی از موارد نادری بود که رقبای آتی از دیدگاه یگانه‌ای دفاع می کردند. بهر حال، کامنف و رایکوف که موافق شرکت در پارلمان مقدماتی بودند، اکثریت آراء کنفرانس را بدست آوردند. به این ترتیب، کمتر از یکماه پیش از وقوع قیام، در نقشه آن نکاتی به چشم می خورد که لنین، با خشم، به مثابه " انحراف از راه پرولتری انقلاب<sup>۱</sup> " به باد حمله گرفت. در همین حین، کشور روز به روز بیشتر در شکست و اغتشاش غرق می - شد. دولت وستاد مرکزی، برای مدت کوتاهی تصمیم گرفتند پترزبورگ را تخلیه و وزارتخانه‌ها را به مسکو منتقل کنند. شایع شدن این موضوع موجب تقویت بیشتر بلشویکها شد، چه این نقشه چون طرحی ضد انقلابی معرفی می شد. گفته می شد که دولت امیدوار است با تسلیم شهر سرخ انقلاب را به ناپو دی بکشاند. این هراس موجب شد که شورای شهر قد علم کند و پیشنهاد<sup>۲</sup> دهد که مسئولیت دفاع از پترزبورگ به آن واگذار شود. بلشویکها، به همان نسبتی که قدرتشان فزونی یافته بود، در مخالفت قاطعانه خود با جنگ تجدیدنظر کرده و موضعی نیمه دفاع طلبانه گزیده بودند؛ و در این

---

۱ - لنین: "مجموعه آثار"، حلد بیست و یکم، ص ۲۸۷

هنگام توده‌ها را به دفاع از پایتخت انقلاب - و نه از امپراطوری - فراخواندند. دفاع طلبی سنتی و مائوسوسیاالیست‌های میانه‌رو، به طور موقت با دفاع طلبی تازه<sup>۱</sup> بلشویکها منطبق شده بود. به این ترتیب، تصمیم شورا به تقبل مسئولیت دفاع از پایتخت از جانب کلیه احزابی که در آن نماینده داشتند، حمایت می‌شد. با اتخاذ این تصمیم، شورا نفوذ و اعتبار تازه‌ای می‌یافت که به آن امکان می‌داد تا در زمان مناسب دولت موقت را برکنار کند. تروتسکی، که انجام وظیفه درست ریاست شورا، تمام نیرویش را به خود اختصاص داده بود، موفق شد این نخستین گام تعیین‌کننده به جانب انقلاب را، اقدامی در پاسخ به توقعات ملی جمهوری بنمایاند. شورا نخست علی‌القاعده و سپس در عمل حق کنتسِرل حرکت افواج ارتش در پایتخت و مناطق اطراف آن، و به عبارت دیگر، حق نظارت بر پست‌های فرماندهی و فرامین مادره از جانب آنها را به خود منتقل کرد. بدگمانی توده‌ها به افسران، که پس از شورش کورنیلسوف به نهایت تشدید شده بود، به توانائی شورا برای درگیریهای بعدی می‌افزود. ارگانی که وظیفه بررسی این مسائل از جانب شورا را به عهده گرفت " کمیته نظامی انقلابی " بود که روز ۱۳ اکتبر به وسیله کمیته<sup>۲</sup> - اجرائی شورا تشکیل شد<sup>۱</sup>. رئیس شورا، در عین حال رهبری این کمیته را که در واقع ستاد مرکزی قیام بود، نیز به عهده داشت.

آنچه که در این تحولات فوق‌العاده به نظر می‌رسید این بود که ارگان قیام، گروهی که رأساً یا از جانب جمعی توطئه‌گر تعیین شده باشد، نبود: این ارگان را نهادی همچون شورا و در روز روشن تعیین کرده بود. در حقیقت طرح سرنگونی دولت پوششی از قانونیت شورائی داشت و همین اپوزیسیون سوسیالیست‌های میانه‌رو را تا حدودی فلج می‌کرد.

---

۱- ل. تروتسکی: " تاریخ انقلاب روس "، جلد سوم، ص ۹۲ - ۹۵

منشویکها و اس. ا. ر. ها ، همچون شاهدانی ناتوان و وحشتزده و تا حدودی همدست در انعدام خودشان در جلسات شور و حضور می یافتند . تروتسکی که اینک تمام رشته های قیام را در دست داشت ، موفق شد آنرا عملیاتی دفاعی به منظور پیشگیری ، و بیشتر نا کام کردن ضد انقلاب جلوه دهد ؛ و این تدبیر موجب شد که اقشار مردم طبقه کارگر و پادگانها به قیام کنند - گان بسپیوندند .

اما این همه بدان معنی نیست که خصوصیت دفاعی قیام ، تنها یک بهانه مجعول بود . دولت و در پشت آن ژنرالهای سلطنت طلب و پلیس - های دست راستی شورشی را تدارک می دیدند : روز قبل از قیام ، کرنسکی کمیته نظامی انقلابی را غیرقانونی اعلام کرد ؛ احکام تازه ای برای توقیف رهبران بلشویک گرفت ؛ کوشید تا افواج مورد اطمینانی تجهیز کرده و مطبوعات بلشویکی را نابود کند . اما در مسابقه با انقلاب ، ضد - انقلاب تا همین جا بسیار عقب مانده بود و مراقبتی که رهبران انقلاب تا انتها برای پیشبرد طرح هایش تحت پوششی دفاعی ، به خرج می داد ، این عقب ماندگی را چشم گیرتر کرد .

در حالیکه تروتسکی به این شکل در شورایی وقفه بر رقیبان پیشی می گرفت ، لنین از مخفی گاهش با تمام نیرو می کوشید تا اپوزیسیون کامنف و زینوویف در کمیته مرکزی را درهم بشکند . و بالاخره همکارانش را متقاعد کرد از پارلمان مقدماتی خارج شوند . ( این عمل را تروتسکی و استالین نیز توصیه کرده بودند ) . روز هفتم اکتبر ، پارلمان مقدماتی در اظهارات پر شور و توفنده تروتسکی در تفسیر خروج بلشویکها از " این شورای همکاران ضد انقلاب " غریب و انقلاب قریب الوقوع را شنید ؛ در فریادهای " پترزبورگ در خطر است ! انقلاب در خطر است ! خلق در خطر است ! " که خروج نمایندگان بلشویک را همراهی می کرد ، انقلاب

بود که می‌غریب<sup>۱</sup>. روز هشتم اکتبر لنین مخفیانه از فنلاند به پترزبورگ بازگشت. دو روز بعد کمیته مرکزی برای اتخاذ تصمیم تشکیل جلسه داد. کامنف و زینوویف تمام فصاحت خود را بکار گرفتند: " در برابر تاریخ، در برابر پرولتاریای بین‌المللی، در برابر انقلاب و طبقه کارگر روسیه ما اجازه نداریم تمامی آینده را در گرویک قیام مسلحانه بگذاریم." آنها به کمیته مرکزی فشار می‌آوردند که تا تشکیل مجلس مؤسسان، که دولت اینک وعده دعوت آنرا می‌داد، و ایشان امیدوار بودند که چپ در آن اکثریت بیابد، تأمل به خرج دهد. آنان رژیم تازه را تلفیقی از جمهوری شورایی و دمکراسی پارلمانی می‌دانستند و هشدار می‌دادند که سیاست لنین به شکست ناگهانی انقلاب منجر خواهد شد: " موقعیت‌های تاریخی ای هست که در آن طبقه رنجبر باید بپذیرد که به استقبال شکست رفتن برتسلیم بدون مبارزه ارجحیت دارد. آیا امروز طبقه کارگر روسیه در چنین موقعیتی است؟ نه، هزار بار نه<sup>۲</sup>. " آنها به دو دلیل قیام را مردودی شمردند. خطا بودن دلیل نخست را جریان وقایع خیلی زود اثبات کرد؛ وصحت دومی را آینده‌نشان داد. به اعتقاد ایشان، هواداران قیام نیروی خودی را بیش از اندازه ارزیابی می‌کردند و قدرت دولت موقت را دستکم می‌گرفتند؛ همچنین در مورد نزدیکی وقوع انقلاب پرولتری در اروپای غربی دچار توهم بودند.

لنین بابتی حوصلگی همه وسواس‌ها در مورد مجلس مؤسسان را بیهوده می‌شمرد؛ دولت بکرات دعوت آنرا به تأخیر افکنده بود. چه تضمینی وجود داشت که با زهم اینکار را نکنند؟ به تعویق افکندن قیام

---

۱ - تروتسکی: " تاریخ انقلاب روسیه"، جلد سوم، ص ۶۲ - ۷۰ - ۲ - به

نقل از چاپ انگلیسی " گزیده آثار" لنین، جلد ۲۱، بخش دوم، ص

معنایی جز فرصت دادن به افسران کورنیلوفی برای تدارک یک شورش مجدد و برقراری دیکتاتوری شان، نداشت. لنین نگرش بدبینانه مخالفینش در زمینه تناسب نیروها را نشان ضعف و بزدلی می دانست. اکثریت طبقه زحمتکش روسیه پشت سر بلشویکها بود و به یقین قاطع تمام می "اروپای پرولتری" از ایشان حمایت می کرد<sup>۱</sup>. ازدوا زده عضو حاضر در جلسه، ده نفر به قیام رأی مثبت دادند. رأی زینوویف و کامنف منفی بود. پس از رأی گیری، به پیشنهاد دزرژینسکی و "به منظور دست گرفتن رهبری سیاسی در آینده" نزدیک "یک دفتر سیاسی برگزیده شد. اعضای این دفتر عبارت بودند از: لنین، زینوویف، کامنف، تروتسکی، استالین، سوکولنیکوف و بوبنوف. این گروه می رفتند که با اقتدار حکومت، حزب و انقلابی که در راه بود را تحت اختیار خود بگیرد. در همان جلسه روز ۲۰ اکتبر برای قیام معین شد.

دفتر سیاسی از انجام وظایفی که به آن واگذار شده بود، ناتوان بود. زینوویف و کامنف از گردن نهادن به تصمیم انجام قیام سرباز می زدند و آنچه در توان داشتند، برای به تعویق افکندن آن بکار می بردند. لنین که در جلسه دهم اکتبر با لباس میدل و کلاه گیس حاضر شده بود به مخفی گاهش بازگشته بود و نمی توانست روزانه در تدارک امور مقدماتی شرکت داشته باشد. همه انرژی او مصروف تلاش وسیع و تقریباً نومیدانه ای برای از میان بردن "تردیدهای شرم آور" و "سردرگمی و بزدلی حیرت آور" دوتنی می شد که پیش از آن نزدیکترین دوستان و شاگردانش بودند<sup>۲</sup>. تروتسکی در شورا و در کمیته، نظامی انقلابی گرفتارتر از آن بود که در کار کمیته مرکزی مشارکت زیادی داشته باشد. به علاوه، طرح

---

۱ - همانجا، ص ۱۰۸ - ۱۲۸      ۲ - تاریخ جنگ داخلی: جلد



های لنین برای قیام مسلحانه برایش چندان جاذبه‌ای نداشت. لنین با چشم پوشی از طرح نخستینش مبنی بر شروع قیام در پترزبورگ عنوان کرد که ضربه اول باید در مسکو وارد شود. سپس پیشنهادهای دیگر که قیام مسلحانه در هلسینکی آغاز شود و بعد پترزبورگ مورد حمله قرار گیرد<sup>۱</sup>، تروتسکی همچنان در قبال این "توصیه‌های ازدور" - چنانکه لنین خود آنها را می‌نامید - شانه بالا می‌انداخت. استالین نیز همینطور با آنها برخورد می‌کرد و بعدها - نه خالی از تمسخر - گزارشی از طرحهای متغییر لنین در مورد قیام به دست داد: "ما خیال می‌کردیم که خودمان - کارگرهای اهل عمل - بهتر می‌توانیم پست و بلند و هموار و سخت را همان را تشخیص دهیم. اما ایلیچ (لنین) بزرگ است، از مخاطرات نمی‌ترسد و می‌گوید: برخیزید و مستقیماً به جانب هدف گام بردارید!.....، اما ما کارگرهای اهل عمل می‌دیدیم که نباید اینطور دست بکار شد؛ به نظرمان می‌رسید که باید از موانع اجتناب کنیم تا بعداً بتوانیم شاخ و زرا را بگیریم. و علی‌رغم تمام ندهای لنین، تعقیبش نمی‌کردیم<sup>۲</sup>....." طرحهای لنین علاوه بر بی‌ارزشی نظامی، همگی آن نقص سیاسی را نیز در برداشت: به این منجر می‌شد که پایگاه سیاسی قیام محدود شود، از تصویب شورا محروم بماند، و جنبش مردمی ای که تروتسکی تدارک می‌دید، به حرکتی مطلقاً مربوط به حزب بلشویک کاهش یابد. به علاوه قیام را از پوشش تدافعی اش عاری می‌کرد و به آن خصومت‌تهاجمی عریانی می‌بخشید که آنرا، حتی در نظر کسانی که بیشترین تمایل را به وقوع این انقلاب داشتند، تحریک آمیز جلوه می‌داد.

۱ - رجوع شود به نامه‌های لنین در چاپ انگلیسی "مجموعه آثار" ش.

جلد ۲۱، کتاب دوم، ص ۶۵ - ۷۰ و ۱۰۳ - ۱۰۴

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد چهارم، ص ۳۱۷ - ۳۱۸.

کمیته مرکزی در جلسه روز ۱۶ اکتبر که با حضور عده‌ای از مبارزین برجسته‌ای که عضو آن نبودند، تشکیل شد، تصمیم قبلی خود درباره قیام را مورد تصویب مجدد قرار داد. روز بعد زینوویف و کا منف بطور علنی به مبارزه بالنین پرداختند و با درج مقاله‌ای در روزنامه گورکی: نوایا-ژبزن، که میان بلشویسم و منشویسم قرارداد داشت، به افکار عمومی در مورد احتمال انجام قیام مسلحانه هشدار دادند. لنین خشمگین از این افشای راز، به شدیدترین وجهی دو همکارش را مورد حمله قرار داد، آنها را "اعتصاب شکن" و "خائن به انقلاب" نامید و اخراج فوری ایشان از حزب را درخواست کرد. این مجازات به نظر سایر اعضای کمیته مرکزی بیش از حد سخت گیرانه می نمود. استالین یک مقاله بسیار تند لنین را در روزنامه بلشویک چاپ کرد، اما خود با نوشتن سرمقاله سازشکارانه - ای که می کوشید پلی میان دو نقطه نظر متخالف بزند، تأثیر آنرا کاهش داد. در جلسه شانزدهم اکتبر کمیته مرکزی، خود نیز بر علیه زینوویف و کا منف سخن گفته بود. "آنچه زینوویف و کا منف پیشنهاد می کنند، عملاً به فرصت دادن به ضدانقلاب برای آماده شدن و سازمان یافتن می انجامد. ما یکسره دست به عقب نشینی خواهیم زد و انقلاب را از کف خواهیم داد... امروز به اعتماد بیشتری نیاز داریم. فعلاً دوسیاست وجود دارد: یکی گرایش به پیروزی انقلاب و نگریستن به جانب اروپاست؛ دیگری به انقلاب اعتماد ندارد و امیدوار است که حزب یک حزب ساده، اپوزیسیون باقی بماند... شورای پترزبورگ دیگر پادشاه انقلاب نهاده است." ۱

از این آخرین جمله برمی آید که در حین قیام کمیته مرکزی وقت خود را تلف می کرد، شورا تحت رهبری تروتسکی وارد مرحله عمل شده بود. چرا استالین در این هنگام از دو همکار رازندارش که در سخن رانی هایشان

---

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد سوم، ص ۳۸۱ - ۳۸۲.

همه، کوشش خود را برای بازداشتن چرخ انقلاب از حرکت بکار می بردند، حمایت می کرد؟ آیا از این می ترسید که شکافی در حزب ایجاد شود؟ یا هشدارها و فربادهای از سر و حشت زینوویف و کامنف اورانیز، اندکی مردود کرده بود؟ یا همچنانکه تروتسکی می گوید، می خواست بی آنکه آشکارا از صف هواداران قیام خارج شود، موقعیت خود را، در صورت شکست، تضمین کرده باشد؟ در جلسه، بعدی کمیته مرکزی، هنگامیکه کامنف از رهبری حزب استعفا کرد، استالین باز به دفاع از او برخاست. استعفا مورد قبول واقع شد؛ در این هنگام، استالین نیز، که به خاطر سرگردانی مقاله اش از جانب لنین مورد انتقاد قرار گرفته بود، استعفای خود را تقدیم کرد. اما کمیته مرکزی، که مایل نبود سردبیر روزنامه حزب را در آغوش مخالفین قیام مسلحانه بیاندازد، آنرا نپذیرفت. از آن پس استالین که خطای سرمقاله به او بخشیده شده بود، نیز مجدداً نمی کوشید تا اشتراک عقیده خود را با مدافعین قیام نشان دهد. و پیشنهاد کرد که قاطع ترین رهبران اکثریت، که از قیام مسلحانه پشتیبانی می کرد، یعنی لنین و تروتسکی، در کنگره سراسری شوراهها، در "کنگره انقلاب"، سخن گویان اصلی حزب باشند.

در همین حین کمیته اجرائی منشویک یکبار دیگر گشایش کنگره را به مدت پنج روز یعنی تا ۲۵ اکتبر به تعویق افکند. و در طول همین چند روز، تعیین کننده ترین مقدمات قیام فراهم شد. روز ۲۱ اکتبر، کنفرانس کمیته های هنگ های پترزبورگ کمیته نظامی انقلابی را به رسمیت شناخت. هیچ دستوری نباید به مورد اجرا گذاشته می شد مگر آنکه به امضای تروتسکی، معاونینش: آنتونوف - اوسئنکو<sup>۱</sup> و پودوفسکی یا کامیسررسمای معرفی شده از جانب ایثان نیز، رسیده بود. روز ۲۳ اکتبر

---

1 Antonov-Ovseenko

کمیته، نظامی انقلابی کمیسرهای خود در تقریباً کلیه هنگ‌های مستقر در پایتخت و حومه را معین کرد و بدین وسیله ارتباط خود را با نیروهایی که در حقیقت تحت فرماندهی بودند، تضمین کرد. به دستورات ستاد مرکزی رسمی که هدف از آن جابجایی و تقسیم مجدد نیروها بود، وقتی نهاده نشد. دسته‌هایی که فرمان ترک پایتخت را دریافت کردند، از جانبیدند. افسرانی که اطاعت از دستورات شوراران نپذیرفتند، برکنار و بعضی از ایشان دستگیر شدند. بالاخره روز ۲۴ اکتبر دولت تصمیم به حمله گرفت و به این ترتیب بهانه‌ای برای انجام قیام مسلحانه به دست داد. نیروهای دولتی دفاتر روزنامه‌های راکه استالین منتشر می‌کرد اشغال و چاپخانه آنرا مهروموم کردند. هیئتی به نمایندگی از جانب کارگران چاپخانه از شورای نظامی انقلابی درخواست کرد تا نیروهای خود را بسه دفتر روزنامه بفرستد و امکان انتشار آن را فراهم کند. این کار انجام شد. بعدها رهبر جنبش نوشت: "یک تکه لاک روی در سالن تحریریه، بلشویک، البته یک اقدام مهم نظامی نبود، اما علامت معرکه‌ای بود برای شروع نبرد". "این نبرد به سرعت به پل‌ها، ایستگاه‌ها، ادارات پست و سایر نقاط استراتژیکی کشیده شد؛ نیروهای تحت فرماندهی تروتسکی، بدون شلیک حتی یک گلوله همه‌جا را اشغال کردند. تنها نبرد واقعی همان بود که هنگام یورش قیام‌کنندگان به قصر زمستانی، یعنی به مقر دولت موقت در گرفت. حتی این عملیات که تحت فرماندهی آنتونوف - اوسئنکو انجام می‌شد، نیز، مانند وقتیکه ناوچه "سحر" کاخ را با کهنه پاره بمباران کرد - از وقایع مضحک خالی نبود. دولت موقت از نظر سیاسی چنان منزوی بود، و قیام‌کنندگان از چنان حمایت گسترده‌ای برخوردار بودند که به اندک تکانی آنرا سرنگون کردند.

---

۱ - تروتسکی: تاریخ انقلاب روسیه، جلد سوم، ص ۲۰۵.

هنگا میکه روز بیست و پنجم اکتبر، دومین کنگره، سراسری شوراها تشکیل جلسه داد، قیام تقریباً پایان گرفته بود و اکثریت بلشویک کنگره آنرا به رسمیت شناخت<sup>۱</sup>.

استالین در میان نقش آفرینان بزرگ قیام مسلحانه جایی نداشت. و پیش از همیشه در پشت صحنه ماند: این واقعیت که بعدها برای بیوگراف فهای رسمی او مایه درد سر شد، احتمالاً می تواند نظر تروتسکی را هنگامی که می گوید: " هر چه واقعهای که اتفاق می افتاد اهمیت بیشتری داشت، نقش استالین در آن پیش پا افتاده تر بود."، موجه جلوه دهد. این مسئله تا حدودی به عدم فعالیت کمیته مرکزی، که اعتبار شخصی استالین در درون آن بسیار بیشتر از خارج بود، در روزهای قیام مربوط می شد. در جلسه پرتشنج کمیته مرکزی در روز شانزدهم اکتبر، استالین و چهار عضو دیگر (اسوردلوف، بوبنوف، دزرژینسکی و اوریتسکی) به عنوان نمایندگان کمیته مرکزی در کمیته نظامی انقلابی شورابسر - گزیده شدند. اگر بتوان به قول رئیس این کمیته یعنی تروتسکی اعتماد کرد، باید پذیرفت که استالین مطلقاً به کار این ارگان قیام کمکی نکسید<sup>۲</sup>. شهادت تروتسکی به جهت خصوصیت مفروضانه اش می توانست مردود شمرده شود، اگر در انبوه مدارکی که در زمینه قیام وجود دارد، دستکم چند مدرک حاکی از نقش مستقیم استالین در جریان آن یافت می شد. اما چنین مدرکی پیدا نشده است.

از پس دست یافتن استالین به قدرت مطلق، نام تروتسکی یکسره

---

۱ - تاریخ هایی که تا اینجا ذکر شده، با تقویم قدیمی روسیه که قبل از " انقلاب " رواج داشت، منطبق است. از اینجا به بعد تاریخ ها مطابق با تقویم جدید ذکر می شود. ۲ - ل. تروتسکی: استالین،

از کلیه تواریخ رسمی انقلاب حذف شده است ، و از اجزیه مثابه بهک  
 " خرابکار " و " خائن " به قیام اکتبر یاد نمی شود . در تمامی تاریخ-  
 ها و مجموعه های اسناد از رهبری لنین و استالین سخن به میان می آید و  
 آن دسته از فعالیت ها یا بیانات تروتسکی که قابل چشم پوشی نیست ، به  
 کمیته نظامی انقلابی نسبت داده می شود . اما مورخین رسمی شوروی ،  
 علیرغم تمایل فوق العاده و کوشش انکارنا پذیرشان ، نتوانسته اند  
 خلاء حاصل از حذف نام تروتسکی را با نام استالین پر کنند . حتی در  
 تاریخی مانند " تاریخ جنگ داخلی در اتحاد جماهیر شوروی " که بوسیله  
 خود استالین ، ژدانوف ، وروشیلوف<sup>۱</sup> ، مولوتوف ، گورکی و کیروف<sup>۲</sup>  
 نوشته شده و فوق العاده از دقت عاری است نیز ، به یک مدرک یا عمل مشخص  
 برای معتبر کردن اظهارات صریح در مورد نقش استالین به مثابه رهبر  
 در کمیته نظامی انقلابی استناد نمی شود ؛ مگر آنکه تا بلوهای بی ارزش  
 کسانی نظیر اسواروگا<sup>۳</sup> یا ولادیمیرسکی<sup>۴</sup> که به فریاد از جعلی بودن  
 خود سخن می گوید و سالها پس از واقعه رسم شده و استالینی بی بساک و  
 دلور ، بازیبائی خیره کننده را در حال فرمان دادن به قیام کنندگان  
 نشان می دهد ، نیز جزء مدارک تاریخی به حساب بیاید . از زندگی نامه  
 روز شمار استالین هم در این مورد چیزی به دست نمی آید . عجیب اینجا -  
 ست که حتی در جلسه کمیته مرکزی که صبح روز قیام تشکیل شدند نیز ، شرکت  
 نکرد . تروتسکی می نویسد : " این همه به علت ترس نبود . بهیچ  
 عنوان نمی توان استالین را به بزدلی متهم کرد ؛ خیلی ساده ، از  
 نظر سیاسی خود را متعهد نکرده بود . حسابگر محتاط ترجیح می داد در لحظه  
 تعیین کننده در کنار گود باشد . برای اتخاذ موضع نهایی ، در انتظار

---

1 Vorochilov 2 Kirov 3 Svaroga 4 Vladimirsky

روشن شدن وضعیت قیام بود، در صورت شکست، به لنین و من و هواداران<sup>۱</sup> میگفت: هم‌ا‌ش تقصیر شماست . تنها با توجه به التها بی که آنروزها در فضا موج می زد، می توان به میزان خونسردی این مرد در فرار، یا اگر ترجیح داده می شود، بر میزان دورویی اش پی برد<sup>۲</sup> .

توضیح تروتسکی متناقض به نظر می رسد: دورویی ای که او به رقیبش نسبت می دهد، به زدلی می ماند، پذیرش توضیحات تروتسکی غیرممکن است چون استالین در واقع بعد از دهم اکتبر، و در زمان نخستین رأی گیری کمیته<sup>۳</sup> مرکزی در مورد قیام ، از نظر سیاسی متعهد شد. در آن موقع همراه بالنین و تروتسکی رأی مثبت داد. روز شانزدهم اکتبر مجدداً به قیام رأی داد و در حمایت از آن ، این بار نه در جمع محدود کمیته<sup>۴</sup> مرکزی ، بلکه در کنفرانسی با حضور نمایندگان تشکیلات پترز - بورگ ، سازمان نظامی حزب ، سندیکاها و شورای پترزبورگ و نیسز ، نمایندگان کمیته های کارخانجات ، راه آهن و غیره سخنرانی کرد. یک حسابگر محتاط که ترجیح می داد در لحظه تعیین کننده ، کنارگود باشد ، با این حرارت و در برابر انجمنی از این دست در کنار لنین جا نمی گرفت . یافتن توضیح دیگری برای غیبت استالین یا عدم فعالیتش در ستاد مرکزی<sup>۵</sup> در روزهای قیام ممکن نیست ؛ اما این در واقعیت غریب و غیرقابل سل انکار ، تغییری نمی دهد .

تنها پستی که محققاً در طول روزهای بحرانی در آن انجام وظیفه کرد، سردبیری "رابوچی پوت"<sup>۲</sup> 2 Rabotchy Pout ( راه کارگر ) - نام تازه، پراودا - بود. در آنجا و مخصوصاً در سرمقاله های بی امضاء به نام کمیته<sup>۳</sup> مرکزی سخن می گفت . روشن است که آشکارا توده ها را به قیام فرامی خواند. وی نیز - مانند تروتسکی در شورا -، در روزنامه اش

---

2 Rabotchy Pout

۱ - تروتسکی : همانجا ، ص ۲۲۴ .

اریوشی دفاعی برای پیشبردسیاستی اساساً تهاجمی استفاده می کرد .  
 روزدهم اکتبر ، حتی قبل از انجام نخستین رأی گیری در مورد قیام در  
 کمیته مرکزی ، چنین نوشت : " اولین توطئه کورنیلوفیستی بسه  
 هدف دست نیافته اما ضدانقلاب نابود نشده است . . . . . دومین توطئه  
 کورنیلوفیستی که هم اکنون تدارک دیده می شود ، باید در نقطه خفه شود  
 تا انقلاب برای مدتی طولانی از هر آسیمی در امان باشد . . . . . شوراها و  
 کمیته ها باید از کلیه امکاناتی که انقلاب در اختیار دارد ، برای درهم  
 شکستن دومین تلاش ضدانقلاب استفاده کنند<sup>۱</sup> . " سه روز بعد ، با صراحت  
 بیشتری سخن می گفت : " وقت آن رسیده است که با لایحه شعار " تمامی  
 قدرت از آن شوراها " تحقق پیدا کند . " وهم در روز قیام سیرت تحول  
 انقلاب را چنین خلاصه می کرد : " پس از پیروزی انقلاب فوریه ، قدرت در  
 دست ملاکین و سرمایه داران ، بانکداران و صرافان و سودجویان رها شد ؛  
 این خطای مهلک دهقانان و کارگران بود . . . . . امروز این خطا باید  
 اصلاح شود<sup>۲</sup> . " وی با تکرار حرفهای لنین و حمله سر بسته به پوزیسیون  
 زینوویف و کامنف ادامه می داد : " لحظه ای رسیده است که بیش از این  
 به انتظار نشستن تمامی دستاوردهای انقلاب را به نایبودی تهدید می کند .  
 . . . . . دولت فعلی که رأساً خود را انتخاب کرده و نه برگزیده مردم است  
 و نه در مقابل آن مسئولیتی دارد ، باید جای خود را به حکومتی منتخب  
 نمایندگان کارگران ، سربازان و دهقانان ، و مسئول در برابر ایشان ،  
 بسپارد . " چهارده سال بعد ، تروتسکی حالت روحی قیام کنندگان را چنین  
 توصیف می کرد : " همه آنها که در قیام شرکت می کردند ، از بالا تا  
 پایین ، اطمینان مطلق داشتند به اینکه پیروزی بدون حادثه به دست  
 خواهد آمد - همین در آن واحد توانایی و نیز نقطه ضعف قیام را تشکیل

۱- استالین: "مجموعه آثار" جلد هفتم ، ص ۲۶۲ - ۲۶۳ . ۲- همانجا ، ص ۲۸۸ .



می داد<sup>۱</sup>. " کلمات استالین که چند ساعت قبل از قیام نوشته شد ، صراحتاً این اطمینان را القاء می کرد: " اگر شما تنها با روحیه ای رفیقانه و بدون تزلزل عمل کنید ، هیچ چیز برای مخالفت با اراده خلق را نخواهد داشت . در چنین صورتی ، حکومت قدیمی به مسالمت آمیزترین شکل ممکن جایش را به دولت نو ، که بیاری شما نیرومند و سازماندهی خواهد شد ، می سپارد<sup>۲</sup>. " احتمالاً روشن ترین بیان احساسات و روحیه استالین در روز قبل از واقعه بزرگ را می توان در مقاله ای یافت که ضمن آن ، به سئوالاتی که با بدخواهی یا نگرانی ، از همه طرف در مورد نقشه ها و مقاصد بلشویکها طرح می شد ، می پرداخت . این پاسخ ، از نظر تهدید کردن بدون جواب دادن به سئوالات ، حقیقتاً شاهکار است<sup>۳</sup>:

" جواب این است . در مورد بورژوازی و " دستگاش " : یکی بعد از دیگری به حساب آنها خواهیم رسید . در مورد جاسوسان و مزدوران بورژوازی : ایشان را به اداره ضد جاسوسی و امی گذاریم . این سازمان " اطلاعات لازم " را در اختیارشان می گذارد تا آنها هم به نوبه خود دیگران را از روز و ساعت شورش - همانکه نقشه اش را جاسوسان اخلا لگر قبلاً طرح کرده اند - " مطلع کنند " . . . . . و اما در مورد این قهرمان ها ( سوسیالیست های میانه رو ) که در کنار دولت ورو در روی کارگران ، سربازان و دهقانان جا گرفته اند ، ما هیچ توضیحی به اینان بدهکار نیستیم . اما مراقب آن خواهیم بود که کنگره شوراهای ایمن قهرمانان کلاهبرداری را از خاطر نبرد ."

تندترین و زننده ترین حمله و ما کسیم گورکی ، نویسنده و انقلابی

---

۱ - تروتسکی : تاریخ انقلاب روسیه ، جلد سوم ، ص ۵۲۱ .

۲ - استالین : مجموعه آثار ، جلد سوم ، ص ۳۹۰ .

۳ - همانجا : ص ۲۸۲ - ۲۸۶ .

مشهور، همراه همگام لنین در طول سالهای متمادی و مردی که بعدها خود استالین پیامبر تمدن جدید نامید، راه‌هدف قرار می‌داد. روزنامه «گورکی»، همان که نوشته زینوویف و کامنف در مخالفت با قیام مسلحانه را چاپ کرده بود، ضمناً از لنین و همکارانش می‌خواست " دست خود را روکنند"؛ و گورکی شخصاً ضمن مقاله‌ای تحت عنوان " نمی‌توانم سکوت کنم" (عنوانی که از نوشته قدیمی تولستوی در ضدیت با تزاریم اخذ شده بود)، بلشویکها را مورد حمله قرار می‌داد. استالین با غیظ و کینه به پاسخگویی برخاست؛ " و اما در مورد خودباختگان " نوایا - ژیزن "، درست سردر نمی‌آوریم که از ما چه می‌خواهند. اگر می‌خواهند " روز " قیام را بدانند تا بتوانند پیشاپیش نیروهای روشنفکران وحشزده را برای فراری به موقع، مثلاً به فنلاند، بسیج کنند، در این صورت از ایشان تقدیر می‌کنیم، چون بطور کلی هوادار بسیج کلیه نیروها هستیم. اما اگر می‌خواهند از " روز " قیام اطلاع داشته باشند تا بتوانند اعتصاب " پولادین " شان را آرام کنند، به ایشان اطمینان می‌دهیم که حتی اگر " روز " این اقدام معین شده بود و اگر بلشویکها آن را زیرگوش آنها زمزمه می‌کردند، باز هم خودباختگان ماکمترین تسکینی نمی‌یافتند؛ دوباره سئوالات تازه بود و بحرانهای هیستریک تازه و غیره.

دیگر رهبران بلشویک نیز از رفتار گورکی رنجیده بودند؛ اما هیچ کس به طرزی چنین مستقیم و زننده، تا آنجا که از خیانت هم سخن به میان آورد، نه به او و نه به همکارانش حمله نکرد. نا منصفانه‌ترین و توهین - آمیزترین اعتراضات از جانب استالین ابراز شد:

" نمی‌توانم سکوت کنم، گورکی را چگونه باید فهمید؟ باور - نکردنی است، اما حقیقت دارد. می‌توانند آرام بنشینند و سکوت

کنند، هنگامیکه ملاکین ..... رعایا ایشانرا از گرسنگی به جانب یأس و طغیانهای نومیدانه سوق می دهند. می توانند آرام بنشینند و سکوت کنند هنگامیکه سرمایه داران و مزدوران نشان آماده می شوند که درهای تمام کارخانه ها را در تمام روسیه به روی کارگران ببندند تا آنها را از پادشاه آورند ..... اما به نظر می آید که همین جماعت، هنگامیکه پیشاهنگ انقلاب، شورای پترزبورگ، برای دفاع از کارگران و دهقانانی که تا امروز فریبشان داده اند، به پای می خیزد، نمی توانند سکوت کنند! و نخستین کلامی که از دهان نشان خارج می شود، سرزنی است نه خطاب به ضد انقلاب، بلکه خطاب به همان انقلابی که فنجان چای به دست، با شور و شوق از آن سخن می گفتند و در بحرانی ترین لحظات، از آن چنان می - گریزند که از طاعون . "

حمله با جملات بسیار خشنی به اوج می رسید:

" انقلاب تنها حکومت و چند آدم متنفر را برکنار نکرده است. آنچه قدرت آنرا نشان می دهد - منجمله - این است که در برابرنا مداران سر - فرود نمی آورد. انقلاب ایشان را در خدمت خود پذیرفته است، اما هرگاه نخواهند از او بیا موزند، به دیار نیستی شان می فرستد. چه بسیارند نامدارانی که انقلاب در میان راه به کناری افکنده است: پلخانف، کروپوتکین<sup>۱</sup>، زاسولیچ و بطور کلی همه آن انقلابیون پیری که تنها خصوصیت برجسته شان " پیر" بودنشان است. می ترسیم افتخارات این نامداری خواب از چشم گورکی بر باید. می ترسیم این سوابق عتیقه کارگورکی را یکسره کرده باشد. بسیار خوب، هر کس آقای خودش است ... .. انقلاب نه بر مردگانش افسوس می خورد، نه به خاکشان می سپارد. "

آشکارا، برای نویسنده این سطور، سرفزاده گرجی و عضو گروه

---

1 Kropotkine

رهبری بلشویک ، انقلاب تنها تقاص طبقات ستم‌دیده نبود ، بلکه پیروزی کمیته‌چی گمنام بر " نامداران " سوسیالیسم روسیه نیز ، محسوب می‌شد ، او به هیچ سنتی حتی به سنت سوسیالیستی پای بند و وابسته نبود . و در این مورد با سایر رهبران و خصوصا بالنین ، که حتی درگیر و دانش‌دیده ترین مشاجرات ، هرگز خود را چندان رهانمی کرد که در حق استاد سابقش پلخانف ، بگوید : " تنها خصوصیت برجسته او پیری اش است " ، تفاوت بسیار داشت . به سادگی می توان در پشت ریشخندهای بی پرده استالین ، کینه پنهانی مردی را حس کرد که حتی در زمانیکه دیگر به قله‌های قدرت دست یافته بودند نیز ، استعداد های ویژه اش او را از نامداری " برخوردار نکرده بود . انقلاب ، اما ، بارهسپار کردن چند " نامدار " به " دیار نیستی " ، نامداران تازه‌ای می آفرید که در خشکی بیشتر داشتند و در دل و جان توده‌ها راه می یافتند .

بعدها وقایع نشان داد که گفتار استالین مقابله نا آگاهانه یا نیمه آگاهانه‌ای با این نامهای تازه بوده است . عجالتا ، تنها یک جانب انقلاب در روشنائی قرار داشت : جانبی که از اشتیاق و امیدهای نجیبانه می درخشید . روی دیگر آن ، روی دیو فرزند خوار ، هنوز پنهان بود . اما ، ظاهرا استالین هم از آن هنگام ستایشگر این چهره انقلاب بوده است : " انقلاب نه بر مردگانش افسوس می خورد و نه ایشان را به خاک می سپارد . " چه پیشگویی غریبی از تمفیه بزرگی که خود نزدیک بیست سال بعد بر اه انداخت !





---

## استالین در طول جنگ داخلی

---

مقدمه : تضاد درونی انقلاب . - استالین به سمت کمیسرملیت ها منصوب می شود . - نخستین دولت لنین . - ائتلاف بلشویک ها و سوسیالی رولوسیونر ( اس . ار ) های چپ . - استالین برای اعلام استقلال فنلاند ، به هلسنیکی می رود . - نظریات اودرز مینه ، حق ملت های کوچک در تعیین سرنوشت خود . - طرح او برای نخستین قانون اساسی شوروی ( ۱۹۱۸ ) . - صلح برست لیتوویک <sup>۱</sup> ( ۳ مارس ۱۹۱۸ ) . - استالین همراه بالنین به صلح رأی می دهد و با بلشویک های چپ که خواستار " جنگ انقلابی " بر علیه آلمان اند به مبارزه برمی خیزد . - ترور و ضد ترور . - استالین در کورسک <sup>۲</sup> ، مذاکرات صلح با " رادا " ی اوکراین را اداره می کند ( می ۱۹۱۸ ) . - جنگ داخلی گسترش می یابد . - مأموریت استالین در تساریتسین <sup>۳</sup> ( استالینگراد ) در ژوئن ۱۹۱۸ . - اواز وروشیلوف و بودینی <sup>۴</sup> در مقابل تروتسکی حمایت می کند . - منشاء

---

1 Brest-Litovsk    2 Kursk    Tsaritsyne    4 Bou-  
dienny

خصومت بزرگ . - استالین درخواست اختیار تمام دزمرزمی کند . - لنین  
 می کوشد و و تروتسکی را محدود آشتی دهد . - گزارشات متناقض در مورد  
 دفاع از تساریتسین . - در اکتبر ۱۹۱۸ استالین به مسکو باز خوانده  
 می شود . - واکنش او در قبال جنبش های انقلابی سال ۱۹۱۸ در اروپا :  
 نورا ز شرق می نابد . - استالین از پترزبورگ دفاع می کند : -  
 ۱۹۱۹ . - استالین و تروتسکی نشان پرچم سرخ دریافت می کنند . -  
 استالین سازمان دهنده اداری . - نقش او در جنگ روس و لهستان در  
 ۱۹۲۰ . - طغیان کروونشتا دوسیاست اقتصادی جدید ( ۱۹۲۱ ) . - سیستم  
 تک حزبی و ممنوع شدن گروه های اپوزیسیون بلشویک . - استالین از  
 نفوذ روبه فزونی گروه رهبری بلشویک بهره مندمی شود .

قیام اکتبر ، که به آرامی و عملا بدون خونریزی انجام گرفتسه  
 بود ، بایک جنگ داخلی بیرحمانه و دخالت نظامی خارجی که نزدیک به سه  
 سال طول کشید ، دنبال شد . تکوین حکومت انقلابی تازه ، بیش از آنکه  
 مرهون ایده های باشد که بلشویکها در زمان دست یابی به قدرت تبلیغ  
 می کردند ، تحت فشار ضروریات انعطاف ناپذیر جنگ داخلی انجام پذیرفت .  
 این وقایع بود که حزب انقلاب را ناگزیر کرد بعضی تمایلات ، امیدها و  
 توهماتش را رها کند تا بتواند اساس انقلاب را نجات دهد . تحت ایسین  
 شرایط ، خود حزب ، رهبران و اعضای به یک تحول عمیق روحی و سیاسی  
 تن دادند . این تحول در سطح بسیار وسیعی بین تمام انقلابها مشترک  
 است . هر انقلاب بزرگی با انفجار انرژی ، بی صبری ، خشم و امیدهای  
 خلقی آغاز می شود و با خستگی ، فتور و سرخوردگی توده های انقلابی پایا  
 ن می پذیرد . در مرحله نخست حزبی که کما ملترا ز همه منعکس کننده شور و  
 اشتیاق مردمی باشد ، رقبا پیش را تحت الشعاع قرار می دهد ، اعتماد

توده‌ها را از آن خود می‌کنند و به قدرت دست می‌یابد. گاه، حتی، انقلابی-ترین احزاب نیز، از نظر پیشروترین بخش افکار عمومی، به حد کافی انقلابی نیست. موج بالاگیرنده‌ها را به پیش میرانند و چنان می‌کند که کلیه موانع را پشت سر بگذارد و رودرروی هرنیروی محافظه‌کاری بی-ایستد. چنین است که نوبت به آزمایش اجتناب‌ناپذیر جنگ داخلی می‌رسد. حزب انقلابی همپای اکثریت ملت گام برمی‌دارد. اوبه وحدتش با خلق، به هماهنگی عمقی اهداف ویژه‌اش با خواست‌ها و تمایلات توده آگاه است. می‌تواند خلق را به انجام سخت‌ترین تلاش‌ها و دادن بزرگ‌ترین قربانی‌ها فرا بخواند و پیشاپیش از پاسخ مطمئن باشد. در این مرحله، قهرمانان، حزب انقلابی، حتی اگر در مقابل با دشمنانش سخت‌ترین شیوه‌های دیکتاتورمانه را بکار بندد، حتی اگر به هیچ اصل قانونی استواری پای بندند، باز سمت و سویی کاملاً دمکراتیک دارد. رهبران به‌عامه، هوادارشان اعتماد می‌کنند و سیاستشان بر همین اعتماد متکی می‌شود. آنان میل و حتی اشتیاق دارند سیاستشان را به بحث عمومی بگذارند و حکمی را که از جانب خلق صادر شود، بپذیرند و اگرچه می‌خواهند توده‌ها را رهبری کنند، اما ضمن میل دارند رهبری نیر، بشوند. اتحاد مبارک میان حزب انقلاب-اسمش هرچه که باشد، ژاکوبین یا بلشویک-با توده‌های مردم دیری نمی‌پاید و به دشواری از جنگ داخلی جان سالم بدر می‌برد. بسیاری از اعضای پرتوان و فداکار در این جنگ جان می‌بازند. حزب انقلاب، از پس پیروزی، با غرور و اعتماد به نفسی وحشتناک قد راست می‌کند، اما از درون به همیسن اندازه خسته و بی‌آرام است. خستگی مردم از این هم عمیق‌تر است. کشور که مآثبات جنگ داخلی و دخالت‌های بیگانه را تحمل کرده، در فلاکتی که می‌تواند از آنچه توده‌ها را به قیام برانگیخته بدتر باشد، دست و پا



می زند. در ۱۹۲۰، مردم روسیه بیش از ۱۹۱۷ از قحطی و محرومیت در عذاب بودند. بیرحمی رهبران تازه - بیرحمی ایکه از جانب شرایط تحمیل می شود - و ضروریات " غریزه" محافظه کاری " واکنشی را بر می انگیزد. واکنشی که احتمالاً از جانب کسانی که خود در گذشته حزب رابه تعقیب راهی واداشته اند که این بیرحمی محصول اجتناب ناپذیر آن است، شدیدتر ابراز می شود.

واینک فرود انقلاب. رهبران از انجام وعده های سابقشان ناتوانند. نظم کهنه را برافکننده اند اما توان بر آوردن احتیاجات روزمره مردم را ندارند. بی تردید، انقلاب زمینه پیشرفت و ایجاد جامعه بهتری در آینده نه چندان دور را فراهم کرده است. اما میوه های انقلاب دیررس است و عجلتاً، آنچه هست، فقر و فلاکت نخستین سالهای پس از انقلاب است. و در تیرگی همین سالهاست که حکومت تازه شکل می گیرد؛ شکلی که جدائی میان حزب انقلاب و توده ها را آشکار می کند. چنین است فاجعه ای که بر حزب انقلاب سایه می افکند. اگر قرار است خواست مردم عمل او را معین کند، اینک می باید خود را از میان بردارد یا دستکم از قدرت چشم ببوشد. اما هیچ حزب انقلابی نمی تواند پس یک جنگ داخلی پیروز منداستعفا کند، چه یگانه خواستاران واقعی قدرت، بازماندگان هنوز قابل توجه ضد انقلاب در هم شکسته اند. کناره گیری در حکم خودکشی است؛ و در حکم نابود کردن دستاورد عظیم انقلاب که جامعه را متحول کرده، اما هنوز تثبیت نشده است. مکانیسم سیاسی رژیم که دریایی از سودا های زنجیر گسسته، انقلابی و ضد انقلابی احاطه اش کرده است، از آن دریچه های اطمینانی که به یک سیستم پارلمانی نسبتاً جا افتاده امکان می دهد دولت هایی را جایگزین هم کند که یکدیگر را گردن نمی زنند، برخوردار نیست. حزب انقلاب استعفا

نمی شناسد. هم به خاطر اطاعت از اراده، این خلقی که اینک رهائش می کند است که کار او به اینجا کشیده است. پس به انجام آنچه وظیفه، خود می پندارد ادامه می دهد، و صدای توده را ناشنیده می گذارد. و در نهایت، این صدرا را خاموش و خفه خواهد کرد.

در آغاز، حزب انقلاب به هیچ عنوان از پی آمدهای ناگزیر پانهادن به مرحله، تازه آگاه نیست. او حکومت را از خلق به یاری خلق و بسرای خلق پذیرفته است. و اینک اوست که دستکم از یکی از افتخاراتش عاری می شود: دیگر حکومت مردم نیست. حزب هنوز امید دارد که رنجش مردم موقتی باشد؛ و می پندارد که با کوشش شرافتمندان در این یا آن مسیر، خواهد توانست تخیل توده ها را از نو برافروزد و عهد قهرمانانه، تازه سپری شده را بازگرداند. اما جدایی هر روز عمیق ترمی شود. حاکمان عادات مستبدانه، حکمروایی را فرامی گیرند و به آنجا می رسند که خود به فرمان عاداتشان گردن می نهند. آنچه با امید یک حماسه، پر شور و نجیب مردمی آغاز شده است، در یک خودکامگی سرد و حقیر به خاک می نشیند. در این مرحله، انتقالی، حزب انقلاب با شکاف افتادن میان پیشوایان مسیر تازه یا کسانی که به ایشان پیوسته اند، و دیگران، یکدستی خود را از دست می دهد. برخی از رهبران از جدایی میان انقلاب و خلق نگران می شوند. بعضی به بهانه، لا علاجی آن روش حزب را توجیه می کنند. و بعضی دیگر - حاکمین وقت - از اصل منکر این جدایی می شوند؛ چه پذیرش آن، در حکم تعمیق گودال میان فرمانروایان و مردم خواهد بود. گروهی ادعا می کنند که به انقلاب خیانت شده است؛ چرا که به نظر ایشان، حکومت به وسیله، خلق، گوهر انقلاب است و بی آن، حکومت برای خلق امکان پذیر نیست. رهبران با اعتقاد به اینکه آنچه انجام می دهند در نهایت به سود اکثریت مردم تمام خواهد شد، رفتار خود را

موجه می یابند؛ و راست است که رویهم رفته، از قدرت خود برای تحکیم غالب پیروزیهای اقتصادی و اجتماعی انقلاب استفاده می کنند. درگیر و دارا تها مات متناقض، رهبران انقلابی به تدریج از قدرت سرمست می- شوند و تسلط قطعی قدرت حکومت بعد از انقلاب برجا معای که تحت فرمانش قرار دارد، آغاز می گردد.

این شمای کلی از توسعه و تحول انقلابی باید به نظر ساده گرایانه و آشفته بیاید. حقیقت تاریخی در تعمیم های دامنه دار بسیار کمتر است تا در تسلسل پیچیده، وقایعی که یک انقلاب را از دیگر انقلاب ها متمایز می کند. بعضی خطوط که در تصویر یک انقلاب، به زحمت به چشم می آید، در انقلابی دیگر، روشن و برجسته است. برای مثال، آنجا که ژاکو- بینیم در ظرف چند ماه از پا در آمد و خود را نابود کرد، بلشویسم در طول چندین دهه دوام آورد و متحول شد؛ و نتیجه این تحول نیز از بسیاری جهات مطلقا متفاوت بود. اما به اعتقاد ما، آنچه اهمیت دارد، جهت کلی وقایع است؛ و این در همه انقلابات بزرگ یکسان بوده است. در همین چشم انداز وسیع است که استحاله بلشویسم پیروزی سرنوشت شخصی استالین، به ترفهمیده می شود.

\* \* \*

اندک اند مردانی که، مانند رهبران بلشویسم پس از دستیابی به حکومت روسیه، چنین ناگهانی و یکباره از گمنامی، فقر و محرومیت رها و در قدرت و افتخار غرق شوند. در شب قیام، لنین، چند لحظه پس از برداشتن کلاه گیس، پاک کردن آرایش و کندن لباس زنانه اش، ضمن ملاقات با دوستانش در اسمولنی<sup>۱</sup> با طنز به احساس سرگیجه ای که ایمن تحول در او موجب شده بود، اعتراف می کرد. هنگامیکه در ۲۶ اکتبر

---

1 Smolny

۱۹۱۷ ، کامنف لیست اسامی اعضای نخستین دولت شورائی ، نخستین " شورای کمیسرهای خلق " را برای کنگره شوراهای قراشت می کرد ، باید احساس مشابهی به استالین دست داده باشد . در این لیست ، نسام ژوزف ویساریونوویچ جوگاشویلی - استالین به عنوان " رئیس کمیساریای ملیت ها " آمده بود .

دولتی که او در آن عضویت داشت ، از جانب کلیه احزاب غیر - بلشویک بایکوت شد . از پانزده عضو آن ، یازده تن از روشنفکران و تنها ۴ نفر کارگر بودند . لنین رئیس دولت و تروتسکی کمیسرامور - خارجه بود . مسئولیت کمیساریاهای داخله ، کشاورزی و کار به ترتیب بر عهده رایکوف ، میلیوتین<sup>۱</sup> و شلیاپنیکوف بود . ارتش و نیروی دریایی به سه نفر سپرده شده بود : آنتونوف - اوسٹنکو ، انقلابی و افسر سابق ؛ کریلنکو<sup>۲</sup> ، افسر سابق نیروی دریایی و وکیسل ؛ و ف - دیبنکو<sup>۳</sup> ، غولی کم سواد ، دریا نوردی زمخت ، اما دارای طبیعتی رثوف ، که رهبران انقلابی بحریه ، بالتیک به شمار می آمد . عالم و " جویننده خدا " آ . لونا چارسکی مسئول تعلیم و تربیت بود . دولت جدید از نشانه های بیرونی و عادات سنتی حکومت می برید . اشتیاقش به بدعت - گذاری در این زمینه ، حتی در عناوین ، درگزینش عنوان کمیسریه جای وزیر ، نیز ، خود را نشان می داد . هر کمیساریا باید به وسیله کمیته یا هیئتی که ریاست آن با کمیسری بود ، اداره می شد . ترکیب دولت معرف رادیکالیسم دمکراتیک آن بود . نمی توان گفت که گرایش عمومی این نخستین گروه کمیسرها ، آن " قاطعیت بیرحمانه " و " غیرت متعصبانه " ای که بعدها ملازم اصطلاح بلشویسم شد ، را در برداشت . برعکس " ملاطفت طبع " اغلب کمیسرها خیلی زود دولت را به دفعات در موقعیتی غم انگیز

---

1 Milioutine      2 Krylenko      3 F. Dybenko

ودر عین حال مضحک قرارداد. در اینجا کافی است به دو سه مورد نمونه از این موارد اشاره شود.

در جریان قیام بلشویکی مسکو، شایع شد که ضمن نبرد خساراتی به کرملین وارد شده است. کمیسرتعلیم و تربیت، لونا چارسکی به عنوان اعتراض بر علیه "میل به تخریب" و بی اعتنائی گارد سرخ به آشکار تاریخی، از مقام خود استعفا داد. و ضمن بیانیهای اظهار داشت: "رفقا! آنچه در مسکو اتفاق افتاده، یک بدبختی وحشتناک و جبران ناپذیر است..... خلق در نبرد برای قدرت، به پایتخت با شکوه ما خسارت وارد آورده است..... در این ایام مبارزات خشونت با روجنگ ویرانگر، کمیسرتعلیم و تربیت بودن حقیقتاً دشوار است..... حتی نادان ترین اشخاص نیز بیدار خواهند شد و خواهد فهمید که هنر، چشمه شادی، قدرت و دانش است<sup>۱</sup>....." عاقبت روشن شد که شایعه مزبور سخت اغراق آمیز بوده است و لنین با اندکی دشواری توانست کمیسرحساس را متقاعد کند که کارش را از سر بگیرد.

دولت هم از نخستین روز حیاتش از جانب کارمندان ادارات که از دستورات رؤسای تازه شان اطاعت نمی کردند، بایکوت شد. "یسک شاهد عینی حکایت می کند: الکساندر کولونتای..... که به سمت کمیسربهداشت عمومی منموب شده بود، با اکتساب کلیه کارکنان وزارتخانه به استثنای چهل نفر، مواجه شد. بلافاصله فقرای شهر بزرگ..... در محرومیتی وحشتناک غوطه ور شدند؛ نمایندگان معلولین گرسنگی و یتیمانی که گونه هایشان به واسطه محرومیت های شدید کبود شده بود، دور تا دور وزارتخانه را گرفتند. کولونتای، در حالیکه اشک بر چهره اش می غلطید، اکتما بیون را دستگیر کرد و کلید دفاتر و صندوق ها را از ایشان

---

۱ - نقل شده یوسیه، خان ریدر "ده روزی که جهان را لرزاند".

یکی از نخستین تمویب نامه های شورای کمیورها ، علی سرغم اعتراضات لنین ، مجازات مرگ راملغی کرد . ژنرال قسزاق ، کراسنوف <sup>۲</sup> که به جانب پترزبورگ حرکت کرده بود تا بلشویکها را سرنگون کند و شوراها را از میان بردارد ، به وسیله گارد سرخ به زندان افتاد و پس از آنکه قول شرف داد که جنگ را از سر بگیرد ، آزاد شد . بعدها کراسنوف فرماندهی یک لشکر سفید در جنوب روسیه را بر عهده گرفت . گذشت زمان لازم بود تا انقلاب ، به نیروی تجارب بیرحمانه جنگ داخلی ، اشکهایش را پاک کند ، از باور قول دشمنانش دست بر دارد ، عمل کردن بسا آن قاطعیت متعصبانه را بیا موزد و بر چهره اش چند خط تازه ، نفرت انگیز رسم شود که در عین حال ضامن بقایش بود . بزودی ، در جمع کسانی که انقلاب را از ایده آلیسم حساس و حتی احساساتی اش خلاص کردند ، " مرد پولادین " را خواهیم یافت .

استالین در وزارتخانه خودش با خرابکاری از جانب کارمندان اداری مواجه نشد ؛ چه تا آن زمان هیچ اداره ، مخصوصی برای رسیدگی به مسائل ملیت های مختلف غیر روس وجود نداشت . باید سا زمان ده سی کمیساریا پیش را از صفر شروع می کرد . در آغاز ، تمام تشکیلات وزارتخانه او عبارت بود از یک میز ساده - در یکی از اتاق های کاخ اسمولنی - با تکه مقوایی که اسم کمیسربه خط خوش بر آن نوشته شده بود . بعدها با شرکت مجدانه در مبارزه به حد کافی مضحکی که میان کمیورها برای مستقر کردن اداراتشان در گرفته بود ، مقر آبرومندان تری برای کمیساریا پیش دست و پا کرد . بعد با انتخاب معاونینی گرجی ، لهستانی ، اوکراینی و یهودی - کاردان ترین افراد برای رسیدگی به مسائل وزارتخانه اش -

ستاد مرکزی خود را تشکیل داد<sup>۱</sup>.

اما تازه کارش را آغاز کرده بود که عمر نخستین شورای کمیسرهای خلق به آخر رسید. جناح راست حزب - مخالفین سابق قیام که در دولت شرکت داشتند - در پشت پرده برای آشتی با منشویکها و اس. ارها فعالیت می کرد. و حزب را برای تقسیم قدرت با سوسیالیست های میانه رو تحت فشار قرار می داد. این نقطه نظر از جانب میلیوتین، کمیسر کشاورزی، نوگین، کمیسر صنعت و تجارت، رایکوف، لونا چارسکی، کامنف (که تازه به سمت ریاست جمهوری انتخاب شده بود) و زینوویف حمایت می - شد. این کمیسرها استعفا دادند و به این ترتیب لنین را ناگزیر کردند که با سایر احزاب به مذاکره بپردازد<sup>۲</sup>. معذالک تلاش برای آشتی مجدد با شکست مواجه شد. چون منشویکها اصرار داشتند که مبتکرین اصلی قیام، یعنی لنین و تروتسکی، در دولت ائتلافی شرکت نداشته باشند. کمیته<sup>۳</sup> مرکزی بلشویک در مورد این شرط دچار تردید بود، اما اکثریت آن - تلاش برای "بریدن سر حزب بلشویک" شمرده و شرط را رد کرد. استالین بر علیه اخراج لنین و تروتسکی و به نفع ختم مذاکرات با منشویکها رأی داد. یک رشته استعفای تازه از دولت و کمیته<sup>۴</sup> مرکزی آغاز شد و تنها زمانی به پایان رسید که اعضای نافرمان به اخراج از حزب تهدید شدند. لنین، تروتسکی و استالین نخستین کسانی بودند که اعلامیه<sup>۵</sup> راجع به اخراج را امضاء کردند، معذالک بحران به تشکیل دولت جدیدی با شرکت جناح چپ اس. ارها منجر شد. در آغاز هدف این گروه - تنها گروهی که حاضر به همکاری با لنین و تروتسکی بود - از این کار، تا به آخر پیش بردن انقلاب ارضی بود.

مشکل می توان نقش اساسی ای را که از پس تشکیل دولت شوروی به

---

۱- ل. تروتسکی: استالین، ص ۲۵۶. ۲- جان رید: همانجا، ص ۲۲۳-۲۲۴

استالین واگذار شد، توجیه کرد، مگر آنکه این امر زاییده، اثری دانسته شود که " سستی " اغلب رهبران بلشویک برلنین می نهاد. عدم ثبات ایشان ذهن وی را از نگرانی و اضطراب می آکند. دولت خود را رودر روی موانعی می دید که پشت سر آنها نشان تقریباً غیرممکن بود: هرج و مرج داخلی، فلج اقتصادی، ضدانقلاب اجتناب ناپذیر و تماماً می میسرات جنگ. و بین همکارانش در دولت و در کمیته مرکزی، مردانی می جست برای تشکیل هسته‌ای که قادر باشد با سرعت و قاطعیت لازم، با مشکلاتی که در راه بود مقابله کنند. در نظر داشت کابینه محدودی ایجاد کند و بیشتر به یک هیئت سه نفره، دیکتاتوری می اندیشید. اندکی پس از انقلاب، کمیته مرکزی دست به تشکیل یک کمیته اجرائی چهارده نفره زد و لنین، تروتسکی، استالین و اسوردلوف را به عضویت آن منصوب کرد. پس از ائتلاف میان بلشویکها و اس. ارهای چپ، دولت رسیدگی به امور مهم و فوری را به یک کابینه پنج نفره که از سه عضو بلشویک و دو عضو اس. ار تشکیل می شد، وا گذاشت. سه عضو بلشویک کابینه عبارت بودند از: لنین، تروتسکی و استالین<sup>۱</sup>. دیدیم که استالین چگونه در ۱۹۱۲ به عضویت کمیته مرکزی درآمد. لنین در آن زمان با برجسته ترین همکارانش اختلاف نظر داشت ( بعضی از ایشان در ۱۹۱۷ به حزب بازگشتند). گزینش رهبری تازه، حزب بلشویک را کنار گیری یا اخراج آنها تحمیل کرد؛ و جای رهبران روشن فکر به مبارزین مجرب جنبش زیرزمینی، و عمدتاً به اعضای کمیته با کوسپرده شد. در ۱۹۱۷ وضع مشابهی پیش آمد. از جانبی هم پیشرفت استالین مدیون مخالفت چند تن از اعضای کمیته مرکزی با اکثریت بود. در واقع، مخالفین حزب را ترک نکردند، اخراج نشدند و حتی بعدها نفوذ خود را در داخل حزب باز یافتند. اما کنار کشیده

---

۱ - ل. تروتسکی: استالین، ص ۲۹۱



بودند و در انتظار فرار رسیدن زمان مناسب بسر می بردند. مقصود این نیست که استالین مطلقاً در برابر تردید و تزلزل های رهبران میانه رو مصونیت داشت. وی نیز اندکی قبل از قیام اکتبر دچار تزلزل شده بود. اما اساساً مطیع لنین بود و علی الدوام در حیطه نفوذ او قرار داشت. هر از چندگاهی، قضاوت شخصی و فهم سیاسی اش او را اندکی دور می کرد و در چند مورد مهم، رأی او از قضاوت لنین صحیح تر بود. ولی دستکم در چند سال اول پس از انقلاب، تأثیر استاد آنقدر قوی بود که وی را کاملاً در حوزه نفوذ خود نگاها دارد. بی تردید لنین از این مسئله آگاه بود؛ و در استفاده از آن کمترین مضایقه ای به خرج نمی داد. در زمینه مسائل اصولی و ایدئولوژیک نظرات اغلب اعضای کمیته مرکزی را از افکار استالین جدی ترمی گرفت؛ اما در مورد امور جاری دولت، در این کار پرداختن به اداری، به همکاری استالین بیش از احتمالاً هر کس دیگر اهمیت می داد. و اگرچه مطلقاً مشابهتی بین خود و دون کیشوت نمی دید، اما از داشتن یک سانچو پانزا<sup>۱</sup> خوشحال بوده. شب ۲۸ اکتبر را استالین در کنار لنین، در پترزبورگ، درستاد مرکزی نظامی سرگرم بررسی اقداماتی که برای جلوگیری از پیشروی ژنرال کراسنوف به جانب پایتخت در نظر گرفته شده بود، گذارند. چند روز بعد، هنگامیکه لنین از فرمانده کل ارتش، ژنرال دوبخونین<sup>۲</sup> خواست تا به فرمانده آلمانی پیشنهادی که بدو دستور آتش بس ما در کند و پس از مواجبه با امتناع دوبخونین، وی را برکنار کرد و کریلنکو را به فرماندهی کل منصوب کرد، باز استالین در کنارش بود. این آغاز فعالیت نظامی استالین بود که می رفت تا با توسعه جنگ داخلی، وسعت و اهمیت بسیار بیابد.

\* \* \*

---

1 Sancho-Pança      2 Doubkhonine

سه هفته پس از کودتای بلشویک ، او برای نخستین بار به عنوان کمیسرملیت ها ، در کنگره ، حزب سوسیال دمکرات فنلاند ، در هلسینکی ، در ملا عام ظاهر شد . این برای فنلاندی ها واقعه ای خارق العاده و در یادماندنی بود : نماینده دولت جدید روس کشورشان را مستقل از روسیه اعلام کرد . جذب تدریجی فنلاند به وسیله امپراطوری تزاری ، در زمان حکومت تزار الکساندر اول و بعد از جنگ های ناپلئون انجام گرفته بود . دولت دمکراتیک کرنسکی ، که خود را وارث قانونی امپراطوری مسی - دانست ، حتی در زمانی که حاکمیتش بر روسیه ادعای بیهوده ای بیسش نبود ، حاکمیت خود بر فنلاند را حفظ کرد . و حالا ، بالاخره یک اشتباه قدیمی اصلاح می شد . در صحنه کنگره ، هلسینکی چیز فوق العاده ای وجود داشت : مردی که به نام دولت روسیه حکم رسمی عدالت تاریخی را قرائت می کرد ، نه یک روس ، بلکه عضو ملت کوچک دیگری بود که زیر بارستم تزاری عذاب برده بود . محتوای پر حرارت سخنرانی بالحن بکنواخت و بی - تأثیر اوناها هنگ بود . سخنران حکم را بالهجه غلیظ بیگانه تقریباً زمزمه می کرد . اما این ، با عاری کردن واقعه از هرگونه تشریفات ، به آن صداقت بیشتری می بخشید . " به فنلاندی ها ، همچنان که به تمام مسی خلقهای روسیه ، آزادی کامل برای تعیین سرنوشتشان داده می شود ! اتحادی داوطلبانه و شرافتمندانه میان ملت فنلاند و ملت روسیه ! نفسی قیومت ، نفسی هرگونه کنترل از بالا بر خلق فنلاند ! اینها هستند اصول راهنمای سیاست در شورای کمیسرهای خلق <sup>۱</sup> . " این پیام روسیه جدید بود که فرزند گرجستان جنوبی برای شهروندان فنلاند شمالی آورده بود . تصویب نامه رالنین و استالین امضاء کرده بودند .

این حکم بزرگ منشا نه با برنامه های استالین در تحقیقش در

---

۱ - استالین : مجموعه آثار ، جلد چهارم ، ص ۱ - ۵ .

مورد " مارکسیسم و مسئله ملی " به سال ۱۹۱۳ طرح کرده بود، هماهنگی داشت. در این تحقیق وی از حق خلقهای ستمدیده، امپراطوری تزاری در تعیین سرنوشتشان دفاع می کرد، و این اصل را چنان تفسیر می کرد که به موجب آن، کلیه خلق های ستمکش باید جدا شدن از روسیه و تشکیل دولت های مستقل، آزادی خود را بازمی یافتند. البته سوسیالیسم به تجزیه طلبی های ناسیونالیستی و تشکیل دول کوچک بسیاری که نمی توانستند به حیات خود ادامه دهند، خوشبین نبود. هدف نهایی آن، یک جامعه سوسیالیستی بین المللی بود. پیشرفت اجتماعی و اقتصادی واقعی - از نظر سوسیالیسم - از میان برداشتن کلیه حصارهای میان ملل را ایجاب می کرد. اما به اعتقاد استالین، جامعه سوسیالیستی بین المللی نمی توانست جز بر اساس توافق دا و طلبانه خلقهای تشکیل دهنده اش بنا شود. و این توافق دا و طلبانه ایجاب می کرد که هر ملتیی نخست بتواند آزادی کامل خود را بازیابد. لنین از این نظر پشتیبانی می کرد، و این آزادی را، با آزادی طلاق که مورد حمایت سوسیالیست ها بود، مقایسه می کرد و می گفت: " ما خیال نداریم زن ها را به طلاق گرفتن از شوهرانشان وادار کنیم، اما ما میلیم در انجام آن آزاد باشند. " به همین ترتیب، بلشویکها از حق خلقهای غیرروس برای جدا شدن از روسیه دفاع می کردند، بی آنکه تمایلات تجزیه طلبانه را تشویق کنند.

یک هفته پس از انقلاب، در روز دوم نوامبر، این اصول در " بیانیه حقوق خلقهای روسیه " شکل رسمی به خود گرفت. این بیانیه، که به وسیله لنین و استالین نوشته شده بود، از جمله اسنادی بود که اصول انقلاب را به همگان معرفی می کرد. در بیانیه آمده بود: " شورای کمیسرهای خلق تصمیم گرفته است. . . . اصول ذیل را به مثابه پایه

فعالیت های خودموردتصویب قرار دهد :

- ۱ - برابری و استقلال کلیه خلق های روسیه .
  - ۲ - حق خلق های روسیه در تعیین آزادانه سرنوشتشان ، منجمله از طریق جدایی و تشکیل دولت مستقل
  - ۳ - الفاء کلیه امتیازات و انحصارات ملی و ملی - مذهبی
  - ۴ - رشد آزادانه اقلیت های ملی و گروه های نژادی مقیم روسیه .
- رهبران بلشویک امیدوار بودند که ملیت های غیر روس ، انقلاب روسیه را سرمشق قرار داده و انقلابهای خود را به ثمر برسانند و پس از کسب حق جدایی ، همگی در یک اتحاد آزاد ملل سوسیالیست به روسیه بپیوندند . اما حق فنلاندی ها ، اوکراینی ها ، بالت آها و دیگران در جدایی از روسیه به رژیمی که در کشورشان برپا می کردند بستگی نداشت . روز ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷ ، استالین ضمن عرضه تصویب نامه استقلال فنلاند ، به کمیته اجرایی مرکزی شوراها ، چنین از آن دفاع می کرد :
- " اگر با دقت به این تا بلونگاه کنیم . . . . می بینیم که شورای کمیسر های خلق - فارغ از نیت هایش - آزادی را نه به خلق ، نه به نمایندگان طبقه کارگر فنلاند ، بلکه به بورژوازی فنلاند که . . . قدرت را به دست گرفته و استقلال را از دست سوسیالیستهای روسیه دریافت کرده ، داده است . در این مورد سوسیال - دمکراتهای فنلاند هستند که باید به خاطر " عدم جسارت و بزدلی حیرت انگیزشان " سرزنش بشوند . اما " هیچ چیزی در جهان نمی تواند شورای کمیسرهای خلق را به خیانت به تعهدات خود ( مبنی بر رسمیت شناختن استقلال فنلاند ) وادار کند . " و هر چه هم که سیاست شورا مورد سرزنش قرار بگیرد ، باز با درخواست های بور -

بوژوازی فنلاند با " بی طرفی کامل <sup>۱</sup> " برخورد خواهد کرد.

این سیاست در حقیقت از چند طرف با انتقاد مواجه شد. احزاب غیر- بلشویک با سروصدای بسیار به " حراج کردن " روسیه اعتراض کردند. بلشویک‌هایی مانند بوخارین و دزرژینسکی سیاست استالین را امتیاز بیهوده‌ای می‌دانستند که به خرج انقلاب روسیه، به ناسیونالیسم بور-ژوایی ملل کوچک داده می‌شد. اما استالین که از حمایت لنین برخوردار بود، به اصول وفادار ماند.

با این همه، خیلی زود روشن شد که اصول سرازگاری با واقعیت را ندارد. در کلیه سرزمین‌های مرزی روسیه، دولت‌های جدیدی پیداشد که همه ضد بلشویک بودند؛ و همه اصرار داشتند که از روسیه جدا شوند. لنین و استالین وعده‌ای داده بودند که اینک انجامش درخواست می‌شد. بزرگترین دردسر را اوکراین ایجاد می‌کرد. دولت موقت آنجا (رادا) که به تازگی تشکیل شده بود، با شوراهای مبارزه پرداخت. آتامان پتلیورا <sup>۲</sup> " فرمانده کل نیروهای مسلح اوکراین " به کلیه واحدهای اوکراینی دستور داد که مرز را ترک کنند و به اوکراین بازگردند. از نظر بلشویک‌ها، این به حماقت بدل کردن حق تعیین سرنوشت بود. استالین ضمن بیانیه‌ای رسمی، به توضیح دلایل پنهانی نزاع تازه پرداخت <sup>۳</sup>. بلشویک‌ها حق داشتن ارتش مستقل را برای کلیه ملت‌ها به رسمیت می‌شناختند؛ اما هنوز امکان‌ناشان اجازه نمی‌داد چنان نیروی مسلحی فراهم کنند که بتوانند به درخواست اوکراین پاسخ مثبت دهند. برای پایان دادن به جنگ و انعقاد صلح با آلمان شتاب داشتند؛ و عجلت متارکه، کوتاه مدتی برقرار و مذاکرات صلح رادر برست - لیتو -

---

۱ - استالین : مجموعه آثار، جلد چهارم، ص ۲۲ - ۲۳ Petlioura 2

۳ - استالین : همانجا، ص ۶ - ۱۴.

آغاز کرده بودند. اما متلاشی کردن ارتش، تجزیه، جبهه‌وبه‌هم ریختن  
 نظم سیستم انتقال قبل از انعقاد ملحق امکان پذیر نبود. در ارتش تزار<sup>۱</sup>  
 سابق، تقسیم بندی سربازان بر اساس ملیت وجود نداشت و ایجاد چنین  
 وجه تمایزی در شرایط موجود، به معنای خلع سلاح انقلاب روسیه در برابر  
 ارتش آلمان که همیشه از دستورات قیصر اطاعت می کرد بود. در این جا  
 تمایلات ناسیونالیستی اوکراینی و منافع انقلاب روسیه تعارض پیدا  
 می کرد. این تعارض در اشکال مختلف مجددا ظاهر شد. در جنوب روسیه،  
 ژنرال قزاق کالدین<sup>۱</sup> ارتشی ضد انقلابی گرد آورد و جنگ داخلی را آغاز  
 کرد. دولت شوروی برای اعزام نیرو به منطقه، سرخ معادن ذغالساز  
 دونتس<sup>۲</sup> در جنوب که در معرض تهاجم کالدین قرار گرفته بود، شتاب  
 داشت. اوکراین بین راه شمال و جنوب واقع شده بود. "رادا" بیه  
 نیروهای سرخ اجازه نمی داد از خاکش عبور کنند. در چنین شرایطی،  
 شوراها بایده حرمت حق اوکراین در تعیین سرنوشتش، به تصمیم "رادا"  
 گردن می نهادند، حتی اگر این امر به قیمت واگذاری روسیه جنوبی به  
 ارتش سفید تمام می شد؟ تضاد به همین جا ختم نشد. در واقع، انقلاب  
 شورائی به اوکراین نیز راه یافته بود و مبارزه، شدیدی میان شوراها  
 اوکراینی و رادا جریان داشت. و رادا در حال سرکوبی شوراها به  
 وسیله، نیروهای مسلح بود. آیا در حالی که ضد انقلاب محلی بر شهرهای  
 سرخ کیف و خارکف چیره می شد، شهر سرخ پترزبورگ بایداکت می نشست  
 و تماشا می کرد؟ کمی سرملیت ها زیادتر دیده خرج نداد. تفا در برابر  
 سومین کنگره، سراسری شوراها که در ژانویه ۱۹۱۸ تشکیل شد، توضیح  
 داد و لزوم تجدیدنظر در سیاست را مطرح کرد: اصل "حق ملت ها در تعیین  
 سرنوشت خود" در مورد ملل کوچک بایده در معنای حق توده های زحمتکش

1 Kaledine

2 Donetz

این ملت‌ها در تعیین سرنوشتشان فهمیده می‌شد، و نه حق بسوزواری. اصل تعیین آزادانه سرنوشت، باید همچون وسیله‌ای در مبارزه برای سوسیالیسم به کار می‌رفت و تابع اصول سوسیالیسم قرار می‌گرفت<sup>۱</sup>. مارتوف به نام منشویکها به انتقاد از کمیسرملیت‌ها پرداخت. اومی-پرسیدکه چرا بلشویکها در فنلاند استقلال بورژوازی را تضمین می‌کنند و در اوکراین نه؟ چرا استالین برای حمایت از شوراهای اوکرایین شتاب دارد، در حالی که تروتسکی که مذاکرات صلح را در برست-لیتوسک آغاز کرده است، برای تعیین حکومت در لهستان و سایر مناطق مرزی تحت اشغال آلمان، تنها مراجعه به آراء عمومی را درخواست می‌کند؟ به اعتقاد استالین بین نظریات او و تروتسکی اختلافی نبود؛ اما در لهستان و سایر سرزمین‌های مرزی شورا وجود نداشت و بلشویکها نمی‌توانستند آنرا "اختراع" کنند یا مصنوعاً بیافرینند. در حالیکه در اوکراین، شوراها از قبل وجود داشتند و بلشویکها نمی‌توانستند از شوراها به "پارلمان تاريسم بورژوایی" بازگردند. کنگره با کمیسرملیت‌ها موافق بود.

تجدید نظر اصولی دیگری نیز در طرح استالین برای قانون اساسی حکومت شوروی، که به همان کنگره عرضه شد، به چشم می‌خورد. در این طرح، یک تشکیلات فدرال شورائی پیش‌بینی شده بود<sup>۲</sup>. استالین در تحقیقش در مورد مسئله ملی، مانند لنین با فدرالیسم مخالفت ورزیده بود؛ خلق‌های ستمدیده می‌توانستند بطور کلی از روسیه جدا شوند؛ اما در صورتی که ترجیح می‌دادند بخشی از روسیه باقی بمانند، باید ساخت متمرکز حکومت تازه را می‌پذیرفتند، چرا که اقتما دمدرن تمرکز

---

۱ - استالین: "مجموعه آثار" جلد چهارم، ص ۳۱ - ۳۲.

۲ - استالین: همانجا، ص ۳۲ - ۳۳.

قدرت را ایجاد می‌کرد و وجود حمار میان ملیت‌های مختلف تابع یک حکومت از نظر سیاسی مطلوب نبود. نقطه نظر استالین در ۱۹۱۳ چنین بود. در آغاز ۱۹۱۸، روشن شد که شوراهای نمی‌توانند جدا شدن کلیه ملل کوچک را اجازه دهند. تمویب ساخت فدرالی برای حکومت تساز به بهترین طریق ایجاد تعادل بین مصالح ضروری روسیه، بلشویک و تمایلات ملل کوچک به نظر می‌آمد.



معذالک، هنوز زمان وضع قانون اساسی فرانسیده بود. دولتی شوروی هنوز جای پای خود را محکم نکرده بود و به تازگی ناگزیر شده بود برای حفظ قدرت، دست به اعمال زور دیگری بزند. در نخستین روزهای ژانویه ۱۹۱۸، دولت مجلس مؤسسان را که از تصویب اقدامات انقلابی آن : برقراری نظارت کارگران بر صنایع، ملی کردن بانک‌ها، ماده‌ای اموال مالکین بزرگ و دعوت کلیه دول متخاصم به شروع فوری مذاکرات صلح، که به وسیله تروتسکی انجام شده بود، امتناع میکرد، منحل کرد. این مجلس که بر اساس مقررات مصوب دولت کرنسکی تشکیل یافته بود، بی‌گمان تغییراتی را که اندکی قبل از انقلاب اکتبر در روحیه توده‌ها حادث شده بود، منعکس نمی‌کرد و انحلال آن مشکلی بوجود نیاورد. مجلس مؤسسان قادر نبود هیچ بخشی از مردم را به حمایت از خود برانگیزد. بلشویکها و اس. ارهای چپ، با انحلال آن، نخستین نهاد دمکراسی پارلمانی روسیه را ریشه‌کن کردند و از نظر اصولی شوراها همچنان یگانه نهاد انتخاباتی و یگانه دارندگان قدرت باقی ماندند.

بحران بسیار شدیدتری در مورد مشکل جنگ و صلح پیش آمد. بلشویکها امیدوار بودند که انقلاب به اروپا راه بیاورد و به دشمنی‌ها پایان دهد. اما این امید برآورده نشد. علی‌رغم تماس‌های دوستانه نیروهای روس و



آلمانی در سنگرها ، در دوره آتش بس ، که بلشویکها به امید کاشتن بذر انقلاب در ارتش آلمان تشویق می کردند ، هنوز هیچ از قابلیت نبرد سپاه قیصر کاسته نشده بود . انگلستان ، فرانسه و ایتالیا که با ورود آمریکا به جنگ تشویق شده بودند ، حاضر به مذاکره برای صلح نبودند . روسیه توانائی ادامه جنگ را نداشت . آمار تلفات وحشتناک بود ؛ وضع سلاح و تجهیزات نیروها بیش از بد بدتر بود . دولت جدید خود را قادر به پایان دادن به جنگ اعلام کرده بود و می رفت تا قابلیتش در این زمینه به محک زده شود . انقلاب ارضی ضربه آخر را بر ارتش در حال جنگ وارد آورد . موزیک ها ، سنگرها را می کردند و به شتاب روبه دهاتشان می - نهادند تا در تقسیم زمین های بزرگ بی نصیب نمانند . همچنانکه انجین خاطر نشان می کرد ؛ " آنها به صلح رأی می دادند . . . . . با پاهایشان . " شوراها چاره ای جز انعقاد یک صلح جداگانه نداشتند . صلح جزباتن دادن به شرایطی که آلمانها تعیین می کردند ، امکان پذیر نبود . این شرایط به هر حال ، الحاق لهستان ، دول بالت ، بخشی از اوکراین و بطور کلی تمام مناطق تحت اشغال نیروهای آلمانی به آلمان را در برداشت . بلشویکها انعقاد صلحی " بدون الحاق و بدون غرامت " را درخواست کرده بودند . این قبلا یکی از شعارهای اصلی میلغینشان بود ؛ آنها پارا از این هم فراتر نرفته و اغلب گفته بودند که تنها با یک دولت آلمانی انقلابی حاضر به صلح خواهند بود و نه با نوکران قیصر . یکبار دیگر واقعیت و ایده آل به گونه ای آشتی نا پذیر در تضاد بودند .

لنین نهایت سعی خود را به کار بست تا همکارانش را در مورد ما یوس کننده بودن مطلق موقعیت مجاب کند و به پذیرش صلح وادارد . به اعتقاد او ، باید برای نجات جمهوری جوان ، که هنوز پایه های لرزانی داشت ، به توقعات امپریالیسم آلمان گردن می نهادند . انقلاب در آلمان و

سایر کشورهای اروپا به تعویق افتاده بود؛ اگر در طول این تأخیر انقلاب روسیه به ضرب اسلحه، آلمان ها از پادرمی آمد، انقلاب اروپا در نطفه خفه می شد. بقای شوراها، حتی اگر به قیمت سرشکستگی و انکار ظاهری اصول به دست می آمد، در حقیقت پرولتاریای اروپا را به قیام تشویق می کرد. و میدانی که عجالتاً واگذار می شد، برای مدت زیادی از دست رفته نمی ماند، چون فرصتی که به بهائی گران به کف می آمد، برای تسسدارک مبارزه، بعدی مورد استفاده قرار می گرفت.

در آغاز، سخنان پرحرارت لنین به یک دیوار برخورد. اکثریت شکننده، همکاران و هواداران او خواستار " جنگ انقلابی بی سرعلیه امپریالیسم آلمان " بود. بوخارین در رأس هواداران جنگ - یا چنانکه در آن زمان نامیده می شدند - " کمونیست های چپ " قرار داشت. وی استدلال می کرد که صلح، دست قیصر را برای سرکوبی انقلاب در کشور خودش باز خواهد کرد. انقلاب روسیه، اگر برای نجات خود به سوسیالیسم آلمان و جهان خیانت می کرد و الحاق سرزمین های بیگانه به امپراطور آلمان را مورد تأیید قرار می داد، اعتبارش از کف می رفت. حتی اگر شوراها در جنگی نابرابر از پادرمی آمدند، باز شکست و نابودی بی سر زندگی در رنگ و خیانت برتری داشت. مثال آنان، همچون مثال قهرمانان، کمون پاریس در نیم قرن پیش از آن، اندیشه، از سر گرفتن یا ادامه، نبرد را به دیگران القاء می کرد. آنها می گفتند: لنین بلشویکها را وادار می کند تنها دلایل زیستنشان را به خاطر زنده ماندن قربانی کنند.

تروتسکی، خارج از دو فراقسیون، به مذاکرات صلح در برست - لیتوسک ادامه می داد. او در مورد عدم توانایی شوراها در پیشبرد یک جنگ انقلابی با لنین توافق داشت؛ اما با بوخارین نیز در مورد این

که با پذیرش شرایط صلح ، اعتبارشان را از دست می دهند ، موافق بود .  
 وی به امید شروع انقلاب آلمان کوشش می کرد تا آنجا که ممکن است ،  
 مذاکرات را طولانی تر کند و در برابر ژنرال ها و سیاستمداران خصمگین و  
 شگفت زده آلمانی ، همه استعداد درخشان سخنوری انقلابی اش را به  
 کار می گرفت تا از دورویی سیاست تجاوزکارانه آلمان پرده برگیرد  
 و وجدان طبقات زحمتکش آلمان را بیدار کند . اما میوه این تبلیغات  
 انقلابی دیررس بود ؛ و عجالتا مسئله مرگ و زندگی با ید به طریقی حل  
 می شد . تروتسکی موفق شد کمیته مرکزی را به لغو تصمیم مبنی بر انجام  
 جنگ انقلابی ، و پذیرش فرمول " نه جنگ ، نه صلح ! " متقاعد کند .  
 وقایع می رفت که طبیعت شکننده این فرمول را آشکار کند . شوراها  
 باید میان جنگ و صلح انتخاب می کردند . " امتناع از انتخاب " جمله -  
 ای بود برای یک مبلغ یا روزنامه نگار ، و نه موضعی برای یک  
 سیاستمدار .

در این مشاجره ناخوشایند ، استالین جانب کدام گروه را گرفته  
 بود ؟ او در قبال سخنرانی های هیجان انگیز چپ کمونیست در مورد اخلاق  
 انقلابی هیچ حساسیتی نشان نمی داد . این فکر که انقلاب باید خود را  
 به خاطر انقلاب اروپا قربانی کند ، برایش مطلقا بیگانه بود ، حتی اگر  
 لنین ، با همه واقع بینی ، در ردی تأمل آن تردید به خرج می داد .  
 برای مردی که بخش اعظم زندگی فعالش را در باکو و تفلیس گذرانده  
 بود ، انقلاب اروپا مفهومی مبهم تر و دور از ذهن تر از آن بود که هنگامی  
 که پای تصمیم گرفتن در مورد مرگ یا زندگی جمهوری شوروی - همی -  
 جمهوری ای که او کمک کرده بود تا واقعیتی ضعیف اما ملموس پیدا کند -  
 در میان بود ، بر افکارش تأثیر بگذارد . موضع تروتسکی نیز ، علاقه<sup>ش</sup>  
 را جلب نمی کرد . تصور اینکه پیامهای تروتسکی از برست - لیتوسک

خطاب به پرولتاریای آلمان ، به نحوی از انحاء، بر رابطه، نیرو و هساد ر  
جبهه تأثیری داشته باشد، به نظرش مضحک می نمود. اوبالنین و فراکسیون  
ناچیش به ملح رأی داد. لنین با تحقیر کمونیست های چپ را مردانسی  
می دانست که می گفتند: " ماروی جنبش سوسیالیستی بین المللی  
شرط می بندیم: در نتیجه آزادیم مرتکب حماقت شویم. " اوبوخارین  
و هواداران او را با نجیب زادگان لهستانی مقایسه می کرد " شمشیر در  
سینه، به طرز شکوهمندی می میرند و می گویند: " صلح ننگ است، جنگ  
افتخار است. " ( لنین می گفت: ) " آنها خود را بجای آن نجیب زاده  
قرار می دهند. من خود را بجای رعیت می گذارم. " چه کسی بهتر از  
فرزند رعایای گرجی می توانست چنین زبانی را بفهمد.

استالین در مجادلاتی که در طول دو ماه بعد، در کمیته مرکزی،  
دولت، چهارمین کنگره، شوراها و هفتمین کنگره، حزب در گرفت، در خشی  
نداشت. ( او معمولا در میا حثات پراهمیتی که حزب در زمان حیات لنین،  
هزار چندگانه می شاهد بود و حقیقتاً عرصه رقابت اندیشه ها بود، شرکت  
نمی جست. ) اما در یکی از جلسات کمیته مرکزی، آنقدر که برای روشن  
شدن جهت حرکت ذهنی اش کافی باشد، سخن گفت: " ما با پذیرش شعار  
جنگ انقلابی، به امپریالیسم خدمت می کنیم. موضع تروتسکی اصلا  
موضع نیست. در اروپا هیچ جنبش انقلابی نمی وجود ندارد؛ هیچ واقعیتی  
نیست که از وجود آن حکایت کند؛ این جنبش فقط بالقوه هست و ما نمی -  
توانیم امر بالقوه را اساس کارمان قرار دهیم. اگر آلمانها شروع به  
پیشروی کنند، ضد انقلاب در کشورشان قویتر می شود. .... در اکتبر از  
جنگ مقدس بر علیه امپریالیسم حرف می زدیم، چون می گفتیم فقط  
اسم " صلح " موجب بروز انقلاب در غرب می شود. .... چنین چیزی تحقق

نیافته است<sup>۱</sup>....." هرچند او بالنین رأی داد، اما در لحن سخنان نشان تفاوت ظریفی وجود داشت. لنین طبق معمول در تحلیل موقعیت، ضمن توجه به واقعیات، امکانات بالقوه را نادیده نمی گرفت؛ او از تأخیر در رشد جنبش انقلابی در غرب سخن می گفت. استالین تنها به واقعیات می پرداخت و آنچه را که فقط بالقوه موجود بود، از گردونه خارج می کرد: "در اروپا هیچ جنبش انقلابی وجود ندارد." وی می افزود: در واقع پذیرش "نه جنگ، نه صلح" تروتسکی "بدترین شرایط ممکن را برای جنبش انقلابی در غرب به وجود خواهد آورد." و به این ترتیب نگرانی خود در مورد این جانب مسئله را ابراز می داشت. اما این ابراز نگرانی، در کل استدلال او، چیزی بیش از یک باج سرسری به اسلوب لازم الرعایه، بلشویکی نبود. و بحث وی در واقع بر غیبت جنبش انقلابی بالفعل در اروپا، و بر ملاحظه ای تلخ در مورد توهمات از میان رفته، اکتبر، استوار بود.

پس از فرازونشیب های بسیار در این مجادله، شدید که حزب رادری خطر انشعاب قراردادده بود، پس از شکست متارکه، موقت و پیشروی تازه و سریع ارتش آلمان، تقریباً تا دروازه های پترزبورگ، پس از امضای قرارداد صلح جداگانه با آلمان به وسیله "رادا"ی اوکراین، پس از نمایش بیرحمانه ناتوانی نظامی شوراها، پس از پیامها و اعلام خطرهای فوری و مصرانه لنین، بالاخره اکثریت کمیته مرکزی و در نهایت توده های حزبی، ناگزیر جانب صلح را گرفتند. روز سوم مارس، سوکو - لنینکوف، که بجای تروتسکی در رأس هیئت نمایندگی شوروی در برست - لیتوسک قرار گرفته بود، شرایط صلح را امضا کرد. لنین برای مقبول تر جلوه دادن این قرارداد کوشی نکرد. هیچکس در افشای خصوصیت

---

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد چهارم، ص ۲۷

" شرم آور" آن از او فراتر نرفت . او عهدنامه برست - لیتوسک را با صلح خفت بارونا عادلانه<sup>۱</sup> تیلسیت<sup>۱</sup> که ناپلئون در ۱۸۰۷ به پروس تحمیل کرد ، اما دولتمردان ترقیخواه پروس از آن برای انجام اصلاحات وسیع داخلی و تدارک پیروزی پروس سود جستند ، مقایسه می کرد<sup>۲</sup> . و از یک جنگ انقلابی در آینده<sup>۳</sup> نزدیک خبر می داد . در پایان سال ، دستگاه های سلطنت آلمان و اتریش با همه امکانات نظامی شان به خاک سپرده شده بودند ، و ارتش در حال انقلاب آلمان اوکراین را تخلیه کرد . به این ترتیب ، عهدنامه برست - لیتوسک خود به خود ملغی شد .

مجادله در مورد برست - لیتوسک به همین جا خاتمه نیافت ، و عواقب سیاسی متعددی پدید آمد . کمونیست های چپ آشتی نا پذیر بودند . و با وجودی که در زمینه مسائل فوری و اداریه تسلیم شدند ، اما معترف یک حالت روحی ، نوعی تشویش و نگرانی ایدئولوژیک در حزب و در مسورد سازشکارها و فرصت طلبی هایی بودند که پای انقلاب فاتح به آن کشیده شده بود و هر روز بیشتر کشیده می شد . آنها یک وفاداری ساده<sup>۴</sup> دون کیشوتی یا خیالپردازانه به اصول اولیه شان می دادند ؛ و چون خلوص غریبی - ایمان انقلابی در یک مرحله نا بودیا مغلوب می شد ، این حالت روحی در مرحله بعد ، با شکل ، نحوه بیان و حتی سخنگوی تازه ، خودنمایی می - کرد و می رفت که تا مدت ها اضطراب را در روان حزب زنده نگاه دارد . یکی دیگر از عواقب ویژه<sup>۵</sup> برست - لیتوسک ، به هم خوردن ائتلاف میسان بلشویکها و اس . ارهای چپ بود که در ماه مارس از دولت کنار ره گیری کردند . انگیزه های آنان بعضا با کمونیست های چپ یگانه بود ، و بعضا از ناسیونالیسم معمولی مایه می گرفت . از این زمان به بعد ، قدرت

---

1 Tilsit

می رفت که بوسیلهٔ یک حزب واحد اعمال شود. حکومت تک حزبی تا این موقع از مواد پیرنامهٔ بلشویکی نبود. اما بلشویکها، پس از آن کسسه مؤتلفان نشان از قبول مسئولیت صلح سر باز زدند، نمی توانستند از تبدیل شدن به رهبران انحصاری کشور اجتناب کنند و چون تنها در رأس قدرت قرار گرفتند، هنوز از نابود کردن مخالفین و دشمنان نشان، به جز راستهای افراطی که محرکین جنگ داخلی بودند، خودداری می کردند. در ۱۹۱۸، تنها در اوج جنگ داخلی بود که تشکیلات منشویکها و اس. ارهای راست، به دلیل تماس بعضی از اعضایشان با گارد سفید، به طور موقت غیرقانونی اعلام شد. و حزب منشویک، در نوامبر همان سال، پس از آنکه تعهد کرد در کادر رژیم شوروی به مثابه یک حزب اپوزیسیون درستکار عمل کند، مجدداً قانونیت یافت.

اما هم از ژوئیه، اس. ارهای چپ نخستین موج واقعی ترور بلشویکی را برانگیختند. اس. ار چپ، ژاکوب بلومکین<sup>۱</sup>، به قصد برهم زدن صلح و اجبار بلشویکها به از سر گرفتن جنگ بر علیه آلمان، کنت دومیرباخ<sup>۲</sup>، سفیر آلمان در شوروی را به قتل رساند. چند طیفیان مسلحانه، در نقاط مختلف منجمده در مسکو، که پس از انعقاد صلح به مقرر دولت تبدیل یافته بود، به وسیلهٔ همان حزب سازماندهی شد. روز ۳۰ اوت، لنین مجروح شد و دور رهبر بلشویک دیگر، اورتیسکی و ولودارسکی به وسیلهٔ اس. ارهای چپ از پا درآمدند. تروتسکی از سوئ قمدی که بر ضدش ترتیب یافته بود، جان سالم به دربرد. بلشویکها رسماً از طریق انتقال مجویی های گسترده به تلافی پرداختند؛ دفاع ایشان دستکم به اندازهٔ حمله ای که در معرض آن قرار گرفته بودند، وحشیانه بود. با ملاحظه تلگراف استالین که به عنوان کمیسیسیاسی به تساریتسین (استالینگراد

---

1 Tacobe Bloumkin      2 Comte de Mirbakh

آتی) رفته بود، به اسوردلوف، می توان به روحیهٔ حاکم بر آن روز-ها پی برد: " شورای جنگی منطقهٔ نظا می شمال قفقاز، پس از دریافت خبر سوء قصد جنایتکارانهٔ مزدوران سرمایه داری به جان بزرگترین انقلابی، رهبر و آموزگار پرولتاریا، رفیق لنین، به این حملۀ رذیلانه با سازماندهی یک ترور همه جانبه آشکار و منظم بر علیه بورژوازی و مزدورانش پاسخ می دهد<sup>۱</sup>. " پیام به وسیلهٔ استالین و وروشیلوف، فرمانده ارتش تساریتسین، امضاء شده بود. چکا<sup>۲</sup> ( کمیسیون فوق العاده)، مدل اولیهٔ گ. پ. ا.، تحت رهبری درز ژینسکی لهستانی به عملیات شدید و شتابزده ای پرداخت که ضمن آن، در اعدام گروگان ها نیز، تردید به خرج داده نمی شد. طبیعتاً حزبی که مسئول سوء قصد ها شناخته شده بود، غیر قانونی اعلام شد. چنین بود سواها و تعصبات ناشی از صلح برست - لیتوسک و عواقب وخیم آن. استالین در تساریتسین به وعده اش وفا کرد. ترور سرخ در شهری که بعدها نام او را به خود گرفت، به زودی ضرب المثل شد؛ درست همان طور که حدوداً صدوسی سال قبل از آن، خونخواری ژاکوبین جوان فوشه<sup>۳</sup>، در شهر لیون<sup>۴</sup>، در سر - تاسرفرانسه ضرب المثل شده بود. دامنهٔ ترور و ضد ترور هر روز وسیع تر می شد.

یکی از پی آمدهای کم اهمیت تر مجادله در مورد برست - لیتوسک، تأثیر آن بر موقعیت اجتماعی شخصی رهبران بلشویک بود. لنین در این ماجرا اعتبار اخلاقی عظیمی کسب کرد. او منطق غیر حزبی و شجاعت در دفاع از اعتقاد اتش را که به او امکان داده بود از تسلیم شدن به روحیهٔ حاکم بر حزب سرباز زند؛ و قدرت خارق العاده اش را برای قانع کردن دیگران،

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد چهارم، ص ۱۲۸.  
 2 Tchéka 3, Fouché



که هم به‌پاری آن نهایتاً توانسته بود نظر حزب را عوض کند، نشان داده بود. حزب و مردم، که در طول قیام اکتبروی را تقریباً ندیده و حرفهایش را نشنیده بودند، اکنون می‌توانستند به اهمیت حقیقی و نیروی استثنائی روان و شخصیت او پی ببرند. در طول بحران، " فراری و اعتصاب شکن " اکتبر، زینوویف در کنار وی جا گرفته بود؛ و لنین همان - قدر که قبلاً در انتقاد از او سخت گیر بود، حالا برای فراموش کردن رنجش - های سابق شتاب داشت. از جانب دیگر، موقعیت تروتسکی موقتا تضعیف شد. او با نشان دادن نوعی فقدان واقع بینی صاف و ساده، و گرایش به راه حل های حرفی و حرکات نمایشی در موقعیتی که هیچ یک را تحمل نمی کرد، یکی از ضعف های مهم خود را آشکار کرده بود. اما این تنزل جدی نبود. از نظر اعتبار اخلاقی، هنوز در مرتبه دوم و بعد از لنین قرار داشت. وی از کمیساریای امور خارجه استعفا داد و چیچریس - به جایش منصوب شد. تروتسکی کمی سر جنگ شد و در پست تازه، به زودی به مثابه تعمیر دهنده ارتش سرخ، مجدداً به اوج افتخار دست یافت. اما موضع وی در جریان بحران برست - لیتوسک از خاطر رهبران نرفت؛ این موضوع هفت سال بعد، و در مبارزه حاد بر سر جانشینی لنین، بر ضد او مورد استفاده قرار گرفت. موقعیت استالین به همین اندازه تقویت شد، هر چند بعد از بهم خوردن ائتلاف دولتی، عمر هیئت سه نفره - بلشویک نیز به پایان رسیده بود. وی که برای موضع گیری به نفع صلح، در ملاء عام سخنرانی نکرده بود، محبوبیتی در میان مردم به دست نیاورد. اما وجود خود را برای لنین، در مبارزه با " شوالیه های عبا<sup>ت</sup> را رمانتیک " و اولترا انقلابی های روء یایی، با زهم ضروری ترک کرده بود. " از مجال به دست آمده استفاده کنید! "، " منضبط و سازمان یافته شوید! " چنین بود دستورات اکید لنین به هوادارانش. بسیاری

پیشرفت در مسیر تازه ، رهبر بلشویسم ، کمیسریلیت ها را فردی قابل اتکاء می دانست .

اما بهای مجال به دست آمده هنوز به تمامی پرداخت نشده بود . جمهوری دائمی در هر اس از سر گرفته شدن جنگ با آلمان بصرمی برد . مواد پیمان صلح ، هر یک از بقیه خفت بارترا ، باید یکی بعد از دیگری بمورد اجرا گذاشته می شد . یکی از این مواد تجزیه اوکراین را پیش بینسی می کرد . در چنین وضعیت روحی ای بود که ، روز دوم آوریل ۱۹۱۸ ، اندکی پس از امضای قرارداد صلح ، استالین از دولت شوروی درخواست کرد که مذاکرات صلح با رادای اوکراین ، که شوراهای همچنان با آن در حال جنگ بودند ، آغاز شود . شورای کمیسریلیت های خلق نزدیک به یک ماه تردید به خرج داد . دلیل تردید این بود که درست قبل از امضای پیمان صلح ، بلشویکها در اوکراین قیامی ترتیب داده و دولتی خودی تشکیل داده بودند که با رادای دشمنی می ورزید . استالین سخما تماسش را با شوراهای اوکراینی حفظ کرده و به آنها رهنمود داده بود که نمایندگانی به برست - لیتوسک بفرستند ؛ و حالا پیشنهاد می کرد که از شوراهای اوکراینی چشم پوشند و رادایا به رسمیت بشناسند . این همه از نظر شورای کمیسریلیت ها چیزی جز فرصت طلبی بیش از اندازه نبود و مدت یکماه هیچ تصمیمی گرفته نشد . در همین حین فرماندهی لشکر آلمان دستور اشغال نظامی تمام می اوکراین را صادر کرد . روز ۲۷ آوریل ، بالاخره شورای کمیسریلیت موافقت خود را با آغاز مذاکرات با رادای ابراز کرد و استالین را به ریاست هیئت نمایندگی شوروی ، که باید در کورسک<sup>۱</sup> با فرستادگان اوکراینی ملاقات می کرد ، برگزید . گفتگوها به زحمت آغاز شده بود که خبر رسید که آلمانیها رادای سوسیالیست میانه رو را عزل کرده اند و دولت دست -

---

1 Koursk

نشانه‌ای به ریاست آتامان سلطنت طلب، اسکوروپادسکی<sup>۱</sup> تشکیل داده‌اند. در این زمان نیروهای آلمانی علاوه بر اوکراین، مناطق صنعتی روسیه در کنار «دریای سیاه»، تاگانروگ<sup>۲</sup>، روستوف<sup>۳</sup> و کریمه را نیز تحت اشغال خود داشتند.

دستور لنین و استالین در روز پنجم می برای متارکه جنگ در جبهه دیرتر از آن صادر شده بود که بتواند موقعیت را به سامان کند. استالین برای مشورت با دولت از کورسک به مسکوبا زگشت. سؤال این بود که آیا بلشویکها باید با دولت دست‌نشانده اسکوروپادسکی، که در اوکراین شدیداً منفور بود، وارد مذاکره شوند یا خیر؟ استالین خیلی از دست و سواس عذاب نمی برد. وی ضمن مصاحبه‌ای با "ایزوستیا" اظهار داشت: "تحولات اخیر در اوکراین تا اینجا تأثیر ناخوشایندی بر مذاکرات صلح نداشته است. برعکس می توان مطمئن بود که این تحولات به هیچ عنوان امکان انعقاد صلح میان شوروی و دولت اوکراین را از بین نمی برد<sup>۴</sup>." و ادامه می داد: وقایع تنها سخافت کوشش‌های رادا برای یافتن یک موضع بینابینی، میان امپریالیسم آلمان و بلشویسم را نشان داده است. از حرفهای استالین چنین فهمیده می شد که دولت آشکارا دست‌نشانده اسکوروپادسکی می تواند در مذاکرات صلح یک طرف جدی به شمار آید. و در سهایش را در مکتب فرصت طلبی خیلی زود آموخته بود.

\* \* \*

با اشغال تمامی مناطق مرزی روسیه به وسیله نیروهای آلمانی، کار استالین در کمیساریای ملیت‌ها مفهومش را از دست داده بود. حتی

---

1 Skoropadsky    2 Taganrog    3. Rostov

۴ - استالین: "مجموعه آثار" جلد چهارم، ص ۸۳.

در قفقاز زادگاهش نیز، قادر به انجام کاری نبود. آلمانها بی آنکه با اعتراض دولت منشویک گرجستان مواجه شوند، آنجا را اشغال کردند. ترکها وارد باطوم شدند. وقایع قفقاز، اعتقاد استالین را به این که بین پتک میلیتاریسم آلمان و سندان بلشویسم جایی برای حفظ استقلال اسمی ملل کوچک وجود ندارد، راسخ تر کرد. در حالی که بلشویکها به این ملل حق می دادند که خود به تعیین سرنوشتشان بپردازند، آنها یکی پس از دیگری طعمه امپریالیسم آلمان می شدند. برای مدتی استالین توجه خود را به قبایل عقب مانده ای که در شرق روسیه، در مرز بین اروپا و آسیا می زیستند، معطوف کرد. وارد کردن این نژادها و قبایله ها در ساخت شورائی، از بعضی جهات بسیار ساده تر، و از جهاتی دیگر، بسیار دشوارتر از شورائی کردن خلق های پیشرفته ساکن در مناطق مرزی غرب روسیه بود. گرایشات سیاسی تاتارها، باشکیر<sup>۱</sup> ها یا ترکها بسیار ابتدائی بود. هیچ گرایش تجزیه طلبانه، نیرومندی در ایشان به چشم نمی خورد. معذالک تلاش برای پیوند شیوه زندگی پیش کاپیتالیستی، پیش فئودالی و حتی شبانی ایشان با سیاست کمونیستی دولت مرکزی هراس انگیز می نمود. در می ۱۹۱۸، استالین با تعمیم "جمهوری تاتارها و باشکیرها" به عنوان جزئی از "فدراسیون شورائی روسیه"، نخستین قدم را در این راه برداشت.

اما این حرکت بلافاصله پس از شروع، به علت مخاطرات تازه ای که شوراها با آن روبرو بودند، رها شد. در بهار و تابستان ۱۹۱۸، نیروهای سفید به چنان پیروزیهای دست یافتند که قلمرو تحت نفوذ شوراها، موقتاً به چیزی حدود گران دوک نشین ورشو منحصر شد. در شرق، لژیون چکسلواک که از زندانیان جنگی سابق تشکیل می شد، به همدستی با گارد سفید

---

1 Bachkirs

پرداخت و ضمن یک پیشروی برق آسا ، ظرف چند هفته کلیه مراکز حیاتی نظامی و اقتصادی در سبیری ، اورال و مناطق اطراف ولگای میانسه را اشغال کرد . تا همین جا جمهوری جدید تارتارها و باشکیرها برای شوروی از دست رفته محسوب می شد . در اوت ، سفیدها بر غازان مسلط شدند و مستقیماً مسکورا مورد تهدید قرار دادند . در جنوب ، قزاقهای ژنرال کراسنوف کوشیدند به طرف شمال پیشروی کنند و به نیروهای سفید مستقر در غازان بپیوندند و ضمن پیشروی خط آهن بین مسکو و تاساریتسین را قطع کردند . به این ترتیب ، پایتخت شوروی از قفقاز شمالی ، که پس از اشغال اوکراین و سبیری ، تنها انبار گندمش بود ، جدا شد . جیره نان روزانه کا رگران در مسکو و پترزبورگ به حدود سی گرم در روز کاهش یافت . در همین حین ، نیروهای متفقین که همچنان در جبهه غربی سرگرم نبرد بودند ، عملیات بر علیه بلشویکها را آغاز کردند . نیروهای آمریکائی در سبیری پیاده شدند . انگلیسی ها آرخانگلسک<sup>۱</sup> واقع در شمال باکو را اشغال کردند . و در حالیکه نیروی نظامی شوراها از همیشه ضعیف تر بود ، اس . ارها طغیان کردند و به جان لنین سوء قصد شد .

در این هنگام که خطر به اوج خود رسیده بود ، تقریباً کلیه اعضای دولت مسکورا ترک کرده و به شتاب راهی حیاتی ترین مناطق جبهه شده بودند . در کرملین ، لنین با چند تکنیسین ، ضمن حفظ تماس مداوم با مردانی که در محل مشغول فعالیت بودند ، تمام نبرد را رهبری می کرد . دو مرد برای تحکیم موقعیت به نقاطی که بیش از همه جا مورد تهدید قرار گرفته بود ، اعزام شدند . به منظور تلاش برای نجات پایتخت در مقابل تهدید نظامی ، کمیسر جنگ ، تروتسکی ، در قطار زرهی اش که در جنگ داخلی افسانه ای شد ، به جانب سویاژسک<sup>۲</sup> واقع در نزدیکی غازان

---

1 Arkhangelsk      2 Svyajsk

حرکت کرد. استالین، که کاردمسلح نیرومندی که نفراش به یک گردان بالغ می شد اسکورتش می کرد، به تساریتسین درکناره رود ولگا رفت تا برای نجات پایتخت از خطر قحطی کوشش کند. وی باید ترتیبی برای ارسال گندم از قفقاز شمالی به مسکومی داد. این هدف که اساساً غیرنظامی بود علی القاعده باید ظرف مدت کوتاهی انجام می شد و پس از آن استالین به جنوب باکومی رفت. اما اوضاع و احوال پیش بینی نشده اقامت وی در تساریتسین را طولانی کرد؛ و هرچه این اقامت طولانی ترمی گشت پسای استالین بیشتر به هدایت جنگ داخلی در جنوب کشیده می شد؛ به نحوی که نهایتاً این مأموریت به یکی از مراحل پراهمیت زندگی وی بدل گردید. استالین یک روز پس از ورود، یعنی روز هفتم ژوئن، گزارشی در مورد نخستین اقداماتش برای لنین فرستاد. او به نوعی سوءاستفاده کاسبکارانه در منطقه ولگا برخوردار کرده و کار را با صدور دستور جیره بندی مواد غذایی و کنترل قیمت ها در تساریتسین، آغاز کرده بود. کارمند مسئول امور تجاری شورادستگیر شده بود: "به اشمیت<sup>۱</sup> (کمیرکار) - بگوید دیگر چنین نادرست هایی نفرستد." این زمان یک مدیر پرانرژی بود با گرایشی به کنترل و فشار که - نظریه اوضاع و احوال - احتمالاً موجه می نمود. او به هرج و مرج اولترا دمکراتیکی که پس از انقلاب گسترش یافته بود، علاقه ای نداشت. با کوششهای مشترک چندانجمن و کمیته انقلابی، حمل و نقل از طریق راه آهن کاملاً بی سرو سامان شده بود. بلشویکها پس از عزل مدیریت سابق صنایع و ادارات، ابتدا کوشیدند کنترل را از طریق کمیته ها انجام دهند. و حالا شروع به حذف این سیستم اولترا دمکراتیک و غیر عملی و استقرار مجدد مدیریت و مسئولیت فردی می کردند. کمونیست های چپ با حرارت بسیار به مخالفت با این تغییر

---

1 Schmidt

پرداختند. اما استالین هیچ تردیدی نشان نداد و کمیسرها یی برای اصلاح بی نظمی در امر حمل و نقل منصوب کرد.

پس از یکماه اقامت در تساریتسین، درخواست کرد اختیارات ویژه نظامی در جبهه، جنوب به او واگذار شود. در نتیجه عملیات قزاق های کراسنوف، آذوقه رسانی به مسکو اساساً یک امر نظامی شده بود. در پاسخ هشدار لنین در مورد طغیان های اس. ارها، به مسکو اطمینان داد " که کلیه اقدامات لازم برای جلوگیری از حرکت غافلگیرانه ای در اینجا به عمل خواهد آمد. یقین داشته باشید که دست ما نخواهد لرزید. ارتباط تساریتسین با قفقاز شمالی از طریق راه آهن هنوز برقرار نشده است. من همه کسانی را که لازم باشد تحت فشار می گذارم و مورد مؤاخذه قرار می دهم. مطمئن باشید که مراعات هیچکس، نه خودمان و نه دیگران را نمی کنیم و نان خواهیم آورد....." در این پیامها، نوعی سادگی مفید و مناسب با تمایل غربی برای بکارگرفتن اصطلاحات حاکمی از قاطعیتی مقاومت ناپذیر، آمیخته بود.

در همان پیامی که ضمن آن اختیارات نظامی درخواست شده بود، نخستین نشانه های اختلاف با تروتسکی به چشم می خورد: " اگر ——— "متخصصین نظامی" ما خوابشان نبوده بود، خط قطع نمی شد؛ و حالاً هم اگر وصل شود، نه به وسیله نظامی ها بلکه علیرغم آنها خواهد بود. از همین جا بود که مشاجره معروف تساریتسین آغاز شد.

چند ماه قبل، و پس از انحلال کامل ارتش سابق، تروتسکی تشکیل ارتش سرخ را، نخست به یاری داوطلبان و سپس از طریق سربازگیری در بین کارگران و دهقانان آغاز کرده بود. از آنجا که ارتش جدید از تشکیلات فرماندهی بی بهره بود، تروتسکی افسران سابق ارتش تزاری را در رأس

تیپ ها و هنگهای تازه شکل یافته قرار داد؛ اما چون صداقت سیاسی افسران سابق محل تردید بود، کمونیست ها بی را تحت عنوان کمیسسر سیاسی مأمور همکاری با ایشان کرد. " متخصصین نظامی باید به افراد تعلیم جنگی می دادند و ارتش را در نبرد هدایت می کردند، در حالی که وظیفه کمیسرها نظارت بر رفتار افسران، جلوگیری از خیانت های احتمالی ایشان و دادن آموزش سیاسی به افراد بود. هر دستور نظامی باید به امضای فرمانده و کمیسری رسید و این دو مشترکاً مسئول انضباط نظامی بودند. در آغاز رهبران حزب با بیم و تردید به این تجربه تازه جورانه می نگریستند و کمونیست های چپ شدیداً با آن به مخالفت برخاستند. تردید شخص لنین نیز، تنها زمانی بر طرف شد که از تروتسکی شنید که نزدیک چهل هزار " متخصص " در ارتش سرخ مشغول به کار شده اند و اخراج ایشان، معادل درهم شکستن ماشین جنگی جمهوری خواهد بود. او که تحت تأثیر این تجربه کاملاً بسموع و مناسب قرار گرفته بود با تمام نیرو به حمایت از تروتسکی پرداخت و عمل او را ساختن سوسیالیسم با آجرهای گردآمده از خرابه های نظم سابق وصف کرد؛ شیوه ای که در آن شرایط قابل چشم پوشی نبود.

این تجربه هر چند ضرورت داشت، اما خالی از دردسرنیست نبود. موارد خیانت افسران سابق بسیار بود؛ و هر چه بخت نظامی شوراهها به نظرایشان ضعیف ترمی رسید، این موارد افزایش می یافت. در اوج جنگ داخلی، فرماندهان هنگ ها، تیپ ها و حتی لشکرها به گارد سفید پیوستند و گاه نیروی تحت فرماندهیشان را نیز، با خود همراه کردند. هر یک از این خیانت ها به قدرت مخالفین لنین و تروتسکی می افزود. در تمام سطوح فرماندهی، از گردان ها گرفته تا ستاد کل، که به دستور

---



تروتسکی ، سرهنگ سابق ارتش تزار ، واتستیس<sup>۱</sup> به ریاست آن منصوب شده بود ، تشنج و سوء ظن حکومت می کرد . بدگمانی کمیسرها به افسران ، که غالباً به درشتی ابراز می شد ، و غرور جریحه دار شده<sup>۲</sup> اینان ، روابطشان را سخت تیره کرده بود . اما این تنها بخشی از یک مبارزه<sup>۳</sup> وسیع تر بود . تروتسکی می کوشید تا خیل عظیم افواج و گروههای پارتیزانی گارد سرخ را ، در یک ارتش یکدست ، بایک سیستم مؤثر فرماندهی — سیاسی ، اداری و پیشکاری متمرکز ، سازماندهی کند . این تغییر و تحول مقاومت شدید بسیاری از رهبران پارتیزانهای سرخ را ، که در جنگ داخلی اعتباری به دست آورده بودند و طبیعتاً با تمام قوا از اطاعت از افسران محافظه کار سرباز می زدند ، برمی انگیخت . کمونیست های چپ که از همه ایرادگیرتر بودند ، از اصل با تمرکز قدرت نظامی مخالفت می کردند و وعده های پر — آب و تاب قبل از رسیدن به قدرت ، در مورد انحلال قطعی ارتش دائمی و پلیس سیاسی و جایگزین کردن آنها بایک ارتش مردمی به وسیله شوراهای رابهلنین و تروتسکی یادآوری می کردند . این وعده ها نیز ، مانع بسیاری از وعده های قبل از اکتبر بلشویکها ، اینک باید به فرا موشی سپرده می شد .

تسا ریئتسین مرکز حادثترین مخالفت ها با سیاست نظامی تازه بود . فرمانده ارتش دهم ، که ستاد مرکزی آن در این شهر قرار داشت ، کلیم — وروشیلوف ، کارگری بود که ده سال قبل از آن در کمیته بلشویک باکو با استالین همکاری می کرد و سرپرستی سندیکای کارگران صنعت نفت را برعهده داشت و در طول جنگ با درجه ستوانی خدمت کرده بود . یکی دیگر از فرماندهان این بخش ، بودینی<sup>۲</sup> ، استوار سابق ، سرباز مجرب سوار نظام و رهبر شجاع گروههای پارتیزانی بود . او رجونیکیدزه به عنوان

---

1 Vatsetis 2 Boudienny

کمیسر سیاسی در ارتش دهم انجام وظیفه می کرد. بنا بر این ، استالین پس از ورود ، خود را در میان دوستان و هم‌زمان قدیمی اش یافت . چنان بود که گفتی کمیته<sup>۱</sup> سابق باکو به ستاد مرکزی ارتش دهم منتقل شده است . این بخودی خود موجب می شد که او نظر مساعدی نسبت به " گروه تساریتسین " پیدا کند ؛ هر چند عملکرد این گروه را به دیده انتقادی - نگرینست .

گروه تساریتسین از اطاعت از فرمانده<sup>۱</sup> جبهه جنوب ، افسر سابق ارتش تزار ، سیتین<sup>۱</sup> امتناع می کرد . تلگرافهای شکایت از نا فرمانی و روشیلوف مدام از فرماندهی جبهه جنوب به ستاد کل و از آنجا به تروتسکی می رسید . تروتسکی نیز به نوبه خود ، دائماً برنامه های تشویق آمیز ، امریه ها ، و توبیخ نامه ها خطاب به فرماندهی تساریتسین می افزود . خیانت چند متخصص این بخش مخالفت گروه تساریتسین یا به قول تروتسکی " اپوزیسیون نایب ها " را افزایش داد .

در نظر اول ، علاقه استالین به اپوزیسیون ، حتی با توجه به سوابق دیرینه اش با وروشیلوف حیرت آورمی نماید . وی در دولت و حزب هوادار قدرت مرکزی و انضباط بود . قابلیت شخمی اش برای تحمیل انضباط به عناصر مردد یا نیمه آنا رشیست از طریق اقدامات سخت گیرانه ، از عمده ترین کیفیات تحسین برانگیزش محسوب می شد . پس اتحادش با فرماندهان تساریتسین در مخالفت با حکومت از کجا می گرفت ؟ بد گمانی عامیانه<sup>۱</sup> گروه تساریتسین به قشر روشنفکر ، و به اشرافیتی که غالب افسران سابق به آن تعلق داشتند ، بازتاب خود را در این کمیسر دهقان زاده<sup>۱</sup> گرجی یافت . به علاوه ، در این مجادله ، همه حق به جانب یک گروه و همه خطا از جانب دیگر نبود . برای مثال زمانی که بودینسی

---

<sup>۱</sup> Sytine

به سرفرماندهی پیشنهاد کرد که یک سوارنظام سرخ تشکیل دهد و از آن به  
مثال به یک واحد وسیع توده‌ای و حتی همچون یک لشکر جداگانه استفاده  
کند، متخصصین نظامی - تقریباً همان‌گونه که بعدها متخصصین دیگری در  
ستاد فرماندهی جنگ دوم جهانی، پیشنهاد استفاده همه‌جانبه از تانک  
در واحدهای متراکم را نپذیرفتند - به‌ایده، سوارانه، استوار سا ب س س ق  
اعتنائی نکردند. در آغاز تروتسکی نیز، از ترس آنکه مبادا سوارنظام  
عمدتاً از قزاق‌ها - سوارهای مادرزاد روسیه - که با رژیم شوراهای دشمنی  
می‌ورزیدند، تشکیل شود، این پیشنهاد را رد کرد. تنها مدت‌ها بعد  
بود که تروتسکی شعار: "پرولتاریا سوار بر اسب" را که به این ایده  
شکل می‌بخشد مطرح کرد و رمانتیک‌ترین حماسه، جنگ داخلی، حماسه  
سوارنظام سرخ و فرماندهش، بودینی آغاز شد. اما عجلالتا استوار  
سابق در تساریتسین از ابراز بغض و کینه‌اش نسبت به ستاد مرکزی  
و کمیسرجنگ خودداری نمی‌کرد و در استالین، شنونده‌ای دقیق و خوشرو  
می‌یافت.

با این همه دلیل اصلی اینکه استالین رهبری گروه تساریتسین  
را بر عهده گرفت، خصومت نوپای میان او و تروتسکی بود. مدت چند سال  
افکار عمومی بی‌خبر ماند، چون این دشمنی پشت درهای بسته دفتر -  
سیاسی توسعه یافت و هر روز حادثه‌تر شد. حتی در دفتر سیاسی، در برابر  
چشمان تیزبین لنین نیز، دورقیب با رازداری نسبی رفتار کردند، به  
نحوی که حتی آگاهان تلخی بیرحمانه رقابت ایشان را کمتر از آنچه بود  
ارزیابی می‌کردند. این خصومت، هم پیش از به هم خوردن ائتلاف  
با اس. ارها، و در دولت شکل می‌گرفت. نمایندگان بلشویک در  
کابینه پنج نفره، لنین، تروتسکی و استالین بودند. استالین  
جوانترین عضو گروه سه نفره بود. دو عضو مسن‌تر از حیثیت و محبوبیتی مردمی

برخوردار بودند. در گفتگوهای رایج اسم آنها با هم می آمد. از دولت عادتاً به نام دولت لنین و تروتسکی یاد می شد. حزب نیز، نخست در روسیه، سپس در تمام جهان، بین دوست و دشمن به نام حزب لنین و تروتسکی شهرت داشت. در کنگره ها و میتینگ ها، همیشه از دو مرد با کف زدن ها و فریادهای تحسین آمیز استقبال می شد. شور و شوق جمهوری جوان خود بخود روی دوره بر که برای تأیید محبوبیتشان به هوارکش های رسمی نیازی نداشتند، متمرکز شده بود. بنیامین هیئت سه نفره از شهرت نصیبی نداشت. تضاد میان قدرت و گمنامی اش، حتی برای آدمی با حداقل غرور و جاه طلبی نیز، خشمگین کننده می بود. اما برای مردی که از سنین کودکی و در طول یک زندگی خارق العاده، هیچگاه در قبال سال کوشش های پیش به افتخار دست نیافته بود، برای مردی که احساس حقارت رنج آورش را نفس صعودی که به طور کلی اتفاق در آن نقش عمده ای داشت، تشدید کرده بود، تحمل کردنی نبود. برتری لنین غرورش را جریحه دار نمی کرد. عادت کرده بود که آنرا هم، مانند تفاوت سنی شان تغییرناپذیر بداند. اما ارتقاء تروتسکی کینهء شدیدی را در جان وی برمی انگیخت. تروتسکی تقریباً با وی همسن بود؛ هر دو در یکسال متولد شده بودند. فقط چندسال پیش از این، استالین با تصویب کامل لنین، به زننده ترین شکلی به تروتسکی حمله کرده و او را "پهلوانی با عضلات میان تهی"، "خودنمای گنده گو" و همدست حقیرانحلال طلبان منشویک نامیده بود. و حالا، هنگامی که می دید تروتسکی به نحوی چنین مأیوس کننده وی را تحت الشعاع خود قرار داده است و می شنید که توده های هیجان زده، بلشویک ها چگونه برای گنده گویی های تروتسکی هلله می کنند و او به عنوان قهرمان بزرگ انقلاب درودی فرستند، خود را در مسوقعت مضحک ناخوشایندی می یافت. کینهء استالین با دیدن از به هم خوردن

ائتلاف با اس. ارها و سقوط دولت و انحلال هیئت سه نفره ، شدیدتر شده باشد: نفوذ وی در دولت به همان سرعتی که افزایش یافته بود کاهش پیدا کرد؛ در حالی که اعتبار تروتسکی همراه با اهمیت روز افزون کمیاریای جنگ ، که با گسترش جنگ داخلی به ستون اصلی دولت بدل شد، افزایش می یافت. بذره‌های کینه و حسد در تاساریتسین جوانه زد.

به این ترتیب ، بزرگترین و خشن‌ترین مجادله، تاریخ روسیه ، در اصل مبتذل و پیش پا افتاده بود. ممکن است به نظر احمقانه بیاید که یک رشته وقایع وحشتناک ریشه در حسادت ورشکی حقیرانه داشته باشد. معذالک این حقیقت غیر قابل انکاری است. تردیدی نیست که بعدها دلایل عمیق ترونیرومندترسیاسی وایدئولوژیک به انگیزه‌های اصلی مبارزه، استالین و تروتسکی افزوده شدیک خصومت شخصی فی نفسه نمی توانست به ابعاد این درام بزرگ ، که در جریان توسعه اش تمام حیات جمهوری شوروی و بین الملل کمونیستی رازیرور و کرد، دست بیابد. اما انگیزه در آغاز ، تنها یک خصومت کاملاً شخصی و به همین دلیل حقیرانه بود. بدوا در این مسئله چیز غریب یا خارق العاده ای به چشم نمی خورد. این اختلاف با عداوت های شخصی ای که معمولاً بین رهبران یک حزب یا یک حکومت در سراسر جهان مشاهده می شود و روزنامه‌های بزرگ ستون هایشان را با سخن چینی در مورد آنها پرمی کنند، هیچ تفاوتی نداشت. موشکافانه ترین مطالعه، عملکرد عینی کمیسر جنگ و کمیسر ملیت ها نیز ، از اختلاف نظر جدی اصولی بین آنها خبر نمی دهد. ( حتی در مشاجره در مورد سیاست نظامی ، عاقبت استالین آشکارا جانب تروتسکی ، یا بیشتر ، لنین که شخصاً از تروتسکی حمایت میکرد را گرفت. ) آن دو ، هر یک به شیوه و در قلمرو خود ، در چشم انداز واحدی فعالیت می کردند. هر دو مناسب با قابلیت و توانشان می کوشیدند تا انقلاب را

از شکست نجات دهند. این کاملاً طبیعی بود که ضمن اطاعت از ذوق انقلابی شان، جاه طلبی ها و احساسات شخصی را فراموش نکرده باشند.

استالین در اتخاذ موضع غیردوستانه در قبال تروتسکی تنها نبود. مبارزین قدیمی جنبش زیرزمینی، سازمان دهندگان و انقلابیون حرفه‌آیین، از نوعی همبستگی گروهی ویژه برخوردار بودند. بسیاری از ایشان تروتسکی را به چشم یک تازه وارد می نگریستند. موقعیت استثنائی او بطرز مبهم احساسات گروهی آنها را جریحه دار می کرد. هیچ گروه سیاسی ای میل ندارد که تازه وارد نام آوری به حزب بسپیوندد، یکبار ه محبوبیت بیا بدو افراد گروه را تحت تسلط خود قرار دهد. در واقع، هنگامی که به سال ۱۹۱۷، تروتسکی به بلشویکها پیوست، با آغوش باز از او استقبال شد. اما در آن موقع حزب تنها در حال تلاش برای بدست آوردن قدرت بود و تروتسکی در روزهای ژوشیه، یعنی زمانی به حزب ملحق شده بود که تمامی دشمنان سردرپی آن نهاده بودند و کسی نمی دانست که سه در مرحله بعدی، حزب به زیرزمین فرستاده می شود یا به قدرت می رسد. پیوستن مردهوشمندی چون تروتسکی اعتماد به نفس تقریباً تضعیف شده حزب را تقویت می کرد. مخاطرات جنگ داخلی مجدداً صفوف بلشویکها را، که آینده شان، در حدودی که به یک فرد مربوط می شد، بسته به موقعیت یا شکست کمیسر جنگ بود، مستحکم کرد. فشار وقایع یکبار دیگر جلوی تلاشی گروه حاکم را گرفت. اما همیشه در گوشه و کنار کمیته‌چی‌هایی یافت می شدند که خاطر ه نزع های گذشته را فراموش نمی کردند و تحریکشان بر علیه تروتسکی دشوار نبود، خاصه زمانی که نارضایتی های جدید نیروی تازه ای به خاطر ات کهنه می بخشید.

آذوقه های ارسالی از شمال قفقاز هما نظر که استالین قول داده بود، به مسکو رسید. به این ترتیب، شورای کمیسرهای خلق دلیلی

برای حق شناسی نسبت به فرستاده اش به تساربتسین داشت . استالین که جوابی به نخستین درخواست اندکی محجوبانه اش در مورد اختیارات ویژه<sup>۱</sup> نظامی دریافت نکرده بود ، ضمن تلگرافی به تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۸ به لنین ، آنرا با فشاری بیشتری تجدید کرد . این پیام کسه برای اولین بار در سال ۱۹۴۷ منتشر شد ، در بردارنده<sup>۲</sup> حمله<sup>۳</sup> شدیدی به تروتسکی و انتقادی ضمنی از لنین بود . استالین می گفت : اگر تروتسکی به اعزام افرادش به منطقه<sup>۴</sup> بالای دن و قفقاز شمالی ، بدون اطلاع کسانی که در محل هستند ادامه دهد ، " ظرف یکماه همه چیز در قفقاز - شمالی به هم می ریزد و ما این منطقه را به طرز جبران ناپذیری از دست می دهیم . . . . . از تروتسکی بازخواست کنید . . . . . برای پیشبرد امر دادن اختیارات نظامی به من در اینجا ضرورت میرم دارد . در این مورد قبلاً نوشته ام اما جوابی داده نشده است . بسیار خوب ، در این صورت به تنهایی عمل می کنم و بی هیچ تشریفات<sup>۵</sup> فرماندهان و کمیسرهایی را که کار را خراب می کنند ، سر جای شان می نشانم . . . . . طبیعتاً نداشتن حکم از طرف تروتسکی مانع من نمی شود . "

از نظر فنی ، این دخالت استالین در امور نظامی غیر قانونی بود . توقع اینکه بدون مشورت با او و وروشیلوف ، هیچ انتصابی به وسیله ستاد مرکزی صورت نگیرد نیز ، از حدوداً موریتی که به وی واگذار شده بود ، تجاوز می کرد . معذالک در آن هنگام مشکلات تأمین آذوقه با عملیات نظامی مربوط بود ؛ و استالین حس می کرد که به عنوان عضو دولت و یکی از بلند پایه ترین رهبران حزب ، فارغ از موقعیت رسمی اش در برابر ارتش ، قابلیت آنرا دارد که به این ترتیب عمل کند . از جانب دیگر ، تروتسکی نیز اصرار می ورزید که استالین مادامی که وابسته<sup>۶</sup>

---

۱ - استالین : مجموعه آثار ، جلد چهارم ، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ .

سداد تساریتسین است ، تابع فرماندهی عالی نظامی بشمارمی آید و  
نبا بداز موقعیتش در دولت با کمیته مرکزی برای ضربه زدن به آن استفاده  
کند<sup>۱</sup> . پافشاری تروتسکی در این مورد ، کرچه از نظر فنی به جا بود ، اما  
از واقع بینی روانشنا سانه بهره ای نداشت . استالین نسبت به اهمیت  
مقامش در سلسله مراتب حکومت سخت حساس بود . و از تسلیم شدن پیش چشم  
دوستان سابقش امتناع کرد . لنین ، هر چه که در باره لحن تلگرافهای  
استالین اندیشیده باشد ، دقت به خرج داد که به آتش دا من نزند . وی که  
ضمن سنجش دو مرد با معیارهای متفاوت ، کار هر دو را تحسین می کرد ، در  
پی آن بود که از برخورد بین ایشان جلوگیری به عمل آورد ؛ و بدون نشان  
دادن تندترین تلگرافهای استالین به تروتسکی ، کوشید تا یکی را آرام  
کند و دیگری را به ترک پافشاری وادارد . با موافقت تروتسکی ، اختیار  
تامی که استالین طلبیده بود ، به وی داده شد . از جانب دیگر ، هیچ  
تردیدی برای وی در مورد حمایت لنین از تدا بیر پیش بینی شده به منظور  
تحکیم حاکمیت فرماندهی مرکزی ، بسجا گذاشته نشد .

تعقیب ما جرای تساریتسین با ذکر جزئیات کسالت آور خواهد بود .  
ممالحه پیشنها دی لنین به برخوردها پایان نداده بود . همچنان از  
طریق خط مستقیم بین مسکو و تساریتسین ، به ارسال امریه ها ،  
تهدیدات ، شکایت ها و پیام های هیجان انگیز ادامه داده می شد . روی  
یکی از دستورات تروتسکی ، استالین نوشت : " توجه نشود<sup>۲</sup> . " در  
سپتامبر وروشیلوف گارد سفید را تا آن سوی رودخانه دن عقب راند .  
استالین این پیروزی را به شورای کمیسر ها اطلاع داد ؛ " دشمن وادار

---

۲ - ک . وروشیلوف ، کتاب سابق الذکر ، ص ۴۷ . همچنین م . شربه :



به فرار شده است . موقعیت تساریتسین استوار است ، تهاجم ادامـــه دارد<sup>۱</sup> . " اندکی بعد ، ضمن یک سفر استالین به مسکو ، لنین و اوپیام مشترکی همراه با " تیریکات برادرانه به فرماندهان و نیروهای قهرمان جبهه " تساریتسین<sup>۲</sup> " ارسال کردند . معذالک لحن حاکی از اطمینان پیام هایی پایه بود ، چون تساریتسین بزودی به دست گارد سفید افتاد . علت مسافرت استالین به مسکوشکایات پی در پی تروتسکی بود . وی ضمن تلگرافی به لنین اطلاع می داد : " احضار موکدا در مورد اخبار استالین پافشاری می کنم ، اوضاع در تساریتسین ، علیرغم کثرت نیروها ، رو به وخامت است . وروشیلوف قادر است یک هنگ را اداره کند نه یک لشکر پنجاه هزار نفره را . با این همه به شرطی که تحت فرمان فرمانده ارتش جنوب ، سیتین کار کند و او را در پست فرماندهی لشکردهم باقی میگذارم . تساریتسین تا امروز حتی گزارش عملیاتش را هم ارسال نکرده است . . . . درخواست کرده ام که گزارش شناسائی ها و عملیات هر دو روز یکبار فرستاده شود . اگر از فردا این کار انجام نگیرد . . . . . وروشیلوف را به دادگاه می سپارم و موضوع را در خبرنامه ارتش منتشر می کنم<sup>۳</sup> . " تروتسکی این تهدید را ضمن گفتگویی با وروشیلوف ، که سرانجام تسلیم شد ، تکرار کرد .

عقیده تروتسکی درباره ناچیز بودن کاردانی کمیسر جنگ آئینده و فرمانده کل قوای آتی ، مورد تصدیق اغلب ژنرال های شوروی بود ؛ به علاوه این نظر بعدها ، زمانی که وروشیلوف - مانند بودینی - خود را از هدایت جنگ با آلمان ناتوان نشان داد ، تأیید شد . در همین حال ،

---

۱- استالین: مجموعه آثار ، جلد چهارم ، ص ۱۲۹ . ۲- همانجا ، ص ۱۳۵

استالین که از جانب شورای انقلابی جنگ برای ادای توضیحات درمورد موضعگیری اش حاضر شده بود، یکبار به همبستگی خود با " اپوزیسیون نایب ها " خاتمه داد و دستکم به ظاهراً تروتسکی آشتی کرد. روز ۱۱ اکتبر ۱۹۱۸، درست یک روز قبل از آنکه شهر به دست سفیدها بیافتد، وی به تساریتسین بازگشت. چند روز بعد، فاتحان مجدداً و این بار برای همیشه بیرون رانده شدند.

برسرا اینکه این پیروزی به حساب چه کسی باید گذاشته شود، مشاجره پایان ناپذیری در گرفت. طبق روایت تروتسکی، که تا تمفیه بزرگ سال های ۳۰ مورد تأیید اغلب ژنرالهای شوروی بود، افتخار نصیب فرماندهی جبهه جنوب، که نیروهایش از خارج محاصره تساریتسین را شکسته بودند، می شد. استالین، وروشیلوف و بودینی افتخارات را برای خود طلب می کردند. این هم یکی از آن جروبوت های بیهوده نظمی بود که منصفانه فیصله دادن آن امکان نداشت و تنها به دلیل اوضاع و احوال سیاسی ویژه، اهمیتی بیش از اندازه یافته بود. ظاهراً در کرملین ادعاهای گروه تساریتسین مردود شده شد، چون درست بعد از شکسته شدن محاصره تساریتسین بود که لنین عاقبت درخواست تروتسکی را پذیرفت، استالین را از جبهه جنوب افرخواند و به تروتسکی درمورد وروشیلوف اختیار تام داد. چند سال بعد، گروه تساریتسین که ادعاهایش بخشی از حماسه نظمی استالین را تشکیل می داد - حماسه ای که به نوبه خود عامل هر چند ثانوی، اما پراهمیتی در توجیه ادعاهای بسیار دامنه دار تر استالین برای به دست آوردن قدرت عالی به شمار می رفت - این جروبوت را از نو زنده کرد. حدوداً پنج سال پس از این واقعه، تساریتسین استالینگراد نام گرفت. در ۱۹۴۲، هنگامی که استالین مصمم شدن بر تعیین کننده جنگ جهانی دوم را در محلات و خیابان های

استالینگراد انجام دهد، تنها از ضرورت های استراتژیکی موقعیست اطاعت نمی کرد. چیزی که می توان آنرا " عقده تساریتسین " نامید، نیز، در این تصمیم گیری مؤثر بود. او در برابر تاریخ از نخستین حماسه اش، با خلق حماسه دیگری که بسیار بیشتر از اولی به واقعیت نزدیک بود، دفاع می کرد.

در پایان تابستان ۱۹۱۸، خطری که از شرق مسکورا تهدید می کرد، رفع شده بود. مادامی که این خطر وجود داشت، ستاد مرکزی برای جبهه جنوب با اهمیتی ثانوی قائل می شد. اما در اکتبر، چک ها و آووال عقب رانده شده بودند و تروتسکی می توانست همه توجه خود را به جنوب معطوف کند بی آنکه دیگر چون و چرا در مورد دستورات جنگی اش را تحمل کند. جبهه جنوب دیگر برای دو رقیب زیاده کوچک بود. یک نفر باید کنار می رفت و آن یک نفر استالین بود. لنین نهایت سعیش را بسکار برد تا هضم مسئله را ساده تر کند. و به رئیس جمهور، اسوردلوف مأموریت داد که شخصاً استالین را با قطار مخصوص و با رعایت کلیه احترامات به مسکو بازگرداند. این جریان معرف نحوه رفتار لنین با استالین است. او با روشن بینی بسیار به نقاط ضعف مرد پی برده بود و دقت می کرد که بیهوده به غرور و حساسیت وی لطمه نزنند. رفتار تروتسکی دقیقاً برعکس بود. او رقیبش را دستکم می گرفت و بی توجه به جاه طلبی وی تقریباً در هر فرصتی آزرده اش می کرد. اما این طرز رفتار بیشتر از طبیعتش ناشی می شد تا از تصمیمی ارادی. در بازگشت به مسکو، قطار حامل استالین و اسوردلوف با قطار تروتسکی که عازم تساریتسین بود، تلاقی کرد. اسوردلوف برای حفظ ظاهر ملاقاتی بین ایشان در واگون تروتسکی ترتیب داد. طبق روایت تروتسکی، استالین اندکی مجویانه از وی خواست تا خیلی به " مردان تساریتسین " سخت نگیرد. جواب تروتسکی

نیستارو متکبرانہ بود: " این آقا پسرهای روندت انقلابی را خراب کنند که وقت انتظار کشیدن برای بالغ شدن آنها را ندارد. " به دنبال آن ، وروشیلوف از تساریتسین به او کراین فرستاده شد .

استالین درست قبل از برگزاری جشن نخستین سالگرد انقلاب به مسکو رسید . وی خلاصهٔ خشک کوتاهی از وقایع سالی که سپری شده بود برای پراودا نوشت .

" انقلاب از آغاز تا پایان ، تحت نظر کمیتهٔ مرکزی حزب و در رأس آن ، رفیق لنین انجام شد . لنین در آن هنگام مخفیانه در پترزبورگ ، در آپارتمانی واقع در محلهٔ ویبورگ<sup>۱</sup> بسر می برد . غروب روز ۲۴ اکتبر ، به قمر اسمولنی دعوت شد تا رهبری عالی جنبش را بدست بگیرد . تمام کار عملی مربوط به سازماندهی قیام تحت رهبری مستقیم رفیق تروتسکی ، رئیس شورای پترزبورگ انجام شد . می توان با اطمینان تأیید کرد که حزب به خاطر پیوستن سریع پادگان ها به شوراب و به خاطر نحوهٔ مؤثر سازماندهی کار کمیتهٔ نظامی انقلابی ، عمدتاً و قبل از همه مرهون رفیق تروتسکی است . "

سی سال پس از نگارش این خلاصه ، ارزیابی استالین از نقش تروتسکی در انقلاب اکتبر ، ستایشی خارق العاده به نظر می رسد . وانگهی این پارگراف کلا در سال ۱۹۴۷ ، به وسیلهٔ نویسنده از مجموعه آثار<sup>۲</sup> حذف شد . در طول بیست سال اخیر ، هیچ نویسنده یا مورخی در شوروی جرأت نقل آن را نیافته است ! تا این حد گفته هسای شخص استالین نیز به طرز خطرناکی کفرآمیز شده است ؛ حال آنکه در زمان نگارش چیزی جز یک ستایش به شمار نمی آمد . اما در حقیقت ، نویسنده رندانه گوشیده بود از اهمیت نقش تروتسکی بکاهد و وی را ، بدون اشاره

---

1 Vyborg

به آنچه حقیقتاً رخ داده بود، مجری ساده - هرچند بسیا ر لایق - اندیشه - های لنین معرفی کند. در آن زمان، این نهایت کاری بود که استالین برای بیان نفرتش می توانست انجام دهد. نمی توانست رقبیش را جز با خاری پنهان شده در شاخه های گل بپا زارد.

\* \* \*

چند روز پس از نخستین سالگرد انقلاب روسیه، آتش انقلاب در آلمان و اطریش زبانه کشید. جنگ جهانی اول به پایان خود می رسید. تاج و تخت " هوهنتزولرن <sup>۱</sup> " ها و " هابسبورگ <sup>۲</sup> " ها در غبار می پوسید. شورا های نمایندگان کارگران و سربازان - سویت ها - خود به خود در برلن، مونیخ، ورشو و ریگا <sup>۳</sup> زائیده می شد. سوسیالیستهای میانه رو در مالک مغلوب زمام قدرت را به دست می گرفتند. بلشویکها یقین داشتند که این جنبش به یک " اکتبر " اگر نه جهانی دستکم اروپایی ختم خواهد شد و دولت های سوسیالیستی میانه رو، زود، خیلی زود، همچنانکه کرنسکی در روسیه سرنگون شده بود - به همت سوسیالیستهای تند رو سقوط خواهند کرد. در ظرف چند هفته، حداکثر چند ماه، انقلاب روسیه از انزوا بدر می آمد و نوبت به بنیان گذاری جامعه سوسیالیستی بین المللی می رسید. کشورهای پیشرفته، صنعتی و متمدن غربی جنبش شکوهمند را رهبری می کردند و روسیه عقب مانده و نیمه آسیایی را بسط جانب تمدن برتری می کشیدند. بدون استثناء، تما می رهبران بلشویک، سرشار از این توهمات، امیدوارانه به جریان وقایع در غرب می نگریستند. آنها که مانند لنین، تروتسکی، کامنف، لونا چارسکی، زینوویف، کولونتای، بوخارین و دیگران سالهای متمادی در اروپای غربی زیسته بودند، وقایع آینده را پیش بینی و برای مردمان تفسیر می -

---

1 Hohenzollern 2 Habsburg 3 Riga

کردند . چشمان روسیه به غرب دوخته شده بود .

در قرن نوزدهم ، یکی از انشعابات عمده در حیات معنوی و سیاسی روسیه ، تقسیم آن به دو گروه غرب‌گرایان و هواداران فرهنگ و تمدن اسلاو بود . گروه اول سعی در اروپائی کردن روسیه داشت ؛ دسته دوم به‌ما موریت ویژه روسیه برای ایجاد تمدنی خاص خود ، واگرانه کاملاً متضاد با تمدن اروپای غربی ، دستکم متفاوت با آن ، معتقد بود . مارکسیسم روسیه در اصل فرزند خلف‌گرایش " غربی " بود . در بلشویسم این دو گرایش به هم آمیخت . در سال ۱۹۱۳ ، لنین مقاله‌ای تحت عنوان " اروپای عقب مانده و آسیای پیشرفته " نوشت . وی ضمن در نظر گرفتن حرکت به‌جانب انقلاب و سوسیالیسم به‌مثابه مترقی‌ترین وجه تمدن جدید ، غرب‌ناتوان از گسستن بندهای محافظه‌کاری و امپریالیسم را " عقب مانده " ، و شرق‌جوشان از طفیان‌های اجتماعی را " پیشرفته " می‌خواند . می‌توان لنین را ، تا جایی که از چنین معیاری استفاده می‌کرد ، نماینده " گرایش " شرقی " دانست ؛ هر چند برخلاف هواداران فرهنگ اسلاو ، شرق برای او به روسیه و خلقهای اسلاو محدود نمی‌شد و رنگین‌پوستان و خلق‌های تحت تسلط استعمار را مادر حال بیداری را نیز ، در بر می‌گرفت . اما لنین از بسیاری جهات " غرب‌گرا " محسوب می‌شد . برای او پیشرفت معادل پذیرش مارکسیسم - هم‌نهاد فلسفه آلمانی ، اقتصاد سیاسی انگلیسی و سوسیالیسم فرانسوی - از جانب خلق‌های شرقی بود . به علاوه فکرنمی‌کرد که شرق به تنهایی قادر به تحقق آزادی - نهائیش باشد . و به نظرش می‌آمد که غرب ، پس از رها شدن از بندها مپریا - لیسم و سرمایه‌داری ، به خاطر سازمان یافتگی بهتر و صنعت پیشرفته - ترش راهنمای شرق خواهد شد . بسته به اوضاع و احوال ، در ذهن او یکی

---

۱ - لنین : مجموعه آثار ، جلد نوزدهم ، ص ۷۷ - ۷۸ .

از این دوگرایش پیشی می گرفت . اینک که سپیده انقلاب اروپا در حال دمیدن بود ، عنصر " غربی " در دگرترین لنینیستی تفوق می یافت . در همین زمان بود که بین الملل کمونیستی که گذشته از بلشویکها ، پیسه سوسیالیست های تندروی اروپای غربی متکی بود ، به گونه ای مؤثر شکل گرفت .

عکس العمل استالین در برابر موقعیت تازه چگونه بود ؟ او نمی توانست چیز زیادی درباره وقایع غرب بگوید . این قلمرو به رهبران مهاجری که قضاوت هایشان بر شناخت از غرب و مطالعات طولانی در مورد مسائل ویژه آن استوار بود ، تعلق داشت . وی در این زمینه به نوشتن دو مقاله تحت عناوین : " شرق را از خطر نبرید ! " و " نواز شرق می تابد . " اکتفا کرد . مردی که در میان کارگران نفت روس ، تاتار و فارس در مرز آسیا و اروپا بزرگ شده بود ، به نهایت درجه در گرایش " شرقی " بلشویسم مستحیل می شد . این موضوع با توجه به این که دو گرایش مطلقا از یکدیگر متمایز نبود و هیچ رهبری - دستکم استالین - به نا همخوانی بالقوه آن دو آگاهی نداشت ، قابل توجه ترمی شود . با توجه به حقایق تاریخی هرکوشی برای اثبات اینکه در این مرحله استالین گرایش شرقی بلشویسم را منطقا ترجیح می داده است ، بسی - نتیجه می ماند . این ترجیح کاملا غریزی بود . او نیز اعتقاد داشت که : " نخست آنجا ، در غرب زنجیر امپریالیسم که در اروپا بافته شده و گلوی سرتا سر جهان را می فشارد ، گسسته خواهد شد . " اما عنایت به اهمیت غرب در انقلاب ، علیرغم برد وسیع شکلی اش ، کاملا اتفاقی ، و هدف از آن برجسته کردن اخطاروی : " شرق را از خطر نبرید ! " بود . می توان در جملات ذیل اندکی حسادت سیاسی ، به خاطر این که غرب در

آن زمان توجه همگان را به خود جلب کرده بود، سراغ کرد: " در چنین زمانی، شرق با صدها هزار موجود انسانی برده، امپریالیسم از نظرها محومی شود و خود را فراموش شده می یابد. " ضمن اشاره به کنفرانس کمونیست های مسلمان که برای تبلیغ عازم ایران، هندوستان و چین بودند، اصرار می ورزید: " یکبار برای همیشه، باید این حقیقت را بدانید که آنکه آرزو مند پیروزی سوسیالیسم است، نمی تواند به خود اجازه از یاد بردن شرق را بدهد. " مقاله دیگر وی، که ضمن آن به جنبش تازه بلشویسم در اوکراین پرداخته می شد، با این کلمسات خاتمه می یافت: " نور از شرق می تابد. غرب با آدمخوارهای امپریالیستش به کانون بردگی و جهل گرایی بدل شده است. هدف ما ویران کردن این مرکز برای سرور و شادمانی کارگران کلیه کشورهای است. " این حرف حقیقتاً از دل مردم کمیته باکو که اینک در کرملین جای گرفته بود، برمی خاست. .... از نقطه نظر استراتژی بلشویکی، اصرار این چنینی در مورد اهمیت شرق بی گمان پذیرفتنی بود؛ و لحن " ضد غربی" وی نیز آنقدر مبهم بود که اعتراضی برنیا نگیزد. معذالک تصویر غرب سوسیالیست انقلابی به نسبت غرب " مرکز بردگی و جهل گرایی " در ذهن وی از روشنی بسیار کمتری برخوردار بود. مداخله نظامی فرانسه و انگلیس بر علیه بلشویکها با بیدار کردن نظرها تقویت کرده باشد؛ به علاوه در همین موقع بود که استالین هواداران عدم مداخله سیاسی در بریتانیا را وادار به سکوت کرد. این عده می ترسیدند که در پاسخ چیزی که خود یک " سبکسری ناشایست " می خواندند، انگلستان به اقدامات نظامی مهمتری بر علیه روسیه شوری دست بزند. توقیف بارکشتی های حامل مهمات به مقصد لهستان در ۱۹۲۱ به وسیله کارگران بینسدر انگلیسی، نتیجه قابل چشم پوشی همین " سبکسری ناشایست " بود.



جالب است که اطلاعات استالین با خبرنامه ارتش و نیروی دریایی سرخ - خبرنامه شماره ۱۵۹ - که روز ۲۴ اکتبر ۱۹۱۹ ، در حین پیشروی یودنیچ<sup>۱</sup> به جانب پترزبورگ ، وزمانی که روحیه ضد - انگلیسی از همیشه در روسیه قوی تر بود ، به وسیله تروتسکی منتشر شد - مقایسه شود :

" مبارزین سرخ ! در تمامی جبهه ها شما خود را رودر روبا توطئه های خصمانه انگلیسی ها می یابید . نیروهای ضد - انقلابی با توپهای انگلیسی به طرف شما شلیک می کنند ؛ مهماتی که در اردوگاههای چنکورسک<sup>۲</sup> و اونسکا<sup>۳</sup> در جبهه های غرب و جنوب یافتید ، ساخت کارخانه های انگلستان هستند ؛ اسراشی که می گیرید تجهیزات انگلیسی دارند . زنان و کودکان آرخانگلسک و استرخان را خلبانان<sup>۴</sup> انگلیسی ، به وسیله بمب های وحشتناک انگلیسی ناقص العضو کرده و کشته اند . سواحل ما را ناوهای انگلیسی بمباران می کنند .

با این همه حتی امروز ، در اوج جنگ بر علیه یودنیچ مزدور انگلستان از شما تقاضای کم هرگز زیاد نمیرد که انگلستان دیگری نیز هست . در کنار انگلستان حریص و سودجو ، انگلستان تجا وزگر ، تبا ه کننده ، تشنه تحول ، یک انگلستان کارگری ، سرشار از قدرت های معنوی ، ایده آل های مترقی و احساس همبستگی بین المللی وجود دارد . این انگلستان " استوک اکس چنج<sup>۴</sup> " ، انگلستان

---

1 Youdenitch 2 Tchenkoursk 3 Onega

4 Stock Exchange

رذل و حقیر است که با ما می جنگد. انگلستان کارگر،

خلق انگلیس با ما است <sup>۱</sup>. "

چقدر ظننن هایی که در آن روزها در صدای بلشویسم با یکدیگر می -

آمیخت ، متفاوت بود! برای مدت ها صدای غربی ها یکسره حاکم بود؛

اما آینده به صدای شرقی ها تعلق داشت .



جنگ داخلی در ۱۹۱۹ به اوج خود رسید. در همین سال بود که مداخله

قدرت های غربی بیشترین وسعت خود را یافت . در آغاز سال ، نیروهای

سفید کولچاک <sup>۲</sup> که از جانب شرق می آمدند ، مجدداً پیشروی کردند و

پرم <sup>۳</sup> را به تصرف خود درآوردند. هنوز کولچاک عقب نشانده نشده بود

که دنیکیین از جنوب تهاجم خود را آغاز کرد ، کیف و کورسک را متصرف

شد و به مسکونهاد. تقریباً همزمان ، در ماه مه ، بودنیچ، به امید تصرف

پترزبورگ به یاری ستون پنجم، که چندین نفر از اعضای از جمله

فرماندهان پادگان بودند، به جانب این شهر پیشروی می کرد. استالین

برای در دست گرفتن فرماندهی مقاومت به پایتخت سابق فرستاده شد.

وی نقاب از چهره "جاسوسان برداشت" عملیات نظامی را پیش برد و

شهر را برای شوراها حفظ کرد. در اکتبر، بودنیچ مجدداً کوشید تا بر

پترزبورگ چنگ بیندازد و این تعرض ، او را تا حومه شهر آورد. اینبار

تروتسکی بود که شهر را نجات داد .

در اکتبر ، موقعیت از همیشه بحرانی تر شد ، چون مسکو و پترزبورگ

در آن واحد در معرض سقوط بدست گارد سفید قرار داشتند. انگلیسی ها و

فرانسوی ها از نیروهای سفید حمایت می کردند. کولچاک که شخما خود را

---

۱ - به نقل از: ل . تروتسکی : " Mein Leben " ، ص ۱۴۱۶ .

2 Koltchak 3 Perm

دیکتاتور روسیه می نامید، از طرف شورای عالی متفقین در پاریس به رسمیت شناخته شد. ناوگان متفقین که وارد دریای سیاه شده بود، به دنیکن کمک می رساند. ناوگان انگلستان در خلیج فنلاند یودنیچ را تقویت می کرد. چرچیل در انگلستان و کلیمانسو<sup>۱</sup> در فرانسه قاطع ترین هواداران مداخله نظامی بودند. اما نه ژنرال های سفید - که هر یک می خواست به تنهایی نقش منجی روسیه را ایفا کند - و نه قدرت های غربی، قادر به هماهنگ کردن عملیات خود نبودند؛ به نحوی که - بلشویکها دشمنان را یکی پس از دیگری نابود کردند. در نوامبر ۱۹۱۹ ارتش سفید در کلیه جبهه ها به طرزی نامنظم عقب می نشست. انقلاب عملاً جنگ را برده بود. آخرین نبرد - جنگ با ژنرال رانگل<sup>۲</sup> - به دنبال جنگ روسیه و لهستان در ۱۹۲۰ - به نسبت نیروهای سابق بی - اهمیت می نمود. در نوامبر مسکوی سرخ پیروزیش را جشن گرفت و تروتسکی و استالین را به دریافت نشان پرچم سرخ مفتخر کرد.

در تمام طول جنگ داخلی، و حتی تا سال ۱۹۲۵، تروتسکی در رأس ارتش سرخ باقی ماند و پدر پیروزی لقب گرفت. استالین، هر چند بالاترین نشان جنگی را دریافت کرده بود، در پایان جنگ داخلی، محبوبتر از آغا زان نبود. در روایات و خاطرات متعدد کسانی که در این جنگ شرکت داشته اند، به زحمت نامی از او برده شده است. اما نتیجه گیری در مورد نقش حقیقی وی، تنها بر اساس همین حقیقت، درست نیست. در پرتو مکاتبات نظامی محرمانه این دوره - که استالین و تروتسکی، هر یک بخش اندکی از آنرا منتشر کرده اند - نقش وی بسیار مهمتر از آنچه در روایات منتشر شده در زمان اقتدار تروتسکی ذکر شده است به نظر می رسد؛ هر چند از چیزی که در روایات رسمی دوران

---

1 Clemenceau 2 Wrangel

استالینی آمده‌نیز، فوق‌العاده محدودترمی نماید.

مجادلات استراتژیکی این دوره ادبیاتی آفریده‌اند که هدف آن بطور کلی حماه سرائی برای یکی از دو مدعی بزرگ قدرت بوده است. همچنانکه طبیعی بنظر می‌رسد، هیچ‌یک از رهبران عاری از خطا نبودند. هریک بنده نوبت ذکاوتی ارزنده نشان داده و در موقعیت‌هایی دیگر، خطاهای بزرگ مرتکب شده بود. استراتژی تروتسکی در برابر کولچاک تا مرز هراس، محتاطانه بود. هنگامی که نیروهای کولچاک، در اثر شکست روحیه خود را ناخفته بودند، روی از تعقیبایشان در آنسوی اورال امتناع کرده بود و بدنبال اصرار منجمله استالین بود که ارتش سرخ تعقیب را از سر گرفت و بخش اعظم روسیه را از وجود گارد سفید پاک کرد. از جانب دیگر، نقشه تروتسکی در رویارویی با دنکین، همچنانکه وقایع ثابت کرد، از هر جهت درخشان بود. وی پیدایشها می‌کرد که تعرض در نواحی معدنی دونتس، که بسیار کنانش با ارتش سرخ موافق بودند، انجام گیرد. ستاد مرکزی کل، که از جانب لینین و استالین حمایت می‌شد، ترجیح می‌داد میدان نبرد به منطقه قزاق نشین "دن" انتقال یابد. اینبار نیز هم‌چنانکه در جریان قیام اکتبر - نظر تروتسکی در مورد چگونگی تأسیس و مطلقاً بی‌عوامل اجتماعی و نظامی در جنگ داخلی درست‌تر بود. اما همکارانش نقشه وی را تا روزی که پیشروی دنکین به جانب اورال<sup>۱</sup> ناگزیر از تغییر عقیده - شان کرد، ناچیز شمردند. همچنین در حین دومین پیشروی یو دنیچ بطرف پترزبورگ، لینین نیروی مهاجمین را بیش از حد واقع‌ارزیابی می‌کرد و پیشنهاد داد برای تضمین دفاع مؤثر از مسکو، پترزبورگ به دشمن واگذار شود. تروتسکی و استالین هر دو مخالفت کردند و جریان وقایع حق را به ایشان داد. این مجادلات با زتاب یک اختلاف نظری استراتژیکی یا سیاسی نبود و از شیوه‌های گوناگون تحلیل مقتضیات نظامی ناشی

1 Orel

می شد. تصویری که گزارشات و پیام های سری استالین از جبهه های مختلف از او بدست می دهد، کاملاً با آنچه از خلال سخنرانی های عمومی و مقالات روزنامه ای وی حاصل می شود، متفاوت است. بین سبک ابرازات محرمانه و علنی او نا همخوانی فوق العاده ای وجود دارد؛ و برسکوی خطا به یاد صفحات روزنامه ها است که نقاط ضعفش بیشتر نمودار می شود. زبان وی از فقر تخیل شگفت آوری که نزد سبک استمداران بسیار ناراست، خبر می دهد. مدایش گرفته، خشک و لحنش یکنواخت و چنانکه تروتسکی می گوید "خواب آور" بود. استدلالش بگونه ای تحمل نا پذیر تکرار می شد بگونه ای کسالت آور و سرشار از نارسائی های منطقی بسط می یافت. تما و پرواستعاریاتش بطور کلی بی ربط و نامناسب اما خوشبختانه بسیار اندک و فاصله دار بود. در نوشته های یک دوران بیست ساله زندگی، دست بالا بیست تا بیست و پنج استعاره به چشم می خورد؛ و تعداد آنها در آثاری سال پس از آن نیز، خیلی بیشتر نیست. همین که ذهنش تصویری را می گرفت، دائماً آنرا نشخوار می کرد و مدام با یکنواختی ای که محدودیت تخیلش را آشکار می نمود، به آن بازمی گشت. در مقابل یک جمع انبوه، از نشان دادن و برانگیختن کمترین حرارتی ناتوان بود این تنها از فقدان استعداد ادبی یا سخنوری ناشی نمی شد. توجه عمومی مردم را معذب می کرد و نتیجه آن گرفتگی صدایش بود که گفتم از ته چاه بیرون می آمد. در سبک و نحوه بیانش نوعی خشکی و تمنع وجود داشت: ظاهر سازی هنرپیشه بدی که از عدم کفایت خود آگاه است.

اما در پیام های محرمانه اش، مرد کاملاً متفاوتی خودنمایی می کرد. سبک آنها غالباً روشن و قاطع و موجز و رسا بود. در این پیامها مدیری برجسته، فارغ از قیودی که در حضور جمع فلجش می کرد، سخن می گفت؛ دیگر هیچ اثری از تکرارهای ملال آور، نارسائی های عجیب

و غریب و استعمارات نامتناسب نبود؛ اینجا با زرس سخت گیر بخش های مورد تهدید با اصطلاحات صریح اداری نتیجه تحقیقاتش را گزارش می کرد. تقریباً می شد از خلال این گزارشات وی را در حال کار دید. از راه نرسیده، نگاهی سردویی توهم به دوروبرش، به نقاط ضعف ماشین جنگی، به آشفتگی حاکم بفرماندهی، کمیته های محلی حزب، شورا-های محلی و غیره می افکند و همین که نظراً ولیه اش شکل می گرفت، به مسکو گزارش می داد. بعد، ضمن جمع آوری اطلاعات و آشکار کردن ضعفها و افعال های دیگری، خواه محلی، خواه ناشی از فرماندهی بالاتر، به راه انداختن و "تکان دادن" کسانی که در اطرافش بودند، می پرداخت. در این موقع، گروه کوچک و منظمی از مردانی که حس می کرد می تواند رویشان حساب کند تشکیل می داد؛ رتبه آنها را با لاترمی برد؛ بعضی را برکنار می کرد، عده ای را به دادگاه نظامی می فرستاد؛ وضع ارسال آذوقه را مرتب می کرد و مجدداً به مسکو گزارش می داد. ضمناً در آخر تقریباً هر پیام، نیشی به تروتسکی زده می شد. این طرحی کلی از گزارشاتی بود که استالین از پرم<sup>۱</sup>، پترزبورگ، اسمولنسک، سرپوخوف<sup>۲</sup> و نقاط دیگر به مسکومی فرستاد و جای خلاصه آنها، بیشتر در تاریخ جنگ داخلی است تا در زندگی نامه او. احتمالاً قابل توجه ترین این گزارشات، نتیجه بازرسی در پرم، در آغاز ۱۹۱۹ است. وی با فلیکس درز ژینسکی، رئیس پلیس سیاسی تازه تأسیس، جهت تحقیق در مورد شکست اخیر لشکر سوم به پرم رفت. در گزارش استالین آمده است:

به اعتقاد ما ضعف تنها مربوط به لشکر سوم نیست بلکه از:

۱ - ستادهای مرکزی کل و محلی که . . . . . واحدهای آشکارا غیرقابل

---

1 Perm 2 Serpoukhov

اتکاء را به جبهه فرستاده اند!

۲ - دفترسراسری کمیسرهای سیاسی که برای واحدهای پشت جبهه بجای کمیسربچه می فرستد!

۳ - شورای نظامی انقلابی جمهوری که با به اصطلاح رهنمودها و فرامینش تشکیلات جبهه و ارتش را به هم می ریزد؛ نیز، ناشی می شود<sup>۱</sup> .  
ذخیره های نیمه سفید اعزام شده از مرکز، به هیچ عنوان نمی توانستند کمکی برای لشکرسوم محسوب شوند. در جریان عقب نشینی، ضعف و خستگی لشکرسوم چنان بود که سربازان گروه گروه در برهه های افتادند و از کمیسرها درخواست می کردند آنها را بکشند: "دیگر آنقدرنا نداریم که سربا بمانیم تا چه رسد به راه رفتن؛ کارمان تمام است، خلاصمان کنید رفقا!" "ما باید خود را از قید سیستمی خلاص کنیم که بدون داشتن نیروهای کمکی به جنگ می پردازد. نیروی ذخیره تنها زمانی زیاد می - شود که شیوه سربا زگیری فعلی که مورد تأیید ستاد مرکزی است و پرسنل ستاد مرکزی تغییر نکنند. [این حمله ای بود به فرمانده لشکریواتستیس، که تحت حمایت تروتسکی قرار داشت. وی بزودی جایش را به کامنف که از جانب استالین حمایت می شد و مانند سلفش افسر ستاد مرکزی تسزار بود، سپرد.]

افراد غیر قابل اعتماد در شورا های محلی شرکت دارند؛ کمیته های دهقانان فقیر در دست دهقانان مرفه (کولاک ها) است. تشکیلات حزب ضعیف و مشکوک است و با مرکز ارتباط ندارد؛ کار حزب با سهل انگاری انجام می گیرد و رهبران محلی سعی می کنند ضعف عمومی حزب و نهادهای شورائی را با کار مضاعف چکا (پلیس سیاسی) که به تنها نماینده قدرت شوروی در این منطقه بدل می شود، جبران کنند. .... روزنامه های

۱- استالین: مجموعه آثار، جلد چهارم، ص ۱۹۰.

حزب و شوراهای پرم و ویاتکا<sup>۱</sup> بدکاری می کنند..... ( جرمیات پوک  
ومیان تهی درمورد " انقلاب سوسیالیستی جهانی " چیزی در آنها پیدا  
نمی شود. ) از چهار هزار و هفتصد و شصت و شش کارمندانهای شورایی در  
شهر ویاتکا ، چهار هزار و چهارصد و شصت و هفت نفر در دستگاه اداری منطقه  
در زمان تزار مهده دارمشاغل فعلی شان بوده اند....."

این ملاحظات فنی و سیاسی برای انجام یک رفرم ، به پیشنهاد  
ایجاد کمیساریای ویژه ای برای کنترل و مراقبت کلیه بخشهای تشکیلات  
اداری ختم می شد. پیشنهاد اندکی بعد مورد قبول واقع شد و استالین  
در رأس کمیساریای تازه قرار گرفت .

لنین پیامها را با روشن بینی مطالعه می کرد و تنیدی انتقادات بر  
ضد تروتسکی را درمی یافت . زمانی که تروتسکی خسته از این حملات  
استعفا داد ، دفتر سیاسی ضمن تمویب مصوبه ای به اتفاسق آراء از وی  
تقاضا کرد به کارش ادامه دهد . ( استالین نیز ، که من غیر مستقیم  
استعفای تروتسکی را درخواست کرده بود ، به این مصوبه رأی مثبت داد. )  
در همین حین ، اعتبار استالین به عنوان یک مدیر بزرگ بعد از هر یک  
از مأموریت های بازرسی متعددش ، افزایش می یافت . هنگامی که پس  
از انتصاب وی به سمت کمیسربازرسی کارگری و دهقانی ، یکی از اعضای  
شناخته شده حزب از سپرده شدن مسئولیت چندین پست مهم به یک نفر  
انتقاد کرد ، لنین پاسخ داد :

" ما به کسی احتیاج داریم که نمایندگان همه خلق ها بتوانند با  
او تماس بگیرند..... کجا چنین آدمی را پیدا می کنید؟ فکر نمی کنم  
پره او بر اوژنسکی از کسی غیر از استالین نام ببرد. در مورد بازرسی  
کارگری و دهقانی هم همین طور است. کار این کمیساریا فوق العاده

---

۲ - استالین : همانجا ، ص ۲۰۸ .

1 Vyatka



زیاد است و برای اینکه با موفقیت انجام شود، باید مردم مقتدری در رأس آن باشد<sup>۱</sup> .

بدنبال نبرد با دنیکن و پودنیچ، جنگ روسیه و لهستان در گرفت که ضمن آن، استالین کمی‌رسیاسی بخش جنوبی جبهه بود. در می ۱۹۲۵، ارتش لهستان تحت فرماندهی مارشال پیلسودسکی در اوکراین پیشروی کرد و کیف را به تصرف خود درآورد. اما این پیروزی دوامی نداشت. ارتش پیلسودسکی نمی توانست بر مشکلاتی که خصومت دهقانان اوکراینی می - آفرید، غلبه کند. دهقانان می ترسیدند که پیروزی لهستانی ها به - استقرار مجدد حاکمیت اشرافیت کوچک لهستان در سرزمینشان منجر شود. در ماه ژوئن لهستانی ها کیف را تخلیه کردند و توخاچفسکی<sup>۲</sup> از جنوب و بودینی و یگوروف<sup>۳</sup> از شمال به شدت به تعقیب ایشان پرداختند. ارتش سرخ با یک حمله برق آسا به رودخانه بوگ<sup>۴</sup> که مرز تقریبی اوکراین و لهستان بود رسید. آیا با ایداز بوگ عبور می کرد، جنگ را به درون خاک لهستان می کشید و ورشورا متصرف می شد؟ این سئوالی بود که در آن هنگام تمام گفتگوهای دفترسیاسی را به خود اختصاص داده بود. لنین برتهاجم پافشاری می کرد؛ در حالیکه تروتسکی معتقد بود با یدیه لهستانی ها پیشنهاد صلح داده شود. استالین نخست با تروتسکی و سپس با لنین همزبان شد. پای منافع مهمی در بین بود. لنین امید داشت که ورود ارتش سرخ به لهستان طبقه کارگر آنجا را به انقلاب کمونیستی بکشاند. معذالک هدف اصلی او نه لهستان، بلکه آلمان بود که در آن هنگام هیجان انقلابی بر آن حکمفرمایی می کرده وی در نظر داشت پیوندی میان انقلاب روسیه و انقلاب آلمان به وجود بیاورد؛ و ای -

---

۱ - کلارا زتکین: " خاطراتی از لنین " ، ص ۱۹ - ۲۱ .

2 Toukhatchevsky 3 Yégorov 4 Bug

اندیشه که کمونیسم ، که در آن زمان در غرب ضعیف تر از آن بود که به تنهایی به قدرت برسد ، می تواند به یمن پیشروی ارتش سرخ کمک تعیین کننده ای دریافت دارد<sup>۱</sup> - اندیشه ای که به گونه ای آشکار با هشدارهای خودش مبنی بر بیهودگی تلاش برای صدور انقلاب به یاری سرنیزه در تناقض بود - از ذهنش می گذشت . این موضعگیری وی بازتاب نومیدیش در برابر انزوای پایدار شوراهای و کوشی برای خروج از آن بود . لنین از جانب کامنف و زینوویف ، که مانند سال ۱۹۱۷ ، برای کمونیسم در روسیه ، بدون وقوع انقلاب در غرب امید نمی دیدند ، حمایت می شد . سیاست ایشان از طرفی نیز محصول ناآگاهی از مقاومت یکپارچه خلق سر مست از استقلال تازه به کف آمده لهستان - من جمله طبقه کارگران - در برابر تهاجم شوروی بود .

شناختی درست تر از روحیه حاکم بر لهستان ، تروتسکی و استالین را به مخالفت با طرح پیشروی به جانب ورشو واداشت . حتی قبیل از تسخیر مجدد کیف به وسیله سرخ ها ، استالین در پراودا به حزب هشدار می داد که " در داخل لهستان ، برخلاف آنچه در مبارزه با کولچاک و دنیکین پیش آمد ، برتری بالهستانی ها خواهد بود . . . . . این ملتیی است یکپارچه و متحد . . . . . روحیه میهن پرستی بر آن غالب است . . . . . اگر نیروهای لهستانی به جنگ در داخل لهستان کشیده شوند ، بی هیچ تردیدی غلبه برایشان دشوار خواهد بود . " و پس از آغاز تهاجم روس هشدارهایش را با صراحت خشن تری تکرار کرد : " من فکرمی کنم لاف و گزاف ها و خودبینی های خطرناک برخی از رفقای مورا است . عسدهای نمی خواهند به پیروزی بکف آمده در جبهه قناعت کنند و با کوس و کرنا از

---

۱ - لنین : مجموعه آثار ، جلد ۲۷ ، ص ۲۶۳ - ۲۶۴ .

۲ - استالین : مجموعه آثار ، جلد چهارم ، ص ۳۲۳ .

" پیشروی به جانب ورشو " دم می زنند؛ بعضی دیگر به جای آنکه به دفاع از جمهوری خودمان در برابر هرگونه تجاوز خارجی اکتفا کنند، با تفرعن اظهار می دارند که پیمان صلح را جز با " شورا های سرخ ورشو " امضا نخواهند کرد. گفتن ندارد که این لاف زنیها و خودبزرگ بینی ها به هیچ عنوان با سیاست دولت شوروی همخوان نیست و از بی اطلاعی در مورد توازن نیروها در جبهه مایه می گیرد<sup>۱</sup>. " اما عاقبت خود با " لاف زنیهای خود بزرگ بین "، به تهاجم رأی داد! مخالفین پیشروی به جانب ورشو، تروتسکی و دو لهستانی: دزرژینسکی و رادک ( هجانویس انقلابی مشهور آلمانی - لهستانی ) که به بلشویکها پیوسته بودند، شکست خوردند. استالین مانند چند مورد دیگر در گذشته، باز، و این بار علیر غم ارزیابی صحیح تر خود، تحت تأثیر عقیده<sup>۲</sup> استادش قرار گرفت. وی روز ۱۲ ژوئیه، هنگامی که تمام نیروها با حرکتی مقاومت نا پذیر پیشروی می کردند، به ستاد مرکزی در جبهه<sup>۳</sup> جنوب بازگشت. در ظرف چند هفته، لشکر توخاچفسکی به حومه<sup>۴</sup> ورشو رسید. اما خطوط ارتباطی به نحو خطرناکی باز شده بود و نیروی ذخیره توانش را از دست می داد. پیلسو - دسکی با معاونت ژنرال فرانسوی ویگان<sup>۵</sup> ضد حمله به جناح راست قشون توخاچفسکی را آغاز کرد. فرماندهی عالی شوروی به فرماندهان لشکر جنوب، یگوروف و بودینی دستور داد به منظور فلج کردن ضد حملات پیلسودسکی رو به شمال و در جهت ورشو به یک حمله<sup>۶</sup> قاطعانه دست بزنند. اما این فرماندهان اهداف دیگری داشتند و میخواستند هنگامی که توخاچفسکی وارد ورشومی شود، خود به لوو<sup>۷</sup> دست بیا بند. همچنانکه در تساریتسین، استالین این بار نیز در مخالفت با دستورات مرکز، یگوروف و بودینی را به پیشروی به جانب لوو تشویق کرد و در همین هنگام

ناگهان بخت از لشگرهای شوروی برگشت. لهستانی ها در نبرد مشهور ویستول<sup>۱</sup> پیروز شدند. در این میان استالین، یگوروف و بودینسکی تغییر عقیده داده بودند و به شتاب برای کمک رساندن به توخاچفسکی حرکت می کردند. اما خیلی دیر شده بود. ارتش سرخ ورشو را رها کرده و روبه هزیمت نهاده بود.

نوبت به جرو بحث های اجتناب ناپذیر در مورد خطاهائی که موجب شکست شده بود رسید. تروتسکی و توخاچفسکی فرماندهان لشکر جنوب را به خاطر تأخیر در تغییر مسیر و حرکت به جانب ورشو سرزنش می کردند. استالین حملات همیشگی خود را بر ضد تروتسکی و ستاد مرکزی کل، کسه خود را از رساندن نیروهای ذخیره<sup>۲</sup> کافی به پشت خطوط ناتوان نشان می دادند، از سرگرفت. این انتقادات دو جانبه همگی موجه بود. اما علت اساسی شکست، بیش از آنکه در خطاهای انجام شده در حین تهاجم باشد، در نفس تصمیم انتقال جنگ به داخل لهستان بود<sup>۲</sup>.

\* \* \*

---

1 Vistule  
۲- لنین در گفتگوهایش با کلارا زتکین، که قبلاً به آن اشاره شد، اشتباه خود را پذیرفت. نظر تروتسکی در "زندگی من" ص ۴۳۹ - ۴۴۴ (چاپ آلمانی) و "استالین" ص ۳۲۸ - ۳۳۰ (چاپ انگلیسی) آمده است. نقطه نظر استالین به وسیله وروشیلوف در داده شده. همچنین به:

ص ۱۲۱ - ۱۴۸ مراجعه شود. توخاچفسکی نظر شخصی اش را در تحقیق جالبی تحت عنوان "انقلاب از بیرون" که در اثرش به نام ص ۵۰ - ۶۰ تجدید چاپ شده، و نیز در کنفرانس هایی در مورد جنگ ۱۹۲۰، بیان کرد. ترجمه لهستانی این انتشارات بقیه در صفحه بعد

بعد از جنگ لهستان و نبرد سریعی با بارون رانگل ، که نیرو -  
هایش در دهانه پره کوپ<sup>۱</sup> به دریا ریخته شدند ، روسیه عاقبت به صلح  
دست یافت . قدرت شوراها دیگر استوار شده بود ، حزب حاکم زمام امور  
را به دست داشت و رهبران بنمایش افتخار اتشان می پرداختند . اما کشور  
ویران ، قحطی زده و بیمار بود .

ضرورت ، بیش از بسیاری موارد ، حزب حاکم را به خود فریبی ،  
تضاد با خود و عمل متناقض با مقاصد اولیه اش وادار کرده بود . بلشویکها  
با خود عهد بسته بودند پلیس و ارتش داشمی را از میان بردارند ؛ اما به  
جای این ، پلیس سیاسی ، " شمشیر انقلاب " ، روز بروز اهمیت بیشتری  
می یافت تا جایی که می رفت تا همانگونه که استالین در پرم می نوشت ،  
در بسیاری از مناطق کشور ، به " یگانه نماینده قدرت شوروی " بدل  
شود . در آغاز بلشویکها کوشیدند با معاندینشان به مدارا رفتار نکنند .  
در کنگره<sup>۲</sup> شوراها و سندیکاها ، سخنگویان منشویک ، اس . ار ، سندیکا -  
لیست و آنارشیست آزادانه و به شدت دولت را مورد انتقاد قرار دادند .  
هنوز آزادی بیان تا حدودی وجود داشت . حزب حاکم خود سرشار از زندگی  
بود ، مباحثه در آن رواج داشت ؛ هر اندیشه ای با قوت تمام ، بی آنکه  
رعایت هیچیک از صاحبان قدرت را بکند ، در آن مطرح می شد . اعضای  
آن مجاز بودند برای پیشبرد عقایدشان در درون حزب ، به تشکیل گروهها  
و فراکسیونهای متفاوت بپردازند . هیچ مرز معینی با پاجایی میان  
گروهها و فراکسیونها که به دنبال وقایع و مشکلاتی که پیش می آمد ،  
دگرگون می شدند ، وجود نداشت . این روحیه آزادخواهان<sup>۳</sup> انقلابی

---

بقیه زیر نویس از صفحه قبل :                      ضمیمه اثر ژ - پیل سودسکی :

۱۹۲۰                      که ماند اثر و . سیکورسکی :

تحلیل جنگ از دیدگاه رسمی لهستان است ، می باشد . 1 Pérékof

تا مدتی پس از آنکه جنگ داخلی به اوج خود رسید، یعنی تا اواسط سال ۱۹۲۵ دوام داشت. در آخرین مراحل جنگ، وزمانی که پیروزی تقریباً قطعی به نظر می رسید بود که نا بودی آن آغاز شد و حزب حاکم گاه — شش یافتن آزادی خود از طریق اقدامات و پیش بینی های الزام آورو محدود کننده را به چشم دید.

دلیل این چگونگی ظاهراً متناقض با خود، این بود که حتی در زمانی که جنگ داخلی به پایان می رسید، رژیم از جانب سخت ترین خطرات تهدیدی شد. انقلاب دشمنانش را نا بود کرده اما بخش اعظم دوستانش را نیز از دست داده بود. برای تغذیه شهرهای قحطی زده و تأمین آذوقه ارتش، دولت ناگزیر از ضبط محصول دهقانان و نشان دادن بیرحمی شده بود. در جریان جنگ داخلی، مصادره منظم خیلی راحت به یک غارت سازمان یافته بدل شد. دهقانان، که در ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ پی — روزی بلشویکها را تضمین کرده بودند، در ۱۹۲۵ در مقابل آن جبهه گرفتند و هرچه از نا بودن قدرت اربابان و ژنرال های سفید مطمئن ترمی شدند، موضع گیریشان قاطعانه ترمی شد. در سراسر کشور شورش های دهقانی در گرفت. رژیم دیگر از حمایت کارگران صنعتی که فعال ترین هواداران بلشویسم بودند نیز، اطمینان نداشت. به نام ایشان بود که دیکتاتورهای اعمال می شد، معذالک صفوف آنها به نحو وحشتناکی باز شده بود. پرتوان ترین و آرمان خواه ترین ایشان از بین رفته و زنده ها خسته بودند و گرسنگی، بیکاری و تورمی که قدرت خرید روبل را تقریباً به هیچ کاهش داده بود، ایشان را به نا امیدی می کشاند. فعالیت صنعتی به یک پنجم حدمعمول کاهش یافته بود<sup>۱</sup>. کارخانه های ذوب آهن تنها

---

۱ - م. ش. به توصیف لنین از موقعیت اقتصادی در:

جلد ، ص ۷۱۰ - ۷۲۴ ؛ نیز به : بقیه در صفحه بعد

پنج درمدمحمول قبل از جنگ شان را تولید می کردند. در چند کارخانه ای که، بگونه ای معجزآسا، هنوز به کارشان ادامه می دادند، مزدکارگران به طور جنسی پرداخت می شد و آنها ناگزیر بودند مدتی از وقت و نیرویشان را صرف مبادله این اجناس با مواد خوراکی کنند. طبقه کارگر صنعتی "تنزل طبقاتی" یافته بود. این طبقه از جایگاه سالم و معمولیش جدا و در فساد بازاریاها افکنده شده بود. دیکتاتوری پرولتاریا بیش و کم استحکام پیدا کرده بود، اما در راه تحصیل این استحکام، خسود پرولتاریا به مثابه عنصر آگاه و عامل تشکیلاتی نا پدید شده بود.

دولت به منظور راه انداختن مجدد صنایع، متدرجا به سیاست نظامی کردن کار روی آورد. در آغاز از نیروهای که در حال استراحت میان دونبرد بودند برای انجام کارهایی که ضرورت فوق العاده داشت نظیر: قطع درختان و حمل و نقل مواد سوختی و آذوقه استفاده شده بود. به پیشنهاد تروتسکی این نیروها تحت عنوان "ارتش کار" مجسودا سازماندهی شدند. استالین که کمی سرسیاسی در جبهه جنوب بود، ریاست شورای اوکراینی "ارتش کار" را نیز برعهده گرفت. پس از آن همین شیوه در سطحی بسیار وسیع تر و در جهتی کاملاً متفاوت بکار گرفته شد. دیگر تنها سربازانی را که برای خدمت در قشون احضار شده بودند، به کار نمی گماردند؛ بلکه کارگران صنعتی نیز، مانند سربازان برای کار جلب و مانند ایشان دسته بندی می شدند. در ۱۹۲۰، تروتسکی در کنگره

---

بقیه زیر نویس از صفحه قبل : ل . تروتسکی :

ص ۲۸ - ۳۰ همچنین م . ش به متن سخنرانی

رایکوف در : ، ص ۷۹ - ۸۶ و نیز : ل .

کریسمان

سندیکاها از نظا می شدن کار دفاع می کرد<sup>۱</sup>. علیرغم مخالفت منشویکها سندیکاها به حمایت از نظا می شدن کار رضایت دادند. به این ترتیب، حزبی که وعده داده بود ارتش حرفه‌ای را از میان بردارد، در حال تبدیل طبقه<sup>۲</sup> کا رگر به یک ارتش عظیم بود.

در جریان جنگ داخلی، دولت از انجام این کار ناگزیر بود. اما اینک رهبران از چیزی که ضرورت وحشتناکی بود، فضیلتی می ساختند. ایشان از مردم می خواستند تا تمیما تشان را نه همچون تدا بیستری ضروری، بلکه به مثابه سوسیالیسم واقعی، شیوه<sup>۳</sup> جدید زندگی و تمدن برتر جا معه<sup>۴</sup> شوروی بپذیرند. و این اشتباه اساسی "کمونیسم جنگی" بود. در حالیکه لنین و تروتسکی از ارتش کا ربه عنوان یکی از وجوه اساسی سوسیالیسم حمایت می کردند، بوخارین به ستایش تورم فاجعه-باروبی ارزش شدن پول به مثابه مقدمات یک اقتصاد کمونیستی بدون علائم پولی مشغول بود. این مفاهیم به نحو غریبی با کندی تعمیدی و احتیاطی که، در فردای انقلاب، در ملی کردن صنایع سنگین صادر نشان داده شده بود، تعارض داشت. بلشویکها در آن زمان کاملاً به پیچیدگی گذار اقتصاد ه نوز نیمه فئودالی روسیه به اقتصاد سوسیالیستی آگاه بودند. اما به نظر می آید که در جو حاصل از جنگ داخلی، حزب رهبر واقع بینی ابتدائی اش را با سودائی لجوجانه و غیر منطقی برای دست یافتن به "مدینه<sup>۵</sup> فاضله" عوض کرده بود. همچنانکه کارل رادک می - گوید، بلشویکها امیدوار بودند تفنگ به دست، راه میانبری به جانب یک جامعه<sup>۶</sup> بی نقص بی طبقه بگشایند. به علاوه، به مرونهی نظا می خو کرده بودند و اینک که رودر روی آشفتگی های اقتصادی و اجتماعی ای قرار داشتند که هیچ امریه<sup>۷</sup> نظا می ای قادر به سامان دادن به آنها نبود



نیز، این عادت را رها نمی کردند.

در مارس ۱۹۲۱، نارضای عمومی ناگهان با قیام کرونشتاد<sup>۱</sup>، که همزمان با تشکیل کنگره<sup>۲</sup> دهم حزب واقع شد، سرریز کرد. لنین می - گفت: " این شعله ای بود که به بهترین شکل ممکن واقعیت را آشکار کرد. " در این واقعیت که صحنه قیام، کرونشتاد، یعنی قلعه بلشویکی سال ۱۹۱۷ بود، طنز تلخی وجود داشت. هواداران گارد سفید، آنارشیست ها و حتی بلشویکها دوش به دوش هم با نیروهای سرخ، کسه تحت فرمان توخاچفسکی برای فرونشاندن طغیان از روی آبهای یخ زده<sup>۳</sup> خلیج فنلاند میا نبرمی زدند، می جنگیدند. با ملاحظه<sup>۴</sup> این واقعیت که پس از وصول خبر طغیان، کنگره<sup>۵</sup> حزب مباحثاتش را نیمه کاره گذاشت و اغلب نمایندگان را برای نبرد بر ضد کرونشتاد اعزام کرد، می - توان به میزان نگرانی ای که این قیام در حزب حاکم به وجود آورده بود، پی برد. در هیچیک از لحظات بحرانی جنگ داخلی، چنین هراسی مشاهده نشده بود.

شورشیان کرونشتاد پایان دیکتاتور ی حزب بلشویک و بازگشت به یک حکومت عادی شورائی، از آن دست که بلشویکها خود وعده<sup>۶</sup> استقرار راداده بودند، را طلب می کردند. همچنین خواهان پایان فشنسار سیاسی واقتصادی بودند. بعضی از رهبران قیام، آنارشیست یا کمونیست چپ بودند و شعارهاشان را از شعارهای بلشویکها در نخستین روزهای انقلاب گرفته بودند. معذالک این طغیان، علیرغم رنگ چپ روانه اش، موجب پیدایش امیدهای تازه ای در صفوف فدا انقلاب مغلوب شد. دیکتاتور ی در پی تجربه<sup>۷</sup> سایر انقلابها به نقطه ای رسیده بود که در آن، بعد از سرکوب هواداران رژیم گذشته، چپ و راست، محافظه کار و

---

1 Cronstadt

انقلابی گردآنده دریک اپوزیسیون مشترک را رودرروی خودمی یافست. بایدبرای لحظه‌ای، تصویرگاری ایکه درمیان جاروجنجال عوام و اشراف پاریس، روبسپهر رابه‌پای گپوتین می برد، درنظرلنین ظاهرشده باشد.

طفیان فرونشانده‌شد، اما لنین ازاین تجربه‌این نتایج را گرفت: "..... ما بیش از حد جلورفته بودیم... پایگاه محکمی برای خود فراهم کرده بودیم..... توده‌ها آنچه را که ما هنوز قادر به فرموله کردن آگاهانه<sup>۱</sup> آن نبودیم، احساس کرده‌اند. (احساس کرده‌اند) که گذار مستقیم به اشکال ناب سوسیالیستی، به یک توزیع کاملاً سوسیا-لیستی، فراتر از حد قدرت ماست و اگر قادر به عقب نشینی و محدود کردن خود به اهداف ساده‌تر نباشیم، دچار مصیبت خواهیم شد<sup>۲</sup>. " سیستم کمونیسم جنگی ملنی و چیزیکه سیاست جدید اقتصادی نام گرفت، جایگزین آن شد. این سیاست که به نپ<sup>۳</sup> شهرت یافت، سیستم اقتصادی مختلطی را مستقر می کرد. صنایع پایه و حمل و نقل در مالکیت دولست باقی ماند. در تجارت و صنایع کوچک و متوسط به موازات خصوصی اجازه فعالیت داده شد. ضبط محصولات غذایی کشا و رزی دردهات متوقف گشت و جای آنرا یک مالیات کشا و رزی معمولی بدواً جنسی و سپس نقدی گرفت. بعدها روبل تثبیت شد. هدف اساسی این اصلاحات گسترده تجهیز مجدد صنایع عملاً نابود شده، از سر گرفته شدن مبادله میان محصولات صنعتی با محصولات مصرفی و مواد اولیه، و بطور خلاصه استقرار یک اقتصاد فعال سه یاری سرمایه<sup>۴</sup> خصوصی بود. دولت در جنب مالکیت صنایع بزرگ، حسق یک نظارت اقتصادی عمومی را برای خود محفوظ می داشت.

در این شما " بخش های " سوسیالیستی و خصوصی اقتصاد ملی باید در زمینه های تجارتي با یکدیگر رقابت می کردند. امید این بود که در این رقابت، بخش سوسیالیستی متدرجا توسعه یا بدو مانده فعالیت بخش خصوصی محدود شود. به نظر لنین، برتری صنایع پایه بر تجارت کوچک و سیاست حمایتگرانه محرمانه دولت به نفع بخش سوسیالیستی، پیروزی آنرا اگر نه قطعی، دستکم فوق العاده محتمل می کرد. در عین حال این مبارزه با بد خصیصیتی کاملاً مساومت آمیز و تجاری می داشت. سوسیالیسم با بد در یک تجربه اقتصادي به محک زده می شد. طبیعتاً چند نکته اساسی بر نامه مبهم و قابل تفسیر باقی می ماند؛ و مجادله در مورد همین نکات بخشی از مبارزه برای قدرت پس از مرگ لنین را تشکیل داد. استالین هیچ سهمی در تنظیم برنامه اصلی نپ که کلا آفریده لنین نبود نداشت. در تصویب این برنامه اختلاف نظر قابل توجهی پیش نیا آمد. اصلاحات در جو ملت به ناشی از قیام کرونشاد، بی هیچ بحث و گفتگوی مقدماتی به مورد اجرا نهاده شد.

تقریباً همزمان، اما به گونه ای محرمانه ترتصمیم دیگری گرفته شده بود که عواقب آن برای گیرندگان نیز، قابل پیش بینی نبود. در حالیکه دیکتاتوری اقتصادی به طور ریشه ای رها می شد، دیکتاتوری سیاسی قوت بیشتری می یافت. در آخرین مراحل جنگ داخلی، احزاب اپوزیسیون، منشویکها و اس. ارها عاقبت از میان برداشته شدند. گام بعدی ممنوعیت تشکیل هرگونه گروه اپوزیسیون در درون خود حزب کمونیست بود. بلشویسم اکنون نا آگاهانه و تقریباً کورکورانه به آستانه آنچه بعدها حکومت توتالیتر نام گرفت، نزدیک می شد. در اینجا تأمل و ملاحظه چشم انداز بلشویسم و انگیزه ها و محرک های

رهبران برای فهم تحول آتی شوروی و صعود استالین که نتیجه آن بود، ضرورت دارد.

ممنوعیت گروه‌های اپوزیسیون در درون حزب حاکم، به وسیله «کنگره» دهم و پس از بحث غم‌انگیزی در مورد نقش سندیکاها در سیستم شورائی اعلام شد. سه یا چهار نقطه نظر متفاوت در مجادله «حادی کسه اندکی قبل از قیام کروونشتاد در گرفت، عنوان شد. " اپوزیسیون کارگری "، تحت رهبری کمیسر سابق کار شلیا پنیکوف و نیسز آلکساندر کولونتای، خواستار سندیکا شدن حکومت - انتقال تمامی قدرت اقتصادی به سندیکاها - بود. عجیب اینجاست که مدیران سندیکاها، تومسکی و رودزوتاک<sup>۱</sup>، در میان رهبران اپوزیسیون کارگری، کسه پیشنهادشان نه با زگوکننده<sup>۲</sup> تمايلات رهبری سندیکاها، بلکه مبین نا-رضایی بسیاری از اعضای معمولی حزب از دیکتاتوری اقتصادی آن بود، جایی نداشتند. " اپوزیسیون " از بوروکراسی روزافزون اقتصادی و شیوه<sup>۳</sup> خشن آن در پایداری کردن حقوق و منافع کارگران انتقاد می کرد. شلیا پنیکوف و کولونتای تأکید می کردند که سندیکاها به عنوان نماینده<sup>۴</sup> مستقیم طبقات زحمتکش باید مسئولیت برنامهریزی و رهبری اقتصاد ملی را بر عهده داشته باشند و در برابر دولت و دفتر سیاسی، که هر دو تحت تسلط اشخاص واحدی هستند، به وزنه‌ای برای ایجاد تعادل بدل شوند<sup>۵</sup>. یک گروه ناراضی دیگر، فراکسیون " سانترال ایسم د مکراتیکا"، بعضی از انتقادات گروه اول را تکرار می کرد و رهبران حزب را به خاطر

---

1 Roudzoutak

۱. ص ۴۱ - ۵۴ - ۵۵. همچنین م. ش به :

تعمیل به " سانترالیسم بوروکراتیک " سرزنش می کرد<sup>۱</sup>. این گروه که مخصوصاً آزادی در درون حزب و شوراها را می طلبید، از بسیاری جهات تلافیه‌دارا پوزیسیون بسیار متنفذتر آتی بود.

خشمگین‌ترین مدافعین " سانترالیسم بوروکراتیک " در کنگره تروتسکی و بارانش بودند که ادغام سندیکاها در دستگاه دولتی را طلب می کردند. تروتسکی خاطر نشان می شد که سندیکاها بیهوده به ایفای نقش سابقشان ادامه می دهند. حکومت، حکومت کارگری بود. طبق تعریف، دولت آن معرف منافع کلی و مشترک پرولتاریا، که سندیکاها همیشه از آن دفاع کرده بودند، به شمار می رفت. درخواست‌های ویژه<sup>۲</sup> یک گروه از کارگران نمی توانست با منافع مشترک کلی ایشان مخالفت کند. اینک زمان آن بود که سندیکاها به جای دفاع از منافع افرادی گروه‌های کارگرد مقابل حکومت کارگری، به همکاری با دولت برای تحقق بخشیدن به نقشه‌های اقتصادیش بپردازند. در حالی که شلیا پنیکوف و کولونتای از حکومت و حزب می خواستند قدرت اقتصادیش<sup>۳</sup> را به سندیکاها واگذار کنند، تروتسکی از سندیکاها می خواست از استقلالشان چشم‌پوشند و در برابر حکومت و حزب تسلیم شوند<sup>۴</sup>.

لنین که از جانب دوازده عضو کمیته مرکزی، منجمله استالین حمایت می شد، کوشید تا راه حل میانه‌ای پیدا کند. وی درخواست تروتسکی و بوخارین مبنی بر ادغام سندیکاها در حکومت را رد کرد. آن چنانکه او خاطر نشان می ساخت، شوراها به معنای دقیق کلمه معسوف حکومت کارگری نبودند، بلکه نمایندگی دو طبقه: کارگران و دهقانان را برعهده داشتند؛ به علاوه از " تغییر شکل بوروکراتیک " رنج می-

---

۱. ص ۲۲۹ - ۲۴۱.

۲ - همانجا، ص ۱۹۲ - ۱۹۴.

بردند. وی با بکارگرفتن بهترین بیان دیالکتیکی اش توضیح داد که کارگران ضمن آنکه موظفند از حکومت دفاع کنند، حق دارند در مقابل این حکومت و از کانال سندیکاها، به دفاع از منافع خودشان نیز برخیزند. این حق ایجاب می کرد که سندیکاها در مقابل دولت استقلال داشته باشند. علاوه بر این، کارگران نیز باید از نوعی استقلال در مقابل سندیکاها بهره مندی بودند و در پیوستن یا نپیوستن به آنها آزاد گذاشته می شدند.

مغالک حادثترین مبارزه بین لنین و تروتسکی درگیر نشد. آن دو مشترکاً درباره پوزیسیون کارگری و گروه‌ها و ادارات سوسیالیستیک جبهه گرفتند؛ چه از این جانب بود که حاکمیت حزب و دولت مستقیماً مورد تهدید قرار می گرفت. خطرناک بودن این تهدید، از تندی فوق العاده‌ای که لنین در حمله به مخالفینش نشان داد، آشکار می شد. وی با تلخی ناماً نوسی ایشان را "آنا روشونسدیکالیست" نامید و فارغ از کردار ایشان، حتی مفاهیمشان را یک "خطر سیاسی فوری برای نفس وجود دیکتاتوری پرولتاریا" وصف کرد. این انگیزه ممنوعیت گروه‌های اپوزیسیون در داخل حزب شد. چیزی که در اپوزیسیون کارگری تا این حد به نظر لنین خطرناک می رسید پیش از آنکه مفاهیم ویژه ایشان در مورد سندیکاها باشد، تمایل پنهانیشان برای واگذار کردن نقشی کم اهمیت تر از آنچه حزب در آن زمان ایفا می کرد، بسه آن بود. وی نه چندان با حرارت، سعی کرد از وحدت محکومیت بکاهد؛ اعضای حزب امکان می یافتند اختلاف نظرهایشان را در یک بولتن مباحثات ویژه مطرح کنند؛ و بعضی از رهبران اپوزیسیون مجدداً بسه عضویت کمیته مرکزی برگزیده شدند. اما خود لنین، هنگامیکه کنگره

را قانع کرد تا اعلام دارد که " تبلیغ ایده‌های ( آنارشو -  
سندیکالیستی ) با عضویت در حزب کمونیست روسیه تعارض دارد <sup>۱</sup> " ،  
اثر ژست لیبرالی اش را از بین برد . کنگره به کمیته مرکزی اجازه می-  
داد رهبرانی را که به وسیله همین کنگره انتخاب شده بودند ، از حزب  
اخراج کند و به این ترتیب مستقیماً سخنگویان تازه برگزیده شده ،  
اپوزیسیون کارگری را مورد تهدید قرار می داد . به دبیر کارآمد ، مطلع  
و دارای استقلال فکری حزب : کرستینسکی <sup>۲</sup> ، سر برپاکوف <sup>۳</sup> و  
پره او برا ژسکی ، که به اپوزیسیون متمایل بودند یا در قبال آن گذشت  
نشان می دادند ، برکنار شدند و سمتشان به افراد " مطمئن تری " نظیر  
مولوتوف و باروسلاوسکی واگذار گشت . دبیران تازه با استالین روابط  
بسیار نزدیکی داشتند . تروتسکی ، بی آنکه گمان برد که حکم قتل  
اپوزیسیون خودش را تدارک می بیند ، به نفع ممنوعیت رأی داد .

این ایده که یک حزب واحد باید بر شوراها حکومت کند و به طریقی  
اولی ، این اندیشه که تنها یک حزب اجازه فعالیت دارد ، به هیچ عنوان  
جزء اساس برنامه بلشویکی نبود . تروتسکی می نویسد : " انحلال سایر  
احزاب آشکارا با روحیه دمکراسی شورائی در تناقض بود و در نظر رهبران  
بلشویسم نیز ، نه یک اصل ، بلکه ضرورتی گذرا بود که از میان رفتن نفس مایه  
می گرفت <sup>۴</sup> . " برای حزبی که به گفتگوهای مطلقاً آزادانه و کنترل  
نشده خو کرده بود ، انحلال گروههای اپوزیسیون داخلی ، کامل ترین  
نمود انکار سنن قدیمی و مورد احترامش محسوب می شد . حزب اینک با  
طبیعت خویش در جدال بود و در همان زمانی که می کوشید تا خود را تأیید  
کند ، به نفی خود بر می خاست .

---

۱ - همانجا ، ص ۶۸۳ - ۶۸۶ . ۲ Krestinsky ۳ Serebriakov

در اواخر جنگ داخلی ، بلشویسم با طبقاتی که تا آن زمان حمایتش کرده بودند ، در تضاد بود . ناراضی دهقانان و کارگران در صدای منشویکها ، اس . ارها و آنارشویست ها منعکس می شد . تبلیغات ایشان ، به همان اندازه که از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹ بیهوده بود ، اینک موثر و فایده کننده می نمود . اگر مکانیسم دمکراسی شورائی می توانست حقیقتاً عمل کند ، اگر شوراها آزادانه انتخاب می شدند و در انتخاب دولت آزاد بودند ، تقریباً قطعی است که بلشویکها را از پست های فرماندهی جارومی کردند و قدرت را به همان احزابی می سپردند که خود قبلاً برکنسار کرده بودند . بلشویکها قاطعانه مصمم بودند از انجام این امر جلوگیری کنند . از نظر آنها انقلاب تنها در صورتی امنیست داشت که حزب انقلاب در رأس قدرت باقی می ماند و کلیه تجارب اخیر آنها را در این عقیده استوار می کرد . انقلاب پیروزی هایش را علیه رزم و غالباً بر ضد کلیه تردیدها ، دودلی ها و کارشکنی های منشویکها و اس . ارها به دست آورده بود . سوسیالیست های میانه رواز تجارت و تحمل لازم برای انجام جنگ داخلی بی بهره بودند . بازگشت ایشان به قدرت ، به اعتقاد بلشویکها تنها مقدمه بازگشت گارد سفید و استقرار مجدد رژیم سابق محسوب می شد . تقریباً تردیدی نبود که توده های مردم تحت تأثیر خستگی و ضعف ، به حمایت از منشویکها و آنارشویست ها گردن می نهادند . اما آیا باید به توده ها اجازه داده می شد که تمام دستاوردهای انقلاب را از بین ببرند؟ باید آزادی عمل شوراها به ایشان بازگردانده می شد ، آنگاه که تردیدی نبود که از آن برای نابود کردن خود استفاده خواهند کرد؟ این موقعیتی بود که در آن ، خلق به گفته دانته ، فریاد می کشید: " مرگ بر زندگی ما! زنده باد مرگ ما! " و اغلب رهبران بلشویک از شنیدن سرباز می زدند . معذالک در حالیکه بازگوکنندگان ناراضی مردم برکناریا و ادار



به سکوت شده بودند، ناراضی به جای خودباقی بود. و موجودیت منافع متنازع طبقاتی، مخصوصاً منافع طبقاتی دهقانان، با سرکوبی سنگین نشان از میان نمی رفت. بعد در خود حزب حاکم، این فاتح بگانه که فرمانروای عرصه نبرد باقی مانده بود، نشانه های سرخوردگی و ناراضی کم کم روبه پیدایش نهاد. به نوبت هر بخشی از حزب شروع به ابراز گلایه های ویژه و اظهار انگیزه های شکایتش کرد. تفرقه موجود در کشور، حزب رهبران نیز به تجزیه تهدید می کرد و اینک می باید وحدت بخش های مختلف با رشته هایی آهنین حفظ می شد. برای حراست حزب از هرگونه تأثیر ناخوشایند، باید حساسیت آن کاهش می یافت، چشمانش کم نور و گوشش ناشنوا می گشت. ضرورت این همه به دلیل اصلاحات نپ فوری تر به نظری رسید. گروه های سرمایه دار و منافع سرمایه داری در محدوده اقتصا دا متمایزاتی دریافت کرده بودند اما دیگر هیچ حزبی در زمینه سیاست نماینده ایشان نبود. طبیعتاً آنها وسیله ای بس برای ابراز نظریاتشان حتی در داخل تنها حزب موجود جستجو می کردند. فقط یک انزوای " مطلق " می توانست از تجزیه حزب به چند حزب دشمن با یکدیگر جلوگیری کند.

بلشویسم در اینجا به حل مشکلی می کوشید که به زحمت از چهار گوش کردن دایره آسانتر بود! برای نجات پیروزیهای انقلاب، باید روند عادی حیات سیاسی کشور را نابود می کرد. اما با این عمل، حزب جسم و جان خود را نیز از درون می تراشید. منبعد اعضای آن از ابراز نظری که در آخرین تحلیل می توانست به عنوان " نفوذ طبقه بیگانه " مسورد سوء ظن واقع شود، می هراسیدند. تنها بالاترین مقام می توانست در مورد بلشویکی و پرولتاریایی بودن یا نبودن یک نقطه نظر تصمیم بگیرد. کلیه نکات دکترین به گونه ای مرموز غیر قابل فهم می شد و دفتر

سیاسی به تنها خازن حکمت انقلابی بدل گردید. اغلب رهبران تماشان را با احساسات واقعی ازدست می دادند، چراکه جریان اندیشه دیگر — یکسویه: از قله دفتر سیاسی به پایین بود. حزب متدرجا به یک ماشین بوروکراتیک مبدل می شد. تردیدی نیست که نگرانی حفظ روح انقلاب بلشویسم را به تعقیب راهی که کنگره دهم معین کرده بود، وادار می کرد، اما این نیز حقیقت دارد که با اتخاذ این موضع، بلشویسم روز به روز ویژگی های اصلی اش را بیشتر از دست می داد. در راه نجات انقلاب، حزب از اجتماعی از انقلابیون شجاع، با اذهانی انتقادی و مستقل بودن بازمی ماند. توده های پیش به قدرت روز افزون ماشین حزب گردن می نهادند، چراکه چاره دیگری نمی شناختند. آنها که اهرم های این ماشین را در دست داشتند و به آن نزدیکتر بودند، آنها که به واسطه منش با پرورششان با گرایش بوروکراتیک تازه بهتر هماهنگ می شدند، خود به خود به رهبران دوران تازه بدل می گشتند. دستگاه اداری کنار گذاشتن ایدئولوگ ها از مقام های شان را آغاز کرد؛ بوروکرات و کمیته — چی، آرمانخواه را از صحنه بیرون راندند. و چه کسی می توانست بیش از استالین — مثال کمیته چی؛ " کمیته چی " همچون اسم خاص — هواخواه تحول تازه باشد؟

این تحول خیلی آشکارا انجام نگرفت، بلکه متدرجا، بسا زیگزاگ های متناقض، و همیشه در تضاد با عادات گذشته توسعه یافت. جدائی میان بوروکرات ها و ایده آلیست ها نه یکباره و نه سریع بود. آنان از آرمانخواهی بی بهره نبودند و اینان در آغاز با رغبت در برابر بوروکرات ها سرفرومی آوردند و حتی در سرپرستی به نظام تازه بسا ایشان رقابت می کردند. چنین بود که در بحث در مورد سندیکاها، تروتسکی ایدئولوگ آنچنان تمايلات بوروکراتیک را تشویق کرد کسه

تندروترین بوروکرات‌ها را هم تکان داد و محبوبیت خود را به طوری قابل ملاحظه‌ای به خطر انداخت. درلنین این دوگرایش تقریباً بگونه‌ای بی نقص درهم آمیخته بود. و به همین خاطر او بهترین کس برای رهبری حزبش در گذار از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر محسوب می‌شد.

عجالتاً نفوذ اخلاقی او سازش متزلزل و موقتی بین دو تمایل بوجود آورده بود. اما هم در زمان حیاتش قدرت گروه رهبران بوروکرات‌ها به ماه - هرچند به گونه‌ای نامحسوس - افزایش می‌یافت؛ و همزمان، نقش استالین در این گروه اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد.



---

## دبیرکل

---

تمرکز قدرت در دست استالین . - نقش وی به عنوان کمیسر" بازرسی -  
کارگری و دهقانی " . - موقعیتش در دفتر سیاسی . - استالین به سمت  
دبیری کل کمیته مرکزی منصوب می شود ( سوم آوریل ۱۹۲۲ ) . - نقش  
دبیرکل و کمیسیون مرکزی نظارت . - استالین نخستین " تصفیه " ها  
را رهبری می کند . - بیماری لنین . - مبارزه استالین با بلشویکها  
گرچی مخالف دستورات مسکو . - بازار " شووینیسیم روسیه " بزرگ  
سخن رانده می شود . - استالین ، نویسنده قانون اساسی ۱۹۲۴ . -  
اختلافش با لنین . - وصیت نامه لنین . - لنین به استالین ، کمیسر  
بازرسی کارگری و دهقانی حمله می کند ( ژانویه ، فوریه ۱۹۲۳ ) . -  
موفقیت استالین درکنگره دوازدهم حزب . - گروه سه نفره : کامنف ،  
زینوویف و استالین . - مناظره ۱۹۲۳ . - مبارزه بین گروه سه نفره  
وتروتسکی . - منشاء " کیش لنین " . - مرگ لنین ( ۲۱ ژانویه  
۱۹۲۴ ) . - استالین سوگند وفاداری به لنین یاد می کند . - وصیت -

نامه، لنین که ضمن آن کناره‌نهادن استالین توصیه شده است، در جلسه کمیته مرکزی قرائت می‌شود (می ۱۹۲۴). - زینوویف استالین را نجات می‌دهد. - تصویری از استالین در ۱۹۲۵. - تاکتیک وی در قبال مخالفین و متحدینش. - "مباحثه ادبی" پاییز ۱۹۲۴. - استالین از کامنف و زینوویف برضد تروتسکی دفاع می‌کنند. - استالین برضد "سوسیالیسم در یک کشور" (بهار ۱۹۲۴). - در پاییز تغییر عقیده می‌دهد. - "انقلاب مداوم" تروتسکی. - اساس روانشناسانه "سوسیالیسم در یک کشور".

اندکند اتفاقات مهم تاریخی ای که به اندازه گرد آمدن حیرت - انگیز قدرت در دست استالین، که هم در زمان حیات لنین انجام گرفت، به نظر معاصرینشان بی اهمیت و ناچیز جلوه کرده باشند. دو سال پس از اتمام جنگ داخلی، جامعه روسیه تحت سلطه بالفعل امپراطوری استالین می‌زیست، بی آنکه حتی نام فرمانروایش را بداند. از این هم شگفت‌آورتر این که، او تمامی قدرت را از دست مخالفینش دریافت کرد. بعدها مبارزه‌ای که وی را رودر روی معاندینش قرار داد، بسسه درامی غم انگیز بدل شد. اما این مبارزه تنها زمانی آغاز شد که استالین از در دست داشتن کلیه اهرمهای قدرت اطمینان یافت، و رقبایش با پی بردن به نقشی که وی ایفا می‌کرد بیدار شدند و کوشیدند از فرماندهی پست‌های اساسی برکنارش کنند؛ اما دریافته‌اند که دیگر امکان تکان دادن او وجود ندارد.

سه نقشی که بلافاصله پس از جنگ داخلی ایفا می‌کرد، دارای اهمیت اساسی بودند: او کمیسرملیت‌ها، کمیسربازرسی کارگری و دهقانسی و عضودفترسیاسی بود.

به عنوان کمیسرملیت ها ، استالین به امورتقریباً نیمی از جمعیت " جمهوری سوسیالیستی فدراتیوشوروی روسیه " - آنچنانکه روسسیه ، سابق در آن زمان نامیده می شد - رسیدگی می کرد؛ شصت و پنج میلیون نفر از صد و چهل میلیون نفر جمعیت روسیه به ملیت های بیگانه تعلق داشتند. در میان ایشان ، تمامی مراحل ممکن تمدن ، از شیوه زندگی تقریباً اروپائی اوکراین گرفته ، تا زندگی بدوی بیست و پنج میلیون شبان ترک که به طور قبیله ای می زیستند ، به چشم می خورد. بین قبایل بدوی جامعه مدرن ، خلق هایی در مراحل مختلف رشد وجود داشتند: بیلوروس ها<sup>۱</sup> ، قرقیزها ، ازبک ها ، آذربایجانی ها ، تاتارها ، آرامنه ، گرجیان ، تاجیک ها ، بوریات ها<sup>۲</sup> ، یاکوت ها<sup>۳</sup> ، و انبوهی از عشایری که به نظرمی آید نامشان در زبان نیامده است. بلشویسم که مایل بود تمام این ملیت ها را جلب کند ، و کلیه آثارستم تزاری را از میان بردارد ، با اعطای خودمختاری ، حقیقتاً حکومت بر خود را به ایشان عرضه کرد. عده بسیار اندکی از این خلق ها از نوعی وجدان " ملی " برخوردار بودند. خلق هایی که از حداقنسل تعلیم و تربیت ضروری برای تشکیل یک دولت خودمختار بهره داشتند ، از این نیز کمتر بودند. آنها برای سامان دادن به امورشان به کمک کمک خارجی و به عبارت دیگر ، به کمک کمیساریای ملیت ها نیاز داشتند. اغلب ایشان با مسائل دکترین کمونیسم همانقدر بیگانه بودند که خوانین بخارا با تئوریهای اینشتین؛ و در سرزمین هایشان انقلاب به معنای رهایی جوامع بدوی از تسلط امیران ، خان ها و ملاها بسود و حدودی از اروپایی شدن را می رساند.

به استثنای اوکراین که تحت حکومت دولت مستقلی به ریاست

---

1 Biélorussiens 2 Bouriates 3 Yakoutes

کریستیان راکوفسکی<sup>۱</sup> قرارداد است، کمیسریلیت ها با پدبا توده های عظیم بی جنب و جوش شرقی ای که در نواحی مرزی روسیه می زیستند، طرف می شد. هیچ رهبری از استالین برای اداره این کمیساریا شایسته تر نبود. (اغلب ایشان بخش اعظم دوران پختگی شان را در اروپای غربی گذرانده بودند.) او بهتر از هر کسی سنن و اخلاق خلق های روسیه را می شناخت. بهتر از هر کس به حل پیچیدگی های مشکلات سیاسی ایشان که در آن منازعات خونین و حمله گری های شرقی، با تحرک صادقانه ای برای دست یافتن به تمدن جدید آمیخته بود، قادر بود. در او، دقیقاً آن بردباری، اقتدار پدرسالارانه و ظرافتی که برای این کار لازم بود، وجود داشت. دفتر سیاسی این را می دانست و از دخالت در کار روی اجتناب کسرد.

به این ترتیب "پری فری" آسیای و نیمه آسیای به نخستین قلمرو بلا منازع او بدل شد. بلافاصله پس از جنگ، زمانی که هنوز شهرهای پیشرفته و پر جوش و خروش روسیه اروپایی، و مخصوصاً پترزبورگ و مسکو، رهبری تمام کشور را بر عهده داشتند، اهمیت این "پری فری" چندان محسوس نبود. پس از عقب نشینی انقلاب، نوبت به ولایات عقب مانده و ابتدائی رسید؛ آنها به هزار شکل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مختلف وجودشان را مورد تأکید قرار می دادند. حال و هوای ذهنی این ولایات که به ویژه شرقی بودن آن بسیار پر معنا بود، از جهتی برای آینده کشور تعیین کننده شد. استالین که مناسب ترین فرد برای سخن گفتن به نام کمونیسم با خلق های ساکن مرزهای شرقی بود، ضمناً برای "شرقی کردن" حزبش نیز، لیاقت کافی داشت. در طول سالهایی که کمیسری بود، به برقراری و توسعه رابطه با رهبران بلشویک سرزمین های مرزی که

---

1 Christian Rakovsky

می توانست روی حمایت بیدریغ شان حساب کند و بعدها بسیاری از آنها در کرملین جزء اطرافیانش درآمدند، پرداخت.

در سال ۱۹۱۹، به پیشنهاد زینوویف استالین به سمت کمیسربازرسی کارگری و دهقانی (رابکرین) منصوب شد. این کمیسارها به منظور کنترل تمامی دستگاه‌های اداری از بالا به پایین برای رفع دو نقیصه عمده بی لیاقتی و فساد که از سازمان اداری تزاری به ارث مانده بود، ایجاد شد و با بد نقش مفتش سخت گیر و تیزبین ماشین نا استوار دولتی را ایفا می کرد؛ بوروکراسی و سوء استفاده از قدرت را از بین می برد؛ و قشر کارمندی زبده و قابل اطمینانی در کلیه بخش‌های اداری تشکیل می داد. "رابکرین" از گروه‌های کارگری و دهقانی ای تشکیل می شد که حق داشتند در هر لحظه ای، وارد هر اداره و وابسته به هر کمیساریایی شوند و کاری را که در آنجا انجام می شد، مورد بازرسی قرار دهند. عاقبت این گروه‌ها بطور منظم در کنفرانس‌های داخلی وزارتخانه‌ها و حتی در جلسات شورای کمیسرها شرکت می جستند. هدف اساسی این سیستم تشکیل یک قشر زبده کارمندی بود؛ اما در حقیقت به "رابکرین" اجازه می داد کلیه دستگاه‌های ماشین حکومتی را تحت کنترل خود قرار دهد<sup>۱</sup>.

این نقشه عجیب بازرسی در مجموع ساخته و پرداخته فکر لنین بود. وی که از بی لیاقتی و فساد کارمندان به خشم آمده بود، تصمیم گرفت آنرا از طریق یک "کنترل از پایین" شدید و بی رحمانه که

---

۱ - م. ش. به: لنین؛ "مجموعه آثار"، جلد ۲۷، ص ۱۴ - ۲۰؛ نیز

به: "نامه‌های لنین"، ص ۴۵۵ - ۴۵۶، ۴۷۴ - ۴۷۵؛ همچنین به

متن سخنرانی زینوویف در" ( ) ، ص ۱۶۲ - ۱۶۳

۲۰۱ ، ۲۲۵ - ۲۲۶ و ۲۹۱ - ۲۹۲ همچنین به :



کمیساریا با ایداز آن می بود، درمان کند. گزینش استالین برای این کار، از اعتماد فراوان لنین به وی حکایت می کند، چرا که این کمیساریا با بد نوعی " فوق دولت " و خودنمایی از مفاسد بوروکراسی می بود.

چاره جوشی لنین به بدی خود مرض از آب درآمد؛ همچنانکه او خود به کرات خاطر نشان ساخت، نقائص سرویس های عمومی منعکس کننده، نقص آموزشی وحشتناک و فقر مادی و معنوی کشور بود درمان آن جز به تدریج و در کمتر از به پایان رسیدن یک نسل ممکن نمی شد. " رابکرین " با پدکمیساریای فرشتگان می بود تا بتواند - فارغ از دیگران - فقط خودش را به بالای این دره، جهنمی که بوروکراسی روس بود، بکشاند. لنین که تا این حد به فضایل ساری طبقه کارگر باور داشت، کارگران را به مبارزه با بوروکراسی خودش فراخواند. اما در تماس با بوروکراسی، کارگران خود به بوروکرات بدل شدند. و کمیساریای بازرسی، همچنان - کوه لنین بعد از دریافت، منبع دیگری از آشفتگی، فساد و دسیسه - چینی بوروکراتیک شد و در پایان به هیئت پلیس نیمه رسمی خدمات عمومی درآمد. اما اینها مربوط به آینده است. اینجا کافیت اشاره شود که استالین به عنوان سرپرست " بازرسی " به جایی رسید که تمام دستگاه حکومتی، عملکرد و اعضایش را شدیدتر و مستقیم تر از هر کمیسر دیگری کنترل می کرد.

مقام کلیدی دیگر وی، عضویت دفتر سیاسی بود. در تمام طول جنگ داخلی، دفتر سیاسی از پنج عضو: لنین، تروتسکی، کامنف، استالین و بوخارین، تشکیل می شد. بعد از جدائی میان بلشویکها و اس. ارها این دفتر به دولت حقیقی بدل شده بود. لنین همزمان رهبر رسمی حزب و دولت به شمار می رفت. تروتسکی مسئولیت اداره جنگ -

داخلی را برعهده داشت . کا منف به عنوان نمایندهٔ لنین بسه امور مختلفی رسیدگی می کرد . یوخارین مسئول مطبوعات و تبلیغات بود . حل و فصل مسائل روزمره به استالین واگذار شده بود . دفتر سیاسی به سیاست کلی می پرداخت . کمیتهٔ مرکزی ارگان دیگری ، مشابه دفتر سیاسی ، تحت عنوان دفتر تشکیلاتی برگزیده که وظیفه اش رسیدگی به امور پرسنل حزب که کاملاً تحت اختیار آن قرار داشت بود . این دفتر کار پرسنل را رهبری می کرد و بنا به مقتضیات جنگ داخلی افراد آن را بین ارتش و دستگاه اداری تقسیم می کرد . هم از آغاز سال ۱۹۱۹ ، استالین تنها افسر رابط داشمی میان دفتر سیاسی و دفتر تشکیلاتی شد . وی وحدت سیاست و تشکیلات را تأمین می کرد ؛ به عبارت دیگر نیروهای حزب را مطابق با رهنمودهای دفتر سیاسی ، مجتمع می کرد . او برخلاف کلیسهٔ همکارانش ، در کار روزمرهٔ حزب و دسیسه چینی های پیش پا افتادهٔ آن غرق شده بود .

در این زمان استالین دیگر قدرت فوق العاده ای داشت و پس از آن که روز سوم آوریل ۱۹۲۲ ، به سمت دبیر کلی کمیتهٔ مرکزی منصوب شد ، این قدرت باز هم افزایش یافت . کنگرهٔ یازدهم حزب تازه کمیتهٔ مرکزی بزرگتری برگزیده و ساخت آنرا نیز ، مجدداً تغییر داده بود . ارگانهای رهبری حزب بسیار زیاد شده بود ؛ مقام جدیدی تحت عنوان دبیری کل ابداع شد که وظیفهٔ دارندهٔ آن ، ایجاد هماهنگی بین فعالیت شعب متفاوت این ارگانها ، که غالباً با یکدیگر اصطکاک پیدا می کردند ، بود . بنا به گفتهٔ تروتسکی ، در همین مورد بود که لنین ترس خود را از داوطلب شدن استالین با همکاران نزدیکش در میان نهاد ؛ " این آشپز جزغذای شور نمی تواند بیپزد آ . " اما بهر حال تردیدهای وی جدی نبود

---

عاقبت شخما از داوطلبی " آشهز " حمایت کرد. مولوتوف و کوبیچیف<sup>۱</sup>، به معاونت استالین انتخاب شدند؛ نفر اول قبل از این نیز از دبیران حزب بود. خیراین انتخاب، همچون واقعه‌ای بی اهمیت و مربوط به حیات داخلی حزب، بدون شرح و تفسیر در مطبوعات روسیه منعکس شد.

اندکی بعد، مبارزه مخفیانه برای کسب قدرت بین رهبران حزب شروع به خودنمایی کرد. دفتر سیاسی در آن هنگام از هفت عضو تشکیل می شد (علاوه بر پنج عضو سابق، زینوویف و تومسکی نیز برگزیده شده بودند.) و می توان گفت که مغز و روح بلشویسم به شمار می رفت. قدرت مادی تشکیلات و رهبری عملی بیشتر در دفا تر دبیرخانه<sup>۲</sup> کل گرد آمده بود. دبیرخانه علی القاعده باید تابع دفتر سیاسی می بود. اما کار وابستگی این دفتر به دبیرخانه به جایی رسید که بدون آن به نظر می رسید در خلأ معلق مانده است. دبیرخانه<sup>۳</sup> کل دستور هرنشست دفتر سیاسی را تعیین می کرد. اسناد و مدارک مربوط به امور مورد بحث را ارسال می داشت. دستورات دفتر را به سطوح پایین تر ابلاغ می کرد. با کارمندان حزب در پایتخت و ولایات روزانه تماس داشت و وظیفه<sup>۴</sup> انتخاب، اخراج و ترفیع ایشان به آن واگذار شده بود. تا حدودی می توانست در مورد مسئله‌ای که هنوز مورد بحث واقع نشده بود، از جانب دفتر سیاسی حکم صادر کند و می توانست تصمیمات این دفتر را در حین اجرا و بنا به میل دبیرکل تحریف کند. در هر دستگاه حکومتی سازمانی از این دست وجود دارد، اما به ندرت به یک قدرت مستقل بدل می گردد. آنچه معمولاً این سازمانها را از تخطی از حدودشان بازمی دارد، نوعی تقسیم قدرت در تمام دستگاه حکومتی، اعمال نظارت مؤثر بر کار آنها و گهگاه درست کاری کارمندان است. فوق تمرکز قدرت در رهبری حزب بلشویک، فقدان

---

1 Kouybychev

کنترل موثر، و بالاخره - اما نه به مثابه بی اهمیت ترپسین عامل -  
جاه طلبی شخصی دبیرکل، دست به دست هم داد و به دبیرخانه کل اهمیت  
فوق العاده ای را که فقط چند ماه پس از ایجادش شروع به کسب آن کرده  
بود، بخشید.

تصویر فوق بدون اشاره به یک نهاد دیگر، " کمیسیون مسرکزی  
نظارت " که نفوذ عظیمی در امور بلشویکی کسب کرد، ناقص می ماند.  
نقش این کمیسیون در برابر حزب، معادل نقش کمیته های بازرسی در  
برابردستگاه حکومتی بود: باید اخلاق حزب را کنترل می کرد. این  
نهاد، به وسیله "کنگره" دهم در سال ۱۹۲۱، و به درخواست اپوزیسیون  
کارگری، که حزب از جانب دیگر با آن به خشونت بسیار رفتار کرده بود،  
تأسیس شد و مسئولیت تصفیه ها که خود نیز آفریده "کنگره" دهم، بسط  
خواست اپوزیسیون بود، به آن واگذار شد. هدف از این تصفیه ها،  
در اصل عبارت بود از اخراج متناوب اشخاصی که تنها به موقعیت شخصی شان  
می اندیشیدند و عده شان در حزب بسیار شده بود؛ کمونیست هایی که طعم  
زندگی سوزوایی را می چشیدند و کمیسرهایی که قدرت از خود بی خودشان  
می کرد. از نظر لنین این طرح تا حدودی می توانست مانع آن شود که  
هوادارانش از شیوه زندگی مسکانه ای که ویژه حزب بود، دست بشویند.  
اما از آن برضد "آنها روشنفکران لیست ها"، مردها، شکاکان،  
ناراضیان و به بیان دیگر برضد مبتکرین حقیقی اش نیز، استسفاده  
کرد. روش تصفیه ها در آغاز با شیوه ای که بعدها اختیار شد، تفاوت داشت  
و انجام آنها در صلاحیت دستگاه قضائی نبود. تصفیه به وسیله کمیسیون  
نظارت محلی حزب و در برابر مجامعی که شهروندان بلشویک و غیر بلشویک  
آزادانه می توانستند در آن حضور بیابند، انجام می شد. طرز رفتار هر  
عضو حزب - از متنفذترین آنها گرفته تا فرودست ترینشان - در برابر

عموم مورد بررسی سخت گیرانه‌ای قرار می گرفت . هر مرد یا زنی که در جلسه حضور داشت می توانست شهادت بدهد . بلشویکی که پرونده اش رضایت بخش نبود ، سرزنش و دست بالا از حزب اخراج می شد . کمیسیون نظارت نمی توانست مجازات دیگری معین کند .

بن براین ، تصفیه ها در اصل از نوعی دون کیشوتیسم ناشی می شد : باید به خلق اجازه می داد تا به تناوب شلاق را کنار گوش کسانی که قدرت را در دست داشتند ، به صدادر بیاورد . اما نظریه اینکه حزب حاکم معتقد بود که نمی تواند در مورد کلیه مسائل سیاسی اساسی ، خود را تحت نظارت مردمی قرار دهد ، این وسیله تازه برای جان بخشیدن به کنترل توده‌ای ، به گونه‌ای " از پیشی " بیهوده بود و نمی توانست جزئی خاصیتی خود را نشان دهد . وسیله تازه تضاد آشنایی که حزب با آن روبرو بود ، یعنی : دوری روز افزونش از خلق و تمایل به حفظ خصوصیت خلقی اش را آشکارتر می کرد . این تضاد ، مبنای تجربه‌های تأثر انگیز لنین روی حزب در دو سال آخر فعالیت سیاسی اش بود . تصفیه ها باید جای انتخابات واقعی را می گرفت ؛ باید اعضاء فاسد حزب را از قدرت دور می کرد نه خود حزب را .<sup>۱</sup>

---

۱ - تصفیه ها بهانه‌ای شد برای انواع تسویه حساب های خصوصی . در می ۱۹۲۲ ، لنین در نامه‌ای به استالین نوشت : " ... تصفیه حزب نشان داده که در اکثر کمیته های بازرسی محلی بدنهادی و غرض ورزی شخصی غالب است ... این حقیقتی انکارنا پذیر و هشدار دهنده است . " در همین نامه ، از عدم برخورداری اعضای حزب از یک " آموزش قضائی مناسب " که به ایشان اجازه دهد تا در برابر هر گونه اعمال نفوذ محلی مقاومت کنند ، شکایت می کند . م . ش به :

کمیسیون مرکزی نظارت مسکو بزودی برای قربانین تصفیه‌ها در سراسر کشور، به دیوان عالی قضائی بدل شد. در اصل این کمیسیون باید نه به کمیته مرکزی وابسته می بود و نه به دفتر سیاسی. بعدها تقریباً هماهنگ با کمیته مرکزی عمل می کرد و دو ارگان منظم جلسات مشترکی تشکیل می دادند. دبیرخانه کل رابطی بود که ایشان را به هم پیوند می داد. به این ترتیب، استالین بطور غیررسمی رهبر اصلی تصفیه‌ها شد.

لنین، کامنف، زینوویف و تا حدود کمتری تروتسکی، فامین استالین برای کلیه مشاغلی که در اختیار داشت، بودند. این مشاغل برای روشنفکران برجسته هیچ جذابیتی نداشت. این ایدئولوگ‌های درخشان و تحلیل‌گران سیاسی تیزهوش از استعدادی که به کار بازرسی-کارگری و دهقانی یا دبیرخانه کل بیاید، بی بهره بودند. برای تصدی این مقام‌ها، قابلیت فوق‌العاده برای انجام کار، کاری سخت و کسل‌کننده، و علاقه توأم باشکبائی برای رسیدگی به امور جزء جزء تشکیلات ضرورت داشت. هیچک از همکاران استالین به خاطر تصدی پست‌های متعدد با وی درگیری پیدا نکردند. مادامی که لنین زمام قدرت را در دست داشت، او را تنها دستیار لنین می دانستند و همگی به طیب خاطر، رهبری لنین را می پذیرفتند. نه آنها و نه لنین، به موقع به تغییر ظرفیتی که در موقعیت استالین پیدا شد و او را از دستیار، بسطه معاون لنین بدل کرد، پی نبردند.

کمتر از دو ماه پس از انتخاب استالین به دبیرکلی، مهار دولت از دست لنین خارج گشت. در پایان می ۱۹۲۲، به نخستین حمله تملب شراشین و فلج دچار شد. دیگر تقریباً قادر به سخن گفتن نبود و از کرملین به بیلاقی واقع در نزدیکی مسکو انتقال یافت. تنها در واسط پاییز

بود که برای از سر گرفتن فعالیت‌هایش به حد کافی بهبود پیدا کرد، اما دوران این فعالیت بسیار کوتاه بود. در آخر پاریز، حمله تازیه‌ای دوباره او را از حرکت انداخت و در پایان زمستان، در مارس ۱۹۲۳، با سومین حمله برای همیشه از صحنه سیاست کنار رفت، هرچند تا ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، با مرگ مبارزه کرد.

به دشواری می‌توان در مورد شدت تکانی که بیماری لنین در رهبران بلشویک موجب شد، اغراق کرد. این منظومه‌ای بود که ناگاه از درخشش نوری که آن استاد معنوی می‌پراکنده محروم می‌شد و از حرکت درمسدا ر خویش، بازمی‌ایستاد. شاگردان و مریدان لنین (فقط تروتسکی به هیچیک از این دو گروه تعلق نداشت.) عمل کردن به اراده خود را آغاز کردند و متدرجا خصوصیات تقلیدی و طبیعت ثانوی شان را (که طبیعت برترشان نیز بود) از دست نهادند. جنبه منفی نفوذ فوق العاده و استوار لنین بر هوادارانش اکنون به طور قابل ملاحظه‌ای آشکار می‌شد. این واقعیت تأیید شده به وسیله تروتسکی که زینوویف و کامنف، در طی سال‌هایی که با رهبران گذرانده بودند، تا اکتباس شیوه خط نویسی او نیز پیش‌رفته بودند، نشان می‌دهد که این نفوذ تا چه اندازه بوده است. اینک آنان به نوشتن مانند او ادامه می‌دادند، بی آنکه از الهام اندیشه‌هایش برخوردار باشند.

از جهتی، استالین کمتر از دیگر همکارانش به لنین متکی بسود؛ نیازهای ذهنی وی محدودتر از ایشان بود؛ به اجرای دستورالعمل‌های لنین علاقه داشت نه به مکانیسم اندیشه لنینی. طرز رفتن‌سارش را مقتضیات، نیازها و تمایلات ماشین سیاسی عظیمی که تحت کنترل خود داشت، معین می‌کرد و فلسفه سیاسی اش میدان را برای تضمین تسلطش بر این ماشین از طریق به کار گرفتن عملی‌ترین و آسانترین وسایل خالی

می کرد . در یک رژیم آشکارا دیکتاتوری ، غالباً سرکوب عملی ترین و آسانترین شیوه عمل است . ممکن است دفتر سیاسی با غیبت لنین دست و پای خود را گم کرده باشد ، اما وضع دبیرکل چنین نبود . برعکس ، از آنجا که دیگر لازم نبود به مدیری هوشمند و مراقب حساب پس بدهد با سخت گیری و اطمینان بیشتری عمل کرد .

این موضوع در مورد " بازرسی کارگری و دهقانی " نیز صادق بود . دبیرخانه و بازرسی مورد انتقاد تروتسکی که انحلال کامل نهاد را اخیراً پیشنهاد کرد ، واقع شدند<sup>۱</sup> . اما پیشنهادها و اعضای دفتر سیاسی را تنها به خشم آورد : مگر نه اینکه لنین این نهاد را تأسیس کرده بود ؟ انتقادات تروتسکی از دبیرخانه نیز موفقیتی نیافت . دبیرکل به یمن اصلاحاتی که کنگره های دهم و یازدهم ، با حمایت لنین و تروتسکی در اسانسه حزب به عمل آورده بودند ، توانست کلیه اقدامات سرکوب گرانه در حق بلشویکهای ناراضی را توجیه کند . و توضیح داد که کلیه تصمیمات اتخاذ شده نتیجه اجتناب ناپذیر تصمیمات مشترک قبلی بوده است . وی عده زیادی از دوستان و هواداران او را نشان داد . مردان با کت و تساریتسین - را در دبیرخانه به کارگماشت . کسانی که اخراج شده بودند برای شکایت به دفتر سیاسی روی آوردند و تروتسکی دفاع از ایشان را به عهده گرفت . در مقابل ، استالین به تقسیم کاری که مورد توافق همسره بود پناه برد : دفتر سیاسی باید به تصمیم گیری در مورد مسائل سیاسی می پرداخت . رسیدگی به امور پرسنل حزب در صلاحیت دبیرخانه کل و دفتر تشکیلاتی بود . از انتقادات بهانه جوینان تروتسکی جز متغیر کردن دفتر سیاسی نتیجه ای به دست نیامد .

تنها اتهام حقیقتاً مهمی که به استالین وارد شد ، مربوط به اقدامات

---

۱ - تروتسکی : استالین ، ص ۲۴ - ۶۷ .



وی در زادگاهش، گرجستان بود. در اینجا باید مختصراً به سابقه این نزاع اشاره شود. تا فوریه ۱۹۲۱، گرجستان به وسیله یک دولت منشویکی اداره می شد. هرچند سایر نقاط قفقاز متدرجاً تحت کنترل شوروی قرار گرفته بود. مسکودر قبال رژیم منشویکی تفلیس بی تفاوتی نشان می داد، اگرچه استالین از اینکه ژوردانیا و رامیشویلی<sup>۱</sup>، رقبای سابقش در "مسام داسی"، در تفلیس حکومت می کردند خشنود نبود. دفتر سیاسی با اطمینان به اینکه گرجستان منشویکی در قفقاز شورایی شده که نان و سوخت آنرا تأمین می کرد، تا مدت زیادی قادر به حفظ خود نخواهد بود، فرارسیدن زمان مناسب را انتظار می کشید. و در حقیقت محبوبیت دولت منشویک روبه کاهش نهاد. اما کاسه صبر استالین زودتر لبریز شد. در فوریه ۱۹۲۱، افواج لشکر دوم سرخ از قفقاز شمالی به گرجستان بهار بردند و دولت منشویک را ناگزیراً از جنگیدن کردند.

باید توجه کرد که ناسیونالیسم منشویکهای گرجی خیلی عمیق نبود و نه در روزگار تزار و نه در زمان کرنسکی استقلال کشورشان را طلب نکرده بودند. حداکثر خواست آنها نوعی خودمختاری در چهارچوب بسک روسیه فدرال بود. آنان در زمان حکومت کرنسکی، شدیداً با تجزیه سرزمینهای مرزی روسیه، از فنلاند گرفته تا گرجستان مخالفست و رزیدند. این میهن پرستی اغراق آمیز تازه در حقیقت نوعی ابسراز مخالفت با بلشویکها بود. معذالک تهاجم ارتش سرخ کوه نشینان گرجی را به خشم می آورد. استالین که سه سال قبل از آن به فنلاندی ها قول داده بود: "ما هیچ نظارت، هیچ قیمومتی بر خلق فنلاند اعمال نخواهیم کرد"، اینک فرمان هجوم به گرجستان را صادر می کرد. دوست قدیمی اش، سرژا ورجونیکیدزه کسب سرسیاسی ارتش مهاجم بود.

---

1 Ramichvili

تدارک لشکرکشی تا آخرین لحظات درخفا انجام گرفت؛ اما در لحظه آخر از جانب لنین و دفتر سیاسی نیز تأیید شد، چه به ایشان گفته شده بود که یک قیام کمونیستی در تفلیس آغاز شده است و ارتش سرخ تنها از سرخ ها، که پیروزیشان گرچه مسلم است، اما اگر به حال خود رها شوند، بسیار گران به کف خواهد آمد، حمایت می کند.

راست است که قیامی کمونیستی در تفلیس واقع شده بود، اما از چنان حمایت توده ای که پیروزی را تضمین کند، برخوردار نبود.

استالین هنوز حسابش را با هموطنان منشویکس تعفیه نکرده بود که به جدال با بلشویکهای تفلیس پرداخت. چند ماه پس از تهاجم، برای اداره فعالیت کمیته قفقازی حزب به تفلیس رفت. در پاییز ۱۹۲۱، او با توافق لنین از تشکیل یک دولت فدرال قفقازی در کادر جمهوری های شوروی حمایت کرده بود. بلشویکهای گرجی ترجیح می دادند کشورشان یک جمهوری شورائی حقیقتاً خودمختار باقی بماند و تنها از دور با اتحادیه سراسری جمهوریهای روسیه همکاری داشته باشد؛ آنها میل نداشتند از حکومتشان به نفع یک تشکیلات محلی قفقازی وابسته سر صرف نظر کنند.

تعیین اینکه در این مناظره حق با چه کسی بود، دشوار است. در هر گوشه و کنار قفقاز خصومت های خونینی میان گرجی ها، ارمنه و تاتارها که به نسبت های مختلف با روس ها مخالف بودند، جریان داشت. قزاق ها، "چه چن ۲" ها، "اوست ۳" ها و دیگر قبایل کوچک کوه نشین متقابلاً به نزاع های بیرحمانه ای می پرداختند که استالین کوشید تا از طریق جابجا کردن واسکان قبایل - یعنی همان شیوه ای که ربع قرن

---

۱ - تروتسکی: استالین، ص ۲۶۷.

2 Tchetchènes      3 Ossetes

بعد و در سطحی وسیع تر، در مورد اوکراینی ها، لهستانی ها، آلمانی-ها و دیگر ملل بیگانه، به کار بست - به آنها خاتمه دهد. می توان احتمال داد که رهبران بلشویک گرجی ای که با فدرالی شدن قفقاز مخالفت می کردند، یعنی بودو مدیوانی<sup>۱</sup> و فیلیپ ماخاراندزه، هم چنانکه استالین می گفت، خود تحت تأثیر "ناسیونالیسم محلی" قرار گرفته بودند. اما به احتمال قویتر، دریافتی بودند که یک حکومت فدرال قفقازی در فضای متشنج از خصومت های خونبار توفیقی نخواهد یافت. این احتمال نیز وجود دارد که انگیزه<sup>۲</sup> ایشان، بیش از آن که دفاع از یک استقلال صوری، نظیر آنچه در طول حکومت سه ساله<sup>۳</sup> بلشویکها داشتند، بوده باشد، حمایت از نوستالژی نیمه خاموش میهن پرستانه<sup>۴</sup> گرجی که مجدداً به احساساتی مردمی بدل شده بود، بوده است. تنها جم روسیه به این احساسات لطمه وارد آورده بود. این لطمه به سبب اعمال مأمورین روس پلیس سیاسی که به تحریک کمیسرملیت ها، بسط برای "پاکسازی" منشویکهای محلی، به تفلیس فرستاده شده بودند، تشدید شد. چندتن از بلشویکهای گرجی، که علیرغم اختلاف نظرهایی که از منشویکها جدایشان می کرد، و علیرغم کلیه<sup>۵</sup> تعدیاتی که تحت رژیم منشویکی متحمل شده بودند، هنوز ایشان را به چشم رفقای قدیمی می - نگریستند، به ستمی که در حق آنها روا داشته می شد اعتراض کردند.

مجموع این سیاست هراس دیرین گرجیان از تسلط روس ها را زنده کرد. اینکه عامل آن گرجی بود و با ایشان به زبان مادریشان حرف می زد، اهمیتی نداشت. مسکوبود که با زبان اوسخن می گفت. این واقعیت که نماینده<sup>۶</sup> مسکو، همان جوگاشویلی دیر آشنا بود، وضع را باز بدتر می کرد. یک فرستاده<sup>۷</sup> دیگر دولت مرکزی می توانست با منازعات

---

1 Boudow 2 Mdivani

محلی با نوعی خودداری و بیطرفی برخورد کنند. اما استالین خیلی زود خود را به دست شوراهای محلی و خاطرات جوانیش سپرد و یکبار دیگر به همان محرومیت کشیده، تندروئی که به وسیله «اکثریت» خورده بورژوازی «مسام داسی» تقریباً از تغلیس بیرون رانده شده بود، بدل شد. با این همه، ضمن آنکه جوگاشویلی بود که حسابهای قدیمیش را در چنسد صدمتری مدرسه علوم دینی قدیمی تمدیه می کرد، اطاعت در خور استالین را نیز نمی طلبید. اما موفق نشد دیگران را به اطاعت از خود وادارد.

روز ششم ژوئیه ۱۹۲۱، در مجمعی خطاب به اعضاء حزب سخن گفت و به مخالفتش حمله کرد<sup>۱</sup>. از مشکلات اقتصادی ای که گرجستان به مثابه یک حکومت «منزوی» با آنها روبرو می شد حرف زد و امتیازات تعاون با سایر قسمت های قفقاز را بر شمرد: گرجستان بطور رایگان از یاکو نفست دریافت می داشت و روسیه به جمهوری های قفقاز یک وام چند میلیون روبلی عطا می کرد، وی ضمن عرضه این هدایا، حمله به «ناسیونالیسم محلی» را ادامه می داد. از شوونیسم محلی که به نحو خارق العاده ای در قفقاز توسعه یافته بود، حیرت می کرد و در مقابل آن تصویری اندکی اغراق آمیز از «تعاون برادرانه بزرگ» طبقات کارگر قفقازی، در زمانی که خود در آنجا می زیست، رسم می کرد. نخستین وظیفه «کمونیست های کرجی»، «مبارزه» بیرحمانه با ناسیونالیسم محلی بود. باید بقایای ناسیونالیسم را «با آهن سرخ می سوزانند» و «اژدهای چند سر ناسیونالیسم» را معدوم می کردند. حزب باید میهن پرستان محلی را از صفوف خود بیرون می راند. نمی باید از تصفیه می هراسیدند. حزب روسیه فقط هفتاد هزار عضو داشت؛ و اگر در اندیشه کمیت بود و نه کیفیت، می توانست به راحتی هفت میلیون عضو داشته

---

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد پنجم، ص ۴۲۸.

باشد. حزب به برکت وجود برگزیدگانی که اعضای را تشکیل می دادند توانسته بود انقلاب را به پیش بردودر برابر کلیه تاجا وزات امپریالیسم جهانی مقاومت کند و این سرمشقی بود برای سایر احزاب.

از نقطه نظر گرجیان و ازدیدگاهی مطلقا محلی، انتقادات استالین در مورد " ناسیونالیست ها " تا هر جا که پیش می رفت، احتمالا موجه و غیر قابل رد بود و اگر از جانب یکی از رهبران محلی ابراز می شد، کاملا عادی به نظر می رسید. اما از آنجا که استالین به نام مسکو سخن می گفت، در هر چه به زبان می آورد بطور اجتناب ناپذیر، چیزی از آن " شووینیسم روسیه بزرگ " وجود داشت. در زمان تزارها، کلیه امور مهم کشورهای مرزی به وسیله دولت مرکزی روس حل و فصل می شد. اکنون همه از خود می پرسیدند که آیا انقلاب تغییر قابل توجهی در این مورد به وجود آورده است یا خیر. گرجیان بیش از هر گروهی حق داشتند که اگر نه بدبین، دستکم مشکوک باشند. سخنرانی های استالین در مورد قباحات خودمداری ایشان، تنها شکاکیتشان را استوارتر کرد. مثل این بود، که یک عضو کابینه بریتانیا در دوبلین<sup>۱</sup> در مقابل جمعیتی از " ازدهای چندسر " ناسیونالیسم ایرلندی انتقاد و خاطرات کهنه امپریالیسم بریتانیا را زنده کرده باشد. چنین وزیری، حتی اگر ایرلندی الاصل می بود، حتی اگر به نام دولت انقلابی بریتانیا که انحلال کامل امپراطوری را اعلام کرده بود، سخن می گفت، بساز سخنش فریبکارانه می نمود به ویژه اگر این سخنرانی، درست پس از یک تهاجم تازه انگلستان انجام می گرفت. سخنرانی های استالین در تغلیس تقریبا چنین اثری بر جانها د.

استالین بی آنکه نگران عدم موفقیتش باشد، به اورجونیکیدزه

---

1 Dublin

دستور داد حزب را از سر مخالفین فدراسیون ، میهن پرستان محلی و کسانی که به منشویکها متمایل بودند ، خلاص کند . به سرکوبی وحشیانه هم نیازی نبود . باید چند " میهن پرست محلی " از حزب اخراج می شدند و کنفرانس هایی با شرکت کسانی که به اطاعت از اورجونیکیدزه گردن می نهادند ، برگزار می گشت . افرادی که مشکوک و مردد بودند ، هنگامی که شنیدند که دفتر سیاسی به اتفاق آراء ، ایده اتحاد فدراسیون قفقازی را تمویب کرده است ، در صفوف حزب جا گرفتند . وانگهی این خبر صحت داشت <sup>۱</sup> . عاقبت رهبران اپوزیسیون بلشویک ، مدیوانی و ماخارادزه پشت سر هم در رأی گیری هایی که در کنفرانس ها و جلسات انجام می شد ، شکست خوردند ، معذالک اعتراض به " شووینیسیم روسیه بزرگ " کمیسر ملیت ها را ادا می دادند .

تحولی که سوسیالیست گرجی سابق را به مقامی رساند که در آن ، می توانست به " شووینیسیم روسیه بزرگ " متهم شود ، حتی بیش از تحولاتی که بونا پارت اهل " کرس <sup>۲</sup> " را به بنیانگذار امپراطوری فرانسه و هیتلر اطریشی را به متجاوزترین رهبر ناسیونالیسم آلمان بدل کرد ، شایان توجه بود . کرس هاچندان شکایتی از فرانسویان

---

۱ - لنین اساس ایده را پذیرفت . اما ضمن پیامی به هواداران قفقازیش ، تأکید کرد : " باید متوجه باشید که ضرورت دارد به جای تقلید موبه مواز روشهای ما ، آنها را به گونه ای سنجیده و متناسب با اختلاف شرایط ویژه و معین دگرگون کنید . " ملایمت بیشتر ، احتیاط بیشتر ، شور و شوق بیشتر برای دادن امتیازاتی به خرده بورژوازی ، به قشر روشنفکر و مخصوصاً به دهقانان . " در جمهوری تان روح ، یعنی و درس - تجربه مادر ۱۹۱۷ - ۱۹۲۱ را به کار بندید ."

نداشتند؛ پدر ناپلئون به " حزب فرانسوی " کرس پیوسته بود. " پان-ژرمنیسم " همیشه در اطریش از نفوذ فراوانی برخوردار بود و تنها منافع سلسله<sup>۱</sup> روبه زوال ها بسبورگ از پیشرفت آن جلوگیری می کرد. در گرجستان کمترین اثری از علاقه به روسیه وجود نداشت و نمی توانست وجود داشته باشد. ناراضی از روسیه - هر چند به نسبتی کمتر از آنچه در مثل لهستان وجود داشت - تلخ و همیشه زنده بود. از برکت بلشویسم بود که استالین فرزندان خوانده<sup>۲</sup> روسیه شده بود و بلشویسم مردانی نظیر او را، به خاطر انترناسیونالیسم و مخصوصا به خاطر موضع دوستانه اش در قبال خلق های ستمدیده به خود جلب کرده بود. با وجودی که استالین از آن هنگام، و بکرات، به ناسیونالیسم روسی متهم شد، نه در آن زمان - و نه حتی بعدها - تحت تأثیر عواطف و پیش داوری هایی که ملازم ناسیونالیسم است عمل نمی کرد. او تنها مدافع اصل تمرکز که در همه انقلابات جدید مشترک است بود و به این اصل بیانی خشن و اغراق آمیز بخشید. اما انگیزه های وی هر چه بود، اینقدر هست که نتایج عملی آن، بنا بر آنچه می توانست از انگیزه های شووینیستی روسی ناشی شود، هیچ تفاوتی نداشت.

نشان دادن اینکه این موقعیت در خود متناقض، احساسی عجیب اما نه نامطبوع در وی ایجاد می کرد، بیهوده است. چه کسی مردانی را که تبعه<sup>۳</sup> انگلستان شده اند، ندیده است که چون می گویند: " ما انگلیسی ها ..... " یا بهتر: " ما امپراطوری بریتانیا ..... " اعتماد به نفسشان تقویت می شود؟ تقریبا با چنین روحیه ای بود که استالین در یکی از سخنرانی هایش خطاب به کمونیست های مسلمان گفت که احساسات ملی در روسیه هرگز اهمیتی اساسی نداشته است. روس ها که به ملتیی تعلق دارند که دیگران را تحت تسلط قرار داده است، عموما،

و کمونیست های روس بالاخص ، هرگزستم نژادی را نشناخته اند و هرگز به شکلی عمومی - جز بانوعی تمایل به " شووینیسیم قدرت بزرگ " - بسا گرایشات ناسیونالیستی سروکاری نداشته اند و بنا براین نیا زمنسـد سرکوب چنین گرایشی نیز نبوده اند<sup>۱</sup> . این سخن شگفت آور بود ، و باید زمانی که در پراودا به چاپ رسید ، بسیاری از بلشویکها را متعجب کرده باشد ؛ استالین نیز هرگز آن را تکرار نکرد . راست است که در زمان های جدید روس ها ناسیونالیسم ترسان مخلوق تجا و زیبگانه را نشناخته اند . اما ناسیونالیسم آنها ، ناسیونالیسم متجاوزین بوده است ؛ وحشی و سخت . این ناسیونالیسمی بسیار خطرناک تر بود . لنین در مورد این تمایل به هوادارانش هشدار داده و از ایشان خواسته بود تا حتی در قبسال توقعات اغراق آمیز خلق های ستمدیده<sup>۲</sup> سابق ، گذشت و شکیبائی نشان دهند ، چرا که خاطره رژیم تزاری به کندی بسیار فراموش می شد . کمونیست های روسیه با بدبیماری شووینیسیم روسیه<sup>۳</sup> بزرگ مبارزه می کردند ، در حالی که رفقایشان در کشورهای مرزی ، با پدیده مقابله با تظاهرات بیش از حد طفیان کرده<sup>۴</sup> میهن پرستی محلی برمی خاستند . آشتی دادن فرامین مریح و سخا و تمندان<sup>۵</sup> لنین با توقعات حکومت مرکزی ای که خود از آن حمایت می کرد ، آسان نبود . دو جانب سیاست وی به تضاد متمایل بود ؛ و تنها یک مدیر بسیا آگاه و تمیزبین می توانست تعادلی بین آنها ایجاد کند . استالین آشکارا با تمایل بیش از اندازه به ایجاد تمرکز مرتکب خطا شد .

با ارتکاب این خطا - اگر استعمال این کلمه بجا باشد - وی جریاً افکار ، روحیه و تمایلات کارمندان پس از انقلاب روسیه را منعکس می کرد . گرایش به جانب تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست دولت و حتی با ساز

۱ - استالین : مجموعه آثار ، جلد پنجم ، ص ۲ .



روسیه بزرگ " تجزیه‌ناپذیر " بود. کمونیست‌ها به جهت امتیاسازات اقتصادی و اداری تمرکز، از آن حمایت می‌کردند. اما به قول لنین، کمونیست‌ها تنها قطره‌ای در اقیانوس بودند<sup>۱</sup>. آنها با جسارتی که هیچگاه در هیچ کشوری مشاهده نشده بود، " یک انقلاب ارضی کلی بزرگ " را با توفیق انجام داده بودند، اما در همان حال تخیلشان در تهیه طرحی برای یک رفرم درجه ده مربوط به امور روزمره<sup>۲</sup> اداری درمی‌ماند. انقلاب نمی‌توانست از بدل شدن به یک هرج و مرج عمومی اجتناب کند، مگر با خدمت به بوروکراسی سابق تزاری که با همه عدم لیاقت و صلاحیتش انقلابیون سابق را در عرصه<sup>۳</sup> انجام امور پیش‌افتاده<sup>۴</sup> اداری شکست می‌داد. پس از انتشار رسمی طرح نپ، محافظه‌کاران و ناسیونالیست‌هایی که شغل آزادداشتند، خدماتشان را به دولت تازه عرضه کردند. از ایشان با آغوش باز استقبال شد. حتی در میان مهاجرین سفید، امید دیدن تولد دوباره " روسیه مادر " بسیار قوی شده بود، و پروفیسور اوستر - پالوف<sup>۵</sup>، عضو سابق دولت کولچاک، در هیئت یک برنامه سیاسی، به آن شکلی منطقی بخشید. وی از هوادارانش دعوت می‌کرد با رژیم شوروی آشتی کنند و در آغوش آن به کار بپردازند و در تحول تدریجی آن - به یمن طرح نپ - به جانب سرمایه‌داری و ناسیونالیسم شرکت جویند. در سال ۱۹۲۵، کارمندان سابق دیگر به ستون استواری از دستگاه اداری تازه بدل شده بودند، و این مخصوصاً در سطوح بالا که احتیاج به متخصص در آن بسیار زیاد بود، بیشتر احساس می‌شد. روابط کمونیست‌ها و کارمندان تزاری سابق دشوار و پیچیده بود. کمونیست‌ها با " همراهان " با آمیزه‌ای از بدگمانی و احترام طرف می‌شدند. " همراهان " با

۱ - ، جلد دوم ، ص ۷۹۰ .

۲ - همانجا ، ص ۸۵۱ .

احساساتی که در آن ترس، تحقیر و وجدان میهن پرستانه به هم آمیخته بود، به بلشویکها آموزش می دادند و هر دو دسته، علیرغم منازعات گاه بسپار رخشنی که میانشان رواج داشت، متقابلاً تأثیری عمیق و استوار در هم بجای نهادند.

هیچ چیز برای مستخدمین سابق طبیعی تر از انتشار ایدهٔ «پک روسیه»<sup>۱</sup> بزرگ تجزیه‌ناپذیر" در محیط تازه‌شان نبود. به این ترتیب، در مقابل وجدان‌شان توجیهی برای گردن نهادن به انقلاب می یافتند. آنها از وقایعی نظیر تهاجم به گرجستان یا پیوستن ولایات دور دست دیگر به روسیه، به مثابه پیروزی ایدئولوژیک خودشان استقبال می کردند. از جانب دیگر، لنینیست‌های اصیل نیز، این اقدامات را، به عنوان پیروزی‌های انقلاب و نه روسیه، مورد تأیید قرار می دادند. برای ایشان روسیه تنها گهوارهٔ انقلاب، نخستین قلعهٔ آن بسود و منافعش باید تابع استراتژی فوق ملی سوسیالیسم مبارز واقع می شد. اما عجلانها، مرزهای روسیه و سوسیالیسم فاتح یکی بود. لنینیست‌ها ضمناً اعتقاد داشتند که سوسیالیسم برابری بین ملل را ایجاد می کند؛ اما این را نیز می دانستند که اجتماع اگر نه تمام، دستکم بیشتر سرزمین‌های تزار تحت لوای شوروی، به منافع سوسیالیسم خدمت می کند. در همین جا بود که دیگر ترسیم مرزها ملا شخصی بین لنینیسم و اوستریالیسم ممکن نبود. کم نبود مواردی که این دو سرهم منطبق می شد. سوسیالیسم نیمه‌صادقانه - نیمه‌مصنوعی، همچنانکه استالین به زودی تأیید کرد، در افکار سیاسی حزب رسوخ می کرد<sup>۱</sup>.

---

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد پنجم، ص ۲۳۹. پروف سوراوستر -

یالوف خود در ۱۹۲۱، زمانیکه هنوز در تبعید بود، نوشت: "دولست شوروی با به کار گرفتن همهٔ وسایل خواهد کوشید بقیه در صفحه بعد

خودوی، بیش از سایر رهبران، در این بدنه، کارمندی مرکب حضور داشت و تمايلات متناقض آنرا با حساسیتی " زلزله‌نگارانه " ضبط می‌کرد. در ماجرای گرجستان گرایشات او بیشتر تحت نفوذ غیرشخصی بسیار وسیع تری که در حکومت احساس می‌شد قرار داشت.

در تابستان ۱۹۲۲، کمیساریای اودرگیری جدیدی، و این بار با اوکراین پیدا کرد. دولت اوکراین نیز به دخالت نظامی اعتراض نمود. رهبرانش، راکوفسکی، خلف متنفذ یک خانواده، اشرافی انقلابی بلغاری - رومانی، واسکریپنیک، سرباز قدیمی بلشویسک و عده‌های حزب مبنی بر استقلال جمهوری‌های دوردست را یادآوری و اجرای آنها را طلب می‌کردند؛ هر چند مداخلات نظامی استالین در کیف و خارکف، به شدت مداخله در تفلیس نبود. گرجیان و اوکراینی‌ها متحد شدند و تصمیم گرفتند در جریان مباحثات آتی در مورد فرم قانونی به‌ویژه حمله کنند. معذالک درباره این درگیری‌ها نباید مبالغه کرد. فعالیت‌های استالین جانب‌درخشان تری نیز داشت. او با پشتکار و قاطعیت برای حل یکی از سخت‌ترین مشکلاتی که انقلاب با آن روبرو بود، کار می‌کرد. در ۱۹۱۸ جمهوری خودمختار باشکیر را تأسیس کرده بود. در بهار ۱۹۲۰ جمهوری شورائی خودمختار تاتارها پایه‌گذاری شد. در پاییز همان سال، نوبت به دولت خودمختار قرقیزستان رسید. بعد از جنگ، جمهوری داغستان که شامل قباثل بیشماری بود که به سی و شش بقیه زیر نویس شماره ۱ از صفحه قبل: تاسرزمین‌های دور دست را به نام انقلاب جهانی تحت کنترل مرکز قرار دهد. میهن پرستان روس برای همین هدف و به نام روسیه بزرگ تجزیه‌ناپذیر مبارزه خواهند کرد. هردو، علیرغم تمامی اختلافات ایدئولوژیک، راه واحدی را دنبال خواهند کرد.

زبان ولهجه مختلف سخن می گفتند، ایجاد شد. کارلی‌ها، باکوتها و دیگران، دولت‌های خودشان را تشکیل دادند. هیچیک از این دولت‌ها نه حقیقتاً مستقل بودند و نه می توانست چنین باشد؛ اما همه تا حدودی از خودمختاری و آزادی در امور داخلی برخوردار بودند؛ و همگی تحت رهبری کمیساریای استالین طعم برخی آزمایای تمدن جدید را چشیدند. در قلب فقرمادی آن دوران، کمیساریا به ساختن هزاران مدرسه در مناطقی که پیش از آن بیش از چند دوجین مدرسه نداشت، کمک کرد. نقشه‌های پستی برای آبرسانی و توسعه هیدروالکتریک تنظیم شد. زبان تاتاری مانند روسی، به زبان رسمی بدل گشت. سکونت‌گزیدن در استپ‌های قرقیزستان که اینک برای اسکان قبایل چادرنشین بومی در نظر گرفته شده بود، ممنوع شد. با وضع پاره‌ای قوانین، زنان آسیای متدرجا از بنده استبداد پدرسالاری و قبیله‌ای رستند. این کارها که با توجه به امکانات، نمی توانست جز در سطح محدودی انجام شود، مدل کوشش‌های آتی بود؛ و حتی در جریان همین آغاز متواضعانه، آنقدر شور و شوق و میل به پیشرفت وجود داشت که بسیاری از مخالفین جدی بلشویسم را به تسلیم و ادا کرد.

در تابستان ۱۹۲۲، بعد از نخستین حمله لنین، دفتر سیاسی بحث در مورد یک رفرم قانونی، برای تعیین روابط روسیه با جمهوری‌های پری‌فری را آغاز کرد. استالین معمار اصلی رفرم بود. در تمام طول نیمه دوم سال ۱۹۲۲، به تدوین اصول قانون اساسی تازه اشتغال داشت. ایده‌های وی مختصراً چنین بود: فدراسیون جمهوری‌های شوروی جایش را به "اتحاد جمهوری‌ها" می سپرد. "اتحاد" از چهار مرکز محلی ترکیب می شد: روسیه، ماوراء قفقاز، اوکراین و

بیلوروسی<sup>۱</sup> . ( با توجه به همین طرح بود که گرجیان را وادار کرد بسمه  
فدراسیون ما و راه قفقاز ملحق شوند. ) وی تا این ایده که اتحاد بایسد  
مستقیماً به وسیله کلیه جمهوری ها تشکیل شود مخالف بود؛ و بر ضرورت  
ایجاد خطوط واسطه میان تشکیلات مرکزی و فرمانروایان هر جمهوری اصرار  
می ورزید. و انمود می کرد که کنترل مرکزی در صورتی که بجای تقسیم  
فعالیت ها برای برقرار کردن تماس های مستقیم فراوان بین مسکو و  
حکومت های محلی، از طریق چهار ارگان اصلی اعمال شود، مؤثرتر و  
مفیدتر خواهد بود. کمیساریاها به سه دسته تقسیم می شد:

الف) رسیدگی به امور نظامی، سیاست خارجی، تجارت خارجی، حمل و  
نقل و ارتباطات منحصر به دولت مسکو مربوط می شد. در دولت های  
جمهوریهای مختلف، کمیساریایی که به این امور بپردازد،  
وجود نداشت.

ب) وزارتخانه های: دارایی: امور اقتصادی، تغذیه، کار و  
بازرسی کارگری و دهقانی جزء دسته دوم محسوب می شدند. این  
وزارتخانه ها تابع حکومت مرکزی نبودند، معذالک بایسد  
هماهنگی خود را با مسکو حفظ می کردند.

ج) کمیساریای امور داخلی، دادگستری، تعلیم و تربیست و  
کشاورزی به دسته سوم تعلق داشتند و بایسد استقلال کامل  
تحت نظر حکومت های محلی اداره می شدند. قدرت عالی به  
کنگره اتحاد جمهوریهای شوروی و در فواصل کنگره ها، به کمیته  
اجرائی مرکزی تعلق داشت. کمیته اخبار زد و شورا تشکیل می  
شد: شورای عالی و شورای ملیت ها. نمایندگان کلیه گروههای  
نژادی به تعداد مساوی در شورای ملیت ها حضور می یافتند. کمیته

---

۱- ( Biélorussie ) استالین: مجموعه آثار، جلد پنجم، ص ۱۵۲-۱۵۳

اجرائی مرکزی شورای کمیسرهاى خلق ، يعنى دولت را منصوب مى کرد .

بالنبن ، درطول نخستين نگاهش ، درمورد اين برنامه مشورت شد وى آنرا پذيرفت . دفترسياسى مجدداً از گرجيان دعوت کرد تا به فدراسيون ما وراى قفقاز بسپيوندند . اوکراينى ها ميل نداشتند اجازه دهند مسکوسياست خارجى را به نام ايشان اداره کند . واز منحل کسردن کميسارى امور خارجه شان امتناع کردند . معذالک اين نقشه در تئورى خودمختارى وسيمى به جمهورى ها مى داد و آنها را مجاز مى کرد که مستقلآ امور داخلى ، امنيتى و پليس خود را ، که نظربه اوضاع واحوال ، مهم - ترين سرويس ها بودند ، اداره کنند . اما فعاليت هاى دولت هم از اين هنگام آشکارا با اصول اين رفرم در تضاد بود . و همين امرا اختلاف ميان لنبن و استالين - اولين و آخرين اختلاف نظر واقعآ عميق در طول همکاري در از مدت ودوستانه شان - را موجب شد .

\* \* \*

در نيمه دوم همين سال ، در حينى که لنبن در حال نگاهت دريپلا<sup>ق</sup> بىرمى برد ، استالين چندين بار به ملاقاتش رفت و او را در جريان وقايع جارى قرارداد . با انتشار مقاله اى از او در پراودا - مقاله اى سرشار از شيفتگى نسبت به رهبر بيمار - در مورد يکى از اين ملاقات ها ، حزب آگاه شد که لنبن به زودى کارش را از سرخواهد گرفت . نکات اساسى مذاکرات آنها را بايد : مباحثات دفترسياسى ، حملات تروتسکى به کميسارپساي بازرسى ، طرح قانون اساسى تازه و مخالفت هاى ابراز شده در گرجستان و اوکراين تشکيل داده باشد . ظاهراً لنبن روايت استالين را مى -

---

۱ - قانون اساسى زمانى که عاقبت به تصويب رسيد ، عملاً کنترول پليس

سياسى در سرتاسر کشور را به مسکو واگذا

ردیافته است ، چهبی قید و شرط از دبیرکل حمایت می کرد . حتی بعدها ، در اکتوبر ، هنگامی که دوباره به کار پرداخت ، بر موفقیتهای امرارورزیدوار همه توانا شیش برای افزایش حیثیت دبیرکل استفاده کرد . با خشم به سرزنش گرجیان نافرمان پرداخت ؛ انتقادات از بازرسی را مردود شمرد ؛ و خود را برای دفاع از طرح استالین برای قانون اساسی ، در برابر دهمین کنگره شوراهای که با یاد در دسامبر تشکیل می شد ، آماده می کرد . ظاهراً اعتمادی که به نایب منابش داشت ، متزلزل نا پذیر بود .

اما در نوامبر ، با اوایل دسامبر واقعه ای اتفاق افتاد که این اعتماد را به طرز درمان نا پذیری متزلزل کرد . به احتمال بسیار زیاد ، این تغییر تنها با یک حادثه به وجود نیامده بوده . رهبران اپوزیسیون گرجی ، در گزارش مفصل و مشروحی ، ضمن توضیح نقطه نظرشان به آنها ما استالین پاسخ دادند و این گزارش با بدلنن را به تأمل وادار کرده باشد . تقریباً در همان زمان ، یک کمیسیون تحقیق تحت رهبری دزرژینسکی رئیس پلیس سیاسی ، از گرجستان بازگشت و دزرژینسکی لنین را در جریان چند مورد از خشونت هایی که او رجونیکی دزه مرتکب شده بود ، قرارداد . لنین با خشم تمام خواست تا ایشاگرد سا بقش در مدرسه لونیومو از حزب اخراج و از سمت هایش برکنار شود . معذالک احتیاط به خرج می داد و نمی خواست تنها به گزارش دزرژینسکی اکتفا کند . رئیس پلیس سیاسی ، مردی به نهایت درستکار و متناً ثراز آرمانی عالی ، اما متعصب و نه چندان روشن بین بود و به گونه ای مشکوک در امور ساسا پر سرویس های حکومت مداخله کرده و لنین به این مناسبت علناً در کنگره حزب سرزنش کرده بود<sup>۱</sup> . ضمناً وی از سیاست استالین در گرجستان حمایت

می کرد. به همین جهت لنین از منشیان مخصوصش خواست تا گزارش کا ملی در مورد گرجستان برایش تهیه کنند.

اما تنها جریان گرجستان نبود که ذهن لنین را آشفته می کرد. در بازگشت به کارش، فهمیده بود که تغییر می مهبم اما غیر قابل انسکار در محیط اطرافیان نزدیکش روی داده است. ماشین اداری از زمان قبل از غیبتش بدتر کار می کرد. دریافت پاسخ سریع و صادقانه به سئوالات دشوار شده بود. مردم از خشونت در بعضی سرویس ها، بوروکراتیسم در بعضی دیگر و سوء استفاده از قدرت در پاره ای دیگر شکایت می کردند. دستورات و رهنمودهای شخصی اش، معلوم نبود به وسیله چه کسی، توقیف می شود به مقصد نمی رسید. حس می کرد پشت سرش چیز نا مطلوب و مشکوکی اتفاق می افتد. قبل از بیماری، نگرانیش را با حزب در میان نهاده بود. گفته بود که تمام ماشین حکومتی در مسیری متفاوت با آنچه او که رهبر بود، اندیشیده بود، پیش می رود. این احساس اکنسون قویتر می شد. ضمن کوشش برای تعیین علت این تغییرات، سرویس های دبیرخانه کل را مسئول شناخت. گرجستان، اختلافاتی که در دفتر سیاسی پیش آمده بود، همه کم کم جلوه و معنای متفاوتی می یافت.

در اواسط دسامبر لنین به حمله دوم دچار شد. بعد از یک هفته آنقدر بهبود پیدا کرد که بتواند چند یادداشت دیکته کند؛ اما خود را بسه مرگ نزدیک حس می کرد. روز ۲۵ دسامبر ۱۹۲۲، به منشی اش یادداشت مختصری به عنوان وصیت نامه دیکته کرد. وی با بیان ترس های پیش از انشعاب در بلشویسم آغاز کرد. " حزب ما برد و طبقه تکیه دارد؛ دهقانان و کارگران؛ و اگر توافق بین دو طبقه دوام نیابد، سقوط آن اجتناب ناپذیر است. . . . . هیچ تدبیری قادر به جلوگیری از انشعاب نخواهد بود."

---

۱ - این پاراگراف وصیت نامه لنین، بقیه در صفحه بعد



اما این خطر دوردست و نا محتمل بود؛ اختلاف نظرهایی که در دفتر سیاسی پیش می آمد، با زتاب خمومت دوطبقه نبود؛ معذالک خطر یک " انشعاب قریب الوقوع " وجود داشت. در اینجا استدلال جامعه شناسان سه ما رکیستی لنین یکبار ه متوقف می شد؛ ولنین حتی نمی کوشید بگوید که به نظرا و، ریشه اجتماعی نفاق حاکم بردفترسیاسی چیست. به جای این کار، مثل اینکه پنداشته باشد که جدائی، با وجودی که می تواند بعدها معنای وسیعی پیدا کند، هنوز جز محمول عداوت های شخصی نیست، مختصرا و با حزمی فوق العاده، به بیان نظرش در مورد جا نشینان نسیس پرداخت. در نام بردن از استالین و تروتسکی، " با صلاحیت تربیسی رهبران در کمیته مرکزی فعلی "، به مثابه دو معاند عمده تردید نکرد. این نظر تقریبا کلیه همکاران و شاگردان لنین را، پس از آنکه برای نخستین بار از آن مطلع شدند، به شگفت آورد. تروتسکی رقیبش را به چشم تحقیر می نگریست؛ و تا آخرین روزهای عمرش او را " کم استعدادی کامل کننده " می شمرد. هیچیک از دیگر رهبران دفترسیاسی نیز، در این

---

بقیه زیرنویس شماره ۱ از صفحه قبل :

از کتاب تروتسکی : " موقعیت واقعی در روسیه " ص ۳۲۵ - ۳۲۱ اخذ شده است. متن وصیت نامه هیچگاه در روسیه منتشر نشده، اما نویسندگان رسمی اغلب برای حمله به بوخارین، کامنف و زینوویف به نقل پاراگراف هایی از آن پرداخته اند که به عینه ما نند متن ارائه شده به وسیله تروتسکی است و به این ترتیب، من غیر مستقیم روایت تروتسکی را تأیید کرده اند: برای مثال م. ش. به : ن. پوپوف "

جلد دوم، ص ۲۶۴. در

واقع تقریبا تمامی متن وصیت نامه، جز بخش هایی که استالین را مورد حمله قرار می دهد، به طور رسمی نقل شده است.

مورد بالنین موافق نبود. هرکس خود را از نظر ذهنی برتر از دبیر کل می دانست، خود لنین هم می دانست که کدا میک از دور قیب قابلیت بیشتری دارد. " شخصاً . . . . بیگمان رفیق تروتسکی با ملاحظیت ترین فرد کمیته مرکزی فعلی است. " معذالک از اینکه قابلیت های تروتسکی به وی اجازه دست یافتن به قدرت را بدهد، اطمینان نداشت. در تمام وصیت نامه، تردید در مورد پایان این مبارزه و میل به متوقف کردن آن، پیش از آنکه خیلی دیر شده باشد، نمایان بود.

" رفیق استالین، با منسوب شدن به سمت دبیر کلی، اکنون قدرت عظیمی در دست دارد؛ و من مطمئن نیستم که همیشه بتواند با احتیاط از آن استفاده کند. " در اینجا هر کلمه با دقت سبک و سنگین شده بود. لنین ترس و تردیدهایی را که قبل از حمله دوم آزارش می داد، پنهان نمی کرد. معذالک آنقدر دلیل در اختیار نداشت که استالین را مستقیماً محکوم کند. در مقایسه با آنچه در مورد استالین گفته بود، نظری که درباره تروتسکی ابراز می داشت، علیرغم آنکه بیشترین قابلیت ها را به وی نسبت می داد خشن تر بود. وی مثال " مبارزه " اخیر تروتسکی با کمیته مرکزی " را که در آن، ضمن ابراز " اعتماد دلبسته خودی بیش از اندازه، نشان داده بود که بیش از حد مجذوب جنبه اداری امور است " یادآوری می کرد. اگر قرار بود اعضای حزب تنها به اتکاء همین ملاحظه بین " دومرد از همه قابل تر " یکی را انتخاب کنند، کفه استالین اندکی سنگین ترمی شد. لنین نه تنها تأکید اصلی اش را بر خطاهای تروتسکی قرار می داد، بلکه تلویحاً می گفت که تروتسکی به مخالفت با کمیته مرکزی تمایل دارد؛ و این برای رهبر حزبی که در انضباط گروهی رشد کرده بود و از " فردگرایی " اجتناب می کرد، نقص بزرگی محسوب می شد. وی به دقت از نسبت دادن سوء نیت به هر یک از دور قیب

پرهیزی نمود: " این مسئله می تواند بطورکاملا ناآگاهانه موجب  
 بروز انشعاب شود. اگر حزب برای جلوگیری از آن تدابیری اتخاذ نکند ،  
 انشعاب ممکن است به نحوی کاملاً غیرمنتظره پیش بیايد ."  
 در مورد سایر رهبران چیز زیادی برای گفتن وجود نداشت . به  
 هوادارانش یادآوری می کرد که مخالفت کامنف و زینوویف با انقلاب  
 اکتبر ۱۹۱۷ " اتفاقی نبوده است "؛ چیزی که سر بسته ، اما با قاطعیت  
 نشان می داد که از فقدان خصوصیت و جسارت انقلابی دوشاگرد از همه  
 نزدیکترش مطمئن است . " اما نباید از واقعه اکتبر بر ضد شخص ایشان  
 استفاده شود ، همچنانکه نباید آنتی بلشویسم تروتسکی ، برضد  
 تروتسکی مورد استفاده قرار گیرد . " به عبارت دیگر حزب باید خطاهای  
 قدیمی ایشان را به خاطر می آورد ، اما به خاطر آن سرزنشان نمی کرد .  
 صرف یادآوری اینکه در گذشته ، تروتسکی بلشویک نبوده است ، نشان  
 می داد که این موضوع به هیچ عنوان نباید فراموش شود . وصیت نامه با  
 اشارات کوتاهی به دور رهبران همه جوانتر خاتمه می یافت . بوخاریسین  
 (بزرگترین و باارزشترین تئوریسین ) ، " محبوب همه حزب " ( که  
 متأسفانه در او " چیزی اسکولاستیک " به چشم می خورد . ) و پیا تا کوف  
 ( " بسیار لایق است ، اما نمی توان در مورد مسائل سیاسی جدی به وی  
 اطمینان کرد . " )

این ملاحظات لنین به مثابه آخرین خواسته ، به عنوان وصیت نامه ،  
 از آنجا که دارای جنبه اثباتی ناچیزی بود ، موجب سرخوردگی می شد .  
 احساس او در مورد احتمال انشعاب در حزب ، با عدم قابلیت مطلقش برای  
 ارائه یک راه حل عملی در تضاد بود . تنها توصیه کرد " تعداد اعضای  
 کمیته مرکزی از پنجاه نفر به صد نفر افزایش یابد " ، توصیه ای که  
 مطلقاً بی فایده از آب درآمد . برخلاف پیش بینی لنین ، قدرت دفتر

سیاسی و دبیرکل در کمیته مرکزی مدنفره گاهش نیافت؛ بیشتر شد.  
در حالی که لنین به وصیت نامه اش می اندیشید، استالین کار  
دهمین کنگره سراسری شوراها که فرم قانونی را از نظر اصولی مورد  
تصویب قرار داد، راهبری می کرد. وی فرم را "به مثابه گامی  
تعیین کننده به جانب اتحاد دکارگران سراسر جهان در یک جمهوری  
سوسیالیستی شورائی جهانی" <sup>۱</sup> مورد ستایش قرار داد. سه روز بعد،  
روزی ام دسامبر، در کنگره بنیانگذاری شوراهای "اتحاد جماهیر  
شوروی سوسیالیستی" اظهار داشت که اهمیت فرم به اندازه سازمان -  
دهی ارتش سرخ در جنگ داخلی است. طبیعتاً این مبالغه ای بود به این  
معنا: "من کمتر از تروتسکی نکرده ام. وی ادامه می داد: امروز  
روز پیروزی روسیه جدید بر روسیه قدیم، بر روسیه ژاندارم اروپا و  
جلاد آسیاست. .... باشد که کنگره برای آنها که هنوز قابلیت فهمیدن  
اینکه کمونیست ها می توانند هم چیزهای کهنه بسازند و هم چیزهای نو"  
را از دست نداده اند، حجتی به شما آرید.

لنین که در این هنگام، در حال نگارش چندتایی از آخرین  
تحقیقات با ارزشش بود، کلمه ای در جمع، در موارد واقعاً فرخنده به  
زبان نیامورد. روز ۳۰ دسامبر یعنی روز گشایش کنگره شوراهای ا. ج.  
ش. س. چند یادداشت در مورد گرجستان دیکته کرد:

"فکرمی کنم که شتاب و فشار اداری استالین در اینجا  
نقشی ویرانگر بازی کرده است؛ همچنانکه تندخوئی وی در  
قبال "سوسیال - شووینسم"؛ تندخوئی بطسور کلی  
بدترین نقش ممکن را در سیاست ایفا می کند. همچنین  
می ترسم دزرژینسکی با تمایلات حقیقتاً روسی اش خود را

---

۱ - استالین: مجموعه آثار، جلد پنجم، ص ۱۵۵.

نشان داده باشد ( همه می دانند که بیگانه های تابعیت روسی یافته همیشه در برابر گرایشات حقیقتا روسی از همه پیشی می گیرند)..... لازم است بین ناسیونالیسم ملل ستم دیده بان ناسیونالیسم ملل متجاوز فرق گذاشته شود... ما باید استالین و دزرژینسکی را مسئول این لشکرکشی حقیقتا ناسیونالیستی در جهت منافع " روسیسه بزرگ" بدانیم<sup>۱</sup>.

بدگمانی های لنین به استالین ، در طول پنج روز پس از نگارش وصیت نامه اش ، به یقین بدل شده بود؛ و اینک بجای انتقادات محتاطانه، اتهامات آشکاری به استالین وارد می آورد. احتمال دارد که در این پنج روز چند تن از کسانی که برای شرکت در کنگره از ولایات به مسکو آمده بودند ، به ملاقاتش رفته باشند؛ یا منشیانش گزارش خود را در مورد مسئله گرجستان به وی ارائه کرده باشند؛ یا خود یا دبیرکل مذاکره ناخوشایند<sup>ی</sup> به عمل آورده باشد؛ نیز احتمال دارد، که این همه با هم اتفاق افتاده باشد. اما هر اتفاقی رخ داده بود، برای اینکه به خوبی مطلع شود و در وصیت نامه اش تجدید نظر کنند، کفایت می کرد. روز چهارم ژانویه ۱۹۲۳، " بعدالتحریر" ی ، سرشار از خشم مردی که دستیار برگزیده اش فریبش داده بود، دیکته کرد.

" استالین بیش از اندازه خشن است..... و این نقصی برای دبیرکل غیر قابل گذشت می شود. در نتیجه به رفقا پیشنهاد می کنم طریقی برای کنار گذاشتن او از این سمت پیدا کنند و مردی را به جایش منصوب کنند..... صبورتر، مادیتر، مؤدبتر، ملاحظه کارتر در قبال رفقاییش ، با

---

۱ - تروتسکی: موقعیت واقعی در روسیه ، ص ۳۲۲ - ۳۲۳ .

بلهوسی کم‌تر و غیره . . . . . این مسائل ممکن است پیش پا افتاده و بی معنی جلوه کند، اما فکرمی کنم هم از نظر جلوگیری از انشعاب و هم از نظر روابط استالین و تروتسکی که در بالا به آن اشاره کردم، اینها پیش پا افتاده نیست و اگر هم چنین باشد، می تواند معنائی تعیین کننده بیا بد<sup>۱</sup> . "

به استثنای کروپسکا یا، همسر لنین و منشیانش، هیچکس از وجود وصیت نامه وی مطلع نشد. لنین که از یک فلج کامل یا حتی مسرگی ناگهانی می ترسید، برای یادداشت کردن آنها مالتش به استالین و توصیه هایش به حزب شتاب کرد. اندکی بعد به نظر رسید مجدداً روبه بهبودی می رود؛ و شخما، نخست محتاطانه، و بعد با شدتی روز افزون، حمله به دبیرکل را آغاز کرد. بخشی از شرح این واقعه، به آنچه بعدها تروتسکی - که نظر به عداوتش با استالین، حقیقت جویش می تواند مورد تردید قرار بگیرد - افشاء کرد، متکی است. اما بخش اساسی این داستان بسسه اظهارات شخص لنین که در پراودا انتشار یافته و در کلیه چاپ های مجموعه آثارش تجدید چاپ شده است، تکیه دارد؛ و این اظهارات نه تنها با افشاکری های تروتسکی همنخوان است، بلکه برای آن پایه و اساس محکمی نیز، به شمار می آید. به هر تقدیر هیچ روایت دیگری از وقایع نه به وسیله استالین و نه به وسیله مدیحه پردازانش به دست داده نشده است.

روز ۲۵ ژانویه ۱۹۲۳، پراودا نخستین انتقادات لنین از بازرسی کارگری و دهقانی را، که هنوز لحن معتدل و نتایج عملی مبهمی داشت به چاپ رساند<sup>۲</sup>. در نخستین هفته فوریه، لنین مقاله "کمتر -

---

جلد دوم، ص ۸۴۱ - ۸۴۳

۱ - همانجا

اما بهتر " را که انتقاد کوبنده ایست از کمیسری با زرسی استالین ، و ضمناً آخرین مقاله ایست که در پراودا انتشار داد ، دیکتته کرد<sup>۱</sup> . مقاله تنها روز چهارم مارس ، یعنی چهار هفته پس از نگارش به چاپ رسید . در این فاصله ، ظاهراً تلاش های بیهوده ای خواه از جانب استالین ، خواه از جانب دوستانش ، برای منصرف کردن لنین از انتشار آن ، به عمل آمده است .

" ما دقانه بگوئیم که کمیسریای خلق برای با زرسی کارگری و دهقانی ، از کمترین حیثیتی برخوردار نیست . هرکسی می داند که نهادهی نیست که بدتر از با زرسی کارگری و دهقانی ما سازماندهی شده باشد و در شرایط فعلی ، نمی توان هیچگونه توقعی از این کمیسریا داشت<sup>۲</sup> ." نام استالین یکبار هم ذکر نشده بود ، اما حمله به شخص وی کاملاً آشکار بود . استالین به مدت چهار سال ، یعنی از زمان تأسیس این کمیسریا در رأس آن قرار داشت . لنین ادامه می داد : " واقعاً ، تأسیس یک کمیسریای خلق بی خاصیت که از کمترین اعتمادی بهره مند نیست و تقریباً هیچ کاری انجام نمی دهد ، چه حاصلی دارد ؟ . . . . . فکراساسی ما . . . . . تغییر همه اینهاست . " " باید حقیقتاً به کار بپردازیم ، باید چیزی بیافرینیم که نمونه باشد ، چیزی که لایق احترام همه ، بسودون استثناء باشد ، و آن هم نه فقط به خاطر منصب و عنوان " ملاحظات لنین در مورد کیفیات یک کمیسریای اصلاح شده نیز ، انتقاداتی از کمیسریای تحت رهبری استالین بود ؛ " امیدوار باشیم که با زرسی کارگری و دهقانی تازه مان از پرمدعایی مضحکی . . . . . که در بوروکراسی شوراهای و حزبمان وجود دارد ، بری خواهد بود . پس این هم در پرانتز گفته شود

---

۱ - م . ش . به " زندگی نامه رسمی " لنین ، ص ۱۸۸ .

۲ - ، جلد دوم ، ص ۸۴۶ .

که ما هم در حزب وهم در دفاتر شورایی اشخاص بوروکرات داریم. " فقدان شیوه‌های متمدنانه ریشه شربود " مردم بیش از حد بایی خیالی بیش از اندازه در مورد فرهنگ " پرولتاریایی " پافشاری می کنند. ما اگر اول به یک فرهنگ بورژوازی واقعی اکتفا می کردیم ( در این صورت ) ابتدا از اینکه توانسته بودیم خودمان را از شر خصوصیات بیش از حد خشن فرهنگ ماقبل بورژوازی خلاص کنیم ، خوشحال می بودیم . در زمینه فرهنگ ، از اقدامات عجولانه و رادیکال بدتر ممکن نیست . " کمیساریایی که ، تحت رهبری سرفزاده گرجی ، باید به کار همه تشکیلات اداری رسیدگی می کرد ، خود در فرهنگ بردگی و بوروکراتیک غرقه بود .

این نخستین ضربه علنی لنین بود . اما محرمانه خود را برای دست زدن به یک حمله نهایی در کنگره دوازدهم ، در آوریل ، آماده می کرد و با تروتسکی برای انجام عمل مشترک موافق بود . روز پنجم ، یعنی یکروز پس از آنکه پراودا بالاخره انتقادات وی از کمیساریایی استالین را به چاپ رساند ، به شدت با استالین مشاجره کرد . سپس ضمن نامه کوتاهی به وی اعلام داشت " که کلیه روابط شخصی اش را بسا وی قطع می کند " روز بعد ، ششم مارس ، پیامی تلگرافی برای رهبران اپوزیسیون گرجی ارسال داشت و به ایشان وعده داد که در کنگره از حقوقشان دفاع خواهد کرد . " من از تفرعن اورجونیکیدزه و از همدستی استالین و دز ژینسکی منزجرم <sup>۱</sup> . " وی مجدداً برای مذاکره در مورد شیوه‌هایی که باید در گرجستان به کار بسته می شدند ، با تروتسکی ارتباط برقرار کرد و به کامنف که عازم تفلیس بود مأموریت داد تا تحقیق ویژه‌ای انجام دهد . درست در بین همین وقایع بود که به حمله سوم که از آن نجسات

---



نیافت ، دچار شد .

استالین به درستی مقاصد لنین را در نمی یافت ، اما خطر را از پیش احساس می کرد . آنقدر مخالف هراس انگیزش را می شناخت که بدانند این بار پای همه چیزش در میان است . از پا افتادن مجدد لنین نمی توانست جز احساساتی - دستکم - تسکین دهنده در وی ایجاد کرده باشد .<sup>۱</sup>

---

۱ - این حداقل چیزی است که می توان در مورد حالت استالین در قبال مرگ لنین گفت . تروتسکی می گوید که ممکن است استالین ، لنین را مسموم کرده باشد . اما همچنانکه خود اشاره می کند ، این سوءظن گنگی بیش نیست ؛ و چون توجه شود که تروتسکی ، در طول سالیان درازی کسبه مبارزه اش با استالین به طول انجامید و تا ۱۹۳۹ - ۱۹۴۰ که برای نخستین بار صحبت آنرا پیش کشید ، ( تروتسکی : استالین ، ص ۳۷۲ - ۳۸۲ ) چنین اتهامی به استالین وارد نکرده و حتی کلامی در مورد آن بزبان نیاورده است ، کلا بر طرف می شود . ظاهراً تروتسکی به تجربه تصفیه های بزرگ ۱۹۳۰ بازمی گشته و شروع آنرا تا ۱۹۲۴ به عقب می برده است . اما این با چیزی که خود در مورد استالین می گوید ، متناقض است ؛ " اگر استالین توانسته بود پیش بینی کند که مبارزه با تروتسکیسم تا کجا می کشاندش ، بی تردید ، علیرغم امیدی که به شکست دادن کلیه رقبایش داشت ، ادامه نمی داد . اما نتوانست پیش بینی کند . " ( همانجا ، ص ۳۹۳ ) چنین است که پس از متهم نمودن استالین به مسموم کردن لنین ، تروتسکی با زبا استالین ۱۹۲۴ ، به مثابه مردی اساساً با شرف اما کوتاه بین برخورد می کند و این درست با اتهام جور در نمی آید . این حقیقت نیز هست که استالین ، با تروتسکی ، زمانیکه در روسیه بود چنین عمل نکرد ؛ در حالیکه اگر حقیقتاً به لنین سوء قصد کرده بود ، براحتی می توانست اینکار را نیز بکند .

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

اینکه لنین نبود تا در کنگره به او حمله کند، پیشاپیش تا حدود زیادی از تشویش وی کاست. البته تروتسکی را که می توانست منتقد خطرناکی باشد، در برابر داشت؛ اما او "پهلوانی با عضلات میان تهی" نیز، می توانست باشد. بنا بر این، سعی کرد تروتسکی را به بسی - فعالیتی بکشانند. در جلسه "دفتر سیاسی برای اتخاذ تدابیر تازه برای کنگره"، نخستین کنگره تمام تاریخ حزب که به وسیله لنین رهبری نمی شد، پیشنهاد کرد که به جای لنین، تروتسکی به نام کمیته مرکزی، به عنوان نخستین سخنان با کنگره سخن بگوید<sup>۱</sup>. آن چنانکه تروتسکی حکایت می کند، صحنه ای که پیش آمده بود، به نمایش مضحکی شباهت داشت که معلوم نبود نقش غیر واقعی تر را کدامیک از دور قیب بازی می - کند، تروتسکی از ترس آنکه مبادا مردم تصور کنند که وی حتی پیش از مرگ لنین مدعی قدرت شده است، از پذیرش ایفای نقش همیشگی لنین سرباز زد. اما پیشنهاد کرد که استالین، نظریه مقامش به عنوان دبیر کل جای لنین را بگیرد. استالین نیز احتیاط به خرج داد و امتناع کرد. عاقبت زینوویف این افتخار صعب را پذیرفت.

در این مدت استالین در قبال لنین تواضع و شیفتگی ساده لوحانه<sup>۲</sup> از خود نشان می داد. چنین رفتاری نیمی از حملاتی را که به وی می شد، بی اثر می کرد. چند روز بعد از حمله تازه لنین، مقاله ای تحت عنوان "استراتژی و تاکتیک کمونیست ها"<sup>۳</sup> که ضمن آن با کلماتی ستایش - آمیز از بیماری رادی می کرد، انتشار داد. (این مقاله تنها بیان ساده و

---

بقیه زیر نویس شماره ۱ از صفحه قبل: معذالک تمامی تاریخ روابط لنین و استالین در این دوره می تواند این نتیجه را توجیه کند که: مرگ لنین با رسنگینی را از دوش استالین برداشت. ۱ - تروتسکی: استالین، ص ۳۶۶. ۲ - استالین: مجموعه آثار، جلد پنجم، ص ۱۶۰ - ۱۸۰

مختصراندیشه‌های رفیق‌النین است. ( درکرم‌ملین ، حتی اگر از اختلاف شدید آنها چیزی شنیده می‌شد ، اغلب به زحمت آنرا باور می‌کردند . او همچنان به طرزی مبهم گامهای کوچکی به طرف تروتسکی برمی‌داشت . در جلسات دفترسیاسی سربزه‌زیرآشتی طلب بود و به طیب خاطر کلیسه<sup>۱</sup> اصلاحاتی را که در طرحی که برای پیشنها دبه‌کنگره<sup>۲</sup> ماده می‌کرد ، به عمل می‌آوردند ، می‌پذیرفت . و تقریباً از داشتن فرصتی برای واگذاری گهگاه امتیازاتی زبانی به منتقدینش خرسند بود . آخر الامر به نظرمی - آمد طرح وی برای سیاستی که با پیدرقبال ملیت‌های کوچک اتحاد می‌شد ، بیشتر ساخته و پرداخته تروتسکی است تا خودش . از جمله ایسسن اضافات یکی سرزنش شدید " کارمندان شوراها " مرکزی و ولایتی بود که به جهت شوینیس‌مشان ، اتحاد جماهیر شوروی را آغاز بازسازی " روسیه " بزرگ تجزیه‌ناپذیر " می‌دانستند . و دیگر اصلاحیه‌ای بود که ضمن واگذاری حکومت جمهوریهای مستقل به خودشان ، تازمانی که بورو - کراسی روس قادر شود به شکلی " حقیقتاً برادرانه با احتیاجات و توقعات ملیت‌های عقب مانده<sup>۱</sup> " برخورد کند ، صریحاً قائل شدن هر استثنائی بر این رفرم قانونی را ممنوع اعلام می‌داشت . اما استالین محکومیت " ناسیونالیست‌های محلی " را نیز دریافت کرد ، و این گریزگاهی بود که به وی اجازه می‌داد اعمال خود را توجیه کند .

فردریک کبیر می‌گفت با مردمش پیمانی بسته است که به موجب آن ، مردم می‌توانند هر چه دلشان می‌خواهد بگویند و او می‌تواند هر طور دلش می‌خواهد عمل کند . استالین مادامی که می‌توانست به دلخواه خود عمل کند ، می‌پذیرفت که مطابق میل تروتسکی حرف بزند . بعد از همه این امتیازات ، دفترسیاسی تصمیم گرفت از ازاره‌ها یا دداشت‌های

---

۱ - استالین : مجموعه آثار ، جلد پنجم ، ص ۱۹۰ .

لنین به‌کنگره - به‌بانه ' مجهول بودن هدف‌لنین از نوشتن آنها - خودداری کند . این نخستین پیروزی تاکتیکی استالین بود . پیروزی دوم وی زمانی به‌دست آمد که تروتسکی درکنگره از انجام حمله‌ای که بر ضد دبرکل تدارک دیده بود ، امتناع ورزید . تنها یکی از اعضای دفتر سیاسی ، بوخارین ، آشکارا از اپوزیسیون گرجی و اوکراینی حمایت کرد . وی که امیدوار بود لنین بهبود پیدا کند ، اعتقاد داشت که انجام عملی هماهنگ با وی ، مؤثرتر از کوشش شخصی جداگانسه‌اش خواهد بود . تروتسکی به‌انتظار زمان مناسب نشست ، اما استالین نیز در این مدت بی‌کار نمی ماند .



تقریباً در همین دوره بود که یک گروه سه نفره ، متشکل از استالین ، زینوویف و کامنف در دفتر سیاسی ایجاد شد . همکاری میان این سه نفر ، آفریده ' تصمیم قاطعشان برای جلوگیری از دستیابی تروتسکی به رهبری حزب بود . منفرداً هیچیک از اینها نمی توانست خود را با تروتسکی مقایسه کند . اما با هم ، مجموعه ' نیرومندی از نفوذ و استعداد را تشکیل می دادند . زینوویف سیاستمدار ، سخنران و عوامفریبی چیره دست بود . کامنف آگاه و مجرب در زمینه ' مسائل دکترین ، استراتژ گروه و منفز - متفکر نیرومند آن بود و در جنگ قدرت نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد . استالین تاکتیسین هیئت سه نفره و سازمانده آن به شمار می رفت . این سه تن کنترل حزب و از طریق آن ، دولت را در دست داشتند . کامنف دستیار لنین بود و شورای مسکو را رهبری کرده بود . زینوویف ریاست شورای پترزبورگ را - که به زودی لنینگراد نامیده شد - برعهده داشت . کنترل تقریباً کلیه ' ولایات در دست استالین بود . زینوویف ، مضافاً ریاست بین الملل کمونیست که نفوذ اخلاقی اش در روسیه ' آن زمان

چندان بود که هر مدعی قدرتی سعی در جلب حمایت آن بنماید ، را نیز بر عهده داشت .

گذشته از اینها ، سه مرد خود معرف سنت حزب نیز بودند . هر سه بلا نقطاع پس از انشعاب ۱۹۰۳ با بلشویسم همکاری کرده بودند و در کادر رهبری ، از همه سابقه دار تر به شمار می آمدند . بین دیگر اعضای دفتر سیاسی ، گذشته از تروتسکی ، بوخارین بسیار جوانتر از ایشان بود و تومسکی ، رهبر سنندیکاها ، اندک زمانی پیش نبود که در دفتر عضویت داشت . قدیمی ها از هاله ای از یک گذشته قهرمانی که با سرسپردگی خستگی ناپذیری به بلشویسم برجسته ترمی شد ، بهره مند بودند . و اینک این سه مرد ، از پذیرش پیروزی " منشویک سابق " " تروتسکی " ، که علیرغم سابقه فقط پنج ساله اش در حزب ، در نظر همه جانشین لنین به شمار می آمد ، سرباز می زدند . این یگانه دلیلی بود که همکاری ایشان را مستحکم می کرد و آنها را به فعالیت هماهنگ ، و می داشت . و از آنجا که دیگر اعضای دفتر سیاسی ، هر یک به گونه ای جداگانه عمل می کردند ، گروه سه نفره خود به خود اکثریت را به دست آورد . طرح ها و پیشنهادهای آنان ، که عموماً خود از قبل در مورد آنها توافق می کردند ، به طور اجتناب ناپذیری تصویب می شد . گروه دست کلیه دیگر اعضای دفتر سیاسی را عملاً بسته بود و هر کوششی از جانب هر یک از آنان ، برای علنی کردن اختلافات داخلی عملی حاکی از نادروستی و تقلب محسوب می شد .

در چنین شرایطی ، استالین از یک کنگره هراسی نداشت . مخاس- لفینش اشخاص کم اهمیتی بودند که نمی توانستند نظر موافق اکثریت نمایندگان را جلب کنند . بسیاری از نمایندگان از نظر موقعیت سیاسی - شان به دبیرکل متکی بودند . خود استالین با گزارشی که در مورد کار سرویس پرسنل دبیرخانه به کنگره تقدیم کرد ، نشان داد که این

وابستگی تا کجا پیش می رود. گزارش وی روشن می کرد که چگونه حزب هر بخش از زندگی عمومی را کنترل می کند. سال قبل، تنها ۲۷٪ از رهبران<sup>ن</sup> محلی سندیکاها عضو حزب بودند. در زمان تشکیل کنگره ۵۷٪ ایشان کمونیست بودند. درصد کمونیست ها در رهبری تعاونی ها از ۵ به ۵۰ و در سرویس های مرکزی نیروهای مسلح از ۱۶ به ۲۴ رسیده بود. همین وضع در کلیه نهادهایی که استالین "تسمه های انتقالی" می خواند که حزب را به مردم مربوط می کردند، به چشم می خورد. هیچ نهادی نباید از این سیستم تسمه های انتقالی برکنار می ماند<sup>۱</sup>.

سرویس پرسنل حزب، به منظور سازماندهی هر چه بهترین نیروها، بایگانی مهمی شامل پرونده هایی با ذکر کلیه جزئیات در مورد "مردان کلیدی" حزب ترتیب داده بود. حزب پس از نخستین تصفیه ها، تقریباً چهارصد هزار عضو معمولی و حدود بیست هزار نفر مسئول داشت. تا این زمان، سرویس پرسنل پرونده مربوط به اقشار بالا و متوسط حزب به علاوه ۱۳۰۰ نفر از مدیران را فراهم کرده بود. استالین افشا کرد که تحقیقات دائمی است. پرونده ها مخصوصاً حاوی اطلاعاتی در مورد قابلیت ها و تخصص حرفه ای اعضا و درستکاری سیاسی و اخلاقی ایشان بود. هر خطایی در این پرونده ها ثبت می شد: "باید کار هر فرد مجری، و در کوچکترین جزئیات، مورد مطالعه قرار گیرد. در غیر این صورت، سیاست محتوایش را از دست می دهد و به ادا و اصولی بی معنی بدل می شود<sup>۲</sup>. سرویس پرسنل باید کلیه خواست های مسئولین را برمی آورد یا به برآورده شدن آنها کمک می کرد؛ این سرویس شبکه ای از شعب مختلف در سرتا سر کشور به وجود آورده بود. می توانست به اعضا حزب دستور دهد که در کوتاه ترین مدت شغل یا مسکنشان را تغییر دهند؛ یا پایتخت را به قصد بیابان های

---

۱- استالین: مجموعه آثار، جلد پنجم، ص ۱۹۷ به بعد. ۲- همانجا، ص ۲۱۰.

سیهری یا سفارت خانه‌ای در خارج ، برای انجام هرماً موریتی تـسـرک گویند . تحت پوشش انتصابی حتی محترمانه ، عضواندکی نافرمان می - توانست مورد مجازات واقع شود . بسیار کم بودند اشخاصی که - فارغ از قابلیت ها و اعتبارشان - می توانستند مطمئن باشند که اگر گرایش سیاسی شان خوشایند دبیرکل نباشد ، به خاطر پاره‌ای خطاهای گذشته ، علناً مورد سرزنش قرار نخواهند گرفت . اما این عمل ، هنوز رواج نیافته بسود .

دبیرکل ضمناً مسئول انتصاب رهبران حزب در ولایات نیز بود . وی با نوعی اندوه ساختگی از این مسئله حرف می زد و به‌کنگرمی گفت که زمان آن رسیده است که دبیران تشکیلات محلی ، به جای آنکه از بالا منصوب گردند ، به وسیله خود این تشکیلات برگزیده شوند . اما بدبختانه فقدان مردان لایق چندان شدید بود که بخشهای محلی مدام دبیرکل را تحت فشار می گذاشتند تا از مرکز افرادی برای شان بفرستند . " تربیت رهبران بسیار دشوار است . این کار به پنج سال ، ده سال یا حتی بیش از آن وقت نیاز دارد . فتح این یا آن کشور به کمک سوار نظام رفیق بودینی بسیار ساده تر است تا تربیت دو یا سه رهبر که از این صفوف بیرون آمده باشند<sup>۱</sup> ."

استالین از کمیته‌های محلی که این همه در روزنامه‌ها مورد حمله و تمسخر واقع شده بودند ، دفاع کرد . وی به حمایت از کلیه واحدهای دبیر - خانه‌ها پیش پرداخت و حتی منازعات و دسیسه‌چینی های ایشان را که دارای جنبه‌های مثبت و منفی بود ، معذور داشت . چرا که آنها به تبلور " هسته‌ها هنگ رهبران<sup>۲</sup> " یاری می رساندند . به عبارت دیگر ، کمیته‌های محلی نسخه‌بدل‌های کوچک شده دفتر سیاسی بودند ، با گروه‌های سه نفره و دونفره شان و دسته‌های مخالفینشان .

---

۱ - همانجا : ص ۲۱۶ . ۲ - همانجا : ص ۲۱۶ .

استالین درکنگره ، و برای پاسخ گفتن به یک منتقد ، برای نخستین بار علناً وجود هیئت سه نفره را تأیید کرد و اظهار داشت که این هیئت، برای مقاومت در برابر هرگونه اپوزیسیونی استوار خواهد ماند: " اوسینسکی از استالین و کامنف تعریف کرد اما زینوویف را مورد حمله قرار داد، به این خیال که فعلاً دور کردن یکی کفایت می کند و نوبت بقیه بعداً خواهد رسید. هدف وی درهم شکستن هسته ای است که پس از این همه سال کوشش در دفتر سیاسی به وجود آمده است . . . . . من وظیفه دارم او را مطلع کنم که روبه دیواری می تازد که می ترسم سرش را بشکند<sup>۱</sup>. " در پاسخ به منتقد دیگری<sup>۲</sup> که آزادی بیان بیشتری در سطح حزب را درخواست می کرد پاسخ داد که حزب جای حرفی های بیهوده نیست . روسیه در محاصره ، " گرگهای امپریالیست " قرار داشت و بحث کردن در زمینه " کلیه " مسایل مهم در بیست هزار واحد حزبی ، معادل رو کردن دست خود برای دشمن بود . در بین دست زدنهای ممتد، چنین نتیجه گرفت : " مدت ها است که من کنگره ای چنین متحد و تا این حد ملهم از اندیشه ای واحد ندیده ام . افسوس می خورم که رفیق لنین اینجا نیست . اگر در اینجا حضور داشت . می توانست بگوید : من بیست و پنج سال از حزب مواظبت کرده و آنرا بزرگ و نیرومند تحویل داده ام<sup>۳</sup>. " در هیچ کنگره، دیگری ، استالین با اعتمادی که حتی اندکی به این نزدیک باشد سخن نگفته بود .

نا راضیان محروم از رهبر و حمایت درکنگره شکست خوردند . سه ماه

---

۱ - منتقدی که با اسم مستعار اوسینسکی ( Osinsky )

مطلب می نوشت ، اقتصاددان برجسته بلشویک پرنس اوبولنسکی

Obolensky بود . ۲ - این منتقد ، لوتووینوف

( Lutovinov ) نام داشت و کمی بعد خودکشی کرد .

۳ - استالین : مجموعه آثار ، جلد پنجم ، ص ۲۲۵ .



بعد، در اوت ۱۹۲۳، اعتماد های متعددی ناگهان در منابع به وقوع پیوست و زنگ خطر را برای دفتر سیاسی به صدا درآورد. پس از انتشار رسمی طرح نپ در ۱۹۲۱، اعتماد روسیه کم کم قدراست می کرد. اما استقرار مجدد به کندی و با زحمت فراوان صورت می گرفت. منابع هنوز قادر به برآوردن نیازهای اساسی کشور نبود و نمی توانست به دهقانان محصولاتی عرضه دارد که ایشان را وادار به فروش محصولات غذایی کنید. دستمزدهای پایین، بیکاری و گرسنگی کارگران را به نومیدی میکشاند و از آنجا که سندیکاها از توجه به درخواست های کارگران امتناع می ورزیدند، نارضایی از طریق اعتماد های غیرسندیکائی خود را نشان می داد. تمایل به نافرمانی حتی تا درون حزب حاکم رخنه کرده بود. گروههای اپوزیسیون مخفی در صفوف حزب کشف شدند، برخی از این گروهها نیمه منشویک بودند؛ بقیه که کاملاً بلشویک بودند از بقایای اپوزیسیون های اخراج شده ۱۹۲۱ و نارضایان تازه تشکیل می شدند. درخواست اصلی همه آنها آزادی انتقاد در درون حزب بود. برخی از مخالفین اخراج و جمعی زندانی شدند. اینها نخستین نمونه های اپوزیسیون مخفی بین کمونیست ها بودند. تا این زمان گروههای مخفی بدون هماهنگی عمل کرده بودند و رهبری نداشتند. اما گروه سه نفره از آن می ترسید که بین رقبایش با توده های حزبی نارضای ارتباط ایجاد شود. آنها برای مقابله با بحران به شکلی متضاد واکنش نشان دادند. از جانبی طرحی در مورد ضرورت برقراری مجدد دموکراسی و آزادی بیان برای اعضای حزب به کمیته مرکزی ارائه دادند؛ از جانب دیگر پلیس سیاسی را بر علیه اپوزیسیون های مخفی بسیج کردند. پلیس متوجه شد

---

۱ - همانجا: ص ۳۵۴ - ۳۶۱؛ ن، پوپوف: همان کتاب، جلد دوم،

ص ۱۹۴ - ۲۰۴.

که بلشویکهای معمولی اغلب از همکاری به منظور تعقیب گروههای  
اپوزیسیون خودداری می کنند. دزرژینسکی از دفترسیاسی خواست تا به  
پلیس اجازه داده شود که ضمناً بر علیه بلشویکهای که مایل به همکاری  
نبودند نیز، دست به عمل بزنند. در اینجا بود که مبارزه میان تروتسکی  
و گروه سه نفره وارد مرحله جدیدی شد. تروتسکی، بی آنکه صراحتاً بگوید  
که باید درخواست دزرژینسکی پذیرفته شود، به گروه سه نفره حمله کرد.  
وی اظهار می داشت که وضعی که پیش آمده، نشانه حالت روحی حزب،  
احساس محرومیت آنی، و بی اعتمادی نسبت به رهبران است. حتی در  
طول جنگ داخلی " سیستم انتصاب از بالا یکدهم وسعت فعلی ———— را  
نداشت. امروز تعیین دبیران کمیته های محلی به شکل قاعده درآمده  
است. " وی می پذیرفت که درخواست لزوم استقرار دمکراسی کارگری  
" به دلیل مانعۀ الجمع بودن یک دمکراسی کارگری کاملاً توسعه  
یافته با رژیم دیکتاتوری "، عاری از عوام فریبی نیست. اما معتقد  
بود که دیسپلین جنگ داخلی باید پیش از اینها جایش را به مسئولیت پر  
تحرك ترودا منهدارتر حزب می سپرد. در حالیکه به جای آن " بوروکرا -  
تیزه کردن دستگاه حزبی در ابعادی عجیب و غریب توسعه یافته است ؛ و  
انتقادات و نارضایتی هایی که امکان بروز آشکار نیافته، اشکال مخفی،  
غیر قابل کنترل و خطرناک بخود گرفته است <sup>۱</sup> . "

گروه سه نفره به خلط مبحث پرداخت و تروتسکی را به بدخواهی،  
جاه طلبی شخصی، اهمال در انجام وظیفه و غیره متهم کرد. همچنین وی  
را به تلاش برای تصاحب جای لنین متهم می نمودند <sup>۲</sup> . اتهام اخیر از

---

۱ - م . ایستمن ( M. Eastman ) : بعد از مرگ لنین

ضمیمه چهارم ، ص ۱۴۲ - ۱۴۳ . ۲ - ن . پوپوف : همان  
کتاب ، جلد دوم ، ص ۱۴۴ - ۱۹۶ .

جهتی حقیقت داشت ، چراکه مبارزه برای جانشینی لنین با موقعیت آمیخته بود . معذالک این اتهام نیز مانند بقیه تنها به کار عموماً کردن مسئله می آمد چراکه بحران حزب ، همچنانکه تروتسکی نشان داده بود ، یک واقعیت بود .

در بین گفتگوها ، چهل و شش کمونیست برجسته اعلامیه ای منتشر کردند که اساس آن با انتقادات تروتسکی یکی بود<sup>۱</sup> . از جمله امضاء کنندگان این اعلامیه اشخاصی بودند نظیر: پیا تا کوف ، یکی از دور رهبر از همه لایق تر نسل جدید که لنین در وصیت نامه اش از آنها نام برده بود ؛ پره او برا ژنسکی و سربریا کوف ، اعضای سابق دفتر سیاسی ؛ آنتونوف ؛ اوسئنگو ، رهبر نظامی قیام اکتبر ؛ اسمیرنوف ، اوسینسکی ، بوبینوف ، ساپرونوف<sup>۲</sup> ، مورالوف ، دروبنیس<sup>۳</sup> و رهبران دیگری که در جنگ داخلی اعتباری به دست آورده بودند ، مردانی مشخص و هوشمند . برخی از ایشان اپوزیسیون سابق بر ضد لنین و تروتسکی را اداره کرده و به ابراز تشویشی که پس از آنکه رهبری اصول نخستین را قربانی مقتضیات وقت کرده بود ، در حزب احساس می شد ، پرداخته بودند . و اینک نیز ، در حقیقت همان تشویش را ، که به نسبتی که حزب به دور شدن از اصول اولیه ادامه داده بود ، افزایش یافته بود ، بازگویی کردند . قطعی نیست که تروتسکی مستقیماً این تظاهرات را ترتیب داده باشد . تا اینجا ، تنها پشت درهای بسته<sup>۴</sup> دفتر سیاسی به مبارزه با گروه سه نفره پرداخته بود . حزب در مجموع تحت تأثیر این احساس که وی همیشه به طیب خاطر از سیاست رسمی حمایت کرده است ، قرار داشت . به این ترتیب ، تروتسکی در بدترین موقعیت گیر کرده بود : مسئولیت سیاسی که خود با آن مخالف

---

۱ - همانجا : ص ۱۴۴ - ۱۹۶

2 Sapronov      3 Drobnis

بود، بردوش سنگینی می کرد و به موقع، هیچ کاری برای متحد کردن کسانی که می توانستند از وی حمایت کنند، انجام نداده بود.

در نوامبر، نگرانی ناشی از بحران گروه سه نفره را وادار کرد طرحی مبنی بر انجام یک رفرم دمکراتیک در حزب ارائه کند. اینچنانیزمانند مسئله گرجستان، استالین می پذیرفت که امتیازی حرفی به تروتسکی بدهد. دفتر سیاسی به اتفاق آراء طرح را تصویب کرد. تروتسکی چاره‌ای جز دادن رأی مثبت نداشت. روز هفتم نوامبر، در ششمین سالگرد انقلاب، زینوویف آغاز گفتگویی عمومی در زمینه کلیه مسائلی که اندیشه بلشویکی را دچار پریشانی کرده بود، را اعلام کرد. به نظرمی رسید که بالاخره حکومت نظامی در حزب پایان یافته است.

اما در واقع چنین خبری نبود. وضعیتی که اپوزسیون بر ضد آن قیام کرده بود، نتیجه ساده‌جانه طلبی و سوء نیت استالین یا دیگر اعضای گروه سه نفره نبود، بلکه ریشه‌هایی عمیق‌تر از این داشت. انقلاب با ساختن یک ماشین سیاسی فراگیر خود را نجات داده بود. بی‌تفاوتی - اگر نه دشمنی - توده‌ها ماشین را به آنجا گشاده بود که برای تثبیت خویش به جای اقناع، هر چه بیشتر به فشار و اجبار متوسل شود. و چه کسی می توانست با اطمینان بگوید که دیگر زمان آن رسیده است که این همه دگرگون شود، این ماشین سیاسی نابود گردد یا حتی سرعت آن کاهش یابد و روی نیروی افکار عمومی حساب شود؟ چه کسی می توانست مطمئن باشد که این کار انقلاب را به مخاطره نخواهد افکند؟ ضرورت یک دمکراسی کارگری، به این معنی بود که باید منشویکها و اس. ا. ر. ها توانایی بازگشت داشته باشند؟ اغلب مخالفین استالین، منجمله تروتسکی، معتقد بودند که باید حزب منشویک همچنان غیرقانونی باقی بماند. در ذهن ایشان، هنوز وقت آن نشده بود که حکومت نظامی در جمهوری

از میان برداشته شود؛ فقط می خواستند آنرا در حزب از بین ببرند .  
اما با امکان داشت که در دل جامعه ای که به هر تقدیر - در بهترین و بد -  
ترین شرایط - محکوم به داشتن حکومتی دیکتاتوری بود، حزب جزیره  
آزادی کوچکی باشد ؟ از اینها گذشته ، ماشین عظیم دیکتاتوری اینک  
نفع آشکاری در پایداری کردن خود داشت ، نفعی که می توانست با عمومی -  
ترین منافع انقلاب بگانه شمرده شود . در این مناظره هر دو طرف می -  
دانستند که رودر روی مسئله ای با دو جنبه متناقض قرار دارند ؛ اما در  
حالی که این برای یک دسته - اپوزیسیون - منشاء ضعف بود ، برای  
دسته دیگر منبع قدرت به شمار می آمد .

به همین دلیل بود که تروتسکی بیش از یک رفرم محدود و اعسای  
حدود معینی آزادی از بالا ، چیزی طلب نمی کرد . تا اینجا محتاطانه از  
فراخواندن افکار عمومی و حتی کمونیست ها به مخالفت با رهبران احتراز  
کرده بود . معذالک نیاز به علنی کردن مبارزه را احساس می کرد و گشایش  
رسمی یک رشته مباحثه عمومی فرصت انجام این امر ، یعنی فراخواندن  
افکار عمومی به مخالفت با رهبران و آن هم با اجازه خود اینان را در  
اختیارش می گذاشت . ناپیگیری ( حقیقی یا ظاهری ) تروتسکی در این  
زمینه ، محمول ملاحظات عمیق تری بود . وی گمان می کرد که می توان  
توازن میان دیکتاتوری و آزادی برقرار کرد ؛ و بسته به موقعیت هر  
یک را کم و زیاد کرد . و امیدوار بود که با تجدید حیات اقتصادی روسیه و  
با توسعه سوسیالیسم رژیم بتواند هر چه کمتر خود را با فشار و الزام  
تحمیل کند و هر چه بیشتر از گرایش خود به خودی توده ها بهره مند شود .  
انقلاب بایدمی توانست دوران جوانیش را با زیابد ، به گمان وی ،  
جداشی میان انقلاب و توده ها موقتی بود . گروه سه نفره و مخموما استالین  
بسیار کمتر از اینها خوشبین بودند .

در اینجا به ریشه غالب تفاوت های بین تروتسکیسم و استالینیسم،  
 رسیده ایم . این هر دو پرو فاداری بنیادی شان به نقطه نظرهای  
 مارکسیسم اصرار می ورزیدند؛ و دلیلی برای تردید در مورد مرجع بنیادی  
 اندیشه های شان وجود ندارد . مدعی وفاداری به مارکسیسم شدن برای هر  
 دو گرایش همان قدر طبیعی بود که ادعای مسیحیت برای پروتستان ها و  
 کاتولیک ها . در هر دو مورد، مرجع اصلی اعتقادات ، که بین دو گرایش  
 مشترک بود، تقریباً هیچ نقشی در خصومتشان ایفا نمی کرد . موضع  
 تروتسکی حاکی از یک خوشبینی محتاطانه و در عین حال حقیقی بسسود،  
 یعنی این باور که اگر رهبران سیاست سوسیالیستی صحیحی اعمال کنند،  
 طبقات زحمتکش از ایشان حمایت خواهند کرد . در حقیقت این باور بطور  
 ضمنی در فلسفه مارکسیستی وجود داشت و استالین هرگز آشکارا آنرا انکار  
 نکرده بود . اما ، بین خطوط سیاست وی ، همیشه می توان نوعی تردید  
 در قبال محبوبیت مردمی سوسیالیسم ، و حتی بیش از این ، نوعی  
 موضع گیری اساساً بدبینانه در قبال انسان و جامعه ملاحظه کرد . در  
 نهایت ، خوشبینی انقلابی امید خود را به دعوت ما دقانه توده ها می -  
 بندد ، حتی زمانی که به نظر بیاید که این امید ، با هر گونه امیدواری نا -  
 همخوان است . در حالیکه بدبین بر مسند قدرت نشسته ، با کسانی که تحت  
 فرمانش هستند ، با بدگمانی طرف می شود . کمونیست بدبین ، بادکترین  
 خود به مثابه نوعی آگاهی مختص خواص برخوردار می کند . باور ندارد که  
 طبقات زحمتکش حقیقتاً قادر به پذیرش آن باشند ، مگر آنکه - اگر با  
 درشتی سخن بگوییم - جبراً به پذیرفتن آن وادار شوند . خوشبین وبد -  
 بین هر دو یقین قاطع دارند که کمونیسم یگانه علاج بیماریهای جامعه  
 کاپیتالیستی است . اما در حالیکه اولی معتقد است که دیر یا زود - و  
 بیشتر زود تا دیر - بیمار ، اگر به حد کافی آگاهی داشته باشد ، خسود

درمان را طلب خواهد کرد، دومی طبیعتاً به آنجا می رسد که بی آنکه چندان در بندت مایلات بیمار باشد، دستور معالجه را صادر کنند. اما این حاشیه احتمالاً از سیر وقایع تاریخ ما سبقت می گیرد.

چند هفته پس از گشایش مباحثه عمومی به وسیله زینوویف، استالین در مورد خصوصیات " روند تازه " با کمونیست های کراسنایا - پرسنیا<sup>۱</sup>، محله کارگری مسکو، سخن می گفت<sup>۲</sup>. وی صادقانه پذیرفت که حزب به یک پریشانی گذرا دچار شده و رابطه اش را با روحیه حاکم بر کشور از دست داده است. و با زماندن تشکیلات محلی از مباحثه در مورد مسائل عمومی و رها کردن سیستم انتخابی به نفع انتماب از بهالا از جانب آنان را، علت این امر شمرد. خطای رهبری - اگر خطایی وجود داشت - عدم کشف به موقع این شرایط نابهنجار بود: " در ۱۹۱۷، ما تصور می کردیم که می رویم تا یک کمون، یک جامعه همکاری مشترک کارگری بسازیم و از شر بوروکراسی خلاص شویم..... این ایده آلیستی است که هنوز با دستیابی به آن فاصله بسیار داریم..... آنچه برای آزاد کردن حکومت از عناصر بوروکرات ضرورت دارد، از جانبی وجود یک تمدن پیشرفته در توده هاست و از جانب دیگر، امنیت کامل، صلح کامل در اطرافمان تا به یک ساخت نظامی مهم..... که بر کلیه دیگر نهادهای حکومتی تأثیر می گذارد، نیاز مند نباشیم<sup>۳</sup>..... " روند تازه " می توانست تا حدودی درمانی برای نقائص موجود باشد. اما حزب باید احتیاط به خرج می داد تا بیش از اندازه آزادی استفاده نکند. سیستم

---

۱ Krasnaya Persnya - استالین: مجموعه آثار،  
جلد پنجم، ص ۳۵۴ - ۳۷۰ .  
۲ - همانجا: این طبیعتاً کنایه ای  
بود حاکی از اینکه علت نقائص نه در حزب، بلکه در ارتش، یعنی در  
تشکیلات تروتسکی است.

انتخابات باید مجدداً معمول می شد، اما محدودیت های انتخاباتی هم چنان معتبر می ماند. آزادی بیان محترم شمرده می شد، اما محدودیت هایی که اخیراً در نظر گرفته شده بود، باید کماکان رعایت می شد. در پایان ماجرا نوبت به نیش و کنا به می رسید. استالین می گفت: بعضی از منتقدین برای قوت دادن به حرفهایشان از تروتسکی نقل قول می کنند - او - استالین - نمی دانست آنها به چه حقی چنین می کنند، چه وی تروتسکی را ( در اینجا لحنش تقریباً محترمانه می شد ) مسردی می شناخت که معتقد بود حزب جای بحث و گفتگو نیست و باید در ضمن عمل دارای انضباط باشد. به این ترتیب به مستمعینش این احساس را می داد که تروتسکی از سیاست دبیرکل پیروی می کند. با توجه به نامه هایی که اخیراً بین تروتسکی و گروه سه نفره رد و بدل شده بود، هدف از این سخنرانی، یقیناً کشاندن تروتسکی به یک مباحثه علنی بود.



سه روز بعد، روز پنجم دسامبر، تروتسکی ضمن نامه سرگشاده ای خطاب به کمیونسیت های کراسنایا پرسنیا، پاسخ داد. وی با تأکید بر تصمیمات اخیر کمیته مرکزی، قاطعانه به توده های حزبی هشدار می داد که اگر هوشیارانه رهبران را تحت فشار قرار ندهند، تصمیمات هرگز به مورد اجرا گذاشته نخواهد شد. " بعضی رفقا که روحیه ای محافظه کار دارند ( وی از کسی نام نمی برد ) به آنجا رسیده اند که نقش دستگاره را بیش از اندازه ارزیابی می کنند و به فعالیت های خود حزب کمتر از آنچه باید بها می دهند و در قبال قطعنامه کمیته مرکزی موضعی انتقادی می گیرند. می گویند کمیته مرکزی هدفی برگزیده که دستیابی به آن ممکن نیست؛ و

---

۱ - ضمیمه ششم کتاب م. ایستمن: " بعد از مرگ لنین "، ص



قطعاً مه‌جز با شیدن بذر توهمات نادرست کاری صورت نمیدهد و جز نتایج منفی به بار نمی‌آورد. " تروتسکی غیر از این می‌اندیشید. به اعتقاد وی، وقت آن رسیده بود که حزب فعال‌پیش‌را از سر بگیرد و کنترل خود را که به نفع دستگاه‌رها کرده بود، بازیابد. " حزب دستگاه‌ها را تابع خود خواهد کرد بی آنکه به این خاطر، حتی لحظه‌ای از یک تشکیلات متمرکز بودن دست بردارد. " ؛ باید حق انتقادش را " بدون ترس و اهمه و آزادانه " اعمال کند؛ و قبل از هر چیز، باید اشخاصی که به مجرور مشاهده، نخستین نشانه، انتقاد، اعتراض یا سرزنش، فوراً قلم و کاغذ می‌طلبند تا مجازات تعیین کنند، را برکنار کند. " روند تازه " با پیداز اینجا آغاز شود: در تمام دستگاه‌ها از بالا تا پایین در حزب، همه باید حس کنند که هیچکس جرأت برقراری رژیم وحشت و ترور در حزب را نخواهد یافت. " تروتسکی جوانان را مخاطب قرار می‌داد؛ و چنانکه گویی با گروه سه نفره، " نگهبانان قدیمی " بلشویسم سخن می‌گوید، به حزب خاطر نشان می‌ساخت که مستحیل شدن " نگهبانان قدیمی " انقلابی در بوروکراسی نادر نبوده است. این بلایی بود که به سر رهبران سوسیال‌فرمیسم در اروپا آمده بود و می‌توانست به سر بلشویک‌ها نیز بیاید. با این نامه بود که ظن مردم، برای نخستین بار نسبت به شکافی که در دفتر سیاسی پیدا شده بود، تحریک شد.

گروه سه نفره بلافاصله بفرک پاسخ به این حمله افتاد. زینوویف، اختیار را زکف داده پیشنهاد نکرد که تروتسکی دستگیر شود. استالین که محتاط‌تر بود و از محبوبیت عظیم وی خبر داشت، با این کار مخالفت کرد. عجیب اینجاست که در این زمان و حتی بعدها وی کوشش می‌کرد که میان‌ه‌روترین، منطقی‌ترین و آشتی‌پذیرترین عضو گروه سه نفره جلوه کند. انتقادا — تیکه از تروتسکی می‌کرد، غیر مستقیم ترا از انتقادات زینوویف یا

کا منف بود و با احساس اینکه کوچک کردن تروتسکی حزب را خشمگین می کند، کارانتشارنا هنجارترین تهمت ها را به شرکایش وا گذاشت؛ تهمت ها بی که ضرورتاً به حیثیت خود ایشان به همان اندازه لطمه می زد که به حیثیت تروتسکی. استالین نیرویش را مصروف کار محرمانه تری می کرد؛ به دست گرفتن ماشین حزب. او که عادت کرده بود به جنبه های فنی زندگی حزبی اهمیت درخور بدهد، در پی آن بود که از یک مجلس کمیونیستی سراسری، حکم قاطعی بر علیه اپوزیسیون دریافت دارد. اما طرح این مسئله در یک کنگره، منتخب، هنوز بیش از اندازه از ظرافت به دور بود. بنا بر این مصمم شد کنفرانس ملی ای تشکیل دهد که در آن، نمایندگان تشکیلات سطوح پایین حزب، دبیران و مسئولین آنها و کسانی باشند که دبیرکل منصوب می کرد. چنین کنفرانسی فقط به درد آن می خورد که به گروه سه نفره خدمت کند؛ و حکم آن بر علیه تروتسکی نیز، به نوبه خود تأثیر مسلمی بر بقیه حزب می نهاد. کنفرانس برای ژانویه ۱۹۲۴ دعوت شد.

در این فاصله، در اوایل خرداد مبر، استالین با حمله ای علنی که در درجه اول افراطیون اپوزیسیون و تنها در درجه دوم تروتسکی را هدف قرار می داد، وارد کشمکش شد. استدلال بی ربط و پراکنده و سرشار از خطای او، در عین حال به جهت آنکه محدودیت های ذهنی و ناپیگیری اپوزیسیون را آشکار می کرد، بسیار مؤثر بود. آیا اپوزیسیون الفای رژیم را که به وسیله لنین برقرار شده بود بر اساس آن وجود فراقسیون ها و گروهها در داخل حزب ممنوع بود، طلب می کرد؟ آری یا نه؟ دقیقاً به همین سؤال بود که اپوزیسیون نمی توانست صراحتاً جواب دهد. تروتسکی به هر تقدیر، با خود در تناقض بود؛ او می خواست رژیم که به دست لنین مستقر شده و خود آنرا تأیید کرده بود، برقرار بماند. اما مدعی

بود که از آن سوء استفاده شده است. استالین همه حمله‌اش را روی همین نقطه متمرکز کرد، و از همین طریق تروتسکی را واداشت که دست به عقب - نشینی بزند؛ تردید به خرج بدهد؛ مواضعش را یکی پس از دیگری رها کند و سپس، در حالیکه هوادارانش دیگر سرخورده و پراکنده شده بودند، برای به دست آوردن مجدد میدان از کف رفته بکوشد.



در جریان این مناظره، و در حالیکه لنین بر بستر مرگ قرار داشت بود که کیش لنینسم در واقع آغاز شد. درخواست مستقیم یا غیر مستقیم الغاء چیزی که از اندیشه لنین الهام گرفته بود، از این پس تجاویز غیر قابل بخشش به قانون نا نوشته ادب و نزاکت محسوب می شد. هنگامی که پره‌ا و براژنسکی اظهار داشت که حزب ما بیل است مجددا آزادی بیسان "لنینیستی" ای را که قبل از ۱۹۲۰، و در زمان مذاکره در مورد مسئله برست لیتوسک داشت، بازیابد، استالین با ختم پاسخ داد: "عادات و سنن آن دوره لایق آن نیست که سرمشق واقع شود." می پرسید که آیا پره‌ا و براژنسکی و همقطارهایش قصد داشتند دولت لنین را سرنگون کنند و دولت خود را به جایش بنشانند؟ این تا حدودی حقیقت داشت. معذالک در طول مشاجره در مورد برست لیتوسک، و حتی بعد از آن، هیچکس فکر نکرده بود که چیز قابل سرزنی در چنین اندیشه‌ای وجود دارد. کمونیستها<sup>ی</sup> چپ، مخالفین صلح با آلمان، زمانی در کمیته مرکزی اکثریت یافتند؛ و به نظرشان طبیعی رسیده بود که از خود بپرسند آیا نباید خودشان دولت را تشکیل دهند و مسئولیت پیشبرد جنگی را که لنین با انجام آن مخالف بود به عهده بگیرند؟ اما این همه، همین که مشاجره مزبور

---

۱ - بوخارین یقیناً این فکر را عنوان کرده است. این ذره حقیقی بود که در آنها ماتی که در جریان تصفیه‌های بقیه ژیرنویس در صفحه بعد

پایان گرفت ، نه ایشان و نه لنین را از همکاری با یکدیگر بازداشت .  
اما در ۱۹۲۳ ، دیگر واقعه ۱۹۱۸ یک توطئه شوم با یک عمل کفرآمیز به  
نظرمی رسید . آنچه استالین القاء می کرد ، حزب باید از کسانی که  
خواه بازگشت به اعمالی چنین زیان بخش بودند ، حذرمی نمود .

در پرتو کیش لنینیستی ، موقعیت تروتسکی از همه آسیب پذیرتر  
می نمود . وی به حزب در زمینه " خطر " استعاله " گارد قدیمی بلشویک  
هدار داده ، اما ضمیر اول شخص جمع راه کار برده بود : " ما بلشویکهای  
قدیمی " ؛ اصطلاحی که تنها با توجه به اینکه بیش از ۹۰٪ اعضای حزب در  
آن زمان ، پس از انقلاب اکتبر به آن پیوسته بودند ، قابل توجیه بود .  
استالین با طنز نیشداری می گفت : " من باید از تروتسکی در مقابل  
تروتسکی دفاع کنم " ، چرا که بی هیچ تردیدی وی جزء آن گارد -  
قدیمی ای که می گفت اکنون ربه فساد نهاده است ، نبشود . انحطاط  
بلشویکهای قدیمی محصول تخیل تروتسکی بود . عناصر فساد در حزب  
وجود داشت ، ولی بین منشویکهایی که به صفوف آن پیوسته ، اما همچنان  
با روحیه آن بیگانه مانده بودند آ . کنایه محتاج تفسیر نبود .

این مناظره با همه برخوردها و مانورهایش ، تنها یک جنبه ،  
نمایشی بود که برای کنفرانس نزدیک تدارک دیده می شد . به موازات  
آن ، دبیرکل اپوزیسیون را با نهر اکندن رهبران تضعیف کرد .

---

بقیه زیر نویس شماره ۱ از صفحه قبل : سالهای ۱۹۳۰ مینی بر تحریک  
براضید لنین به او وارد شد ، وجود داشت . در ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ ، استالین  
از اشاره به بوخارین در این مورد خودداری کرد ، چه بوخارین با وی بر  
ضد تروتسکی متحد شده بود . م . ش به :

۱ - استالین : مجموعه

آثار ، جلد ششم ، ص ۲۰۲ . ۲ - همانجا : جلد پنجم ، ص ۲۸۴ - ۲۸۵ .

تروتسکی ، بیماروتحت فشار محدودیت های ذهنی ایکه برای بیگان افکارش داشت ، چندان فعال نبود . به دلیل برقراری روابط روسیه و انگلستان در فوریه ۱۹۲۴ ، ناگهان به راکوفسکی در سفارت شوروی در لندن احتیاج پیدا کردند . کرستینسکی برای انجام مأموریت دیپلماتیک به آلمان و یوفه به چین فرستاده شدند . اپوزسیون نمی توانست به این انتخابات ( که صرف حسن انتخابی که در آنها به خرج داده شده بود ، برای توجیهشان کفایت می کرد ) اعتراض کند . دیپلماتهایی که تازه منصوب شده بودند نمی توانستند در مورد اخلی حزب مداخله کنند . در دوران نخست وزیری راکوفسکی ، اوکراین به قلعهٔ اپوز - یسیون بدل شده بود ؛ پس از رفتن او ، دبیرکل کارگرسابق چرمساز ، لازارکاگانوویچ<sup>۱</sup> را که مدیری سرسخت و توانا بود ، برای پاکسازی این لانهٔ زنبور فرستاد . در مسکو ، مقالات و جزوات تروتسکی عملاً از جریان خارج شده بود ؛ اعضای مردم یاشاکاک ، بختی برای شناختن جنبه های مثبت و منفی بحث نداشتند . برای کارمندان ولایات هیچ تردیسی در مورد تمایلات گروه سه نفره در بین نبود ؛ پایان کنفرانس پیشاپیش معین شده بود .

در کنفرانس استالین باخونت بی سابقه ای به توضیح نقطه نظرش پرداخت : " من فقط این را می گویم که روشن است که هیچ دمکراسی حقیقی ، هیچ دمکراسی کاملی وجود نخواهد داشت<sup>۲</sup> . " مردم فراموش می کنند که لحظاتی هست که حتی در محدودهٔ کوچک حزب نیز ، پذیرش دمکراسی غیرممکن است و هیچ معنایی نخواهد داشت . پیشرفت اقتصادی ، امنیت نظامی ، و حزبی با اعضای تعلیم دیده ، اینها

---

1 Lazare Kaganovitch

۲ - استالین : مجموعه آثار ، جلد ششم ، ص ۷ - ۱۱ .

شرایطی بود که وجود یک دمکراسی کارگری را ممکن می کرد؛ این شرایط وجود نداشت. اما هر چند حزب دمکراتیک نبود، متهم کردن آن به بوروکراسی خطا بود. استدلال استالین مغشوش و توضیحش در مورد سازمانی که نه دمکراتیک بود و نه بوروکراتیک، گنگ و مبهم بود. اما قوت این استدلال که هدفش اقناع اذهان مردد بود، درست در همین ابهام قرار داشت. استالین سپس فهرستی از "شش خطای تروتسکی عرضه کرد. تروتسکی به طرح دفتر سیاسی رأی مثبت داده بود، اما بعد خود را بالاتر از دفتر قرار می داد و از آن انتقاد می کرد؛ خود را ابر انسان می دید و برتر از همکارانش می شمرد؛ از ابراز صریح اینکه با کمیته مرکزی است با با اپوزیسیون، خودداری می ورزید. تروتسکی، "این پیسر بوروکرات ها" حزب را بر ضد تشکیلش، جوانان را بر ضد حزب تحریک می کرد؛ به سخنگوی روشن فکران خرده بورژوا بدل شده بود، در حالی که دیگر رهبران به نام پرولتاریا سخن می گفتند. رژیم حزب را، به این عنوان که به فراکسیون ها و گروه های مخفی امکان شکل گیری داده است، مورد حمله قرار می داد؛ حال آنکه مارکسیست ها می دانستند که چندگانه گی گروه ها، بازتاب منافع طبقاتی متفاوت است. حزب باید یک دست می بود، حزبی از پولاد یکپارچه. دوست هزار نفر کارگران کارگاهها باید فوراً به عضویت در آن پذیرفته می شدند؛ آنها با خود روحیه استوار پرولتری مصون از فردگرایی خرده بورژوازان را به حزب می آوردند؛ این چیزی بود که ارتقاء لنینیستی نامیده می شد. در پایان، استالین با اعلان یک بنده از قطعنامه لنین در کنفرانس دهم، که به کمیته مرکزی اجازه می داد هر یک از اعضا که به فعالیت فراکسیونی می پرداختند، اخراج کند، هیجان شدیدی به وجود آورد. وی از کنفرانس درخواست کرد که این بند را مورد تصویب قرار دهد. کلیه پیشنهادات

استالین تمویب شد. کنفرانس اپوزیسیون را به جهت " انحراف بورژوازانها از لنینیسم " محکوم کرد.



سه روز بعد، یعنی روز بیست و یکم ژانویه ۱۹۲۴ لنین بسرود حیات گفت. علیرغم همه سرخوردگی ها و فلاکت های سالهای آخر، خلق در مرگ وی چنان گریست که در تاریخ کم سابقه بود. در یاد توده ها، نام او با وعده بزرگ انقلاب، وعده جامعه ای از انسانهای آزاد و برابر توأم بود. اما هم از آن زمان جمعیت عزادار چشمان نگرانش را به سوی شاگردان وی گردانده بود. کدامیک از ایشان جای لنین را در رأس حکومت اشغال می کرد؟ علیرغم منازعات و تکفیرهای اخیر، بیشتر اذهان متوجه تروتسکی بود. اما جمعیت، نه زمانی که آخرین بزرگداشت را در حق رهبر فقید، که بر تخت مخصوص خوابانیده شده بود، بجای آورد، و نه در مراسم متعددی که برای یادبود وی ترتیب یافته بود، تروتسکی را ندید. او برای معالجه به قفقاز رفته بود؛ و اگر شهادت خودش را باور کنیم، نظر به اینکه استالین تاریخ نادرستی را به وی اطلاق داده بوده، نمی توانسته به موقع در مسکو حاضر باشد. در سطحی تاریخی، می توان گفت که واقعه تقریباً اهمیتی نداشته است. اما واقعیت این است که گروه سه نفره، و نه تروتسکی، خود را به ذهنیت توده ها، که تحت تأثیر تشریفات طولانی و به دقت تدارک دیده شده تشییع جنازه سخت هیجان زده بود، تحمیل کرد. یک میزانشن ماهرانه، گروه سه نفره را که بگونه ای سمبلیک جای خالی لنین را پر می کرد، در معرض نگاه همگان قرار می داد. " زندگی نامه روز شمار " استالین، داستان را با ذکر جزئیاتی مشخص، روز بروز و حتی ساعت به ساعت شرح می دهد:

۲۱ ژانویه، ساعت شش و پنجاه دقیقه: لنین در " گورکی " در

می گذرد؛ ساعت نه و نیم : استالین و سایر اعضای دفتر سیاسی به گورکی می رسند .

۲۲ ژانویه : استالین اعلامیه ای " خطاب به کلیه کارگران اتحاد جماهیر شوروی " منتشر می کند و ضمن ارسال پیام هایی برای اتحادیه های حزبی ، از ایشان می خواهد که به گفته های دلگرمی بخش رهبر فقید وفا دار بمانند .

۲۳ ژانویه ، ساعت ۹ : استالین و دیگر رهبران تابوت لنین را از منزلش واقع در گورکی حمل می کنند؛ ساعت سیزده و سی دقیقه : استالین و دوستانش تابوت را از ایستگاه پاولتسکی<sup>۱</sup> تا خانه سندیکاها در مسکو همراهی می کنند ؛ در آنجا جسد لنین به مدت چهار روز برای ادای آخرین احترامات در معرض بازدید قرار می گیرد؛ ساعت ۱۸ و ۱۰ دقیقه : استالین همراه با گارد احترام در کنار تابوت می ایستد .

۲۵ ژانویه : استالین ضمن ارسال پیامی به اعضای حزب ، از ایشان می خواهد تا یادگارهای لنین را برای مؤسسه لنین که به تازگی تأسیس شده است ، گردآوری کنند .

۲۶ ژانویه ، ساعت ۲۰ و ۲۴ دقیقه : در دومین کنگره شوراهای ، استالین سوگند و وفاداری به لنین یاد می کند .

۲۷ ژانویه ، ساعت ۸ : استالین جزء گارد احترام در کنار تابوت لنین جا می گیرد؛ ساعت ۹ : استالین و دیگران تابوت را از خانه سندیکاها خارج می کنند؛ ساعت ۱۶ : پایان مراسم تشییع جنازه در میدان سرخ . استالین و دیگران تابوت را به مدفن آرامگاه آتسکی می برند .

۲۸ ژانویه : استالین ضمن یکی از مراسم یادبود ، به سخنرانی می پردازد .

---

1 Paveletsky



این تشریفات عریض و طویل ، با ایده های لنین که سادگی و  
بیزاریش از هرگونه تجمل ضرب المثل بود ، در تناقض کامل قرار داشت .  
و هدف از آن تحت تأثیر قرار دادن ذهنیت مردمی بدوی و نیمه شرقی ، و  
تلقین احساساتی حاکی از تعظیم و تجلیل نسبت به کیش تازه  
لنینیستی بود . همین طور بود در مورد آرامگاه میدان سرخ که جسد  
مومیایی شده لنین ، علیرغم اعتراضات همسرش و خشم بسیاری از  
روشنفکران بلشویک ، در آن قرار داده شد . برای هزاران دهقانی که  
غرایز مذهبی شان در طول انقلاب سرکوب شده بود ، این آرامگاه به زودی  
به زیارتگاه ، به " کعبه " ای عجیب برای دینی بی خدا که به پیغمبر و  
قدیس و مزار مقدس و تمثال و شمایل نیازمند بود ، بدل شد . درست  
مانند مذهب اصلی مسیحیت ، که ضمن توسعه در سرزمین های کفار عناصر  
اعتقادی و مناسک مذهبی بت پرستان را جذب کرد و با اعتقادات خود  
آمیخت ، مارکسیسم ، محصول اندیشه اروپای غربی نیز ، عناصر سنن  
بیزانسی را که در روسیه ریشه هایی چنین استوار داشت ، و آداب کلیسای  
ارتدکس یونانی را در خود مستحیل می کرد . این روند اجتناب ناپذیر  
بود . اصول مجرد مارکسیسم می توانست در ناب ترین شکل خود ، در ذهن  
روشنفکران انقلابی ، به ویژه آنها که به اروپای غربی تبعید شده بودند ،  
باقی بماند . اما اینک که دکتترین حقیقتاً به روسیه راه یافته و بر سر  
نوشت یک ملت بزرگ حاکم شده بود ، به نوبه خود ناگزیر بود با حال و هوای  
ذهنی ملت ، با آداب ، سنن و عادات آن بیامیزد تا این جریان از کمی قبلتر  
گونه ای نا مرئی آغاز شده بود . هیچکس به خوبی خود لنین از آن آگاه نبود  
بیش از او از آن رنج نمی برد . و اینک مرگ خودش بهانه ای شده بود که به  
بسیاری از شاگردانش اجازه می داد تا خود را از دست نواهی مارکسیسم ناب  
خلاص کنند . مرگ وی نشان داد که تا چه حد محیط و اندیشه باید یکدیگر آمیخته بود .

بی گمان طبیعی بود که آن عضوی از گروه سه نفره که در یک مدرسه، مذهبی ارتدکس یونانی تربیت شده بود، عامل اصلی این تغییرشود و آن را به کامل ترین وجه، جلوه گر سازد. سوگند وفاداری به لنین، که استالین در دومین کنگره، شوراها قرائت کرد، هم تا به امروز کمترین و منسجم ترین بیان ساخت ذهنی او است. در این پیمان سبک "مانیفست کمونیست"، به نحو غربی با شیوه کتاب دعای ارتدکسی، و اصطلاحات مارکسیستی با زبان قدیمی اسلاوی آمیخته است. و مناجات انقلابی او، لحن ادعیه‌ای را دارد که برای کرکلیسا نوشته شده باشد:

"رفقا، ما کمونیست‌ها از خمیره مخصوصی هستیم. از تار و پود مخصوصی ساخته شده‌ایم. هیچ عنوانی رشک انگیزتر از عنوان عضویت حزبی که رفیق لنین بنیانگذار رورهیر آن بوده است، نیست. عضویت در چنین حزبی، افتخاری نیست که نصیب هر کسی بشود. فرزندان طبقه کارگر، فرزندان فقرو مبارزه، فرزندان محرومیت‌های باور نکردنی و کوشش‌های قهرمانانه، اینها هستند که قبل از همه باید اعضاء چنیسن حزبی باشند....."

رفیق لنین، با ترک ما، به ما فرمان داده است که عنوان بزرگ عضو حزب را بالا ببریم و محترم بداریم. رفیق لنین! برای تو سوگند یاد می‌کنیم که با افتخار به فرمانت عمل خواهیم کرد.....

رفیق لنین، با ترک ما، به ما فرمان داده است که از وحدت حزب چون مردم دیده حراست کنیم. رفیق لنین! برای تو سوگند یاد می‌کنیم که به این فرمان نیز با افتخار عمل خواهیم کرد.....

رفیق لنین، با ترک ما، به ما فرمان داده است که از دیکتاتوری پرولتاریا محافظت و آن را تقویت کنیم. رفیق لنین! برای تو سوگند یاد می‌کنیم که همچنان با افتخار، از هیچ کوششی برای اجرای این

فرمان تودریخ نخواهیم ورزید.....

رفیق لنین ، با ترک ما ، به ما فرمان داده است که با تمام قوا  
در راه تقویت وحدت کارگران و دهقانان بکوشیم . رفیق لنین ! برای  
توسوگندیا می کنیم که به این فرمان تو با افتخار عمل خواهیم کرد...  
رفیق لنین ، با ترک ما ، به ما فرمان داده است که اتحاد جماهیر  
راتقویت کنیم و به آن وسعت بخشیم . رفیق لنین ! برای توسوگندیا  
می کنیم که با افتخار به این فرمان تو عمل خواهیم کرد.....

رفیق لنین ، با ترک ما ، به ما فرمان داده است که به اصول بین -  
الملل کمونیستی وفا داریم . رفیق لنین ! برای توسوگندیا  
می کنیم که برای کوشش در راه تقویت و گسترش اتحاد کارگران جهان -  
بین الملل کمونیستی - از بذل جان خود نیز دریغ نخواهیم کرد . "

با توجه به آنچه اخیراً بین لنین و استالین گذشته بود ، می شود  
تصور کرد که این سوگندنامه تقریباً مذهبی ، شاهکاری از دورویی است .  
اما به نظر می آید که این نتیجه گیری ، بیش از حد ساده کردن مسئله است ؛  
هر چند تردیدی نیست که این بدرد خاضعانه استالین ، بخش دروغینش  
را نیز در بردارد . با این همه یقیناً زمانی که می اندیشیده است حق دارد  
خود را پیگیرترین و اصیل ترین شاگرد لنین بداند ، مادی بوده است .  
بیست سال بود که او به بلشویسم گرایشیده بود ؛ ده سال در کمیته های مرکز  
لنین عضویت داشت ؛ و بیش از نیمی از این مدت ، حدودش سال دشوار  
و پرتلاطم ، با پشتکار و اخلاص تحت فرمان مستقیم لنین کار کرده بود .  
منازعه کوتاه و حاد ایشان می توانست همکاری صمیمانه درازمدتشان  
را از خاطرها ببرد ؟ استالین هنوز حس می کرد اجاه دار تصور کند که این  
برخورد چیزی جز یک واقعه فرعی ناخوشایند ، یک سوء تفاهم ، که در

---

۱ - استالین : مجموعه آثار ، جلد ششم ، ص ۴۶ - ۵۱ .

صورت بهبودی لنین ، می توانست با رضایت خاطر هر دو پایان یابد ،  
نبوده است . وی یقیناً اعتقاد داشته که موضع گیریش درقبال پایه های  
دکترینی که از لنین به یادگار مانده بود ، از هر سرزنی درامان است .  
و به احتمال بسیار زیاد ، متوجه نبوده است که کیش لنینیستی و مخصوصاً  
سوگندنامه نیمه مذهبی خودش ، چیزی جز تحقیر تمسخر آمیز لنین حقیقی  
نیست .

در حال حاضر ، لنین را همانطور که می فهمید ، برای نسل جوان  
کمونیست و دانشجویان دانشگاه اسوردلوف که حزب قشر و روشنفکر تازه اش  
را در آن تربیت می کرد ، توضیح می داد<sup>۱</sup> . آنچه در این زمینه برای  
گفتن داشت ، چندان بی مایه و کسل کننده بود که به زحمت خلاصه کردنش  
نمی ارزد . تنها جنبه اصیل توضیحات وی ، شکل آن بود : دکترین  
لنین را که اساساً جامعه شناسانه و تجربی بود ، همچون یک رشته قواعد  
خشک مذهبی ، یک استراتژی یکنواخت و نسخه های تاکتیکی متفاوت برای  
نجات بشریت معرفی می کرد ؛ و این همه فهرست و شماره گذاری شده با  
دقت یک حسابدار تحویل می داد . وی لنینیسم را مدون می کرد و با  
سبکی بیخطا ساده و قابل فهم ، که اینقدر خوشایند اذهان ناآشنا با  
مسائل جامعه شناسانه است ، تا حد چند فرمول پایین می آورد ؛ و همان  
طور که فلسفه مدرسی قرون وسطی ، توجیه نظریه هایش را در کتاب مقدس  
می جست ، در تأبید هر یک از اظها راتش ، به گفته ای از لنین ، گاه  
خارج از موضوع و گاه بریده شده از متن اصلی ، استناد می کرد . راست  
است که لنین گهگاه با استناد به مارکس از استدلالش دفاع کرده بود ؛ اما  
استالین این شیوه را تا به آنجا پیش برد که در پایان می توانست  
ارشمیدس وار بگوید : " یک گفته از لنین به من بدهید تا زمین را جا بجا  
کنم ."

اما عجالتاً تنها متنی از لنین که می توانست زمین را زیرپسای  
استالین به لرزه درآورد، یعنی وصیت نامه<sup>۱</sup> او، هم برای حزب و هم  
برای خود استالین مجهول بود. در ماه می، یعنی چهار ماه پس از مرگ  
لنین بود که وصیت نامه، در جلسه ای که با حضور کلیه<sup>۲</sup> اعضای کمیته<sup>۳</sup> مرکزی  
تشکیل شده بود و با پدیدر مورد قراشت آن درکنگره<sup>۴</sup> آتی حزب تصمیم می -  
گرفت، خوانده شد.

به گزارش یک شاهد عینی، حیرتی وحشت انگیز همه<sup>۵</sup> کسانی را که در  
جلسه حضور داشتند فلج کرد<sup>۶</sup>. " استالین، نشسته بر پله های تریبون،  
کوچک و مفلوک به نظرمی رسید. من با دقت مواظبش بودم؛ علیرغم  
خونسردی و آرامشی که نشان می داد، معلوم بود که سرنوشتش به بازی  
گرفته شده است. " درجوی که کیش لنینیستی بر آن حکمروایی می کرد،  
عمل نکردن به وصیت نامه<sup>۷</sup> لنین کفر محسوب می شد. در لحظه ای چنین  
غم انگیز برای او، زینوویف به دادش رسید: " رفقا! هر گفته<sup>۸</sup> لنین  
برای ما در حکم قانون است. ما قسم خورده ایم که هر چه لنین در حال مرگ  
به ما فرمان داده است، انجام دهیم. و به خوبی می دانید که این قول  
را محترم خواهیم شمرد. ( بسیاری سرشان را پایین انداختند. نمی -  
توانستند در چشمان بازیگر پیر بنگرند.) اما خوشوقتم بگویم که در یک  
مورد بی پایگی هراس های لنین مسلم شده است. می خواهم در مورد  
دبیر کلیمان سخن بگویم. همگی شاهد همکاری هماهنگ چند ماه اخیر ما  
بوده اید؛ و مثل من، خوشوقت خواهید شد که بگویید بی پایگی ترس های  
لنین مسلم شده است. " بعد کا منف به سخنرانی پرداخت و از کمیته<sup>۹</sup>  
مرکزی خواست که استالین را در پستش ابقاء کند. اما اگر باید چنین  
کاری صورت می گرفت، دیگر قراشت وصیت نامه<sup>۱۰</sup> لنین درکنگره<sup>۱۱</sup> بسجا

---

1 B. Bajanov: "Stalin, der rote Diktator",  
pp. 32-34

نبود. گروهسکا یا به ابطال وصیت نامه شوهرش اعتراض کسرد. اما بیفایده بود. تروتسکی که در جلسه حضور داشت، مغرورتر از آن بود که در گفتگویی که پای سرنوشت شخصی اش نیز در میان بود، وارد شود. اوسکوت کرد، اما از حالت واختم های درهمش پیدا بود که از این صحنه بیزار است. طرح زینوویف، که به موجب آن، وصیت نامه علنا قراشت نمی شد، بلکه محرمانه در اختیار چند نماینده برگزیده قرار می گرفت، با چهل رأی موافق در برابر ۱۵ رأی مخالف به تصویب رسید. استالین می توانست نفسی به راحتی بکشد. دوباره جای پایش را سفت کرده بود، و این بار، برای همیشه.

همبستگی گروه سه نفره در برابر این آزمون خارق العاده مقاومت کرد؛ چون زینوویف و کامنف یقین داشتند که از جانب استالین هیچ خطری متوجهشان نیست، حال آنکه از تروتسکی می ترسیدند. زینوویف، رئیس بین الملل کمونیستی، همچنان قدیمی ترین و محبوب ترین عضو گروه سه نفره بود. کامنف از برتری فکری اش بر همکارانش آگاه بود. هر دو استالین را دستیار خود می دانستند و هر چند در وجود او به نوعی بدخواهی پی برده بودند، تصور نمی کردند چندان جاه طلب باشد که بخواهد شد به تنهایی جانشین لنین شود. وانگهی، به طور کلی اعضای حزب چنیین گمانی در حق استالین نمی بردند. از جانب دیگر، تحریک سوء ظن حزب نسبت به تروتسکی مشکل نبود. اعمال گروه سه نفره همه جا شایع می کردند که تروتسکی، دانتون، و حتی بیشتر؛ بنا پارت انقلاب روسیه است. این شایعه پراکنی میوه های خود را به بار آورد، چرا که از آغاز سنت مراجع به بزرگان انقلاب فرانسه در حزب وجود داشت. همیشه پذیرفته شده بود که تاریخ می تواند تکرار شود و یکبار دیگر، یک "دیپکتوار" یا یک غاصب به تنهایی، می تواند دور از چشم و در پشت سر انقلاب، قدرت

را در کف بگیرد. و به طیب خاطر می پذیرفتند که غاصب روس، همچون نمونه<sup>۹</sup> فرانسویش، شخصیتی خواهد بود با شهرتی درخشان و افسانه‌ای، به کف آمده در میدان مبارزه. ماسک بنا پارت بیش از حد برای تروتسکی مناسب به نظر می رسید و در واقع، می توانست برای هر شخصیتی مناسب استالین مناسب باشد. و همین بخشی از قدرت او را تشکیل می داد. چیزی که در شرایطی دیگر، مانعی برای مردی مدعی قدرت محسوب می شد - یعنی گمنامی - برای استالین امتیاز مهمی بود. حزب آموخته بود که از "فردگرایی بورژوازی" احتراز کند و بکوشد تا به نوعی مرام اشتراکی تحقق بخشد. هیچیک از رهبران، به اندازه استالین به دوران اولی و خواهان دومی به نظر نمی رسید. کوبنده - ترین چیزها در دبیرکل این بود که در او چیز کوبنده‌ای وجود نداشت. شخصیت تقریباً بی تشخیص وی، به نظر عامل اهدا آل نیروهای گمنام یک طبقه و یک حزب می آمد. حالتش سرشار از فروتنی می نمود. بیش از دیگر رهبران در دسترس مسئولین و اعضای حزب قرار داشت. در روابطش با نویسندگانی که به دبیران محلی حیثیت می بخشیدند یا آنان را بسی اعتبار می کردند، باطن نویسان مردمی و با خارجیانی که به ملاقاتش می آمدند، دقت بسیار به خرج می داد. کم حرف بود و درگوش دادن صبورانه به حرف دیگران نظیر نداشت، گهگاهی می دیدندش که در کنج پلکانی، پیش‌را می کشد و بی آنکه از جا بجنبد، یکی دو ساعت به سخنان مخاطبی هیجان زده گوش می دهد و جز برای پرسیدن چند سؤال، سکوتش را نمی شکند. این قابلیت بود که او را از هرگونه خودخواهی، عاری جلوه می داد. مخاطب، شادمان از یافتن فرصتی برای بیان افکارش، به قدرت می اندیشید که استالین نظرش را در مورد مسئله ابراز نکرده است؛ چه او، به شهادت منشی اش، افکار پنهانی اش را با هیچ

کس در میان نمی نهاد ، خیلی به ندرت پیش می آمد که از اندیشه ها و احساساتش با همکاران نزدیکش سخنی بگوید . او از استعداد سکوت بهره بسیار داشت و در این زمینه ، در کشوری که همه بیش از اندازه حرف می زدند ، بیگانه بود .

زندگی خصوصیش نیز از هرگونه سرزنش و سوء ظن مأمون بود . با ژانوف می گوید : " این سیاستمدار پرشور و شور هیچ تفریح دیگری ندارد . نه به پول علاقه مند است نه به خوشگذرانی ، نه به ورزش ، نه زن . جز زن خودش ، هیچ زنی برایش وجود ندارد . " در اوج جنگ داخلی ، استالین برای بار دوم ازدواج کرد . همسرش ، نادجا آلپلویوا ، دختر کارگری که در ژوئیه ۱۹۱۲ لنین در منزلش مخفی شده بود ، بیست سال از خودش جوانتر بود . او بعد از انقلاب ، یکی از منشی های لنین بود و در ۱۹۱۹ به تاساریتسین رفت . در آنجا بود که کمیسر و کمونیست جوان به هم دل بستند . آنها در کرملین ، در بخشی که قبلاً مختص خدمتکاران بود ، مسکن کوچکی داشتند و نادجا آلپلویوا مجدداً در مدرسه فنی مسکو تحصیل می کرد . زندگی خصوصی ساده و حتی ریاضت کشانه دبیرکل ، در نظر حزب که روحیه زاهدانه اش با مشاهده نخستین نشانه های فساد و زندگی آشفته در کرملین ، روبه نگرانی نهاده بود ، خوش می آمد .

اما در این زمان ، تأثیر عمیقی که استالین در افراد به جامی نهاد ، بیش از آنکه به خاطر آشتی نا پذیریش باشد ، به جهت سازگاریش بود . همچنانکه دیدیم ، حملات وی به اپوزیسیون به شدت حملات دیگر اعضای گروه سه نفره نبود . سخنرانی هایش نوعی خوشبینی آشتی جویانه و آرامش بخش - حتی ساده انگارانه - را منعکس می کرد که به نحوی با رضایت از خود روز افزونی که بر حزب حاکم بود ، هماهنگی داشت . در دفتر سیاسی ، هنگامی که در زمینه مسائل مهم سیاسی بحث می شد ، به نظر



می آمد که هیچگاه نقطه نظرش را به همکارانش تحمیل نمی کند. با دقت جریان گفتگوها را تعقیب می کرد تا بسپیند با دازکدام طرف می آید و علی الدوام با اکثریت رأی می داد، مگر اینکه از قبل اکثریت را با خود موافق کرده بود. در نتیجه اکثریت او را مطلوب می یافت. در نظر حزب، استالین مردی بدون کینه<sup>۱</sup> شخصی، لنینیستی بی غرض و نگهبان دکترین، که جز برای اصلاح حزب و انقلاب از کسی انتقاد نمی کرد، می نمود. حتی وقتی پشت دزهای بسته<sup>۲</sup> دفتر سیاسی حرف می زد، نپسز، همین حس را القاء می کرد. تروتسکی در اوج مبارزه اش با استالین، هنوز در گفتگوی با یک خارجی قابل اعتماد از وی به مثابه "انقلابی ای شجاع و صادق" یاد می کرد<sup>۳</sup>. شرح چند صحنه از آنچه در دفتر سیاسی می گذشت، تصویری از این استالین خوش نیت به دست می دهد:

باژانوف می نویسد: "هنگامیکه برای نخستین بار در یک نشست دفتر سیاسی شرکت کردم، مبارزه گروه سه نفره و تروتسکی به اوج خود رسیده بود. تروتسکی قبل از همه رسید. بقیه تا خیرداشتند؛ هنوز سرگرم توطئه بودند... فردوم زینوویف بود. او از نزدیک تروتسکی گذشت؛ هر دو تظا هر به ندیدن یکدیگر کردند. کامنف هنگامیکه وارد شد، با حرکت خفیف سر به تروتسکی سلام کرد. و بالاخره استالین از راه رسید. به میزی که تروتسکی پشت آن نشسته بود، نزدیک شد، به دوستانه تسرین شکل به او سلام کرد و از روی میز با قوت دستش را فشرده<sup>۴</sup>."

در جریان یک نشست دیگر، در پاپییز ۱۹۲۳، یکی از اعضای گروه سه نفره پیشنهاد کرد که اختیاریا زرسی کمیاریای جنگ که هنوز تروتسکی در رأس آن قرار داشت، به استالین واگذار شود. تروتسکی خشمگین از

---

۱ - م. ایستمن: کتاب سابق الذکر، ص ۵۵.

۲ - ب. باژانوف: همانجا، ص ۲۱.

این پیشنهاد، اعلام کرد که از سمتش استعفا خواهد داد. و درخواست کرد که از کلیه سمت‌ها و مسئولیت‌هایش در روسیه معاف شود و اجازه یابد برای شرکت در انقلاب، به آلمان، که وقوع یک قیام کمونیستی در آن نزدیک به نظرمی رسید، سفر کند. زینوویف با تکرار این درخواست برای خود، ضربه را برگرداند. استالین با اعلام اینکه "حزب نمی‌تواند از خدمات دور رهبر تا این حد با اهمیت و محبوب، صرف نظر کند" به ماجرا خاتمه داد.

او با شکبائی ورق‌هایش را جمع می‌کرد و انتظار می‌کشید. اپوز-پسیون، اگرچه در می‌۱۹۲۴، مجدداً از جانب کنگره سیزدهم محکوم شده بود، هنوز عاملی بود که باید به حساب آورده می‌شد. ضمناً موضع گیری بین الملل کمونیستی نیز، باید در نظر گرفته می‌شد. رهبران کمونیسم اروپایی، آلمانیها، لهستانیها و فرانسویها، یا به مبارزه‌ای کسه تروتسکی را هدف قرار داده بود، اعتراض کرده و یا کوشیده بودند طرفین دعوی را به صلح متقاعد کنند. زینوویف برای خفه کردن این "قیل و قال" ناگزیر از انجام مانورهای بسیاری شد. او از حیثیت یگانه حزب کمونیست پیروز، و اسطوره بین المللی انقلاب اکتبر، که هیچ کمونیستی جرأت بریدن از آن نداشت، برخوردار بود. همچنین صندوق بین الملل را، که حزب روسیه تنها حزبی بود که مبالغ کلانی در آن می-ریخت و چند حزب اروپایی تا حدودی به آن وابسته بودند، در اختیار داشت. با استفاده از کلیه وسائل فشار، و منجمله با اخراج و عزل بسیاری از رهبران کمونیست، گروه سه نفره موفق شد از پنجمین کنگره بین الملل کمونیستی که در ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۴ در مسکو برگزار شد، حکم محکومیت اپوزیسیون را دریافت کند. استالین که تا آن زمان از

کمیدخترن برکنار مانده بود ، شخا با اعضای کمیسیون لهستانی تماس گرفت و ایشان را به جهت گرایش که به جانب تروتسکی داشتند ، سرزنش کرد<sup>۱</sup>.

ی  
اختلافات پنهانی اعضای گروه سه نفره ، برای استالین دلیل دیگری بود که احتیاط به خرج دهد؛ تنها بعدها و به سال ۱۹۲۵ بود که میان سه ایشان بهم خورد ، اما پیش از آن ، حسادت های شخصی در روابطشان تأثیر منفی به جامی نهاد . کامنف و زینوویف رفته رفته درمی یافتند که استالین بر تمامی دستگاه حزب چنگ می اندازد و ایشان را از هرگونه وسیله نظارتی محروم می کند . استالین به تسلط آید و در زمین سه مسائل مربوط به دکتترین حدمی برد . اندکی پس از محکومیت تروتسکی ، برای نخستین بار علنا به عدم جدیت کامنف در زمینه دکتترین حمله کرد<sup>۲</sup>. اعضای گروه سه نفره دلیل کافی داشتند که فکر کنند جدائی شان می تواند هریک را به اتحاد با تروتسکی بر ضد دوتن دیگر سوق دهد . معذالک این امر موجب آن نشد که زینوویف و کامنف که بعدا با تروتسکی متحد شدند ، حملات خود به او را خفیف تر کنند ؛ اما این بخشی از محاسبات تاکتیکی استالین بود . به مثابه تاکتیسین بود که او بر شرکایش برتری داشت .

و بالاخره ، استالین انتظار می کشید تا رقیبش مرتکب اشتباهاتی شود که از موضع گیریش جدائی نا پذیر بود . تروتسکی کیش لنینیستی را پذیرفته بود ، هر چند این بردهنیت منطقی و ذوق اروپائی اش گسران آمده بود . و به هر حال جامعه شاگردی لنین برای او بیش از اندازه تنگ بود . معذالک عرفان لنینیستی دیگر نیرومندتر از آن شده بود که کسی که می خواست مستمع کمونیستی داشته باشد ، آنرا نادیده بگیرد و به طریق

---

۱ - استالین : مجموعه آثار ، جلد ششم ، ص ۲۶۴ - ۲۷۲ .

۲ - همانجا : ص ۲۵۷ .

اولی ، با آن به مبارزه برخیزد . به این ترتیب ، تروتسکی تن به مبارزه در میدان داد که در آن ضعیف بود . گروه سه نفره بارانی از گفته های ضد تروتسکیستی لنین به سرش ریخت و چیزی که برای او ناراحت کننده تر بود ، انتقاداتی بود که خود ، دوازده یا پانزده سال پیش ، از لنین کرده بود . در ذهن کمونیست جوان ، این گزینش اقوال ، تصویر تروتسکی ای را که با بدخواهی در هر مرحله از انشعاب ۱۹۰۳ ، در مناظره در باره " برست - لیتوسک و در مورد سندیکا ها ، رودر روی لنین می ایستاد ، پررنگ ترمی کرد . در پرتو دگم لنینیستی ، تروتسکی چهره " یسک گنا هکار را می یافت .

مردودش مردن دگم از جانب تروتسکی ، به معنای فراخواندن افکار عمومی غیر کمونیستی بر ضد حزب بود . این تنها کاری بود که تروتسکی به هیچ عنوان انجام نمی داد ؛ استالین می توانست در این مورد کاملاً مطمئن باشد . خارج از حزب ، سرخوردگی های انقلابی ، بدون شکل معین ، با گرایشات مطلقاً ضد انقلابی آمیخته بود .

با توجه به اینکه گروه حاکم تروتسکی را به عنوان هدف برگزیده بود ، علاقه مصنوعی کسانی که تا آن زمان از وی نفرت داشتند ، خود به خود متوجه او می گشت . هنگامیکه پا به خیابان های مسکومی نهاد ، بلافاصله با ابراز احساسات جمعیت ، از کمونیست های ایده آلیست گرفته تا منشویکها و اس . ارها ، " بورژوازی " جدید طرح نپ ، و در واقع همه کسانی که به دلایل مختلف خواهان تغییر بودند ، مواجه می شد . درست به جهت اینکه از پذیرش حمایت این عناصر مخلوط سرباز می زد ، در تمامی اعمالش تردید و تزلزل نشان می داد . نمی توانست از مخالفت با گروه سه نفره که خود را با حزب یکی کرده بود ، دست بردارد ؛ در عین حال ،

---

۱- م . ایستمن : بعد از مرگ لنین ، ص ۱۲۸ ، و ب . با ژانوف : همانجا

در طغیان‌نش نیز، در برابر حزب زانو زده باقی می ماند. به این ترتیب، هر یک از اعمالش نمایی از ضعف بود. استالین می توانست منتظر بماند تا رقیب، خود با نمایشاتی از این دست، خود را نابود کند.

گروه تراژدی ای که در آن زمان شکل می گرفت، دوازده با سیزده سال بعد، با احکام تصفیه‌ها بازشد. اینجاست که باید کلید فهم این قضاوت‌ها را جستجو کرد. در کنگره می ۱۹۲۴، تروتسکی رودر روی گروه یکسره دشمن دبیان حزب، آماده بود تا در برابر کسانی که به وی حمله می کردند، تسلیم شود. به اپوزیسیون پشت کند. کروپسکاها، رادک و دیگران، طرفین دعوی را به آشتی تشویق می کردند. با این همه زینوویف قانع نشد. اومی خواست تروتسکی در زمینه اندیشه‌نیز، مانند عمل تسلیم شود و بپذیرد که انتقاد او تشرنا روا بوده است. این نخستین بار در تاریخ بلشویسم بود که یکی از اعضای حزب، به ارتکاب "جرمی وجدانی" - اتهامی کاملاً مذهبی - متهم می شد: تروتسکی، در صورتی که بدون توبه، به انضباط حزبی گردن می نهاد، هنوز در چشم گروه سه نفره رقیبی وحشتناک می نمود. به همین جهت زینوویف در شرایط تسلیم، شرط مطلقاً غیرقابل قبولی را گنجانده که تروتسکی را ناگزیر از ادامه این جنگ نابرابری کرد. به این ترتیب، نخستین اشاره به "جرم وجدانی" بر ضد حزب، از جانب کسی صورت می گرفت که دوازده سال بعد موجبات مرگش را توبه دلخراش از "جرائم وجدانی" خودش فراهم کرد. استالین، دستکم به ظاهر، هیچ نقشی در این میان نداشت. او تکرار می کرد که صلح تنها زمانی برقرار می شود که تروتسکی از حملاتش دست بردارد. و چندبار، حالتی داشت که گویا آماده است دست خود را به سوی رقیبش دراز کند.

پاسخ تروتسکی به زینوویف، اعلام کنندۀ فاجعه‌ای بود که باید

زینویوف و کامنف را حتی بهرمانه ترا خودا ونا بودمی کرد :

" در آخرین تحلیل ، حزب همیشه حق دارد ، چرا که تنها ابسزرا ر تاریخی ای است که به پرولتاریا برای حل مشکلات اساسی اش داده شده است . قبلا هم گفته ام که در برابر حزب ، هیچ چیز آسانتر از بازشناسی یک خطا نیست ؛ هیچ چیز نمی تواند آنرا از این باشد که شخص بگوید : همه انتقادات من ، همه اظهارات من ، همه اخطارها و اعتراض های من ، چیزی جز یک خطای ماف و ساده نبوده است . با این همه ، رفقا ! من نمی توانم این را بگویم ، چون چنین نمی اندیشم . می دانسم که نمی توان "ببرضد" حزب حق داشت ؛ نمی توان جز با حزب و از طریق حزب حق داشت ، چرا که تاریخ راه دیگری برای تحقق بخشیدن به آنچه حق است خلق نکرده است . انگلیسی ها ضرب المثلی دارند که می گویند : " اگر حق داشته باشی ، میهنم است . " با توجیها ت تاریخی بسیار وسیع تر ، ما می توانیم بگوئیم : اگر در مورد این مسئله ویژه ، مشخص بر خطا باشد یا بر حق ، حزبم است . " این گفته های رهبر اپوزیسیون ، بیش از آنکه به چیزی که یک میهن پرست انگلیسی می توانست به زبان بیاورد شبیه باشد ، به حرف های یک ملحد قرون وسطائی که ضمن اعتراف به الحاد ، توبه می کرد و در عین بسیرسختی در اعتقادش ، از فهم نجات خارج از کلیسا ناتوان بود ، شبا هت داشت . استالین با تمسخر ، و بسا ابراز این که حزب مدعی خطا نا پذیر بودن نیست ، بیانات تروتسکی را رد کرد .

■ ■ ■

مرحله، بعدی مبارزه که درها پیز همان سال انجام شد، " مناظره " ادبی " نامیده شده است و تروتسکی آن را با انتشار کتابی تحت عنوان " درس های اکتبر " که مجادله را به موضوعاتی ظاهری ربط با مسائلی که تا آن زمان توجه وی را به خود اختصاص داده بود، می کشید، آغاز کرد. این کتاب مطالعه ای بود در باره " مکانیسم انقلاب و نقش یک رهبری معین در آن . استدلال وی این بود که یک " موقعیت انقلابی " فرصتی گریزهاست که اگر حزب انقلابی برای استفاده از آن آماده نباشد یا در بهره برداری از آن تردید به خرج دهد، بناگذاشته آن را از کف خواهد داد. البته نمی توان به زور انقلاب به راه انداخت ؛ انقلاب نتیجه تجزیه دراز مدت و بالانس بندی است . و این جنبه " عینی " آنرا می سازد. اما همین که تجزیه به مرحله تعیین کننده ای رسید، نقش عامل " ذهنی " ، و به عبارت دیگر، رهبری ، آغاز می شود. موقعیت انقلابی طبیعتاً پویاست ؛ سلسله منظمی است از فراز و فرودهای شتابنده، مبارزه طبقاتی از جنگ سنگری به حرکات و مانورهای برق آسایشی بدل می شود که در آنها ، همه چیز بسته به ابتکار و تصمیمات سریع ستاد مرکزی انقلاب بستگی دارد. اما حتی انقلابی ترین احزاب ، از نوعی سسکون محافظه کارانه رنج می برد. جناح راست آن مطابق با مقتضیات زمان نمی اندیشد و عمل نمی کند. و در زمان و مکان تعیین کننده ، بی آنکه اهمیت وقت را دریابد ، به امید امتدادنا معین فرصت مناسبی که شاید در هر دوران بیش از یکبار دست ندهد، خود را کنار می کشد. تروتسکی ضمن توضیح تشریحی با مثال هائی از ۱۹۱۷، با حرارت اختلاف نظر عمیقی را که ، اندکی قبل از قیام اکتبر، از جانبی لنین ، و از جانب دیگر زینوویف و کامنف را رود روی یکدیگر قرار داده بود، به یاد خوانندگانش می آورد.

در آن زمان به نظرمی آمد که کتاب تروتسکی چیزی جز تحلیل عینی و تقریباً آکادمیک درسهای تاریخ اخیر نیست. معذالک برای اکثریت قاطع حزب، برای کسانی که پس از انقلاب به آن پیوسته بودند، روایتی که از وقایع ۱۹۱۷ به دست می داد، یک پرده دری تاثر انگیز و تقریباً وقیحانه می نمود. تروتسکی سابقه دارترین اعضای گروه سه نفره را سخنگویان جناح راست و (طبق گفته لنین) "اعتماد شکنان" انقلاب معرفی می کرد. در پیش گفتار کتاب، استدلالش را به وقایع زمان ربط می داد و استراتژی بلشویکها را با آنچه کمونیست های آلمان در ۱۹۲۳، و در دل هیجاناتی که بر اثر اشغال منطقه روهرا به وسیله فرانسوی ها حادث شده بود، انجام داده بودند، مقایسه می کرد. به اعتقاد وی، در پاییز ۱۹۲۳ آلمان برای انقلاب پرولتری آمادگی داشت؛ اما انقلاب بیون همان کم جرأتی زینوویف و کامنف در ۱۹۱۷ را از خودشان نشان داده و زمان مناسب را از دست داده بودند. تروتسکی ظاهراً به رهبران کمونیسم آلمان حمله می کرد. اما در واقع، گروه سه نفره و مخصوصاً زینوویف را، که به عنوان رئیس کمینترن، بر سیاست گروه آلمانی تأثیر می گذاشت، مورد حمله قرار می داد.

گروه سه نفره ضربه را بر گردانند و روایت خود از انقلاب را، که در آن تردیدها و اختلاف بالنین را کوچک و حتی انکار می کرد، منتشر کرد. همچنین نهایت سعی خود را برای کوچک کردن نقش تروتسکی به کار بست و این سرآغاز یک سلسله طولانی "تجدیدنظر" و "اصلاحات" بود که آخر الامر تاریخ انقلاب را به لوحی بیش و کم نامفهوم بدل کرد که دانشمندان پاک می شود و روایتی متناقض با روایت قبلی بر آن نقش می بست. به

---

۱. Рухт . ۲ - م . ش : ل . تروتسکی : " ضرورت

مطالعه اکبر" در " خطاهای تروتسکیسم " ص ۲۹ - ۱۱۹ .



علاوه، کلیه، مفاتی که تروتسکی به لنین نسبت داده بود، و کلیه، جواب - های لنین به وی، که همگی مربوط به قبل از ۱۹۱۷ بود، از بایگانی‌ها خارج و مجددا منتشر شد. توده‌های حزبی از این نمایش که به نظر نمی‌آمد کمترین رابطه‌ای با فقر و فلاکت کشور و اهداف سازنده دولت و حزب داشته باشد، بهزار بودند و بسیاری عقیده داشتند که رهبران به گونه‌ای توجیه - نا پذیر، بی مسئولیتی خود را آشکار می‌کنند.

استالین تنها کسی بود که لطمه‌ای به حیثیتش وارد نشد. تروتسکی - ارزش‌اندیشه‌هایش هر چه که بود - همه سرزنش‌ها را به خاطر آغا ز چیزی که به بیش از منازعه‌ای مربوط به گذشته هانمی نمود، به خود جلب می‌کرد<sup>۱</sup>. با دآوری بی وقفه، گذشته، ضد بلشویکی او نیز بی‌اثر نبود. به علاوه خود با زنده کردن خاطره، بدنام کننده رفتار زینوویف و کامنف در ۱۹۱۷، به بی‌اعتبار نمودن دو مرد کمک بسیار می‌کرد. اما بر ضد استالین چیز زیادی برای گفتن نداشت و باید به کنایاتی نا مفهوم اکتفا می‌کرد؛ چرا که استالین هر چه در ۱۹۱۷ گفته یا کرده بود، به طور کلی یا بدون ذکر نامش بود، یا طبق عادت کریزگامی برای خود گذاشته بود و تروتسکی اینک، نا خواسته به وی کمک می‌کرد تا بر کامنف و زینوویف پیشگی بگیرد. کامنف به شهادت مساعد دبیرکل احتیاج بسیار داشت، چه ظاهراً او تنها کسی بود که می‌توانست بی طرفانه در این زمینه سخن بگوید؛ عملاً هم در نوامبر ۱۹۲۴، استالین اعلام کرد که همکارانش رفتسار لنینیستی غیر قابل سرزنی داشته‌اند. به گفته او، زینوویف و کامنف لنینیست‌هایی خوب، یعنی بلشویک بودند و اختلافاتشان با حزب در گذشته جز اختلاف نظری گذران نبود. خود وی نیز قبل از بازگشت لنین به روسیه در ۱۹۱۷ مرتکب اشتباهاتی شده بود. اما تنها کسی که در حزب

---

۱ - استالین؛ مجموعه آثار، جلد هفتم، ص ۶.

بود، بی آنکه به روح آن دست یافته باشد، کسی که به حزب باسوه نیست یک بیگانه می نگریست، می توانست به تکرار ملال آور این درگیریهای قدیمی بپردازد و به آن چنین اهمیتی بدهد. و اما در مورد تروتسکی، او در انقلاب اکتبر "نقش ویژه ای ایفا نکرده بود." راست است " که خوب جنگیده بود"، اما تنها به عنوان عامل کمیته مرکزی؛ ضمناً به این نیز باید توجه می شد که حتی اس. ارهای چپ، که بعدها به دشمنان انقلاب بدل شدند، نیز، در آن زمان خوب جنگیده بودند. فرماندهی حقیقی قیام در اختیار یک "ارگان مرکزی حزب" بود، که تروتسکی حتی در آن عضویت هم نداشت. این نخستین سهم استالین در "تجدیدنظر" در تاریخ بود و همه کسانی را که جریان حقیقی قیام را به خاطر می آوردند، شگفت زده کرد. معهذاتر مجموع، اظهارات استالین پذیرفتنی به نظر می رسید، در حالیکه افشاگری های تروتسکی، که رهبران حزب را جماعت بی جانی معرفی می کرد که لنین دائماً به حرکت وادار کرده بسود، تنها به خودخواهی حزب لطمه می زد. به علاوه بیوه لنین - که در عین حال از حقیقت ماجرا آگاه بود - رانیز، وادار کردند تا به شایستگی ازدوتن نزدیکترین شاگردان شوهرش دفاع کند. برای توده ها، شهادت وی ماجرا را فیصله می داد.

"مناظره ادبی" باز هم به درازا کشید. استالین مجموعه ای از مقالاتی که در ۱۹۱۷ نوشته بود منتشر کرد و پیش گفتاری بر آنها افزود. دامنه مناظره به مسائل روز کشیده می شد و دور تازه ای آغاز گشت که علائم آن، در تئوری سوسیالیسم در یک کشور استالین کاملاً آشکار شد.



استالین برای نخستین بار در پاریز ۱۹۲۴ اندیشه هایش را در زمینه سوسیالیسم در یک کشور فرموله کرد. اعتقاد به سوسیالیسم در یک

کشور، به زودی به برترین معیار درستکاری در قبال حزب و دولت بسط  
 شد. در طول ده تا پانزده سال بعد، هیچیک از کسانی که اعتقاد خود را این  
 زمینه را اثبات نکرده بودند، از محکومیت یا مجازات خلاصی نیافت. با  
 این همه، هرگاه تاریخ این بندها را اعتقاد استالینی مطالعه شود، با  
 حیرت دریا فته می شود که استالین، خود آن را در آغاز تقریباً با بسی  
 توجهی، و همچون نکته ای مانند سایر نکات در "مباحثه ادبی" عنوان  
 کرده است. در طول چند ماه، و تا تابستان سال بعد، هیچیک از رقبای  
 استالین - نه دیگر اعضای گروه سه نفره، و نه تروتسکی - فکرنمی کرد که  
 این موضوع درخور بحث باشد. خود استالین هم هنوز معمم نبود. در  
 جزوه ای که تحت عنوان "بنیادهای لنینیسم" در اوایل سال ۱۹۲۴  
 منتشر کرده بود، برای این نکته ها می فشرده که پرولتاریای یک کشور حتی اگر  
 بتواند به قدرت دست یابد، قادر به استقرار اقتصاد سوسیالیستی در یک  
 کشور نخواهد بود:

"اما سرنگونی قدرت بورژوازی و استقرار قدرت پرولتا -  
 رها در یک کشور، به معنای تضمین کامل پیروزی سوسیا -  
 لیسم نیست. دست یافتن به هدف اساسی سوسیا لیسم -  
 سازماندهی تولید سوسیا لیستی - هنوز باقی می ماند.  
 آیا بدون کوشش مشترک پرولتاریای چندین کشور پیشرفته،  
 این مقصود می تواند برآورده شود، و پیروزی نهایی  
 سوسیا لیسم در یک کشور می تواند تضمین گردد؟ برای  
 سرنگون کردن بورژوازی، کوششهای یک کشور به تنهایی  
 کفایت می کند، این را تاریخ انقلاب ما ثابت کرده  
 است. اما برای پیروزی نهایی سوسیا لیسم، برای  
 سازماندهی تولید سوسیا لیستی، کوششهای تنها یک

کشور، و مخصوصاً کشوری دهقانی نظیر روسیه، کافی نیست  
و این امر به کوششهای پرولتاریای چندین کشور پیشرفته  
نیاز دارد.<sup>۱</sup> "

معدالک، در کتاب دیگری که تحت عنوان " مشکلات لنینیسم "،  
مدتی بعد در همین سال منتشر کرد، نقطه نظر مخالف را عنوان کرد. نسخ  
چاپ اول " بنیادهای لنینیسم " را از گردش خارج کرد و آن را مجموع  
نامید. در آغاز خود نیز متوجه اهمیت که اوضاع و احوال می رفت تا به  
تئوری " سوسیالیسم در یک کشور " بدهد، نبود. او کورکورانه به فرمول  
خود دست یافت و در حالی قاره تازهای کشف کرده که به خیال خود در مسیری  
دیگر، به جانب مقصدی دیگر پیش می رفت .

هدف فوری اش این بود که برای هزارمین بار لنینیست نبودن  
تروتسکی را ثابت کند. گروه سه نفره، ضمن زیور و کردن گذشته  
تروتسکی، نظریه " انقلاب مداوم " او را که در ۱۹۰۵ تدوین کرده  
بود، کشف کرده و در صدد بی اعتبار کردن آن بود و در جریان همین  
مناظره بود که استالین به فرمول خود رسید. بنابراین، از آنجا که تز  
" سوسیالیسم در یک کشور " استالین در اصل پاسخی به " انقلاب مداوم "  
تروتسکی بود، مناسب است که هر دو را خلاصه و در رابطه با یکدیگر تحلیل  
کنیم .

تروتسکی تئوری خود را از مارکس گرفته و آن را بر انقلاب روسیه  
منطبق کرده بود<sup>۲</sup>. وی از "تداوم" انقلاب به دو معنای سخن می گفت :

۱ - این قسمت از چاپ انگلیسی : ژ . استالین : مشکلات لنینیسم ،

ص ۵۷ ، چاپ مسکو، ۱۹۴۵ ، اخذ شده است . ۲ - تروتسکی تئوری

خود را برای نخستین بار در جزوه " مشهور

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

پیش بینی می کرد که انقلاب ، تحت فشار اوضاع و احوال ، از مرحله ضد -  
فئودالی ( بورژوازی ) خود وارد مرحله ضد سرمایه داری ( سوسیالیستی )  
خواهد شد . برخلاف نقطه نظری که در آن زمان بین مارکسیست ها رواج  
داشت ، نه کشورهای پیشرفته اروپای غربی ، بلکه روسیه عقب مانده  
بود که پیش از همه پادر راه سوسیالیسم می نهاد . اما روسیه منزوی قادر  
به پیشروی زیادی در این راه نبود . انقلاب نمی توانست در مرزهای ملی  
متوقف شود و از مرحله ملی ، وارد مرحله بین المللی می شد . این وجه  
دیگر "تداوم انقلاب" بود . تحت فشار روسیه ، انقلاب به کشورهای  
اروپای غربی نیز راه می یافت و تنها در این زمان بود که سوسیالیسم  
می توانست بر یک پایه وسیع بین المللی مستقر شود . تروتسکی توضیح  
می داد که پیشرفت بشریت ، نه تنها به وسیله شیوه تولید سرمایه داری ،  
بلکه به واسطه وجود حکومت های ملی نیز ، دچار قید و بند شده است .  
نتیجه نهایی تحول انقلابی نمی توانست جز جهانی یگانه ، جزیک جهان  
سوسیالیستی نباشد . معذالک در این پیش بینی ها نکته نگران کننده ای  
وجود داشت . تروتسکی در ۱۹۰۶ می پرسید : چه خواهد شد اگر انقلاب از  
روسیه به اروپای غربی راه نیابد؟ وبی هیچ ناراحتی پاسخ می داد که  
در این صورت ، یاد برابری اروپای محافظه کار از یاد خواهد آمد ، با  
در محیط روسی خود با فرهنگ و اقتصادی بدوی تحلیل خواهد رفت .

همچنانکه دیدیم ، تا سال ۱۹۱۷ ، این تئوری اندیشه ای شخصی

---

بقیه زیر نویس شماره ۲ از صفحه قبل : که به سال ۱۹۰۶ انتشار  
یافت ، عنوان کرد و بعدها ، در

، که به سال ۱۹۲۸ ، بعد از تبعیدش به آلمان

( نوشته و در ۱۹۳۰ در خارج منتشر شد ، روایت کاملتری

از آن به دست داد .

بود که تروتسکی به مارکسیسم افزوده بود و هم بلشویکها و هم منشویکها آن را رد می کردند. لنین یکی دو بار، وبه گونه ای مبهم تصویری از آئینده<sup>۱</sup> رسم کرده بود که خیلی با این تئوری اختلاف نداشت؛ اما در مجموع سیاست وی برای این اصل که انقلاب روسیه از اهداف ضد فئودالیش فرا تر نخواهد رفت، استوار بود. از این دیدگاه، لنین "تداوم" انقلاب را انکار می کرد. معذالک او نیز اعتقاد داشت که انقلاب بورژوازیسی در روسیه راه را بر یک انقلاب سوسیالیستی در اروپای غربی خواهد گشود؛ و در این صورت - اما تنها در این صورت - روسیه به یاری "کشورهای پیشرفته" خواهد توانست به جانب سوسیالیسم گام بردارد. آنچه لنین انکار می کرد، نه خصوصیت بین المللی انقلاب، بلکه قابلیت ذاتی روسیه برای رسیدن به سوسیالیسم قبل از اروپای غربی بود. او تروتسکی را به خاطر "نادیده گرفتن" طبقه دهقان سرزنش می کرد؛ چرا که جز با چشم پوشیدن از وابستگی دهقانها به مالکیت خصوصی، کسی نمی تواند تصور کند که جامعه ای دهقانی نظیر روسیه می تواند خود از انقلاب بورژوازیسی - به انقلاب سوسیالیستی گذر کند.

همچنانکه دیدیم، لنین در ۱۹۱۲ تغییر عقیده داد. تزانق سلاب مداوم در اساس (طبیعتاً بدون عنوان بیش و کم کتابی اش) از جانب حزب پذیرفته شد. انقلاب در واقع از مرحله ضد فئودالی به مرحله ضد - کاپیتالیستی گذر کرد. و تا آخرین لحظه لنین و همکارانش امیدوار بودند که به خارج از مرزهای روسیه راه یابند. اما عجلالتا کشور خود را قلعه محاصره شده ای می دیدند که به حد کافی برای مقاومت وسیع و نیرومندی بود. و اعتقاد داشتند که می توان با سازماندهی حیات داخلی این قلعه، بر اساس اصول سوسیالیستی، بسیار پیش رفت. لنین (با تروتسکی)

---

۱ - لنین: مجموعه آثار، جلد نهم، ص ۶۴ - ۶۵ به بعد.

برای بکارانگیختن مواد ارانش ، برای آشکار نمودن امکانات تجربه‌سوسیا لیستی ای که آغاز شده بود ، پافشاری می کرد . اما جامعه سوسیا لیستی را اساسا در ابعاد بین المللی می فهمید . چنانکه دیدیم ، در آغاز سال ۱۹۲۴ ، استالین نیز معتقد بود که " برای پیروزی نهائی - سوسیا لیسم ، برای سازماندهی تولید سوسیا لیستی ، کوشش های تنها یک کشور ، و مخصوصا کشوری دهقانی نظیر روسیه کافی نیست . " اما اینک اظهار می داشت که کوشش های روسیه به تنهایی برای سازماندهی یک اقتصاد سوسیا لیستی کامل ، کفایت خواهد کرد . از اقتصاد سوسیا لیستی کامل ، چیزی جز اقتصاد وفور فهمیده نمی شد ؛ تا این زمان در این نکته جای هیچ سخنی نبود . و پیش شرط تحقق آن ، صنعت بسیار پیشرفته ای بود که بتواند سطح زندگی بالائی برای همه مردم تأمین کند . سؤال این بود که پس چگونه کشوری مانند روسیه که صنعت ضعیفش تقریبا نابود شده است ، خواهد توانست سوسیا لیسم را متحقق کند ؟ استالین به دو برگ برنده ، روسیه یعنی پهناوری خاک و غنای فوق العاده آن از نظر مواد اولیه اشاره می کرد . به اعتقاد او ، یک دولت پرولتسری می تواند از طریق کنترل صنعت و اعتبارات ، درآمدش را افزایش دهد و کار ساختن سوسیا لیسم را به انجام برساند ، چرا که در این راه ، از حمایت اکثریت قاطع مردم ، منجمد دهقانان ، بهره مند خواهد بود .

این بخش اساسی فرمول استالین بسیار ساده بود . او با الفاظی روشن و مفهوم اظهار می داشت که انقلاب روسیه می تواند در وی پای خود بایستد . معذالک از پاسخ دادن به بسیاری سئوالات شانه خالی می کرد . حتی بعدها نیز ، نکوشید تا به ایراداتی که مخالفین از تزش مسی - گرفتند ، پاسخ گوید . این ایراد که اغلب دهقانان نظریه وابستگی بسیارشان به مالکیت خصوصی ، یقینا مقاومت سرسختانه ای در برابر

اشتراکی کردن نشان می دهند را به مثابه تهمتی کفرآمیز به طبقه دهقان  
مردودشمرده. همچنین به استدلالی که براساس آن، استقرار سوسیالیسم  
تنها بر پایه «منعت نیرومندی که پیشرفته‌ترین کشورهای غربی (کسبه  
روسیه به تنهایی قادر به رسیدن به آنها نبود) به آن دست یافته بودند،  
امکان داشت نیز، توجهی نشان نمی داد. طبق این ابرادات، سو-  
سیالیسم تنها در صورتی می توانست کاپیتالیسم را شکست دهد که بسسه  
با آوری کاربیفزاید و معرف سطح زندگی بالاتری به نسبت آنچه تحت  
رژیم سرمایه‌داری به دست آمده بود، باشد. رقبا ی استالین نتیجه  
می گرفتند که اگر با آوری کار و سطح زندگی در روسیه کمتر و پایین‌تر از  
کشورهای سرمایه‌داری باشد، آخر الامر، سوسیالیسم در خود روسیه نیز،  
با شکست مواجه خواهد شد. استالین برای رد این پیش‌بینی که در اقتصا د  
قحطی زده‌ای که اقتصا در روسیه منزوی خواهد بود، بقینا یک نابرابری  
مادی تازه و وحشتناک بین گروه‌های اجتماعی گسترش خواهد یافت نیز،  
کوشی نکرد.

اما نقاط ضعف استدلال استالین - که تنها مردان تعلیم دیده  
حزب بر آن وقوف داشتند - هرچه که بود، فرمول وی از نظر سیاسی بسیار  
مفید به نظر می رسید، چرا که در مجموع حاوی پیشنهادهای روشن و مثبت  
بود: ما قادریم به تنهایی پیش برویم و سوسیالیسم را بسا زیسم و  
ساختمان آنرا به آخر ببریم. این بود که در مجادله، فرمول وی را دارا<sup>ی</sup>  
خاصیتی عملی می کرد. ضمنا بدیل ساده‌ای برای مفهوم تروتسکیسی  
ارائه می داد. معذالک به دلایل چندی، استالین فرمول خود را بسسه  
این شکل ساده و صریح عرضه نکرد. و حدود و شرایطی برای آن قائل  
شد. برای مثال ما دمی که خطر دخالت نظامی کشورهای سرمایه‌داری  
در روسیه وجود داشت، پیروزی سوسیالیسم در آن تضمین شده نبود.



سوسیالیسم در یک کشور، چنانکه رقبایش مدعی بودند، از " محمولات ارزان قیمت " کشورهای سرمایه داری شکست نمی خورد؛ اما شکست دادن آن به ضرب اسلحه امکان داشت. در سالهایی که از آن پس آمد، استالین آنقدر از این خطر سخن گفت که به نظرمی رسید به این ترتیب دعوی خود را تضعیف می کند. ضمناً مدام، هر چند با اعتمادی دائمی و گاه گاهش، تأیید می کرد که به قریب الوقوع بودن انقلاب بین المللی اعتقاد دارد. در بخشی از تیزش اظهار می داشت که سوسیالیسم روس می تواند روی پای خود بماند و در بخش دیگر، خلاف آن را می گفت.

غرابت این مشاجره، ایدئولوژیک پر حرارت به همین جا ختم نمی - شده به همان نسبتی که مناظره گسترش می یافت، استالین وانمود می کرد که منتقدینش معتقدند که ساختن سوسیالیسم در روسیه امکان پذیر نیست. وی مباحثه را به مثابه جدال معتقدین به " نیروی خلاقه " انقلاب از جانبی، و " وحشت آفرینان " و " بدبینان " از جانب دیگر، معرفی می کرد. اما مسئله به این سادگی ها هم نبود. تردیدی نیست که منتقدین، از اتهاماتی که وی به ایشان نسبت می داد، بگری بودند. آنها نیز می گفتند که سازماندهی اقتصاد کشور بر اساس اصول سوسیالیستی ممکن و ضروری است. به ویژه تروتسکی، از پایان جنگ داخلی به بعد، به دفتر سیاسی فشار می آورد که متمایل کردن دستگاه اداری به جانب یک اقتصاد دیرنا مه ریزی شده را آغاز کند؛ و در این زمان برای نخستین بار، طرحی از ایده هایی که بعدها در قالب برنامه های پنج ساله شکل گرفت، رسم می کرد.

---

۱ - بوخارین در

که تماماً به انتقاد از ایده های اقتصادی تروتسکی،

بقیه زیرنویس در صفحه بعد

پیاتاکوف و پره او براژنسکی

دربرسی این مجادله ، شخص غالباً دچار این احساس نگران کننده می -  
 شود که گویا هدف آن تعریف کردنی نیست ؛ و پس از تحریک سودا های تلخ  
 بسیار ، به سادگی در هوا محومی شود ، گفتگو ، عاری از تغییر شکل های  
 مناظره ای - در کمال حیرت شخصی که آنرا مطالعه می کند - به نظر می -  
 آید که روی موضوع بی نتیجه ، عجیب و غریبی متمرکز شده است ؛ مسئله  
 این نبود که آیا می توان و باید به ساختن سوسیالیسم پرداخت یا نه ؟  
 سخن بر سر این بود که آیا این ساختمان در یک کشور منفرد به پا بان می -  
 رسد یا خیر ؟ دو طرف بر سر امکان به پا داشتن بنای عظیمی که به ساختن آن  
 مایل بودند ، گفتگونی کردند . در مورد مواد و حتی در زمینه ' مفا هیسم  
 نیز اختلاف نظری نداشتند . آشکارا ، تنها مسئله ' مورد اختلاف این بود  
 که آیا می توان سقفی بر این بنا نهاد ، یا خیر ؟ " آری " استالین  
 همانقدر سخت و سخت بود که " نه " مخالفینش . هر دو طرف مسی -

---

بقیه زیر نویس از صفحه قبل : اختصاص داده شده است ، نامه ' تروتسکی  
 به کمیته ' مرکزی را که ضمن آن سیاست خود را به این شکل خلاصه می کند ؛  
 " اقتصاد برنامه ریزی شده ، تمرکز شدید در صنعت ، کاهش شدید مخسار ج ،"  
 نقل کرده است . ( ص ۵۷ ) تروتسکی در کتابش تحت عنوان " روند تازه "  
 که کمی بعد در همان سال منتشر کرد ، پیشنهاد می کند که سیاست مالی و  
 پولی ، تابع احتیاجات صنعتی کردن کشور قرار بگیرد . ( همانجا ، ص  
 ۷۱ - ۷۲ ) همین باعث شد که به حمایت از " دیکتاتور صنعتی و فوق  
 صنعتی کردن " متهم شود . م . ش . به : بوخارین : ائرفوق الذکر ،  
 ص ۳۵۳ - ۳۵۴ .

۱ - بعدها در مرحله ' دیگری از مباحثه در ژانویه ' ۱۹۲۶ ، استالین  
 نقطه نظرش را چنین بیان کرد : " ما فکرمی کنیم که حل تضادهای میان  
 کارگران و دهقانان به کمک نیروهای بقیه زیر نویس در صفحه بعد

پذیرفتند که این سقف قبل از سبزی شدن زمانی طولانی نمی تواند ساخته شود؛ و گذار به سوسیالیسم بدون طبقه تا یکی دو نسل دیگر امکان پذیر نیست. همچنین هر دو طرف می اندیشیدند که نیروهای مخاصم میتوانند در هر لحظه بنای ایشان را ویران کنند و هر دو دانشا سازه جنگ را بر سر روسیه گسترده می دیدند. و بالاخره، استالین نیز، مانند منتقدینش و انمود می کرد می اندیشد که مدت ها قبل از آنکه زمان کار گذاشتن سقف فرارسد، مشکلی که طرح کرده است، دیگر وجود نخواهد داشت، چرا که انقلاب در غرب روسیه سوسیالیست را از انزوا خلاص می کند.

بنا بر این ممکن است به نظر بیاید که طرح مشکل به این صورت از جانب هر دو طرف، که مردانی اهل عمل بودند، احتمالاً بوده است؛ بر اساس گفته های خودشان، می توانستند برای مدتی بسیار طولانی مشترکاً کار کنند و بررسی اختلاف نظرهایشان را به مدتیون حرفه ای وانهند. پس آنها همه این منازعه، چیزی جز حجابی برای پوشاندن جاه طلبی های بقیه زیر نویس از صفحه قبل : داخلی کشورمان امکان پذیر است. و پرولتاریا می تواند قدرت را به دست بگیرد و از آن برای استقرار جامعه سوسیالیستی در کشورما، با علاقه و حمایت پرولتاریای سایر کشورها، استفاده کند. اگر چنین امکانی وجود نداشته باشد، استقرار سوسیالیسم قطعی نیست؛ و کار کردن با یقین به استقرار سوسیالیسم توأم نخواهد بود. و کار کردن برای مستقر کردن سوسیالیسم، در صورتی که مطمئن نباشیم که این کار شدنی است، در صورتی که مطمئن نباشیم که عقب ماندگی تکنیکی کشورما مانع "غیر قابل رفعی" در راه برپا داشتن یک جامعه کاملاً سوسیالیستی نیست، به زحمتش نمی آرد. آنکار چنین امکانی، به معنای عدم ایمان به امر ساختن سوسیالیسم و در حکم نفی لنینیسم است. (م. ش. به : استالین : مشکلات لنینیسم، ص ۱۶۵)

شخصی نبوده است؟ بی هیچ تردیدی، رقابت‌های شخصی از عناصر نیرومندان بوده است. اما مورخی که تمام مسئله را در این امر خلاصه کند، مرتکب خطای آشکاری شده است. چرا که پاسخ گفتن به این سئوالات که چرا "سوسیالیسم در یک کشور" از بالاترین پائین در صفوف بلشویک‌ها شکاف ایجاد کرد؟، چرا برای یک نسل کامل در روسیه مسئله چینی‌ها اهمیت یافت؟، و چرا این تز ربع قرن چشم انداز یک ملت بزرگ را مشخص می‌کرد؟، باقی می‌ماند. توضیح دیگری که اغلب ابراز می‌شود این است که "سوسیالیسم در یک کشور" برای زائل کردن سوءظن‌های دولت‌های خارجی، که از فعالیت‌های اخلاص‌گرایانه‌ای که از جانب مسکو هدایت می‌شد مضطرب گشته بودند، ابداع شده است. این توضیح از اولی هم بی‌اساس‌تر است. هنگامی که استالین تز خود را ارائه کرد، هنوز نامش در خارج‌ناشناس بود؛ و حتی بعدها نیز، تمایل به زایل کردن سوءظن‌های خارجی مانع آن نشد که سخنانی در مورد کمونیسم در اروپا به زبان بی‌ورد که براندام محافظه‌کاران بسیار لرزه بیفکند.

همچنانکه اغلب در زمینه تحلیل مناظرات مهمی که طرفین آن از طریق بعضی اصول مشترک قویا بایکدیگر پیوسته‌اند، پیش می‌آید، یافتن توضیح این مناظره نیز، در معنای ادبی لغات رد و بدل شده، و طبیعتاً در تکرار خستگی‌ناپذیر اصول "مشترک" امکان پذیر نیست. این توضیح را بیشتر باید در تغییرات بسیار جزئی و اغلب نا مشهود، و در تأکیدی که بر این یا آن استدلال شده است، جستجو کرد. به علاوه آنرا در شرایط و وضعیت روحی محیطی که مخالفین در آن عمل می‌کنند و خطاب به آن سخن می‌گویند، یافت. در آخرین تحلیل، مجادله در مورد دکترین زائیده این وضعیت روحی است و همین است که همچون صوت سنجی، فرمول‌های

مختلفی را که ردوبدل می شوند و به ظاهر تشخیصشان از یکدیگر غیرممکن است، می گیرند و به هر یک ظنن ویژه‌ای می بخشد. شنونده‌ای که به این مجادله گوش می داد، نسبت به ادعاهایی که در زمینه اصول مشترک ابراز می شد، بی تفاوت می ماند؛ و آن را بخشی از تشریفات معمولی به حساب می آورد. اما به کنایه‌ها و اشارات متفاوتی که از دو طرف ابراز می شد، به دقت گوش می سپرد؛ همه معانی ضمنی و نتایج بیان نشده را درمی یافت؛ و به سرعت می آموخت که نکات مفید را در لابلای کلیه جملات تقیید<sup>ی</sup> و گریزگانه‌هایی که به نظر ناقص این نکات می آمد، تشخیص دهد.

تنها نکته مؤثر و مفید در تراستالین، اندیشه‌ای که این قدر جدید و کوبنده می نمود، تأکید بر این بود که انقلاب روسیه می تواند به تنهایی برپای خود بایستد. ما بقی جز تکرار سنتی بدبیهات بلشویکی، که برخی معنای خود را از دست داده و پاره‌ای دست و پا گیر شده بود، اما به هر تقدیر همگی باید تکرار می شد، چرا که نوعی حرمت‌گذاری به دکترین رانشان می داد، چیزی نبود. وجه تازه استدلال استالین معرف یک تجدیدنظرریشه‌ای در مواضع حزب بود. اما به گونه‌ای عرضه می شد که به نظر می آمد حتی واقعیت تجدیدنظر را نیز انکار می کند. این تجدیدنظر ادامه مستقیم خط اندیشه ارتدکسی معرفی می شد؛ شیوه دهرآشنایی که به شهادت تاریخ، در مورد جهان بینی‌های بسیار بیکار بسته شده است. ما خواننده را بیش از این در آشفتگی‌های این نزاع جزمی پیش نمی بریم؛ اینقدر بگوییم که استالین نهایت سعیش را بکار برسد تا فرمولش را به دکترینی که از لنین به ارث برده بود، پیوند بزند.

مهم‌تر از سردرگمی دکماتیک، این واقعیت است که در آن هنگام، در سالهای هفتم و هشتم پس از انقلاب، بخشی بزرگی از حزب، و احتمالاً اکثریت آن، به گونه‌ای اگر چه مبهم اما دیگر قطعی، نیاز به یک تجدید

نظروبا زبینی دقیق ابدشولوژیک را احساس می کرد. این نیازبیش از آنکه عقلانی باشد، حسی بود؛ و کسانی که آنرا احساس می کردند، به هیچ روی خواهان جدائی آشکارا از ارتدکسی بلشویکی نبودند. هیچ حسزب انقلابی ای نمی تواندهفت پا هشت یال بدون آنکه تغییرات بنیادی در چشم اندازها پش ایجادشود، باقی بماند. بلشویکها اینک به حکومت بر سرزمینی پهناور، " یک ششم جهان " خسو کرده و به تدریج اعتمادبسه خودوا احساس اهمیت را که از امتیازات و مسئولیت های دارا بودن قدرت ناشی می شود، به دست آورده بودند. دکترین و مفاهیم آنها در زمانیکه هنوز حزب تحقیرشده ای بودند، دیگر با موقعیت فعلی شان همخوان نبود. اینک به شعار تازه ای که به تمامی اعتماد تازه بکف آمده را بیان کنند، نیاز داشتند. و این نیاز را تز " سوسیالیسم در یک کشور " بر آورده می کرد. این تز آنها را به نحوی قاطع با احساس وابستگی به وقایع پنج ششم دیگر جهان، که کلا از حیطه نفوذ ایشان خارج بود، رها نمی بخشید. و این اعتقاد تنوریک نیروبخش را که به جز جنگ، هیچ چیز قادر به متزلزل کردن تسلطشان بر روسیه نخواهد بود، القاء می کرد. دهقانان وابسته به زمین، ضعف منعتی کشور، تولیدپایین و سطح زندگی از آنهم پایین تر، هیچیک خطر برقراری مجدد رژیم سابق را در بر نداشت. هرکس مانند تروتسکی - و بعدها کامنف و زینوویف - به شرح و تفصیل خطراتی که این شرایط برای انقلاب ایجاد می کرد، می - پرداخت، به رضایتی که حزب احساس می کرد، لطمه می زد. پشت این حالت روانشناخته که تنها به رهبران مربوط می شد، جریان بسیار عمیقی تری وجود داشت. حزب و طبقات زحمتکش از انتظار کشیدن برای انقلاب بین المللی خسته شده بودند. هرچند این امید، نان روزانه بلشویسم بود؛ امیدی که در ۱۹۱۷، ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰ به یأس

بدل شده بود، در ۱۹۲۳ و در جریان انقلاب آلمان مجدداً پیدا شد. ایسن با سرخوردگی بسیار شدید بود و حزب را بهیزار کرد. بسیاری از کارگران با سیاست آشنا شده، حزب اخبار روزانه‌ای را که از غرب می‌رسید، بیش و کم چنین تفسیر می‌کردند: "طبقات زحمتکش اروپا ما را به حال خود رها می‌کنند؛ به رهبران سوسیال دمکراتشان گوش می‌دهند و در برابر چماق سرمایه‌داری بخود می‌لرزند." و غیظ آور بود که اندیشیده شود که علی‌رغم این همه، سرنوشت کمونیسم در روسیه، در نهایت وابسته به سرنوشت آن در خارج است. (و این اندیشه از "انقلاب مداوم" تروتسکی جدایی‌ناپذیر بود). در این نظر رایج که روسیه "عقب مانده" و اروپا "پیشرفته" است، چیزی وجود داشت که غرور ملی را جریحه‌دار می‌کرد؛ هر چند سخنگویان حزبی دائماً رقامی برای مقایسه فقر روسیه با غنای کشورهای غربی ارائه می‌دادند. بلشویک متوسط جز این نمی‌خواست که چنین افکاری را از ذهنش بیرون براند؛ و می‌توان گفت که استالین این کار را برای او انجام داد.

استالین تقریباً به حزب چنین گفت: "طبیعتاً ما امیدواریم که انقلاب بین‌المللی به وقوع بپیوندد. طبیعتاً ما در مکتب مارکسیسم تربیت شده‌ایم و می‌دانیم که مبارزات اجتماعی و سیاسی معاصر بنا به طبیعتشان بین‌المللی هستند؛ طبیعتاً همچنان اعتقاد داریم که پیروزی پرولتاریا در غرب نزدیک است؛ و با همه شرف و افتخار خود برای تسریع این امر خواهیم کوشید. اما - و این امر ملیتی نیرومند و الهام بخش بود - اینقدر سرگرم انقلاب بین‌المللی نباشید. حتی اگر این انقلاب برای مدت نامعلومی به تعویق بیفتد، حتی اگر تحقق پیدا نکند، ما قادریم در این کشور به‌جانب یک جامعه بدون طبقه، سالم و نیرومند پیش‌روی کنیم. همه توجه خود را به این هدف سازنده معطوف داریم. آنها که

می گویند این خیالپردازی است ، آنها که می گویند من " تنگ نظری " ملی را تبلیغ می کنم ، خودبا ما چرا جو هستند یا سوسیال دمکراتها بی بزدل . ما با همین موژیکهای اینهمه تحقیرشده مان ، بیش از مجموع پرولتاریای همه کشورها برای سوسیالیسم کار کرده ایم ؛ و اگر با همین موژیکها به حال خودرها بمان کنند ، باقی کار را هم انجام می دهیم <sup>۱</sup> .

نظریه استالین ، فارغ از ادعاهای کلامی و عمق شبه دیالکتیکی-اش ، تا حدیک قاعده ساده و " برشاز از عقل سلیم " پایین می آید . اما استالین ، بعنوان نویسنده این نظریه ، خود را به مثابه ایدئولوگ تحمیل می کرد . دیگر دبیرکل و معجزه گر سازمان اداری حزب نبود ، بلکه نویسنده یک دگم تازه نیز محسوب می شد . برای بلشویکهای قدیمی با فرهنگ ، این حقیقتا شگفتی آور بود . هنگامیکه در یکی از جلسات حزبی که در این زمان تشکیل شد ، استالین به استدلال شوریک پرداخت ، سخن نیمه طنزآمیز ، نیمه خشمگینانه دانشمند کهنسال مارکسیست ، ریازانوف کلامش را قطع کرد : " بس کن کوبا ! خودت را مضحکه نکن . همه می دانند که تئوری کارتونیست . " معذالک تمسخر بزرگ منشا نه و آمیخته با تحقیر مارکسیست های عالم مانع از آن نشد که " سوسیالیسم در یک کشور " اعتقادی ملی شود . ابتکار استالین ، علیرغم پیش پا افتادگی ، قوت و دلیل وجودی اش را داشت . بطور کلی دکترین ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد : آنها که به یک سلسله اندیشگی طولانی وابسته اند و به تائی تا آینده ای دور میبهم دامن می گسترند ؛ و آنها که ، اگر چه ریشه های عمیقی ندارند و از اصالتی برخوردار نیستند ، اما یک جریسان نیرومند افکار عمومی یا احساسات حادی را که فرموله نشده باقی مانده ، در خود خلاصه می کنند . تردیدی نیست که نظریه استالین به گروه دوم

۱ - استالین : مجموعه آثار ، جلد هفتم ، ص ۲۱ .



تعلق داشت .

خصوصیت حقیقتاً تراژیک جامعه روس در سالهای ۲۰ تمایل آن به ثبات بود، که از جانشینی نیز، بعد از تجربه‌هایی که پشت سر نهاده بود، طبیعی به نظرمی رسید. آینده برای همه کشورهای ثبات اندکی در برسر داشت، اما سهم روسیه از همه کمتر بود. در عین حال، میل دست یافتن به دستکم یک مجال طولانی، بسیار طولانی، بر سیاست روسیه مسلط شد. "سوسیالیسم در یک کشور"، به گونه‌ای که در آن زمان تفسیر می‌شد، وعده ثبات را در برداشت. از جانب دیگر، حتی اسم نظریه "تروتسکی"، "انقلاب مداوم"، به یک اخطار رنگران کننده می‌ماند؛ و چنین می‌نمود که به نسلی خسته می‌گوید که در تمام عمر نباید انتظار صلح و آرامش داشته باشد. این امر - هرچند نه آنچنانکه نویسنده نظریه تصور می‌کرد - تحقق یافت؛ اما این تئوری نمی‌توانست توجه کسی را جلب کند.

استالین در ماجایله با تروتسکی، مستقیماً به نفرت از خطر و به دلیلی که بسیاری از بلشویکها را در بر گرفته بود، اشاره کرد. او تروتسکی را به مثابه ماجراجویی که عادت داشت با انقلاب بازی کند، تصویر می‌کرد. گفتن ندارد که اتهام بی‌پایه بود. در لحظات تعیین کننده - در ۱۹۰۵، ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ - تروتسکی ثابت کرده بود که جدی ترین استراتژ انقلاب است و هیچگونه گرایشی به ماجراجویی‌های سبک - سرانه نشان نداده بود. به علاوه هیچگاه حزب را به اعمال زور در کشورهای بیگانه تحریک نکرده بود؛ چیزی که نمی‌توان در مورد استالین نیز گفت<sup>۱</sup>. تروتسکی قاطعانه معتقد بود که کمونیسم اروپا، به علت وجود نیروی درونی و در بستر جریان عادی مبارزه طبقاتی، که در آن کمک و ابتکار خارجی با همه اهمیتش در برخی لحظات، عاملی ثانوی محسوب

---

۱ - به فصل دهم مراجعه شود.

می شود، پیروز خواهد شد. استالین در سنجش بخت های کمونیسم در غرب، بسیار شکاک تر بود و شکاکیتش دائماً آشکارتر می شد. به هر تقدیر، صفت "ماجراجو" روی ایدئولوگ "انقلاب مداوم" باقی ماند. استالین با راز این نیز فراتر نهادن دوتروتسکی را به مرجح شمردن ترور متهم کرد و مدعی بود که این امر بیزاری لنین را برانگیخته بود. این اتهام غیرمنصفانه بود، به ویژه وقتی از جانب استالین ابراز می شد. تروتسکی در جریان جنگ داخلی از بکار گرفتن شیوه های تروریستی ابراز انزجار نکرده بود. اما می توان گفت همانقدر هوادار آن بود که جراح جاری شدن خون را دوست می دارد. معضات در اوضاع و احوالی که وصف آن گذشت، این اتهام نابخاط شیری مشخص داشت. آنها که از ادامه رژیم ترور می - هراسیدند، ناگزیر با ورکردند که کسی که این اتهام را به تروتسکی وارد می کند، خود دستکم دارای روحیه ای لیبرال منشا نه است<sup>۱</sup>.

ویژگی برجسته استالین، قابلیتش بود در احساس همه جریانات روانشناختی که در حزب وجود داشت، و نیز در دریافت همه امیدها و تمایلات فرموله نشده ای که خود را به سخنگویان بدل کرده بود. در این زمینه، با دو عضو دیگر گروه سه نفره تفاوت بسیار داشت. در آغاز منظره در مورد "انقلاب مداوم" آنها هماهنگ عمل کردند؛ اما در پایان از یکدیگر فاصله بسیار گرفته بودند. زینوویف و کومانف - همچنان که بعدها خود نیز تأیید کردند - مبارزه را به منظوری اعتبار نمودن تروتسکی، و با بیرون کشیدن بعضی گفته های قدیمی لنین در مورد "انقلاب مداوم" آغاز کردند، اما در نهایت، با اصول بنیادی آن، که به اندیشه های رایج در حزب بدل شده بود، مخالفی نداشتند. در نتیجه حملاتشان به تئوری تروتسکی اساسی نبود و به جروبحثی - بی حاصل - بر سر وقایعی

---

۱ - استالین: انقلاب اکتبر، ص ۸۸ و ۹۲.

مربوط به دوران تبعید قبل از انقلاب، که از مدت‌ها قبل فراموش شده بود، محدود می‌شد. در مورد استالین مسئله‌طور دیگری بود. چیزی که برای او نیز همچون جروبحث ایدئولوژیک آغاز شده بود، به مرور به یک مبارزه<sup>۱۰</sup> ایدئولوژیک واقعی بدل شد. مضمون مباحثه، دلیلی برای مبارزه گشت. استالین به آنجا رسید که حقیقتاً از نقطه نظر قیاس بی‌زاد شد؛ به همین دلیل بود که با پدیده‌های مثبت به‌ویژه حمله می‌کرد. به تجربه دریافت که یکی از استدلال‌هایش واکنش شدیدتری در میان توده<sup>۱۱</sup> مسئولین و اعضاء حزب ایجاد می‌کند. برخلاف آنچه تصور می‌شد، اینان در برابر "سوسیالیسم در یک کشور" واکنش مثبت نشان دادند. همچنانکه در مورد اشخاصی که مدعی مکاشفانند پیش می‌آید، آفریده<sup>۱۲</sup> ذهن استالین - روی پای سوسیالیسم در یک کشور - بروی تسلط یافت؛ اما این امر بدان جهت واقع شد که آن روی<sup>۱۳</sup> با، با اندیشه‌هایی که در اذهان بیشمار مکتوم بود، هماهنگی داشت.

زینوویف و گامنهف تا مدت‌ها به تغییریری که در شریکشان پیدا شده بود، پی نبردند. و در مواجهه با اصرار عجیب او در مورد امکان تکامل سوسیالیسم در تنها یک کشور، شانه بالا می‌افکندند؛ آنرا چاقی می‌دانستند که شریک از نظر ذهنی فرودستان برای حمله به تروتسکی بر - گزیده بود؛ و زحمت بررسی دقیق تر آنرا به خود نمی‌دادند. هنگامی که در مارس و آوریل ۱۹۲۵، استالین از چهاردهمین کنگره<sup>۱۴</sup> حزب درخواست کرد تا رسماً تیش را مورد تصویب قرار دهد، نیز، اعتراضی نکردند. تنها در پاییز بعد، و یک سال پس از تدوین نظریه<sup>۱۵</sup> استالین بود که به معنای آن پی بردند و آنرا به مثابه چشم پوشی از بلشویسم سنتی به نفع یک کمونیسم ملی مورد انتقاد قرار دادند. تروتسکی نیز تا قبل از ۱۹۲۶ به مبارزه با این دگم که پیش از آن در سطح وسیعی پذیرفته شده بود، بر -

نخاست .

نتایج عملی دکترین استالین هنوز روشن نبود. بلشویسم اینک به لحظه بسیار حساسی در تاریخ پس از انقلابش رسیده بود؛ اما تغییرات اینجا، تنها بر ذهنیتش اثر نهاده بودند نه بر اعمالش. خطوط عمده تغییر را می توان چنین خلاصه کرد: تا اینجا بلشویسم روسیه را همچون یکی از اقمار تمدن جدید دانسته بود. انقلاب در این قمر (پری فری) آغاز شده و سوسیالیسم پیشگامانش را در اینجا یافته بود. و از همین جا بود که نیروی محرک یک تحول انقلابی به غرب و شرق، مادمی شد. نقش روسیه، نقش مبتکر نیرومند کل جنبش آرزوهای می شد، اما اروپای غربی هم - چنان مرکز واقعی تمدن جدید باقی می ماند؛ و بر اساس نقطه نظر قدیمی بلشویکی، در آنجا - در مرکز و نه در پری فری - بود که اشکال یک زندگی اجتماعی تازه آفریده می شد. این جریان یک تأثیر دو جانبه را در بر داشت: تأثیر روسیه بر غرب، و سپس تأثیر غرب سوسیالیست بر روسیه. در دکترین استالین، روسیه یک قمر ساده جهان متمدن نبود. در داخل مرزهای آن بود که با اشکال جامعه نوین جستجو و متحقق می شد. و سرنوشتش این بود که به مرکز تمدن جدید، که از جهت بر تمدن سرمایه داری، که چنین مجدانه در اروپای غربی از خود دفاع می کرد، برتری داشت، بدل شود. این نقطه نظر در مورد آینده، البته، چشم و غضب روسیه کمونیست در آنزوا بیش را منعکس می کرد، اما ضمناً این آنزوا را از امیدهای خیره کننده می آکند. روسیه بلشویک، خسته و سرخورده به لاک خودباز می گشت و نگاهش را به چشم انداز " سوسیالیسم در یک کشور " می دوخت .



ایزاک دویچر در سال ۱۹۰۷ در نزدیکی کراکا و لهستان  
بدنیاً مدودر ۱۹ سالگی به حزب کمونیست لهستان پیوست .  
او در سال ۱۹۳۱ رهبری اولین گروه اپوزیسیون ضد استالینی  
در حزب کمونیست لهستان را بعهده گرفت و در سال ۱۹۳۲ از  
حزب اخراج شد . دویچر پیش از آغاز جنگ دوم جهانی به  
انگلستان مهاجرت کرد و در آنجا به کار تحقیقی و علمی پرداخت  
و از سال ۱۹۳۹ ببعده با نشریه " اکونومیست " و " ابزرور "  
و بسیاری از نشریات معتبر جهان همکاری کرد . کتاب  
بیوگرافی تروتسکی در سه جلد و بیوگرافی استالین در دو جلد  
جزو مهمترین آثار دویچر بشمار می آیند . او همچنین  
کتاب مشهور دیگری پیرامون انقلاب روسیه نوشته است که  
" انقلاب ناتمام " نام دارد و به ۱۳ زبان ترجمه شده  
است . مطالعه آثار او بویژه برای علاقمندان به مایل  
مارکسیسم و تاریخ شوروی دارای اهمیت فراوان است .  
ایزاک دویچر در سال ۱۹۶۷ درگذشت .